



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

تہذیبِ علمی و نگارگری

یاران دستان



تہذیبِ علمی و نگارگری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

داستان یاران

نویسنده:

ناصر مکارم شیرازی

ناشر چاپی:

علی بن ابی طالب (علیه السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۴	داستان یاران
۱۴	مشخصات کتاب
۱۴	اشاره
۲۷	پیشگفتار
۲۸	مقدمه
۳۵	اصحاب کهف
۳۵	اشاره
۳۶	هشت آیه اول سوره کهف
۴۲	شأن نزول سوره کهف
۴۵	شرح و تفسیر آیات
۴۹	تفسیر آیات ۱۳ تا ۱۶ سوره کهف
۴۹	داستان اصحاب کهف از زبان حضرت علی علیه السلام
۵۷	ارشاد جاهل و متنبه نمودن غافل
۵۸	به سوی غار
۶۲	پایان خواب عمیق
۶۲	اشاره
۶۳	۱. اختلاف در مورد مقدار خواب
۶۴	۲. در پی غذا و ادامه ماجرا
۶۵	۳. وسط قرآن
۶۶	راز خواب طولانی
۶۹	تقیه
۶۹	معنای تقیه

۶۹	ادله جواز تقیه
۷۲	تقیه خوفی و مداراتی
۷۳	برملا شدن راز اصحاب کهف
۷۵	تعداد اصحاب کهف
۷۵	اشاره
۷۶	۱. عدد یاران کهف
۷۶	۲. سگ اصحاب کهف
۷۹	۳. مرء و جدال
۸۱	اهمیت این شاء الله
۸۱	اشاره
۸۱	۱. فلسفه این شاء الله
۸۲	۲. پیامبر صلی الله علیه و آله و فراموشی!
۸۳	معنای ترک اولی
۸۴	مدت خواب اصحاب کهف
۸۵	فصاحت و بلاغت قرآن
۸۵	خداوند شنوا و بیناست
۸۶	هدف از بیان داستان اصحاب کهف
۸۷	طرق اثبات معاد
۹۴	اصحاب الاخدود
۹۴	اشاره
۹۵	ماجرای اصحاب اخدود
۹۶	شرح و تفسیر آیات
۹۹	تفاوت مهم پیامبران و دشمنانشان
۱۰۱	ادامه تفسیر آیات اصحاب الاخدود

- عاقبت شکنجه‌گران! ۱۰۲
- هدف از بیان داستان اصحاب الاخدود ۱۰۳
- صبر از دیدگاه امام علیه السلام ۱۰۴
- شکنجه اختصاص به یمن نداشت! ۱۰۵
- اصحاب الجنة ۱۰۸
- اشاره ۱۰۸
- تاریخ پیشینیان در قرآن مجید ۱۰۸
- محل باغ کجا بود؟ ۱۰۹
- خلاصه داستان ۱۰۹
- اهمیت قلم ۱۱۱
- شرح و تفسیر ۱۱۲
- آیات اصحاب الجنة ۱۱۲
- چهار نکته: ۱۱۸
۱. فلسفه مطالعه تاریخ گذشتگان ۱۱۸
۲. موانع انفاق ۱۱۹
۳. امام حسن مجتبی علیه السلام الگوی انفاق ۱۲۲
۴. آثار زینبار گناه ۱۲۳
- اصحاب الفیل ۱۲۸
- اشاره ۱۲۸
- درباره کعبه ۱۲۸
- اشاره ۱۲۸
۱. اهمیت و قداست کعبه از نظر قرآن ۱۲۸
۲. اهمیت کعبه و مراسم حج در روایات ۱۳۳
۳. اهمیت کعبه در سخنان دشمنان ۱۳۴

۴. نماز به سمت قبله چرا؟ ۱۳۵
۵. چرا کعبه در مکه واقع شد؟ ۱۳۶
- علی علیه السلام کیست؟ ۱۳۸
- داستان ابرهه ۱۳۹
- شرح و تفسیر آیات ۱۴۳
- چند نکته: ۱۴۵
۱. حقیقت است یا افسانه؟ ۱۴۵
۲. دعاهای مستجاب ۱۴۵
۳. ابزار مرگ در دل عوامل حیات ۱۴۶
- اصحاب السبت ۱۵۰
- امتحانات الهی ۱۵۰
- یاران روز شنبه ۱۵۱
- کلاه شرعی! ۱۵۴
- اشاره ۱۵۴
- الف) حیل‌های منفی ۱۵۴
- ب) حیل‌های مثبت ۱۵۵
- کلاه شرعی چرا؟ ۱۵۶
- پیش‌بینی پیامبر صلی الله علیه و آله درباره حیل‌های منفی آخرالزمان ۱۵۷
- حضرت علی علیه السلام و هدیه شبانه! ۱۵۹
- مراحل امر به معروف و نهی از منکر ۱۶۴
- روش امر به معروف و نهی از منکر ۱۶۸
- امر به معروف و نهی از منکر در روایات ۱۶۸
- اصحاب السفینه ۱۷۰
- اشاره ۱۷۰

۱۷۱	نکاتی در مورد زندگانی حضرت نوح علیه السلام
۱۷۱	اشاره
۱۷۱	۱. مؤمنان به نوح پیامبر علیه السلام
۱۷۲	ایراد مذکور مخصوص حضرت نوح نبود!
۱۷۴	اهمیت نظام ارزشی هر جامعه
۱۷۴	اشاره
۱۷۸	۲. روش تبلیغی حضرت نوح علیه السلام
۱۷۹	ابزار هدایت و دعوت
۱۷۹	اشاره
۱۸۲	۳. عمر طولانی حضرت نوح علیه السلام
۱۸۵	نفرین حضرت نوح علیه السلام
۱۸۹	سفارشات شیطان!
۱۹۰	روابط مادی و معنوی انسان‌ها
۱۹۳	علی علیه السلام و تقاضای بی‌مورد عقیل
۱۹۵	پسر نوح پیامبر
۱۹۸	ارتباط با خدا تنها راه نجات
۱۹۹	مشکل دنیای امروز
۲۰۰	مبارزه با بت‌پرستی هدف اصلی پیامبران
۲۰۲	تاریخچه بت‌پرستی
۲۰۳	مشکلات بت‌پرستی
۲۰۵	بت‌پرستی مدرن در عصر ما
۲۰۸	اصحاب الاعراف
۲۰۸	اشاره
۲۰۸	فضیلت تلاوت سوره اعراف

- ۲۰۹ شرح و تفسیر آیات اصحاب الاعراف
- ۲۱۲ اصحاب اعراف چه کسانی هستند؟
- ۲۱۳ بشارت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به حارث همدانی
- ۲۱۵ تقاضای بهشت
- ۲۱۸ اصحاب مدین
- ۲۱۸ اشاره
- ۲۱۹ انبیا علیهم السلام با چه چیزهایی مبارزه کرده‌اند؟
- ۲۲۱ شرح و تفسیر
- ۲۲۴ سیره علی علیه السلام در مورد بازاریان
- ۲۲۸ بقیة الله یکی از نامه‌های امام زمان علیه السلام
- ۲۳۱ کم فروشان ایمان ندارند!
- ۲۳۲ کم فروشی اختصاص به معامله و تجارت ندارد!
- ۲۳۳ نشانه‌های پیامبران
- ۲۳۳ اشاره
- ۲۳۳ ۱. تکیه بر منطق و دلیل عقل
- ۲۳۴ ۲. دلسوزی و مهربانی
- ۲۳۴ ۳. ترک تعصب
- ۲۳۷ مقایسه منطق پیامبران با بت پرستان
- ۲۳۸ اهمیت نماز
- ۲۳۹ آثار وضعی گناهان
- ۲۴۰ ابزار تبلیغی پیامبران
- ۲۴۰ اشاره
- ۲۴۰ ۱. سلاح علم و دانش و استدلال و منطق
- ۲۴۲ ۲. سلاح معجزه

- ۲۴۲ ۳. تهدید به عذاب‌های الهی
- ۲۴۳ عذاب قوم شعیب
- ۲۴۵ جسارت و هتاک‌ی قوم شعیب
- ۲۴۶ پاسخ‌های منطقی و بردبارانه حضرت شعیب علیه السلام
- ۲۴۸ پایان عمر تبهکاران مدین
- ۲۵۰ پیوند حضرت موسی و حضرت شعیب علیهما السلام
- ۲۶۰ ازدواج ساده!
- ۲۶۱ مهریه‌های سنگین باطل است
- ۲۶۲ کیفیت یا کمیت؟
- ۲۶۵ پاسخ حضرت موسی علیه السلام
- ۲۶۶ لزوم نوشتن سند دیون
- ۲۶۸ اصحاب الایکة
- ۲۶۸ اشاره
- ۲۶۸ ۱. اصحاب الایکة در قرآن
- ۲۶۹ ۲. «ایکة» یعنی چه؟
- ۲۶۹ ۳. فلسفه تکرار برخی مطالب در قرآن مجید
- ۲۷۱ ۴. «اصحاب الایکة» چه کسانی بوده‌اند؟
- ۲۷۱ شرح و تفسیر آیات اصحاب الایکة
- ۲۷۶ لجاجت آفت دنیا و آخرت
- ۲۷۷ راز گریه‌های شعیب پیامبر علیه السلام
- ۲۷۸ اصحاب الحجر
- ۲۷۸ اشاره
- ۲۷۸ ۱. حجر به چه معناست و در کجاست؟
- ۲۷۹ ۲. اصحاب الحجر در قرآن

۳. محلّ سکونت اصحاب الحجر ۲۷۹
۴. نوع نگاه به آثار گذشتگان ۲۷۹
- تفسیر آیات اصحاب الحجر ۲۸۰
- قوم ثمود ۲۸۲
- خاورمیانه مهد پیامبران الهی ۲۸۷
- قوم صالح ۲۸۸
- تقلید مشروع و نامشروع ۲۹۲
- پیروی از نیاکان! ۲۹۳
- مشارکت در ثواب و گناه دیگران! ۲۹۷
- اشقی الاولین و اشقی الاخرین! ۲۹۸
- سرگذشت قوم ثمود در سوره نمل ۲۹۹
- دفاع آری، ترور هرگز! ۳۰۲
- اصحاب الرّس ۳۰۶
- اشاره ۳۰۶
- تفاوت سوره‌های مکی و مدنی ۳۰۶
- آیات سوره فرقان ۳۰۹
- اصحاب الرّس چه کسانی بودند؟ ۳۱۰
- سرگذشت اصحاب الرّس در سوره ق ۳۱۳
- اصحاب الرّس چگونه نابود شدند؟ ۳۱۶
- اصحاب الرّس در کلام مولی امیرالمؤمنین علیه السلام ۳۱۷
- خرافه و خرافه‌پرستی ۳۱۷
- اشاره ۳۱۷
۱. تعریف خرافه ۳۱۸
۲. مصادیقی از خرافه‌پرستی ۳۱۸

۳. سرچشمه‌های خرافه پرستی ۳۳۵
- اصحاب القرية ۳۳۸
- اشاره ۳۳۸
- مباحث مربوط به اصحاب القرية ۳۳۸
- اشاره ۳۳۸
۱. داستان اصحاب القرية در سوره یاسین ۳۳۹
- داستان اصحاب القرية ۳۴۳
- شرح و تفسیر ۳۴۴
- مجاهدی خستگی ناپذیر ۳۴۷
- مأموریت شمعون الصفا ۳۵۲
- در راه حق از کمی همراهان نترسید! ۳۵۴
- پیشتازی حبیب نجار ۳۵۷
- پیشتازی مؤمن آل فرعون ۳۵۷
- تقیّه، تغییر روش مبارزه ۳۵۸
- درباره مرکز ۳۶۰

داستان یاران

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدید آور : داستان یاران / مکارم شیرازی؛ تهیه و تنظیم ابوالقاسم علیان نژادی دامغانی.

مشخصات نشر : قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۳۴۴ص.

شابک : ۴۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۵۶-۴

یادداشت : پشت جلد به انگلیسی: Story of companions.

یادداشت : عنوان دیگر: داستان یاران: مجموعه بحث‌های تفسیری حضرت آیت‌الله‌العظمی مکارم شیرازی (مدظله).

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : داستان یاران: مجموعه بحث‌های تفسیری حضرت آیت‌الله‌العظمی مکارم شیرازی (مدظله).

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : قرآن -- قصه‌ها

موضوع : قرآن . برگزیده‌ها -- ترجمه‌ها

موضوع : اصحاب در قرآن

شناسه افزوده : علیان نژادی، ابوالقاسم، ۱۳۴۳ - ، گردآورنده

رده بندی کنگره : BP۹۸/م ۲۵۷ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۳۱۶۶۶۲۶

ص: ۱

اشاره

ص: ۱۴

پیشگفتار

کتابی که پیش رو دارید حاصل جلسات تفسیر قرآن کریم در ماه مبارک رمضان سال‌های ۱۴۳۰ و ۱۴۳۱ ه. ق است که توسط مرجع عالیقدر و مفسر عظیم‌الشأن قرآن حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله العالی) در شبستان امام خمینی حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و در جمع روزه‌داران مشتاق، پس از فریضه ظهر و عصر برگزار شد. خداوند به این حقیر توفیق داد که مباحث مذکور را با دقت یادداشت کرده، سپس آن‌ها را پاک‌نویس نموده و منابع و مصادر آن را یافته، و ادبیات آن را از حالت گفتاری به نوشتاری تبدیل نموده، و در اختیار شما علاقه‌مندان به قرآن کریم و معارف بلند آن قرار دهم. امیدوارم خداوند متعال به ما توفیق عنایت فرماید که هر چه بیشتر با کتابش آشنا شده، و به دستوراتش عمل نماییم. همچنین در دنیا و آخرت ما را با قرآن و اهل‌البیت علیهم السلام محشور بدارد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ابوالقاسم علیان‌نژادی دامغانی

قم - حوزه علمیه

۱۳۸۹ / ۱۱ / ۲

ص: ۱۵

مقدمه

به دنبال سلسله بحث‌های تفسیری قرآن در سال‌های گذشته، در ماه رمضان امسال (۱۴۳۰ ه ق) قصد داریم بحث‌های تاریخی قرآن را پیگیری نماییم. از اقوام، ملت‌ها و گروه‌هایی که با عنوان اصحاب از آنها یاد شده، نظیر «اصحاب کهف»، «اصحاب الفیل»، «اصحاب السفینه»، «اصحاب الجنه»، «اصحاب الرس» و مانند آن، که ۱۲ مورد می‌شود، إن شاء الله بحث خواهیم کرد. و عنوان تمام این مباحث را «داستان یاران در قرآن» می‌نامیم.

ذکر چند نکته قبل از ورود به اصل بحث لازم است:

۱. پذیرفته شدگان و پذیرفته نشدگان امتحان الهی همان‌طور که می‌دانید، قرآن مجید بدون حکمت و دلیل، لفظی را انتخاب و آن را تکرار نمی‌کند، به‌طور قطع قدر مشترکی بین تمام این اصحاب دوازده‌گانه وجود دارد. قدر مشترک آنها- که شرح هر یک از آنها به صورت مستقل و جداگانه خواهد آمد- این است که همه آنها مورد امتحان و آزمایش پروردگار قرار گرفتند. برخی در امتحان الهی قبول شدند؛ همچون اصحاب کهف، اصحاب السفینه (یاران نوح پیامبر) و مانند آنها، و عده‌ای دیگر مردود؛ مثل اصحاب الفیل (کسانی که برای ویران ساختن خانه

ص: ۱۶

کعبه به مکه حمله کردند، اصحاب الاخدود(۱) و مانند آنها، که از عهده آزمایش الهی برنیامدند.

۲. فلسفه بیان تاریخ گذشتگان سؤال: چرا قرآن تاریخ گذشتگان را بیان می‌کند؟

به تعبیر دیگر قرآن مجید سه بخش تاریخی دارد:

الف) تاریخ انبیای پیشین علیهم السلام

ب) تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

ج) تاریخ امت‌هایی که سرگذشت مهمی داشته‌اند؛ مانند اصحاب کهف، اصحاب السفینه، اصحاب السبت و ... اکنون می‌خواهیم

بدانیم، هدف قرآن از بیان این حوادث و وقایع تاریخی چه بوده است؟

پاسخ: علت آن روشن است؛ چرا که تاریخ آینه تمام‌نمای سعادت و شقاوت است. انسان می‌تواند تمام چیزها را در آینه تاریخ

بخواند، عوامل بدبختی امت‌ها، علل پیروزی و موفقیت‌ها، اسباب طول عمر و کوتاهی آن، عوامل وحدت، اتحاد و آنچه باعث

پراکندگی و نفاق می‌شود، همه و همه در تاریخ آمده است.

قرآن مجید در سوره یوسف داستان این پیامبر بزرگ را داستانی پر رمز و راز و سرشار از پند و اندرز و عبرت معرفی می‌کند. توجه

فرمایید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى

وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»؛ به راستی در سرگذشت آنها عبرتی برای صاحبان اندیشه بود. اینها داستان دروغین نبود، بلکه (وحی آسمانی

است، و) با

۱- «ذونواس» پادشاهی بود در جنوب یمن، که آیین یهود را انتخاب و مسیحیان را قتل عام کرد. او گودالهایی از آتش ساخته بود،

و غیر یهودیان که تسلیم او نمی‌شدند و آیین یهود را نمی‌پذیرفتند را به درون گودالهای آتش پرتاب می‌کرد. قرآن آنها را «

اصحاب الاخدود» نامیده است

ص: ۱۷

کتاب آسمانی پیشین هماهنگ است؛ و در آن است شرح هر چیزی (که پایه سعادت انسان است)؛ و هدایت و رحمتی است برای گروهی که ایمان می‌آورند» (۱).

آری انسان‌ها با مطالعه داستان حضرت یوسف علیه السلام و تعمق و دقت در آن، درخواست یافت که نتیجه عفت و پاکدامنی و مبارزه با هوای نفس چه شد.

و سرانجام هوسرانی و خیانت و تهمت به دیگران جز رسوایی و خواری چیز دیگری نبود.

۳. عبرت‌های تاریخ تکوین تاریخ تدوین تاریخی است که توسط مورخان تدوین گشته، و در کتاب‌ها ماندگار شده است. متأسفانه برخی از کتاب‌های تاریخ تدوین آمیخته با مطالب خلاف واقع است، حتی در تاریخ مدون اسلام هم تحریف‌هایی صورت گرفته، و در آن مطالبی غیر واقع ثبت شده است؛ هم در تاریخ صدر اسلام و هم در تاریخ پس از آن.

اما تاریخ تکوین نوشتنی نیست، دروغ و خلافتی در آن راه ندارد. تاریخ تکوین، تاریخی است که در خارج وجود دارد و هر کس می‌تواند آن را نظاره کند.

کاخ ویران شده کسری تاریخ تکوینی است. آن‌جا همه چیز خاموش و رو به ویرانی است و با فعالیت‌ها و هزینه‌های میراث فرهنگی سرپا نگه داشته شده است. اگر به عقب برگردیم و به تماشای آن‌جا بنشینیم، خواهیم دید، زمانی در آن‌جا چه غوغایی بوده، چه برنامه‌هایی داشته‌اند. مردم در برابر شاهان سجده کرده و به خاک می‌افتادند. شخص خوش‌ذوقی همچون خاقانی می‌خواهد که این منظره را ببیند و بگوید:

دندانه هر قصری پندی دهدت نو نوپند سر دندانه بشنو ز بن دندان!

یا اگر به تخت جمشید که رو به ویرانی است و به کمک هزینه‌های زیاد آن را سرپا نگه داشته‌اند (که متأسفانه معمولاً به عنوان پیشینه تمدن به آن نگاه می‌کنند، نه به عنوان نگاه عبرت)، لحظه‌ای بنگریم و نگاهی به ستون‌های عظیم و تاریخی این کاخ وسیع ویران شده بیندازیم و سپس باز گردیم، خواهیم دید چه خبرهایی بوده و اکنون چه شده است؟

ما نیز پس از چند سال به آنها ملحق خواهیم شد، هم اکنون باید به حال خود فکری کنیم. آری تاریخ تکوینی بسیار آموزنده است. شخصی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و عرض کرد: یا بن رسول الله! حدیثی را به نقل از جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام، می‌خواستم بدانم صحت دارد یا نه؟

فرمود: کدام حدیث؟ عرض کرد: «

تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ قِيَامٍ لَيْلَةٍ

؛ ساعتی فکر کردن بهتر است از این که انسان شب را تا به صبح به عبادت پردازد». آیا واقعاً یک ساعت فکر کردن از یک شب عبادت بهتر است؟ امام علیه السلام فرمود: بله، این روایت از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله است آن بزرگوار فرمود: یک ساعت فکر کردن بهتر از یک شب عبادت است. راوی پرسید: در مورد چه چیزی فکر کنیم؟ حضرت فرمود: «

يَمُرُّ بِاللُّدُورِ الْخَرِبَةِ فَيَقُولُ اَيْنَ سَاكِنُوكَ؟ اَيْنَ بَانُوكَ؟ مَا لَكَ لَا تَتَكَلَّمِينَ

؛ هنگامی که از کنار خانه خراب شده‌ای (یا قصر ویرانی یا کاخ درهم شکسته‌ای) می‌گذری، لحظه‌ای بایست و از آنها بپرس:

ساکنان تو کجایند؟ بنیانگذاران تو چه شدند؟ به آن دیوار خاموش بگو: چرا سخن نمی‌گویی؟» (۲).

آری چنین فکری معادل یک شب، بلکه طبق برخی روایات بهتر از یک سال عبادت است (۳). ای عزیزی که در مجلس فاتحه شرکت می‌کنی! آیا هیچ فکر

- ۱- میزان الحکمه، باب ۳۲۵۴، ح ۱۶۲۲۴؛ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۲۴، ح ۱۶.
- ۲- میزان الحکمه، باب ۳۲۵۴، ح ۱۶۲۲۴؛ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۲۴، ح ۱۶.
- ۳- میزان الحکمه، باب ۳۲۵۴، ح ۱۶۲۲۲؛ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۲۶، ح ۲۰.

ص: ۱۹

کرده‌ای که بالا-خره روزی هم این مجلس برای تو تشکیل می‌شود؟ خانواده، دوستان، بستگان، یاران، همسایگان و همکاران می‌آیند و از تو سخن می‌گویند! خلاصه این که اینها تاریخ تکوینی است و نیاز به فکر و اندیشه و تدبّر دارد. اکنون به سراغ تفسیر «اصحاب» برویم، و هر کدام را جداگانه مورد بررسی قرار دهیم، به این امید که إن شاء الله بتوانیم از سرگذشت آنها درس عبرتی گرفته و سراسر زندگیمان را فقط برای رضای خدای باریتعالی بسازیم.

ص: ۲۱

۱

اصحاب کهف

اشاره

همان گونه که گذشت موضوع بحث دوازده قطعه از مباحث تاریخی قرآن مجید است، که تحت عنوان «اصحاب» بیان شده است. این دوازده داستان قرآنی همگی واقعیت دارد و مستند است.

ابتدا به سراغ اصحاب کهف می‌رویم، که سرگذشت مهم و اعجاب‌آوری دارند. در سوره کهف سه داستان مهم نقل شده است: الف) داستان اصحاب کهف.

ب) داستان حضرت خضر و موسی علیهما السلام.

ج) داستان ذوالقرنین.

داستان کهف درس صبر و استقامت می‌دهد؛ مخصوصاً به جوانان عزیز می‌آموزد که چگونه می‌توان در برابر فشارها و ناملایمات و سختی‌ها ایستاد و ایمان و تقوای خود را حفظ کرد و همراه اکثریت جاهل و نادان نشد. و داستان حضرت خضر و موسی علیهما السلام درس فراگیری علم و دانش می‌دهد، که به هر جا بررسی، حتی اگر همچون حضرت موسی علیه السلام پیامبری اولوالعزم و صاحب شریعت گردی، باز هم نیاز به فراگیری علم و دانش داری. و داستان ذوالقرنین

ص: ۲۲

درس استفاده از قدرت برای حمایت از ضعیفان و نیازمندان جامعه را می‌دهد. همان‌گونه که ذوالقرنین با استفاده از قدرت بی‌نظیرش به حمایت از گروهی از مظلومان پرداخت.

هشت آیه اول سوره کهف

خداوند متعال در ابتدای این سوره، و قبل از بیان سرگذشت اصحاب کهف، و به عنوان مقدمه نقل آن داستان، مطالب مهمی را ضمن هشت آیه بیان می‌کند، که مروری کوتاه بر این آیات خالی از فایده نیست.

در آیه اول می‌فرماید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ عَبْدِي الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا؛ حمد مخصوص خدایی است که این کتاب را بر بنده (برگزیده) اش نازل کرد، و هیچ‌گونه کژی در آن قرار نداد.»

از میان صفات فراوان خداوند، که همچون ذاتش بی‌نهایت است، بر مسأله نزول قرآن، و از میان صفات شایسته پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بر ارزشمندترین و برترین صفت، یعنی عبودیت و بندگی آن حضرت، انگشت گذاشته شده است. همان عبودیت و بندگی‌ای که حضرت علی علیه السلام به آن افتخار نموده و اعلان می‌دارد:

إلهي كفي بي عزاً أن أكون لك عبداً

؛ خدایا این عزت مرا بس که بنده خدایی چون تو باشم. (۱) عدد صفر هر چقدر زیاد باشد ارزشی ندارد، اما هنگامی که متصل به بی‌نهایت می‌شود رنگ بی‌نهایت می‌گیرد. عبودیت یعنی چه؟

عبودیت را می‌توان در این قطعه شعر ترسیم کرد:

بندگانیم جان و دل بر کف چشم بر امر و گوش بر فرمان

همان‌طور که گفتیم: خداوند متعال از میان صفات فراوان خود به نزول قرآن و از میان صفات پیامبرش به مهم‌ترین آنها، یعنی عبودیت اشاره می‌کند، سپس به بیان اوصاف قرآن می‌پردازد:

۱. «وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا؛ هیچ‌گونه کژی و کاستی در قرآن مجید راه ندارد.»

بیش از هزار و چهارصد سال از نزول قرآن می‌گذرد و قرآن از همان روزهای اول فصیحان و بلیغان و ادیبان عرب را به مبارزه طلبید، اما نه تنها هیچ کس موفق نشد سوره‌ای مثل قرآن بیاورد و نتوانست کژی و کاستی‌ای در قرآن کشف نماید، بلکه علی‌رغم گذشت این مدت طولانی قرآن هرگز بوی کهنگی نگرفت، (۲) و روز به روز بر عظمت و عمق و جاذبه آن افزوده شد. قرآن سرمایه بسیار عظیمی است که حتی غیر مسلمانانی که حاضر به پذیرش اسلام نشده‌اند در برابر آن سر تسلیم فرود آورده‌اند.

شبلی شمیل آن دانشمند عرب مسیحی می‌گوید: «من دین پیامبر اسلام را قبول نکردم، اما نمی‌توانم نسبت به قرآن کافر شوم.» (۳)

قرآنی که ما مسلمانان قدرش را ندانستیم، شاید دیگران بهتر آن را شناختند!

۲. در آیه دوم سوره کهف برخی دیگر از ویژگی‌های قرآن ذکر شده است از جمله این که «قَيِّمًا؛ در حالی که پایدار و برپادارنده (دیگر کتب آسمانی) است» آن قدر ثبات و استقامت دارد که نه تنها خود را از کهنگی و نابودی حفظ می‌کند، بلکه نگهبان دیگر کتابهای آسمانی نیز هست.

۳. یکی دیگر از ویژگی‌های قرآن انذار به بدکاران و مخالفان است، تا با ترس از عذاب شدید پروردگار متنبه شده و دست از کارهای زشت خود بردارند.

۱- میزان الحکمه، باب ۳۲۹۴، ح ۳۶-۱۶۴۳.

۲- میزان الحکمه، باب ۳۲۹۴، ح ۳۶-۱۶۴۳.

۳- تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۱۵۶.

ص: ۲۴

«لَيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّمَّنْ لَدُنْهُ»؛ تا از جانب او (بدکاران را) از عذاب شدیدی بترساند.

۴. ویژگی چهارم قرآن، بشارت به مؤمنان است. «وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا»؛ و مؤمنانی را که

کارهای شایسته انجام می‌دهند، بشارت دهد که پاداش نیکویی برای آنهاست.

آری قرآن مجید هم به بدکاران انذار می‌دهد و آنها را به خاطر کارهای خلاف و زشتشان می‌ترساند، و هم مؤمنان صالح العمل را

بشارت می‌دهد و به خاطر کارهای خوبشان آنها را تشویق و ترغیب می‌کند.

سؤال: خداوند متعال به کدام گروه از مؤمنان بشارت داده و پاداششان چیست؟

جواب: همان گونه که در آیه دوم و سوم سوره کهف آمده، این بشارت اختصاص به مؤمنان صالح العمل دارد و شامل کسانی که

عمل صالح ندارند نمی‌شود. و این مطلب نقش مهم عمل صالح را می‌رساند، که ایمان بدون آن ارزشی ندارد. اگر شخصی دم از

ایمان و پیروی از حضرت علی علیه السلام و انتظار امام زمان علیه السلام بزند اما عمل صالح نداشته باشد در این ادعاهای صادق

نیست. ضمناً منظور از عمل صالح هر کار خوب و شایسته‌ای است که برای رضای خداوند انجام گیرد.

شما خوانندگان گرامی هر شغلی داشته باشید می‌توانید همان را تبدیل به عمل صالح کنید؛ مشروط بر این که آن کار و فعالیت را

به قصد تحصیل روزی حلال برای تأمین مخارج افراد واجب النفق خود و خدمت به خلق خداوند انجام دهید. حتی ورزشکاران

می‌توانند با این نیت ورزش خود را تبدیل به عمل صالح کنند. بنابراین، گستره عمل صالح بسیار وسیع و فراگیر است. (۱)

ص: ۲۵

خلاصه این که خداوند متعال به مؤمنان صالح العمل بشارت پاداش نیکویی، که همان بهشت برین است را داده که جاودانه در آن خواهند ماند.

سؤال: اندازی که در این آیات به آن اشاره شده، مربوط به چه کسانی است؟

جواب: طبق آنچه در آیه چهارم سوره کهف آمده انذار مربوط به کسانی است که معتقد بودند خداوند متعال فرزند دارد. سه گروه چنین اعتقادی دارند:

الف) مسیحیان؛ که معتقدند حضرت عیسی علیه السلام فرزند خداست. (۱)

ب) یهودیان، که اعتقاد دارند عزیر فرزند خداوند است. (۲)

ج) مشرکان عرب؛ که می گفتند ملائکه دختران خدا هستند. (۳)

اعتقاد هر سه گروه، اعتقادی باطل و انحراف از اصل توحید است؛ چرا که داشتن فرزند لازمه اش جسمانی بودن و نیاز داشتن و اختیار کردن همسر است و خداوند از همه این امور پاک و مبرا است.

در آیه بعد که مربوط به همین گروه‌های سه گانه است می خوانیم: «مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبِرَتْ كَلِمَةٌ تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا»؛ نه آنها (هرگز) به این سخن یقین دارند، و نه پدرانشان. سخن بزرگی از دهانشان خارج می شود! آنها فقط دروغ می گویند. (۴)

آیات پنج گانه فوق پیرامون قرآن مجید، صفات و اهداف آن و برخی صفات خداوند و پیامبرش بود. آیه بعد به حرص و ولع فوق العاده پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله جهت هدایت و اصلاح مردم پرداخته است. توجه فرمایید:

۱- سوره توبه، آیه ۳۰.

۲- سوره توبه، آیه ۳۰.

۳- سوره نحل، آیه ۵۷.

۴- سوره کهف، آیه ۵.

ص: ۲۶

«فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا»؛ گویی می‌خواهی خود را به خاطر اعمال آنها، از غم و اندوه هلاک کنی اگر به این گفتار ایمان نیاورند!». (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همچون باغبان دلسوزی است که می‌بیند آب مناسب و کافی و زمین آماده و مستعد رشد وجود دارد، اما محصول نمی‌دهد، این مطلب قلب و روح او را می‌آزارد. لذا پروردگار عالم دلداریش می‌دهد. خداوند متعال در آیه بعد می‌فرماید: «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»؛ ما آنچه را روی زمین است زینت آن قرار دادیم، تا آنها را بیازماییم که کدام یک دارای بهترین عمل هستند». (۲)

آنچه روی زمین است اعم از کاخ‌ها، قصرها، ثروت‌ها، پست و مقام‌ها، زیبایی‌ها، همه و همه زیور و زینتی است که به منظور آزمایش و امتحان بندگان آفریده شده و هدف از آن امتحان است، تا بهترین اعمال انتخاب شود.

جالب این که خداوند به کمیت و مقدار عمل اشاره نکرده و آن را هدف از آزمایش بیان ننموده، بلکه به کیفیت و چگونگی عمل توجه داده و آن را ملاک امتحان و آزمایش می‌داند. بنابراین، اگر انسان یک آیه قرآن تلاوت کند و به معنای آن توجه نماید و در آن تدبّر و اندیشه کند و در نهایت عمل خود را بر اساس آن تنظیم نماید، بهتر است از این که یک سوره قرآن را بدون تدبّر و اندیشه قرائت کند.

و در پایان می‌فرماید: «وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صِيعِدًا جُرُزًا»؛ (ولی این زیورها پایدار نیست) و ما (سرانجام) آنچه را بر روی زمین است خاک

۱- سوره کهف، آیه ۶.

۲- سوره کهف، آیه ۷.

ص: ۲۷

بی حاصلی قرار می دهیم» (۱).

آری همه زیورها و زینت‌های دنیا، که ابزاری برای آزمایش است، روزی نیست و نابود خواهد شد. در آن روز نه خبری از قصرها و کاخ‌ها خواهد بود، و نه اثری از پست و مقام خواهد بود، و نه نشانه‌ای از کوهها و قله‌ها خواهید یافت، و نه حتی درخت و گیاهی پیدا خواهد شد، بلکه سطح کره زمین به سرزمین خشک و خالی از گیاه تبدیل خواهد شد.

می‌گویند: وقتی غم و غصه‌ها زیاد شده و به انسان هجوم آورد، سری به قبرستان بزند و فاتحه‌ای برای اموات بخواند و اندکی فکر کند که (مثلاً) صد سال پیش چه کسانی وجود داشتند و چه زندگی‌هایی برپا کرده بودند، اما اکنون نه از فقرای آنها اثری هست و نه از اغنیا و ثروتمندانشان. صد سال دیگر هم از ما خبری نخواهد بود، پس غم و غصه برای چه؟ باید به فکر آن روز باشیم، و برای آن زمان کاری کنیم.

شأن نزول سوره كهف

بسیاری از مفسران، از جمله مرحوم طبرسی (۲) شأن نزول سوره كهف را چنین بیان داشته‌اند:

«پس از آنکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، اسلام را به مردم جزیره العرب عرضه نمود کفار قریش با هم مشورت کردند و گفتند: «نکنند آنچه را محمد آورده واقعیت داشته باشد و فردا بلایی بر ما نازل گردد و بیچاره شویم. بنابراین، لازم است پیرامون ادعاهای او تحقیق کنیم». پرسیدند: از چه کسی؟ گفتند: «علمای یهود اطلاعات

۱- سوره كهف، آیه ۸.

۲- تفسیر مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۱۳.

ص: ۲۸

مذهبی خوبی دارند. دو نفر را به یثرب (مدینه) بفرستیم تا در مورد آنچه محمد آورده تحقیق کنند». فرستادگان مشرکان قریش به نزد علمای یهود در یثرب رفته و از آنها در مورد دین جدید سؤال کردند. یهودیان گفتند: سه سؤال از او پرسید، اگر به دو سؤال جواب مفصل و به سؤال سوم جواب سربسته بدهد، دعوت او حق است و چنانچه از عهده سؤالات برنیاید ادعایش حقیقت ندارد. سؤالات سه گانه به شرح زیر است:

۱. چه کسانی شهر و قوم و قبیله خود را ترک کرده، و به غاری در خارج از شهر پناه بردند؟ تعداد آنان چند نفر بود؟ و شرح حال آنها چیست؟

۲. مردی که بر شرق و غرب عالم مسلط شد، که بود و چه برنامه‌ای داشت؟
پاسخ این دو سؤال را باید مفصل بدهد.

۳. حقیقت روح چیست؟ این سؤال یک سؤال فلسفی است و پاسخی اجمالی دارد.

نمایندگان مشرکان قریش به مکه بازگشته و گزارش سفر خود را دادند.

مشرکان نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ای محمد! سه سؤال داریم، اگر پاسخ آنها را بگویی، آیینت را می‌پذیریم. سپس سؤال‌های خود را مطرح کردند.

دو نکته در این جا قابل توجه است:

الف) عرب جاهلی نه سواد داشت و نه اهل تمدن و علم و دانش بود، ولی گفتند: بدون تحقیق، نه «انکار» می‌کنیم و نه «تصدیق»، بلکه «تحقیق» می‌نماییم.

و این پیام مهمی برای ما دارد که در مورد هر خبری زود موضع‌گیری نکنیم. نه انکار کنیم و نه تصدیق، بلکه در مورد آن مسأله تحقیق نماییم و پس از تحقیق کافی آن را انکار یا تصدیق کنیم. متأسفانه در جامعه امروزی ما، شایعات فراوانی

ص: ۲۹

پخش می‌شود و عده‌ای بدون تحقیق کافی آن را پذیرفته و به دیگران نیز منتقل می‌کنند. ما نباید از عرب جاهلی عقب‌تر باشیم. شایعات را پخش نکنیم، و آبروی نظام، اسلام، کشور و خودمان را نبریم.

ب) مشرکان عرب به منظور تحقیق نزد علمای یهود که در این زمینه اهل اطلاع بودند رفتند. یعنی در هر مسأله‌ای انسان کم‌اطلاع یا بی‌اطلاع باید به متخصص آن مسأله رجوع کند و این همان تقلید صحیح و مشروع است.

به هر حال پیامبر صلی الله علیه و آله به کفار قریش وعده داد که روز بعد جواب سؤالاتشان را بدهد.

پیامبر صلی الله علیه و آله در انتظار وحی نشست، اما وحی به تأخیر افتاد. روز بعد و روزهای دیگر وحی نیامد و این باعث شد که کفار و مشرکان زخم زبان‌هایی به پیامبر بزنند و تأخیر وحی را سوژه تبلیغاتی مناسبی برای تبلیغات سوء خود بر علیه اسلام و مسلمین قرار دهند. بالاخره پیک وحی هر چند با تأخیر، نازل شد و پاسخ دو سؤال اول آنها را به طور مفصل تشریح کرد، که در سوره کهف به آن پرداخته شده است و پاسخ سؤال سوم را به طور سربسته بیان کرد که در آیه ۸۵ سوره اسراء آمده است. (۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله از جبرئیل علت تأخیر نزول وحی را جويا شد. عرض کرد: گناهی مرتکب نشده‌ای، اما ترک اولی کردی، هنگامی که به مشرکان قریش وعده پاسخ سؤالات را دادی، ان شاء الله نگفتی. اگر ان شاء الله می‌گفتی، همان زمان پیک وحی نازل می‌شد.

خوانندگان محترم! اگر تمام مقدمات کاری را فراهم کنید، تا خداوند نخواهد آن کار محقق نخواهد شد. بنابراین، همیشه باید ان شاء الله گفت.

۱- شرح و تفسیر این آیه شریفه را در کتاب «از تو سؤال می‌کنند» نوشته‌ایم.

ص: ۳۰

گفتن *إِنْ شَاءَ اللَّهُ* باعث قدرت، قوت و نورانیت انسان می‌شود. به تازگی هنگامی که هواپیما به مقصد می‌رسد مسئولین پرواز ضمن خداحافظی با مسافران، اعلام می‌کنند: «*إِنْ شَاءَ اللَّهُ* تا چند دقیقه دیگر در فرودگاه مقصد فرود خواهیم آمد» و این کار زیبایی است. چون ممکن است در آخرین لحظات مشکلی ایجاد شده و حادثه‌ای رخ دهد و هواپیما به مقصد نرسد.

شرح و تفسیر آیات

قرآن مجید روشی دارد، که برای اهل مطالعه و تحقیق قابل توجه است و آن روش اجمال و تفصیل است. یعنی وقتی می‌خواهد مسأله مهمی را بیان کند ابتدا آن را در چند آیه به‌طور خلاصه توضیح می‌دهد و سپس به شرح و تفسیر آن در ده‌ها آیه می‌پردازد. قرآن کریم در داستان اصحاب کهف، از همین روش استفاده کرده است.

خلاصه داستان را در ضمن ۴ آیه بیان کرده، سپس به شرح آن ضمن ۲۰ آیه پرداخته است. چرا که این روش مطابق با آداب فصاحت و بلاغت است و مخاطب را بهتر جذب می‌کند.

خداوند خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«*أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ أَصِیْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِیْمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا*؛ آیا گمان کردی اصحاب کهف و رقیم از آیات شگفت‌انگیز ما بودند». (۱)

مهم‌تر و عجیب‌تر از اصحاب کهف، قیام تو در سرزمین مکه است. تو که در این سرزمین جهل و نادانی معجزه جاودانی چون قرآن آورده‌ای. آری بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن محیط ظلمانی و تاریک، مهم‌تر از اصحاب کهف است.

ص: ۳۱

سؤال: اصحاب رقیم چه کسانی بودند؟ آیا افرادی غیر از اصحاب کهف بودند؟

جواب: مفسران معتقدند اصحاب کهف و رقیم یکی هستند و در حقیقت دو اسم است برای یک گروه. کهف به معنای غار است و از آنجا که این گروه بعد از فرار از شهر، به غاری پناه بردند به اصحاب کهف معروف شدند. و از آنجا که بعد از بیداری اصحاب کهف از خواب طولانی و پی بردن به گذشت این زمان زیاد از خدا خواستند که در همان غار جانشان گرفته شود، و خداوند جانشان را گرفت و در غار بسته شد و جمله‌ای درباره آنها روی غار نوشته شد، به آنها اصحاب الرقیم گفته شده است. خداوند متعال در ادامه داستان می‌فرماید: «إِذْ أَوْى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا»؛ زمانی را (به خاطر بیاور) که آن جوانان به غار پناه بردند، و گفتند: «پروردگارا! از سوی خودت رحمتی عطا کن، و از کار (فروسته) ما راه نجاتی برایمان فراهم ساز». (۱)

اصحاب کهف به خدای یگانه ایمان آوردند در حالی که از یک سو محیط آنان محیط شرک و بت پرستی بود و مردم به بت پرستی مشغول بودند. و از سوی دیگر دقیانوس ادعای خدایی کرده بود و مردم را به عبادت و پرستش خویش مجبور می‌کرد. آنها از شهر و دیارشان فرار کرده و سر به بیابان گذاشته و در نهایت به غاری پناه بردند.

سؤال: آیا اصحاب کهف جوان بودند یا پیر؟

جواب: ظاهر عبارت قرآن «الفتیة» این است که جوان بودند، ولی از روایات استفاده می‌شود که سنشان کم نبود اما روحشان جوان بود. (۲)

۱- سوره کهف، آیه ۱۰.

۲- تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۲۴۴ و ۲۴۵.

ص: ۳۲

در بین جوانان عده‌ای وجود دارند که روحشان مرده است؛ معتادند، گرفتارند، افسرده‌اند و خلاصه اثری از شور و نشاط جوانی در آنها نیست، همان‌گونه که در بین پیران کسانی هستند که روحی زنده و با نشاط دارند، اینها قلب و روحشان جوان است، هر چند سَنَشان زیاد باشد. به هر حال این جوانان جسمانی یا روحانی برای حفظ ایمانشان دست به هجرت زده، و به غاری در خارج از شهر پناه بردند و از خداوند دو چیز درخواست کردند: نخست از خداوند متعال تقاضای رحمت کردند؛ چرا که با نزول رحمت الهی مشکلات انسان حل می‌شود. تقاضای دیگرشان نجات از دست قوم ستمگر و بت پرست، و یافتن راه نجاتی از دست دقیانوس ستمگر بود.

در ضمن از این آیه شریفه استفاده می‌شود که وظیفه بنده تقاضای حل مشکلات از پروردگار است؛ اما کیفیت و چگونگی آن را باید به خدا واگذار کند.

آیه بعد نشان می‌دهد که خداوند هر دو خواسته آنها را اجابت کرد. توجه فرمایید: «فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا»؛ ما (پرده خواب را) سالیانی دراز در آن غار بر گوششان زدیم، و سالها در خواب فرو رفتند» (۱).

علت این که می‌فرماید «ما خواب را بر گوشهای آنها مسلط کردیم» این است که گاه چشم انسان چرت می‌زند، ولی گوشش می‌شنود. خواب عمیق زمانی است که گوش نیز نشنود، و بنابراین از لحاظ فقهی وضو وقتی باطل می‌شود که علاوه بر ندیدن چشم، گوش هم نشنود.

خداوند در این آیه مدت دقیق خواب اصحاب کهف را بیان نکرده، بلکه به صورت سربسته و اجمالی به خواب طولانی آنها اشاره کرده است. چرا که این آیات در مقام اجمال است و در آیات آینده خواهد آمد که خواب آنها ۳۰۹ سال

ص: ۳۳

طول کشید. و این مطلب سؤالاتی را در ذهن ایجاد می‌کند.

۱. چگونه ممکن است انسانی ۳۰۹ سال بدون آب و غذا زنده بماند؟

۲. کسانی که برای مدّت کوتاهی بستری می‌شوند و نمی‌توانند راه بروند، پس از بهبودی باید فیزیوتراپی شوند تا به تدریج قادر بر راه رفتن شوند. اصحاب کهف چگونه پس از این مدّت طولانی به راحتی از جای خود برخاسته و راه رفتند؟

۳. هدف از این خواب طولانی چه بود؟

پاسخ این سؤال‌ها در مباحث آینده خواهد آمد، اما در این جا به پاسخ سؤال سوم می‌پردازیم.

هدف از این خواب طولانی سه چیز بوده است:

الف) خداشناسی؛ خداوند می‌خواهد علم و قدرت خود را به بندگانش نشان دهد، که اگر او اراده کند، انسان می‌تواند ۳۰۹ سال بدون آب و غذا زنده بماند.

ب) یادآوری معاد؛ زنده شدن مردگان (معاد جسمانی) که شبهه بسیاری از مردم آن عصر و زمان بود، خداوند با این حادثه که برای اصحاب کهف ایجاد کرد به مردم فهماند زنده کردن مردگان برای او کار سختی نیست، چرا که بیدار شدن از خواب بعد از ۳۰۹ سال شبیه معاد است.

ج) نصرت و یاری خدا؛ مطلب دیگر این که اگر کسی خود را به خدا بسپارد و در راه او قدم بردارد، خداوند به بهترین وجه او را نصرت و یاری می‌دهد.

همان گونه که در آیه ۱۶۰ سوره آل عمران می‌خوانیم:

«إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ؟» اگر خداوند شما را یاری کند، هیچ کس بر شما غلبه نخواهد کرد؛ و اگر دست از یاری شما بردارد، کیست که بعد از او، شما را یاری کند؟».

ص: ۳۴

بنابراین هدف از این خواب طولانی ارائه قدرت الهی و تصویری از معاد و نصرت و یاری خداست.

« ثُمَّ بَعَثْنَاَهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِئُوا أَمَدًا »؛ سپس آنان را برانگیختیم تا آشکار گردد که کدام یک از آن دو گروه، مدت خواب خود را بهتر احصا کرده‌اند. (۱)

اصحاب کهف پس از ۳۰۹ سال از خواب بیدار شدند، در مورد مدت خواب اختلاف نظر پیدا کردند. عده‌ای معتقد بودند نصف روز و بقیه عقیده داشتند یک روز خوابیده‌اند، اما با توجه به این که این بحث فایده‌ای نداشت و هیچ کدام دلیلی بر اثبات عقیده‌اش در دست نداشت آن را رها کرده، و تلبیخا را مأمور تهیه مواد غذایی کردند. و به او سفارش نمودند که با احتیاط کامل و به صورت کاملاً محتاط در شهر رفت و آمد کند، تا کسی متوجه هویت واقعی او نشود. ادامه داستان در آیات مفصل خواهد آمد.

تفسیر آیات ۱۳ تا ۱۶ سوره کهف

در این بخش به تفسیر آیات سیزدهم تا شانزدهم سوره کهف پرداخته، و از داستان اصحاب کهف بهره گرفته، و از نکات عبرت آموز آن استفاده می‌کنیم، اما قبل از ورود به این بحث لازم است جریان تاریخی اصحاب کهف را، هر چند به صورت کوتاه و فشرده، تقدیم شما خوانندگان گرامی نمایم.

داستان اصحاب کهف از زبان حضرت علی علیه السلام

در مورد اصحاب کهف و سرگذشت آنها در کتابهای تفسیر تا اندازه‌ای بحث

ص: ۳۵

شده است. ولی مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار نقل می‌کند که:

در عصر خلیفه دوم، سه نفر از علمای یهود نزد خلیفه آمده و سؤال‌هایی بسیار پیچیده، دشوار و مهم را مطرح کرده و از رئیس مسلمانان خواستند تا پاسخ دهد. یکی از سوال‌هایشان در مورد اصحاب کهف بود؛ پرسیدند:

«جوانانی که با آیین بت پرستی مخالفت کرده، و به خداوند یگانه ایمان آورده، و به هدایت و ارشاد مردم پرداخته، و بر اثر فشار و تعقیب طاغیان زمان از قوم خود فاصله گرفته، و به بیابان فرار کرده، و به غاری پناه بردند چه کسانی بودند؟

نامشان چه بود؟ در چه شهری زندگی می‌کردند؟ نام پادشاهشان چه بود؟

و سرنوشت آنها چه شد؟

خلیفه دوم، که از پاسخ این سؤال‌ها عاجز و ناتوان بود، نگاهی به اطراف کرد.

اتفاقاً حضرت علی علیه السلام را در آن‌جا دید، خطاب به حضرت عرض کرد: یا ابالحسن! پاسخ این سؤال‌ها تنها از عهده شما برمی‌آید. امام علیه السلام خطاب به دانشمندان یهودی فرمود: اگر به تمام سؤال‌های شما جواب بدهم، قبول می‌کنید که دین اسلام برحق است؟ گفتند: بله. آنها سؤال‌های خود را مطرح کردند و امام علیه السلام با صبر و حوصله پاسخ سؤال‌هایشان را داد.

عمده سؤال‌ها مطرح و پاسخ آن دریافت گردید. دو نفر از آن سه نفر اسلام آوردند، و نفر سوم گفت: یا علی! دل من هم نرم شده، و مایل به اسلام گردیده اما هنوز تزلزل دارم. لطفاً درباره اصحاب کهف و جزئیات آن کاملاً برایم شرح دهید، زیرا می‌دانم علم تو به جای دیگری پیوند خورده، و هنگامی که در میان اصحاب و یاران پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فردی همچون تو باشد حتماً آن پیامبر برحق است، امّا دوست دارم در مورد اصحاب کهف بیشتر بدانم. حضرت فرمود: در منطقه روم شرقی شهری به نام اقسوس وجود داشت که پادشاه عادل بر مردم

ص: ۳۶

آن‌جا حکومت می‌کرد. پادشاه فوت کرد، و در میان فرزندانش آتش اختلاف شعله‌ور شد- امان از این اختلاف که همه چیز را بر باد می‌دهد؛ دین، ایمان، تقوا، آبرو، عزت، سلامت، مال و اموال و خلاصه همه چیز را نابود می‌کند- هنگامی که یکی از سلاطین جبار همسایه از مرگ پادشاه اقسوس و اختلاف شدید فرزندانش مطلع شد با صد هزار سرباز به اقسوس حمله کرد و آن‌جا را اشغال نمود و آن شهر را مرکز حکومت خود قرار داد و به عنوان سلطان و پادشاه اقسوس تاج‌گذاری کرد.

این سلطان جائز، ستمگر و خودخواه در ابتدای سلطنتش دستور داد کاخ بسیار بزرگی، که حدود یک فرسخ در یک فرسخ مساحت داشت، برایش آماده کنند، سپس فرمان داد قصر باشکوهی بسازند که در آن قصر سالن مناسبی برای جلسات باشکوه در نظر گرفته شود. قصری تهیه شد که فقط ۴۰۰۰ ستون در آن به کار رفته بود. پادشاه برای خود تخت بسیار زیبایی تدارک دید، علاوه بر این، ۵۰ نفر غلام با لباسهای زیبای یک دست و دیگر امکانات فراوان برای آن‌جا مهیا شد. پادشاه شش وزیر برای خود انتخاب کرد که سه وزیر در سمت راست و سه وزیر در سمت چپ او بودند. مرد یهودی از حضرت علی علیه السلام پرسید: نام وزیران چه بود؟ حضرت نام تک تک آنها را گفت. نام بزرگ‌تر آنها تلبیخا بود. سپس تاج بسیار زیبا و گران قیمتی تهیه شد و پادشاه در آن قصر باشکوه تاج‌گذاری کرد و بر تخت قدرت نشست.

وی کم کم ادعای خدایی کرد و گفت: هر کس به من ایمان آورد و در برابر خواسته‌هایم تسلیم گردد جایزه دارد، و هر کس مخالفت کند کشته خواهد شد!

وای بر این انسان ناسپاس که وقتی مستغنی و بی‌نیاز شود طغیان می‌کند. (۱)

۱- در آیات ۶ و ۷ سوره علق به این مطلب اشاره شده است.

ص: ۳۷

البته انسان‌های کم‌ظرفیت طغیان می‌کنند، امّا انسان‌های دریادلی چون مولای متقیان علی علیه السلام زمان خانه‌نشینی و با زمان خلافتش هیچ تفاوتی با هم نداشت، و هیچ تغییری در لباس و غذا و عبادت و سایر برنامه‌هایش ایجاد نشد. آری اگر سطل آبی در دریا ریخته شود موجی ایجاد نمی‌شود، امّا یک استکان آبی که در حوض کوچکی ریخته می‌شود موج ایجاد می‌کند. انسان‌های بی‌ظرفیت و کم‌ظرفیت زود ادعاهای بزرگی می‌کنند. برخی افراد همچون برگ درختان خشک با وزش نسیمی به هر جا می‌روند، امّا برخی دیگر همچون کوه ثابت و استوارند. (۱) نه تنها بادهای و طوفان‌ها آنها را جابجا نمی‌کند و مسیرشان را تغییر نمی‌دهد بلکه آنها مسیر طوفان‌ها را عوض می‌کنند.

به هر حال این سلطان کم‌ظرفیت مردم را به پرستش خود دعوت کرد. مدتی گذشت، تلیخا می‌گوید: روزی در حضور پادشاه بودیم که خبرنگار قصر وحشت‌زده به نزد پادشاه آمد و گفت خبر تلخی دارم! پادشاه گفت: آن خبر چیست؟ گفت: یکی از سلاطین همسایه بالشرک عظیمی به سمت کشور ما در حال حرکت است و اکنون به نزدیک مرزها رسیده و قصد جنگ با ما را دارد.

پادشاه وقتی این خبر را شنید، بسیار ترسید و بدنش شروع به لرزیدن کرد، طوری که تاجش به زمین افتاد! تلیخا در ادامه می‌گوید: هنگامی که چنین صحنه‌ای را مشاهده کردم با خود گفتم: این انسان ضعیفی که این قدر ترسوست، و با شنیدن یک خبر ناگوار این گونه می‌لرزد، چگونه می‌تواند خدا باشد؟!

خداوند کسی است که آسمان با عظمت، زمین گسترده، ستارگان زیبا، ماه

۱- در روایتی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «الْمُؤْمِنُ اضْلَبَ مِنَ الْجَبَلِ، الْجَبَلُ يُسْتَقَلُّ مِنْهُ، وَالْمُؤْمِنُ لَا يُسْتَقَلُّ مِنْ دِينِهِ شَيْءٌ؛ مؤمن از کوه سخت‌تر است. (زیرا) از کوه کم می‌شود، امّا چیزی از ایمان مؤمن کاسته نمی‌شود. (میزان الحکمه، باب ۲۹۳، ح ۱۴۶۲).

ص: ۳۸

و خورشید، کوه‌های عظیم، دریا‌های پهناور و از همه مهم‌تر انسان‌ها را آفریده است.

وزرای شش‌گانه هر روز به نوبت میزبان ۵ وزیر دیگر بودند، و اتفاقاً آن روز نوبت تلبیخا بود. هنگامی که میهمانان وارد بر تلبیخا شدند میزبان را غرق در اندیشه و تفکر یافتند، آن‌قدر در افکار خود غوطه‌ور بود که غذا هم نخورد. علت را جویا شدند. گفت: شما خود شاهد حادثه‌ای که در قصر اتفاق افتاد بودید. این پادشاه که ادعای خدایی می‌کند را دیدید که چگونه با شنیدن یک خبر ناگوار دست و پای خود را گم کرد و تمام بدنش به لرزه افتاد! او چگونه خدایی است؟

من از آن لحظه در فکر فرو رفتم که خدای یگانه را بپرستم، و دست از پرستش این پادشاه جناب بردارم.

پنج وزیر دیگر ضمن تأیید سخنان وی، از او پرسیدند: اکنون باید چه کنیم؟

او گفت: باید قیام کرده، و مردم را روشن نموده، و آنها را از خواب غفلت بیدار کنیم. آنها از همان جا کار سخت و خطرناک خود را آغاز نموده، و شروع به تبلیغ و ارشاد مردم به سوی آیین یکتاپرستی کردند. قرآن مجید این داستان مفصل را در ضمن چند آیه کوتاه بیان کرده است. توجه فرمایید:

«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاَهُمْ هُدًى»؛ ما داستان آنان را به درستی برای تو بازگو می‌کنیم؛ آنها

جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند، و ما بر هدایتشان افزودیم» (۱).

جمله «زدناهم هدی» پیام مهمی دارد، و آن این‌که: «تو یک قدم به سوی خداوند بردار، تا خداوند ده گام به سوی تو بردارد».

چقدر خداوند لطیف و رحمان و رحیم، بلکه ارحم الراحمین است که در مقابل یک گام، ده گام

ص: ۳۹

برمی‌دارد. خداوند علاوه بر این به آنها قوت قلب و دلگرمی می‌دهد، تا از فزونی دشمن نترسند. به آیه بعد توجه فرمایید:

«وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَن نَّدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا»؛ و به دل‌هایشان نیرو بخشیدیم در آن هنگام که قیام کردند و گفتند: پروردگار ما، پروردگار آسمانها و زمین است؛ هرگز غیر او معبودی را نمی‌خوانیم، که اگر چنین کنیم، سخنی به گزاف گفته‌ایم» (۱).

در محیطی که همه بت پرستند، و پادشاه جبری دارند، که اگر غیر او را عبادت کنند آنها را به قتل می‌رساند، چنانچه اقلیتی بخواهند بر علیه محیط حاکم قیام کنند، کار بسیار مشکلی است. گذشته از این که جرأت و جسارت قیام بر علیه تفکر حاکم خود مشکل بزرگی است. و لهذا خداوند متعال به کمک آنها شتافت و دل‌ها و قلب‌هایشان را محکم کرد. خداوند متعال در آیه بعد به سراغ دلیل و منطق آنها می‌رود. توجه فرمایید:

«هُؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِم بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا»؛ این قوم ما هستند که معبودهایی جز او انتخاب کرده‌اند، چرا دلیل آشکاری (بر این کار) نمی‌آورند؟! و چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ ببندد؟! (۲).

این که خداپرستان اندک از بت پرستان فراوان و زیاد مطالبه دلیل می‌کنند، و از آنها می‌پرسند که به چه دلیل پادشاه را می‌پرستند، نشان می‌دهد که اگر انسان بر حق باشد و کل جامعه بر باطل، نباید مرعوب اکثریت شود و شعار «خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو» را سر دهد، بلکه باید با جدیت و تلاش

۱- سوره کهف، آیه ۱۴.

۲- سوره کهف، آیه ۱۵.

ص: ۴۰

مستمر در پی احقاق حق باشد و هم‌رنگ جماعت شدن را مایه رسوایی و خواری بدانند. بنابراین، استدلال طرفداران برنامه‌های خرافی چهارشنبه سوری و مانند آن، با آن خطرات و ضررهای فراوان و غیر قابل جبران، که پدران ما چنین مراسمی را انجام می‌دادند و ما هم انجام می‌دهیم، استدلال غلط و نامعقولی است، و در چنین مسائلی که خرافی است نباید تابع جماعت شد. و به صرف این که مردم یک محیطی عقیده باطلی همچون بت پرستی دارند، نباید دیگران چشم و گوش بسته به دنبال آنها حرکت کرده و بت پرست شوند.

به مناسبت این بحث، لازم است به جوانان تحصیل کرده‌ای که برای ادامه تحصیلات به کشورهای اروپایی و دیگر کشورها سفر می‌کنند توصیه می‌کنم که با الهام گرفتن از این آیه شریفه و داستان اصحاب کُهِف و دیگر اقلیت‌های سالمی که در دل اکثریت‌های ناسالم زندگی می‌کردند، اگر شما در محل تحصیل در اقلیت بودید و حتی غیر از شما موحدی وجود نداشت به راه حق خود ادامه دهید و تکالیف دینی خود را انجام دهید و با اعمال نیک و گفتار خوش و برخورد شایسته، آنها را نیز تدریجاً نسبت به عقاید خویش تشویق کنید.

به هر حال پادشاه که متوجه تغییر آیین شش وزیر خود، و فعالیت‌های مخفی و آشکار آنها در راستای ارشاد و هدایت مردم شد، دستور تعقیب و دستگیری آنها را صادر کرد. آنها وقتی جان خود را در خطر دیده و متوجه شدند امکان ادامه فعالیت در آن محیط وجود ندارد، تصمیم به هجرت گرفتند تا ضمن حفظ جان خویش، در محیط مناسب‌تری به تبلیغ و ترویج آیین یکتاپرستی بپردازند. همان گونه که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پس از سیزده سال تبلیغ پنهان و آشکار در مکه، تصمیم به هجرت به سوی مدینه گرفت و این هجرت مبدأ آثار و برکات فراوانی شد. جوانان خداپرست با همان لباس‌های مخصوص وزارت سوار بر

ص: ۴۱

اسب‌های مجلل شده، و به سمت خارج از شهر حرکت کردند.

آنان پس از طی کردن قسمتی از راه با خود گفتند: «دیگر نباید با این لباس‌های رسمی و اسبهای مجلل حرکت کنیم، زیرا هم زودتر شناسایی می‌شویم و هم این وضعیت مناسب حرکت در مسیر پروردگار نیست، و لذا اسب‌ها و لباس‌های مذکور را کنار گذاشته و با پای پیاده به حرکت خود ادامه دادند. بر اثر پیاده‌روی عده‌ای تشنه و برخی خسته و بعضی مجروح شدند. در آن بیابان نگاهشان به چوپانی افتاد که گله‌ای از گوسفندان را به چرا آورده بود.

چوپان گفت: چهره‌های شما نشان می‌دهد که افراد عادی نیستید. شما که هستید؟

گفتند: اگر حقیقت را برایت بگوییم، به مأموران حکومت گزارش نمی‌دهی؟

گفت: نه. آن‌گاه تمام داستان را برای او بازگو کردند. چوپان گفت: من هم بیشتر اوقات در صحرا و بیابان هستم، و به آسمان و زمین و خورشید و ماه و ستارگان و کوه‌ها می‌نگرم، معتقدم که باید خدای آسمان‌ها و زمین را پرستش کرد نه بت‌ها و انسانی مانند پادشاه را. آیا اجازه می‌دهید من هم در این سفر همراهتان گردم؟

گفتند: اشکالی ندارد گفت: این گوسفندان امانت مردم است، صبر کنید آنها را به صاحبانشان برسانم سپس به شما ملحق گردم. چوپان گوسفندها را به صاحبانشان رساند و همراه سگش برگشت. آنها وقتی دیدند سگ چوپان سر و صدا می‌کند و ممکن است آنها را لو دهد از چوپان خواستند سگش را برگرداند. اما چوپان گفت: او نگهبان خوبی خواهد بود و ما را از خطرات آگاه می‌کند و مزاحمتی نخواهد داشت. هفت نفری به همراه سگ چوپان به حرکت خود ادامه دادند تا به کنار غاری رسیدند. بر اثر خستگی زیاد همگی در داخل غار خوابیدند و سگ در بیرون غار نگهبانی می‌داد، خواب طولانی که ۳۰۹ سال طول کشید. قرآن مجید در این زمینه می‌فرماید:

ص: ۴۲

«وَإِذِ اعْتَرَلْتُمُوهُمْ وَمَا يُعْبِدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْأُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرُ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِّنْ رَّحْمَتِهِ وَيُهَيِّئُ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرْفَقًا»؛ و (به آنها گفتیم) هنگامی که از آنان و آنچه جز خدا می‌پرستید کناره‌گیری کردید، به غار پناه برید، که پروردگارتان رحمتش را بر شما می‌گستراند؛ و در کارتان، آرامشی برای شما فراهم می‌سازد» (۱).

ارشاد جاهل و متنبه نمودن غافل

در میان وظایف اسلامی سه وظیفه بسیار مهم وجود دارد که عبارتند از:

۱. ارشاد جاهل.

۲. متنبه نمودن غافل.

۳. نهی از منکر.

منظور از ارشاد جاهل این است که اگر ببینیم کسی (مثلاً) نمازش را غلط می‌خواند یا طوافش را اشتباه انجام می‌دهد یا به آداب و شرایط روزه آشنا نیست و خلاصه احکام دین را نمی‌داند، او را ارشاد کنیم. آری بر شخصی که می‌داند واجب است چنین انسانی که جاهل به احکام شرع است را ارشاد و راهنمایی کند. و در یک جمله کوتاه ارشاد جاهل به معنای راهنمایی آدم بی‌خبر از احکام الهی است.

منظور از متنبه نمودن غافل آن است که حکم شرعی را می‌داند، ولی نسبت به موضوع غافل است. مثل این که می‌داند شراب حرام است، ولی به تصور این که این ظرف شراب، سرکه است، قصد دارد آن را بنوشد. که در این جا باید او را متنبه و هوشیار کرد، تا آلوده شرب خمر نشود.

منظور از نهی از منکر آن است که شخص هم حکم شرعی را می‌داند و هم

ص: ۴۳

نسبت به موضوع آن آگاه است، ولی عمداً و عسیناً مرتکب آن می‌شود. مثل این که کسی می‌داند محتوای این ظرف شراب است و توجه دارد که شراب حرام است، ولی عمداً و عسیناً آن را می‌نوشد، که در این جا باید او را نهی از منکر کرد. تمام انبیا، اولیا، علمای عامل و مؤمنان آگاه، به این وظایف شرعی عمل می‌کرده و می‌کنند. اصحاب کهف نیز پس از اطلاع از بطلان آیین بت پرستی شروع به ارشاد مردم کرده، و به آنها گفتند: «دقیانوس با این همه ضعف و نیاز نمی‌تواند خدای شما باشد و استحقاق پرستش ندارد». آنها به خوبی به این وظایف سه‌گانه عمل کردند؛ هم به ارشاد جاهلان و بی‌خبران پرداختند، و هم غافلان را از خواب غفلت بیدار کردند و هم کسانی که با علم و اطلاع از بی‌اساس بودن آیین بت پرستی، به عبادات غیر خدا مشغول بودند را نهی از منکر کردند.

و پس از انجام این وظایف مهم و احساس خطر از ناحیه دشمن، دست به هجرت زدند.

به سوی غار

همان گونه که گذشت تللیخا با بقیه دوستانش به تمام مقامات و امتیازات حکومتی پشت پا زده، و با پای پیاده در بیابان به حرکت خود ادامه داده، و در مسیر راه با چوپانی همراه شدند، تا سرانجام خسته و تشنه و گرسنه به نزدیکی کوهی رسیدند. در آن جا چشمه جوشانی یافتند که خود را از آب آن سیراب کرده، و درختان پرمیوه‌ای یافتند که گرسنگی خود را با آن برطرف نموده، و پس از برطرف شدن تشنگی و گرسنگی در پی مکان امن و مناسبی جهت استراحت برآمدند. دوست چوپانشان گفت: در آن سوی همین کوه، غاری سراغ دارم که مکان مناسبی برای استراحت است. آنها به آن غار پناه برده، و مشغول استراحت

ص: ۴۴

شدند؛ در حالی که سگ چوپان در دهانه غار مشغول نگهبانی و پاسبانی بود.

در روایتی آمده است: «خداوند به ملک‌الموت دستور داد جان آنها را بگیرد»^(۱).

سؤال: طبق تصریح قرآن آنها نمرند بلکه به خواب عمیقی فرو رفتند که سیصد و نه سال طول کشید. پس چگونه روایت فوق می‌گوید ملک‌الموت مأمور گرفتن جان آنها شد؟

جواب: خداوند متعال در آیه ۴۲ سوره زمر می‌فرماید: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا»؛ خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می‌کند، و روح کسانی را که نمرده‌اند نیز به هنگام خواب می‌گیرد».

بنابراین به هنگام خواب نیز روح انسان قبض می‌شود اما نه به طور کامل، بلکه ۵۰٪ یا ۶۰٪ یا کمتر و یا بیشتر، و لهذا خواب را برادر مرگ نامیده‌اند.

بنابراین، تعبیر روایت، که ملک‌الموت به فرمان پروردگار روح آنها را قبض کرد، تعبیر نادرستی نیست؛ زیرا منظور قبض بخشی از روح آنهاست که با خواب تناسب دارد.

پس از آن که به خواب عمیق رفتند خداوند اراده می‌کند این خواب برای ۳۰۹ سال ادامه یابد، سپس آنها را صحیح و سالم از خواب بیدار کند، و لذا نیاز به مراقبت‌های ویژه‌ای دارند. در آیه ۱۷ سوره کهف به این مطلب اشاره شده است:

«وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَّوَّرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقَرَّبُ إِلَيْهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا»؛ و (اگر در آن جا بودی) خورشید را می‌دیدى که به هنگام طلوع، به سمت راست غارشان متمایل می‌گردد؛ و به هنگام غروب، به سمت چپ؛ و آنها در فراخنایی از آن (غار) قرار داشتند؛ این از نشانه‌های خداست. هر کس را خدا

۱- البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۶۲۴.

ص: ۴۵

هدایت کند، هدایت یافته واقعی اوست؛ و هر کس را گمراه نماید، هرگز سرپرست و راهنمایی برای او نخواهی یافت». خداوند متعال سه نوع مراقبت ویژه برای آنها در نظر گرفت که به دو مورد آن در این آیه شریفه و به یک مورد دیگر در آیه بعد اشاره شده است. توجه فرمایید:

۱. دهانه غار رو به شمال بود. آفتاب صبح هنگام از سمت راست غار طلوع نموده، و در سمت چپ غار غروب می‌کرد. و بدینسان آفتاب فقط دهانه غار را می‌گرفت و شعاع آن به داخل غار نمی‌افتاد، تا در نتیجه تابش مستقیم آفتاب بدن‌ها و لباس‌هایشان فاسد و پوسیده و سپس نابود شود.

۲. هر چند دهانه غار تنگ بود اما فضای داخل آن وسیع و بزرگ بود، و محلّ کافی و هوای لازم برای هفت نفر وجود داشت. در پایان این آیه به مسأله هدایت اشاره شده که: «هر کس را خدا هدایت کند هدایت می‌شود و هر کس را گمراه کند هرگز راهنمایی نخواهد یافت».

سؤال: خداوند متعال چه کسانی را هدایت و چه افرادی را گمراه می‌کند؟

جواب: کسانی که همچون اصحاب کهف اهل تلاش و جهاد و مبارزه در راه خدا و ارشاد خلق خدا هستند، و آنها را به توحید و سایر خوبی‌ها دعوت می‌کنند، مشمول هدایت پروردگار می‌شوند، و آنها که نعمت‌های الهی را پاس نداشته، و کفران نعمت می‌کنند، نه به کتاب آسمانی اعتنا می‌کنند و نه سخنان پیامبران الهی را گوش می‌دهند خداوند از آنها سلب توفیق می‌کند. چرا که اگر خداوند بخواهد کسی را گمراه کند، از او سلب توفیق می‌کند، در نتیجه او گمراه می‌شود.

خداوندا! از گناهانی که باعث سلب توفیق انسان می‌شود به تو پناه می‌بریم.

در یکی از سفرهای حج در مسجدالحرام جوانی را دیدم که می‌گفت: هر کس

ص: ۴۶

در اولین سفری که به مکه مکرمه مشرف می‌شود و داخل مسجد الحرام می‌گردد و چشمش به خانه کعبه می‌افتد، اشک چشمانش جاری و حال روحانی عجیبی به او دست می‌دهد و انقلابی در روحش ایجاد می‌گردد، اما من با این که اولین بار است به این جا مشرف شده‌ام هیچ تغییری در خود احساس نمی‌کنم! چرا؟ گفتم:

شاید مرتکب گناهی شده‌ای و روح و جانت را آلوده به معاصی و محرّماتی کرده‌ای و با آب توبه آن را شستشو نداده‌ای، و بدین جهت خداوند از تو سلب توفیق کرده است. اکنون به‌طور جدی توبه کن و به سوی خدا باز گرد و با اعمال صالح آینده، گذشته را جبران نما و حقوق الله و حقّ الناس را ادا کن تا نشاط عبادت باز گردد. آری خداوند کسی را گمراه نمی‌کند، ولی ممکن است توفیقات را از وی سلب نماید. اگر توفیق الهی سلب گردد، ولو این که تمام دنیا جمع شوند، کاری از آنها ساخته نیست.

۳. سومین حفاظت ویژه، مطلبی است که در آیه ۱۸ سوره کهف به آن اشاره شده است. توجه فرمایید: «وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَانًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَكَلِمَتْ مِنْهُمْ رُعبًا؛» و (اگر به آنها نگاه می‌کردی) آنها را بیدار می‌پنداشتی، در حالی که در خواب فرو رفته بودند. و ما آنها را به سمت راست و چپ می‌گردانیدیم (تا بدنشان سالم بماند) و سگ آنها (مانند نگهبان) دستهای خود را بر دهانه غار گشوده بود. اگر از حال آنان آگاه می‌شدی، از آنان می‌گریختی، و تمام وجودت را وحشت فرا می‌گرفت!.

حفاظت ویژه دیگر، نوع خوابیدن آنها و حالت چشمها و صورت اصحاب کهف بود، که نه انسانی جرأت نزدیک شدن به آنها را داشت و نه حیوان و جاننداری. خداوند با ایجاد این رعب و وحشت، آنها را از شر انسانها

ص: ۴۷

و حیوانات و درندگان و جانوران حفظ کرد.

خداوند متعال از این عامل در جنگ‌های اسلامی نیز استفاده کرد(۱) و به کمک مسلمانان آمد، و لذا در دعای ندبه می‌خوانیم: «

ثُمَّ نَصْرَتْهُ بِالرُّعْبِ

« و در آیه ۲ سوره حشر و دیگر آیات قرآن نیز به این مطلب اشاره شده است. امدادهای غیبی الهی اختصاص به زمان اصحاب کهف یا عصر رسول اکرم صلی الله علیه و آله ندارد، بلکه در همه اعصار و زمانها وجود دارد. اگر در مسیر حق باشیم و در راه خداوند جهاد و مبارزه کنیم همان نصرت و یاری شامل حال ما هم خواهد شد. مگر نه این است که آمریکا با آن قدرت نظامی افسانه‌ای اش از ملت ایران می‌ترسد؟ مگر اسرائیل با آن سلاح‌های فوق سرّی اش از ما نمی‌ترسد؟ آیا این ترس و خوف چیزی جز نصرت الهی است که خداوند آن را در دل آنها انداخته است. این امداد الهی در جنگ سی و سه روزه اسرائیل با حزب الله لبنان کاملاً مشهود و ملموس بود. تا آنجا که چنان رعب و وحشتی در میان اسرائیلی‌ها به وجود آمده بود که همین عامل باعث عقب‌نشینی و پذیرش شکست از سوی صهیونیست‌ها شد، سربازان اسرائیلی به صورت معمولی عقب نشستند، بلکه عقب‌نشینی آنها به شکل فرار به سوی مواضع خودشان بود!

پایان خواب عمیق

اشاره

اصحاب کهف بالاخره از خواب عمیق بیدار شده، و در مورد این که چه مقدار خوابیدند با یکدیگر به بحث و گفت‌وگو پرداختند. توجّه فرماید:

«وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ

۱- این مطلب به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در منابع مختلف، از جمله بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۶۱ نقل شده است.

ص: ۴۸

قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا؛ این گونه آنها را (از خواب) برانگیختیم تا از یکدیگر سؤال کنند؛ یکی از آنها گفت: چه مدت در خواب بوده‌اید؟ گفتند: یک روز، یا بخشی از یک روز (و چون نتوانستند مدت خوابشان را دقیقاً بدانند) گفتند: پروردگارتان از مدت خوابتان آگاه‌تر است. اکنون یک نفر از خودتان را با این سکه‌ای که دارید به شهر بفرستید، پس بنگرد کدام یک از آنها غذای پاکیزه‌تری دارند، و مقداری از آن را برای روزی شما بیاورد. اما باید مراقب باشد، و هیچ کس را از وضع شما با خبر نسازد». (۱)

چند مطلب در این آیه شریفه در خور تأمل و دقت است:

۱. اختلاف در مورد مقدار خواب

پس از آن که آنها به فرمان پروردگار از خواب ۳۰۹ ساله برخاستند در مورد مدت زمانی که در آن غار به خواب رفته بودند اختلاف نظر پیدا کردند. عده‌ای گفتند: یک روز خوابیدیم، و بقیه معتقد بودند خوابشان نصف روز بیشتر طول نکشید. اما با توجه به این که فایده‌ای بر این مطلب وجود نداشت و راهی برای اثبات یکی از دو نظریه در دست نبود و اختلاف، آنها را از هدف اصلی دور می‌کرد دست از آن کشیدند و علم آن را تنها از ناحیه خداوند دانستند. و این درس بزرگی است برای همه کسانی که در مسائل پوچ و جزئی و بی‌ارزش اختلاف می‌کنند و بر نظریه خود پافشاری می‌نمایند و اختلافشان به درگیری و نزاع و قهر و دوری منتهی می‌شود و گاه قهر و هجران آنها سالیان طولانی ادامه پیدا می‌کند.

۲. در پی غذا و ادامه ماجرا

اصحاب کهف پس از آن که از بحث پیرامون مدّت توقف و ماندنشان در غار نتیجه‌ای نگرفتند و احساس گرسنگی و تشنگی نمودند به فکر تهیه غذا افتادند.

بزرگ آنها، تلیخا، مأمور تهیه غذا شد. سفارشات لازم برای این که مورد شناسایی مأموران دقیانوس قرار نگیرد به وی شد و او برای احتیاط بیشتر لباس‌های چوپان را به تن کرد و از غار خارج شد. اما در کمال تعجب و ناباوری نه اثری از آن چشمه جوشان دید و نه خبری از آن درختان میوه بود. گویا اصلاً وجود نداشته‌اند، با خود گفت: «چطور ممکن است در یک روز آب چشمه فروکش کند و تمام درختان میوه بخشکد؟!» به هر حال به راه خود ادامه داد تا این که وارد شهرشان شد، اما این شهر با آن شهری که چندی قبل از آن خارج شده بودند بسیار متفاوت بود؛ به گونه‌ای که احساس می‌کرد وارد شهر دیگری شده است. خانه‌ها، کوچه‌ها، مغازه‌ها، خیابان‌ها و حتی قیافه مردم شهر تغییر کرده بود. دستی به چشمانش کشید؛ نکند خواب می‌بیند. اما یقین کرد که بیدار است. به هر حال به راه خود ادامه داد، تا این که به یک نانوايي رسید. سکه‌ای داد تا مقداری نان تهیه کند. وقتی چشم نانوا به سکه تلیخا افتاد با کمال تعجب از او پرسید: این سکه سنگین را از کجا آورده‌ای؟ آیا گنجی پیدا کرده‌ای؟ گفت: خیر، این پول توجیبی من و حاصل معامله‌ای است که قبل از سفر به دست آورده‌ام.

نانوا گفت: این سکه متعلق به عهد دقیانوس است، که از آن زمان بیش از سیصد سال می‌گذرد. تو حتماً گنجی به دست آورده‌ای و کتمان می‌کنی. تو را رها نمی‌کنم تا حقیقت مسأله را در نزد سلطان روشن کنم. سپس دست او را گرفت و به زور او را به نزد سلطان برد. تلیخا که خود را آماده مقابله با دقیانوس می‌کرد، مشاهده کرد شخص دیگری بر جای دقیانوس نشسته است، سلطان پس از

ص: ۵۰

استماع گزارش نانوا رو به تلییخا کرد و گفت: ای جوان! وحشت نکن و حقیقت را بازگو، که طبق مذهب ما اگر کسی گنجی پیدا کند، از آن خود اوست و تنها باید ۱۵ آن را به حکومت بدهد. تلییخا سخن خود را تکرار کرد که گنجی در کار نیست و این پول توجیبی من است. اما سلطان و بقیه حرف او را باور نکردند. تلییخا گفت: خانه و زندگی من در همین شهر است، بیاید تا شما را به آنجا ببرم. سلطان و نانوا و عده‌ای از مردم شهر، که از این ماجرا باخبر شده بودند، به اتفاق تلییخا به سمت خانه او حرکت کردند. به در خانه‌ای رسیدند، تلییخا در آن خانه را کوبید. پیرمردی که از شدت پیری ابروهایش بر روی صورتش ریخته بود در را باز کرد، و موهای ابروانش را کنار زد. هنگامی که تلییخا و سلطان و آن جمعیت را دید گفت: چه خبر است؟ تلییخا گفت: این خانه من است. سپس از پیرمرد پرسید: تو کیستی؟ گفت: من فلانی فرزند فلانی فرزند تلییخا وزیر عهد دقیانوس هستم تلییخا خود را معرفی کرد. پیرمرد وقتی فهمید تلییخا جدّ اوست خود را به روی پاهای او انداخت و وی را غرق در بوسه کرد.

۳. وسط قرآن

در برخی از قرآن‌ها کلمه «ولیتلطف» در آیه شریفه ۱۹ سوره کهف را درشت‌تر و برجسته‌تر نوشته‌اند، زیرا معتقدند این کلمه وسط قرآن محسوب می‌شود یعنی اگر کلمات قبل و بعد آن شمرده شود این کلمه دقیقاً وسط قرآن است. مرحوم طبرسی در کتاب ارزشمند مجمع البیان (۱) دو معنا برای این واژه ذکر کرده است:

۱- تفسیر مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۲۳.

ص: ۵۱

الف) آهسته و بی سر و صدا رفت و آمد کردن. دوستان تللیخا به او گفتند:

آهسته و یواش و بدون سر و صدا و آرام برو و برگرد، تا دقیانوس و مأموران ظالمش که تشنه خون ما هستند، متوجه حضور تو در شهر نشوند.

ب) این پول را بردار و به بازار برو و اجناس مورد نیاز را تهیه کن، اما خیلی چانه مزین و به راحتی معامله را انجام بده. کنایه از آن که معاملات توأم با سخت گیری نباشد، و برای اندکی مال دنیا درشتی و خشونت نکنید. به هر حال، کلمه وسط قرآن همانند آیات قبل و بعد آن پیام لطف و محبت و دوستی و صفا می دهد. و این پیام، درسی است برای همه مسلمانان که در هر حال با هم رحیم و مهربان باشند و درشتی و خشونت نکنند و بر یکدیگر سخت گیری نکنند.

راز خواب طولانی

سؤال: همان گونه که گذشت اصحاب کهف به فرمان خداوند در آن غار به خواب رفته و پس از ۳۰۹ سال بیدار شدند در حالی که بدن آنها کاملاً سالم و حتی لباس هایشان مندرس و پوسیده نشده بود. اما آیا از نظر علمی ممکن است کسی در این مدت بسیار طولانی بدون آب و غذا زنده بماند؟! طبق محاسبه ای که کردیم هر یک از آنها در مدت ۳۰۹ سال حداقل نیاز به ۱۰۰ تن مواد غذایی و ۱۰۰ هزار لیتر آب داشتند، در حالی که می دانیم حتی یک لقمه غذا و یک قطره آب هم وارد دهان آنها نشده بود. این مطلب از نظر علمی چگونه قابل توجیه است؟

جواب: این سؤال را به سه روش می توان پاسخ داد. به تعبیر دیگر سه پاسخ روشن برای این سؤال وجود دارد که به شرح زیر است:

۱. این کار هر چند از نظر ما انسان ها که علم و قدرتمان محدود و کم می باشد

ص: ۵۲

کاری حیرت‌آور و غیر ممکن به نظر می‌رسد، اما از زاویه علم و قدرت خداوند امری سهل و آسان است. خداوندی که هرگاه اراده انجام کاری کند به محض اراده و تصمیمش آن کار تحقق پیدا می‌کند، زنده نگهداشتن چند انسان برای مدت ۳۰۹ سال بدون آب و غذا برای او کار سخت و غیر ممکن نیست. خداوند متعال در آیه شریفه ۸۲ سوره یس می‌فرماید: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»؛ فرمان او چنین است که هرگاه چیزی را اراده کند، تنها به آن می‌گوید: موجود باش آن نیز بی‌درنگ موجود می‌شود».

یعنی اگر مثلاً خداوند اراده کند جهانی همچون جهان فعلی، که ما در آن زندگی می‌کنیم، با تمام کرات آسمانی و کره زمین و همه کهکشان‌ها و ستاره‌ها، و همه موجودات هوایی و دریایی و زمینی، و خلاصه تمام امکانات و ویژگی‌هایش خلق کند کافی است اراده کند، به محض اراده‌اش عالمی دیگر همچون عالم ما خلق خواهد شد. آیا برای چنین خدایی با چنین قدرت فوق‌العاده و علم و دانش نامحدود، زنده نگه داشتن چند نفر برای چند صد سال کار مشکلی است؟ بنابراین، زنده ماندن اصحاب کهف برای مدت طولانی بدون استفاده از آب و غذا از زاویه علم و قدرت خداوند امری سهل و آسان است و هیچ تعجب و حیرتی ندارد.

۲. هر چه فعالیت دستگاہ‌های بدن آرام‌تر و ضعیف‌تر شود نیاز بدن به آب و غذا کمتر و کمتر خواهد شد. و اگر فعالیت بدن به حد اقل ممکن برسد و هیچ یک از اعضای بدن جز دستگاہ تنفس و قلب کار نکند همان ذخیره غذایی موجود در بدن پاسخگوی نیاز ۳۰۹ سال خواهد بود. به عنوان مثال کوره ذوب آهنی را در نظر بگیرید که در هر روز چند هزار لیتر گازوئیل مصرف می‌کند. اگر فعالیت این کوره کم شود، در حدی که فقط شمعک آن روشن باشد مصرف یک

ص: ۵۳

روز آن برای صدها سال کفایت می‌کند. بنابراین، هنگامی که فعالیت دستگاه‌های بدن پایین‌تر و نزدیک به صفر برسد نیاز بدن هم به آب و غذا بسیار کم و نزدیک به صفر می‌شود. نمونه دیگر این مطلب باطری‌های ظرفیتی است که برای ساعت از آن استفاده می‌شود، که بعضی از انواع آن ۵ سال کار می‌کند؛ چون کار ساعت کار سبک و دستگاه آن دستگاه ظرفیتی است. بدن انسان نیز در حال خواب چنین حالتی دارد.

۳. اخیراً روشی به منظور زنده نگهداشتن انسان برای صدها سال پیدا شده که به آن انجماد می‌گویند. این روش شاید از زمانی کشف شد که یک ماهی را از لابه‌لای یخ‌های قطبی پیدا کردند که طبقات یخ نشان می‌داد ماهی مذکور برای چهار پنج هزار سال قبل است. این ماهی را بیرون آورده و در آب گرمی انداختند، ماهی شروع به حرکت کرد. فهمیدند ماهی در حالت انجماد نمرده، بلکه دستگاه‌های بدنش متوقف گشته، و یا شبیه به توقف بوده است و از آن‌جا روش انجماد را آموختند. اکنون نیز افراد مبتلا به بیماری‌های صعب‌العلاج را منجمد نموده و بعد که روش درمان آن بیماری و داروی مناسب آن کشف شد او را از حالت انجماد خارج کرده و مداوا می‌کنند.

خداوند متعال اصحاب کهف را منجمد نکرد، ولی شرایطی به وجود آورد که حیات آنها بدون آن که بمیرند متوقف شده و بعد از چند سال آن شرایط برطرف شد و دوباره به زندگی عادی برگشتند.

نتیجه این خواب ۳۰۹ ساله اصحاب کهف بدون استفاده از آب و غذا از منظر علم و قدرت خداوند کار سهل و آسانی است و از دیدگاه علمی نیز قابل توجیه و دفاع است، و هیچ منافاتی با علم و دانش بشر ندارد.

ص: ۵۴

تقیه

یکی از مسائلی که مخالفان شیعه، مخصوصاً وهابی‌ها، زیاد روی آن مانور داده، و به واسطه آن بر علیه شیعه تبلیغ می‌کنند و گمان می‌کنند که از نقاط ضعف شیعه محسوب می‌شود تقیه است، در حالی که تقیه برگرفته از قرآن مجید و روایات اسلامی و دلیل عقل است.

معنای تقیه

چنانچه (به عنوان مثال) مسلمانی در دست بت پرستی گرفتار شود، و یا در محیط بت پرستان زندگی کند، و یقین داشته باشد که اگر آنها پی به عقیده او ببرند ممکن است خون او را بریزند یا صدمه‌ای به او وارد کنند، در چنین صورتی این شخص می‌تواند اعتقادات واقعی خود را کتمان کند و جان خویش را حفظ نماید، تا خونش بیهوده ریخته نشود و این تقیه نام دارد. البته مواردی که ریختن خون انسان باعث تقویت درخت پر بار اسلام می‌گردد، مانند آنچه شهدای کربلا انجام داده‌اند، از این حکم مستثناست. اما در مواردی که ریخته شدن خون هیچ اثری ندارد باید با استفاده از سپر تقیه جان خود را حفظ کرد.

همچنین اگر شیعه‌ای گرفتار وهابی‌های متعصب آدم‌کش شود، که اگر پی به عقیده واقعی او ببرند او را خواهند کشت، عقل و شرع به او اجازه ابراز عقیده واقعی‌اش را نمی‌دهد. بنابراین، تقیه در برابر کفار و انسان‌نماها یکسان است مهم احساس خطر، و نتیجه‌اش کتمان عقیده و به تبع آن، زنده بودن است.

ادله جواز تقیه

حداقل از سه آیه قرآن جواز تقیه استفاده می‌شود. توجه فرمایید:

ص: ۵۵

الف) خداوند متعال در آیه ۲۸ سوره مؤمن می‌فرماید: «وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصَِّبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ»؛ و مرد مؤمنی از فرعونیان که ایمان خود را پنهان می‌داشت گفت: آیا می‌خواهید مردی را به قتل برسانید به خاطر این که می‌گوید پروردگار من خداوند یگانه است، در حالی که دلایل روشنی از سوی پروردگارتان برای شما آورده است؟! اگر دروغگو باشد، دروغش دامن خودش را خواهد گرفت، و اگر راستگو باشد، (لااقل) بعضی از عذاب‌هایی را که وعده می‌دهد به شما خواهید رسید؛ خداوند کسی را که اسرافکار و بسیار دروغگوست هدایت نمی‌کند».

این شخص، که آیه شریفه در مورد او سخن می‌گوید، تنها انسانی بود که در آن زمان به حضرت موسی علیه السلام ایمان آورده بود، ولی از تقیه استفاده می‌کرد و عقیده واقعی‌اش را در نزد فرعونیان ابراز نمی‌نمود و آنها تصور می‌کردند که او هم از جنس آنهاست، و همین مسأله باعث شد که پیشنهاد او را در مورد حضرت موسی علیه السلام بپذیرند، و از کشتن آن حضرت صرف نظر کنند.

طبق این آیه شریفه، تقیه نه تنها عامل حفظ جان مؤمن آل فرعون شد، بلکه جان حضرت موسی علیه السلام را نیز نجات داد. آقایان و هابی‌ها که اطلاعاتشان از معارف قرآنی ضعیف است و تقیه را جایز نمی‌دانند، این آیه شریفه را چگونه تفسیر می‌کنند؟! (ب) آیه دیگری که دلالت بر جواز تقیه دارد آیه شریفه ۱۰۶ سوره نحل است.

خداوند متعال در این آیه می‌فرماید: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»؛ کسانی که بعد از ایمانشان به خدا کافر شوند (مجازات می‌شوند) - به جز آنها که

ص: ۵۶

تحت فشار واقع شده‌اند در حالی که قلبشان با ایمان آرام است- آری، آنها که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده‌اند، غضب خدا بر آنهاست؛ و عذاب عظیمی در انتظارشان!».

این آیه شریفه در مورد عمار یاسر نازل شده است. او در چنگال کفار عنود و کینه‌توز قریش اسیر و گرفتار شده بود. به وی گفتند: «یا از محمد براثت بگو و اعلام بیزاری کن، و یا سر از بدنت جدا می‌کنیم».

عمار یاسر برای نجات جاننش به صورت ظاهری از آن حضرت براثت جست و بدین وسیله از چنگال آنها آزاد گشت. سپس گریان و نالان به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید و از آن حضرت پرسید: «آیا من کافر شده‌ام؟!» آیه فوق نازل شد که چنین کسانی کافر نیستند. چگونه وهابی‌های تندرو بر خلاف این آیه قرآن کسانی که با تمسک به این گونه آیات قرآن تقیه می‌کنند را کافر و مشرک می‌پندارند؟!

(ج) سومین مورد از آیات قرآن که تقیه را مجاز می‌شمارد همین آیات مورد بحث (آیه ۱۹ و ۲۰) از سوره کهف است، که هم اصل تقیه را بی اشکال می‌داند و هم دلیل عقلی آن را بیان می‌کند. آن‌جا که دوستان تبلیخا خطاب به وی که مأمور خرید اجناس لازم از محل حکومت دقیانوس شده بود گفتند: «وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا» * إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا؛ اما باید مراقب باشید و هیچ کس را از وضع شما با خبر نسازد؛ زیرا اگر آنان به شما دسترسی پیدا کنند، سنگسارتان می‌کنند، یا شما را به آیین خویش بازمی‌گردانند؛ و در آن صورت، هیچ‌گاه روی رستگاری را نخواهید دید».

طبق این آیه شریفه تبلیخا موظف می‌شود به گونه‌ای رفتار کند که هیچ کس پی به اعتقادات واقعی او و دوستانش نبرد. یعنی تقیه کند، و در صورت نیاز

ص: ۵۷

عقیده‌اش را کتمان نماید. سپس به دلیل عقلی لزوم تقیه در آیه بعد اشاره شده که همان حفظ جان و جلوگیری از هدر رفتن خون بدون هیچ اثر و ثمر مهمی است.

بنابراین، یکی از وظایف ما حفظ نیروهاست، و نباید بی‌جهت آن را هدر دهیم، بلکه باید آن را برای مبارزه، و مقابله با دشمن ذخیره کنیم.

تقیه خوفی و مداراتی

تقیه بر دو قسم است: «تقیه خوفی» و «تقیه مداراتی».

آنچه تا کنون در مورد تقیه بحث شد و در داستان مؤمن آل فرعون و عمار یاسر و اصحاب کهف آمد از قسم اول بود؛ اما منظور از تقیه مداراتی آن است که اطلاع یافتن دشمن یا مخالفین از عقاید واقعی انسان خطری ایجاد نمی‌کند، اما همراهی با آنها و عمل کردن به برخی از احکامشان باعث وحدت و اتحاد و انسجام بیشتر می‌شود. این نوع تقیه را تقیه مداراتی می‌نامند.

اکنون مردم عربستان و وهابی‌ها می‌دانند زواری که از ایران به مکه و مدینه مشرف می‌شوند غالباً شیعه هستند، و این مطلب خطری برای شیعیان ایجاد نمی‌کند، ولی در عین حال شیعیان در نماز جماعت آنها شرکت کرده، و همانند آنها بر فرش سجده نموده، و به همراه آنها بر امواتشان نماز میت می‌خوانند، چون این کار- همان گونه که در روایات متعدد آمده- باعث وحدت و انسجام بیشتر و رفع کدورت‌ها و سوء ظن‌ها می‌شود. از جمله در روایتی از امام صادق علیه السلام خطاب به یکی از یارانش به نام زید می‌خوانیم:

«خَالِقُوا النَّاسَ بِاخْلَاقِهِمْ، صَيُّلُوا فِي مَسَاجِدِهِمْ، وَعُودُوا مَرْضَاهُمْ، وَاشْهَدُوا جَنَائِزِهِمْ، وَأَنْ اِسْتِطَعْتُمْ اَنْ تَكُونُوا الْاَثَمَةَ وَالْمُؤَذِّنِينَ فَافْعَلُوا؛ فَاَنْكُمْ اِذَا فَعَلْتُمْ ذَلِكُمْ قَالُوا: هُوَ لِيَ الْجَعْفَرِيِّ، رَحِمَ اللّٰهُ جَعْفَرًا، مَا كَانَ اِحْسَنَ مَا يُؤَدَّبُ اصْحَابُهُ، وَاذَا تَرَكْتُمْ ذَلِكُمْ قَالُوا: هُوَ لِيَ

ص: ۵۸

الْجَعْفَرِيَّةُ فَعَلَ اللَّهُ بِجَعْفَرٍ، مَا كَانَ اسْوَأَ يُؤَدَّبُ اصْحَابَهُ

؛ با اهل سنت مطابق آداب و اخلاق خودشان رفتار کنید، در نماز جماعتشان شرکت نمایید، و از بیمارانشان عیادت به عمل آورید، و در مراسم تشییع جنازه آنها شرکت کنید، و اگر فرصتی جهت امامت جماعت یا گفتن اذان در مساجد آنها فراهم شد از انجام آن خودداری نکنید. زیرا اگر شما شیعیان این کارها را انجام دهید، می‌گویند: اینها پیروان امام صادق علیه السلام هستند، خداوند او را رحمت کند که شیعیان و اصحابش را بسیار خوب تربیت کرده است. و اگر این کارها را ترک کنید می‌گویند: اینها پیروان جعفر بن محمد هستند، خداوند هر کار که می‌خواهد با او انجام دهد که اصحابش را بسیار بد تربیت کرده است! (۱).

بعضی از مقدسین می‌گویند: «ما نمازمان را در مسجد النبی و مسجد الحرام با آنها به جماعت می‌خوانیم، سپس در هتل قضای آن را بجا می‌آوریم. در حالی که نیازی به اعاده و قضای این نمازها نیست، و طبق فرمایش امام صادق علیه السلام چنین نمازهایی - با تمام اشکالات آن - مجزی است.

نتیجه این که: از جمله مسائلی که می‌توان از داستان اصحاب کهف استفاده کرد مشروعیت تقیه خوفی در برابر دشمنان و مخالفان است.

برملا شدن راز اصحاب کهف

خداوند متعال ادامه داستان اصحاب کهف را در آیه ۲۱ چنین بیان می‌کند:

«وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعِيَةَ لَأَرْيَبُ فِيهَا إِذِ يَتَنَزَّعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرُهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُيُوتًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا»؛ و این چنین مردم را از حال آنها آگاه کردیم؛ تا بدانند وعده خداوند (در

۱- وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۴۷۷، ح ۱.

ص: ۵۹

مورد رستاخیز) حقّ است؛ و در قیام قیامت شکی نیست؛ (و به یاد آور) هنگامی را که (مردم) در میان خود درباره کار خویش نزاع داشتند، گروهی می گفتند:

«بنایی بر آنان بسازید (تا از نظرها پنهان شوند که) پروردگارشان از وضع آنها آگاه تر است.» ولی کسانی که از راز آنها آگاهی یافتند (و آن را دلیلی بر رستاخیز دیدند). گفتند: «ما عبادتگاهی در کنار (مدفن) آنها می سازیم (تا خاطره آنها فراموش نشود)». خداوند می فرماید ما مردم را از کار اصحاب کهف آگاه ساختیم و چگونگی خوابشان را برایشان تشریح کردیم تا مردم به معاد و حیات پس از مرگ اعتقاد پیدا کنند.

خداوندی که قادر است انسان‌هایی را ۳۰۹ سال در خواب عمیق فرو ببرد و سپس آنها را از خواب بیدار کند، او قادر بر زنده کردن مردگان پس از مرگشان نیز خواهد بود بنابراین، خواب اصحاب کهف، تصویری از معاد و جهان پس از مرگ است. پس از آن که ماجرای اصحاب کهف به پایان رسید و آنها به فرمان پروردگار در همان غار از دنیا رفته و دفن شدند، اختلافی در میان مردم رخ داد. یک طرف دعوا گروهی از یهودیان و طرف دیگر عده‌ای از مسیحیان بودند. یهودیان گفتند:

داستان اصحاب کهف مربوط به قبل از ظهور حضرت مسیح و در زمان حاکمیت آیین یهود بوده است. بنابراین، باید معبدی به نام یهود در کنار مدفن اصحاب کهف ساخته شود. مسیحیان گفتند: هر چند شروع داستان اصحاب کهف مربوط به قبل از ظهور حضرت مسیح است اما فاش شدن راز آنها در عصر ظهور حضرت مسیح رخ داده است بنابراین، باید در کنار مدفن آنان کلیسایی ساخته شود. این هم از لطف خداست که وقتی به کسی عزّت می بخشد به گونه‌ای او را

ص: ۶۰

عزیز می‌کند که همه ادیان و مذاهب او را منتسب به خود می‌کنند به هر حال، با توجه به این که پادشاه حاکم بر مردم آن زمان مسیحی بود. مسیحیان غلبه کردند و کلیسایی در آنجا ساخته شد.

وهابی‌های نادان و تندرو به شیعیان اشکال می‌کنند که چرا شما بر مزار و قبور امامان و بزرگان دینتان گنبد و بارگاه می‌سازید؟ ما از آنها می‌پرسیم: اگر این کار اشکال دارد چرا بر مدفن اصحاب کهف، کلیسا و عبادتگاه ساخته شد؟ بنابراین، ساختن عبادتگاه در کنار قبور پیامبران، امامان، صالحان و اولیاء الله هیچ اشکالی ندارد. راستی اگر واقعاً ساختن گنبد و بارگاه بر قبور امامان و پیامبران شرک و بت‌پرستی است و بدین جهت گنبد و بارگاه امامان مظلوم بقیع را ویران کرده‌اید، چرا گنبد و بارگاه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را خراب نمی‌کنید؟ آیا شرک و بت‌پرستی استثنا هم دارد؟ این سؤال را مکرر از وهابی‌ها پرسیده‌ایم، اما هیچ‌گاه جواب قانع‌کننده‌ای نداشته‌اند. بعضی از آنها که خیلی وقیح و بی‌شرمند می‌گویند: هنوز قدرت بر این کار پیدا نکرده‌ایم هر زمان قدرت پیدا کنیم آن را هم خراب خواهیم کرد!

تعداد اصحاب کهف

اشاره

خداوند متعال در آیه ۲۲ در مورد عدد اصحاب کهف می‌فرماید:

«سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَمَّا تَمَارَتِ فِيهِمُ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَشْتَفِي فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا»؛ به زودی گروهی خواهند گفت: آنها سه نفر بودند، که چهارمین آنها سگشان بود و گروهی می‌گویند: پنج نفر بودند، که ششمین آنها سگشان بود، در حالی که اینها سخنان بی‌دلیلی است و گروهی می‌گویند: آنها

ص: ۶۱

هفت نفر بودند و هشتمین آنها سگشان بود؛ بگو: پروردگار من از تعدادشان آگاه‌تر است جز گروه کمی تعداد آنها را نمی‌دانند. پس درباره آنان جز با دلیل سخن مگو و از هیچ کس درباره آنها سؤال مکن». چند نکته در این آیه شریفه قابل توجه است:

۱. عدد یاران کهف

قرآن مجید صریحاً در این زمینه اظهار نظر نکرده، و از میان سه نظریه مذکور هیچ کدام را به‌طور صریح انتخاب ننموده است. زیرا اقتضای کلام فصیح و بلیغ همین است، که گاه نباید به‌طور آشکار و صریح مطلبی را اظهار نمود، بلکه باید با اشاره و کنایه و قرینه آن را بیان کرد. در این جا نیز قول اول و نظریه دوم (پنج نفر) هر دو صریحاً رد شده و گفتاری بی‌دلیل شمرده شده است، اما نظریه سوم صریحاً رد نشده بلکه با لحن قبول و موافقت آمیز بیان گردیده، که نشان می‌دهد نظریه حق همان نظریه سوم است. آری آنها شش وزیر دقیانوس و یک چوپان به همراه سگ چوپان بودند که دست از زندگی عادی و راحت خود کشیده، و به موقعیت و مقام خویش پشت پا زده و راه سخت و پرزحمت حق را در پیش گرفته، و همه ناملایمات آن را به جان خریدند.

۲. سگ اصحاب کهف

۲. سگ اصحاب کهف (۱)

سؤال: در داستان اصحاب کهف مجموعاً چهار بار نام سگ تکرار شده است، سه بار در آیه مورد بحث و یک بار قبل از آن. در حالی که می‌دانیم سگ یک حیوان نجس العین است که خرید و فروش و نگهداری آن حرام است؛ مگر در

۱- نام سگ اصحاب کهف قطمیر یا قمطیر بود. (البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۶۲۳).

ص: ۶۲

مواردی که فایده و اثر مهمی داشته باشد، مانند سگ چوپان، یا سگ نگهبان، یا سگ‌هایی که برای کشف مواد مخدر یا جنازه‌های در زیر آوار مانده آموزش می‌بینند، که از حکم مذکور مستثنا شده است. ضمناً این نکته عجیب است که سگ نیرو و توانایی‌هایی دارد که انسان اشرف مخلوقات از آن عاجز است؛ لذا برای کشف مواد مخدر و یافتن جنازه‌های زیر آوار از سگ‌های تعلیم دیده کمک می‌گیرند. خلاصه این که خرید و فروش سگ‌هایی که فایده عقلایی دارد جایز و غیر آن جایز نیست. بنابراین، خرید، فروش و نگهداری سگ‌های زینتی که متأسفانه این روزها توسط برخی از مسلمانان به تبعیت از فرهنگ فاسد غرب صورت می‌گیرد، جایز نیست؛ زیرا چنین سگ‌هایی که نه نگهبانی می‌دهند، نه از گله مراقبت می‌کنند، و نه کاشف مواد مخدر و جنازه‌ها هستند، و صرفاً به تقلید از بیگانگان تهیه و نگهداری می‌شوند، مالیت ندارند.

به هر حال نام این حیوان چهار بار در این داستان تکرار شده است. چرا؟

جواب: چون این حیوان خود را متصل به انسان‌های مبارز و مجاهد و یکتاپرستی همچون اصحاب کَهِف نمود، به همین خاطر با ارزش و قیمتی شد.

هزاران صفر اگر در کنار هم قرار گیرد ارزشی نخواهد داشت، اما اگر عددی در کنار آنها قرار بگیرد سر به فلک می‌کشد. هزاران قطره جدا از هم با تابش نور آفتاب تبخیر می‌گردد، اما اگر متصل به اقیانوس گردد باقی می‌ماند. انسان نیز اگر خود را متصل به اقیانوس بیکران وجود پروردگار کند قطره وجودش رنگ دوام و بقا به خود می‌گیرد.

با توجه به مطلب فوق، از وهابی‌ها می‌پرسیم: یک حیوان نجس العین در سایه ارتباط با اصحاب کَهِف این گونه مقام و ارزش پیدا می‌کند که نامش در این داستان چهار بار تکرار می‌شود، حال اگر یک ضریح ارتباط با پیامبری یا امام

ص: ۶۳

معصومی پیدا کند و به خاطر این ارتباط دارای تقدس و ارزشی شود که مردم آن را ببوسند تعجب دارد؟ مگر شما خودتان جلد قرآن که از پوست گاو یا پلاستیک تهیه شده را به خاطر ارزشی که از همجواری و همسایگی قرآن پیدا کرده نمی‌بوسید؟ پس چطور شیعیان و دیگر مسلمانان را از بوسیدن ضریح پیامبر صلی الله علیه و آله و مانند آن نهی می‌کنید؟ در حالی که این زیارت‌ها و بوسیدن‌ها پرستش نیست.

چطور شیعه را متهم به شرک و پرستش امامان معصوم می‌کنید در حالی که ناب‌ترین و خالص‌ترین مفاهیم و مضامین توحیدی در زیارتنامه‌های مربوط به آن بزرگواران آمده است. به عنوان مثال در بخشی از زیارت جامعه کبیره، خطاب به حضرات معصومین علیهم السلام می‌خوانیم:

«الَى اللّٰهِ تَدْعُونَ، وَعَلَيْهِ تَدُلُّونَ، وَبِهِ تُؤْمِنُونَ، وَلَهُ تَسَلُّونَ، وَبِإِمْرِهِ تَعْمَلُونَ وَالِى سَبِيلِهِ تُرْشِدُونَ، وَبِقَوْلِهِ تَحْكُمُونَ

؛ شما مردم را به سوی خدا می‌خوانید، و بر او راهنمایی می‌کنید، و به او ایمان دارید، و تسلیم او هستید، و به دستورش عمل کرده، و مردم را به سوی راه او ارشاد کرده، و به گفتار او حکم می‌کنید» (۱).

هنگامی که از وهابی‌های سلفی سؤال می‌کنیم: شما چرا حجرالاسود را می‌بوسید و به مردم هم اجازه بوسیدن آن را می‌دهید؟ می‌گویند: این سنت پیامبر است. می‌گوییم اگر بوسیدن سنگ و چوب شرک و بت پرستی است چطور این جا سنت پیامبر شده است؟ آیا شرک و بت پرستی استثنا دارد و می‌توان در موردی آن را تجویز کرد؟

حقیقت این است که نه بوسیدن حجرالاسود شرک و بت پرستی است، و نه زیارت و بوسیدن ضریح حرم پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام اشکالی دارد، بلکه اشکال از بی‌سوادی یا کم‌سوادی وهابی‌های تندروی است که این مطالب را

ص: ۶۴

نمی‌فهمند، و یا می‌فهمند و شهادت اقرار به اشتباهاتشان را ندارند. به امید روزی که شاهد پایان یافتن این کج‌فهمی‌ها باشیم.

۳. مراء و جدال

خداوند در پایان آیه مورد بحث خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: اگر می‌خواهی با آنان بحث کنی دو اصل را فراموش مکن: نخست این که برای آنها دلیل ظاهر و آشکار و محکمی ارائه کن. دیگر این که خصوصی با آنها بحث نکن، بلکه در حضور مردم و به صورت علنی باشد، تا نگویند با پیامبر صلی الله علیه و آله صحبت کردیم و نبودید ببینید که او را محکوم کردیم».

سؤال: در این آیه شریفه واژه مراء به کار رفته است. منظور از مراء چیست؟

و نظر اسلام در مورد این جزّ و بحث‌هایی که هر از چندی در جامعه، میان افراد و گروه‌های مختلف رخ می‌دهد چه می‌باشد؟
جواب: مراء در اصل لغت به معنای دوشیدن شیر از پستان گوسفند و گاو است. سپس به بحث‌هایی که می‌خواهند نتیجه‌ای از آن بگیرند نیز گفته شده، ولی باید توجه داشت که مراء بر سه قسم است:

۱. این که یک نفر با شخصی دیگر، که منکر حقیقتی است بحث می‌کند و ادله محکم و متقنی ارائه می‌دهد، تا او را به حقیقت رهنمون گردد. این گونه بحث‌ها که هم هدف حق است و هم نیت خالص اشکالی ندارد. مثل این با شخصی که منکر اسلام است بحث می‌کند و ادله منطقی و محکمی ارائه می‌دهد تا او را به اسلام متمایل سازد. این مراء ممنوع نیست، بلکه گاه واجب است.
۲. سخن حق می‌گوید، اما نیتش حق نیست، بلکه هدفش برتری‌جویی است، و می‌خواهد سخنش را به کرسی بنشانند، این نوع جزّ و بحث‌ها حرام است.

ص: ۶۵

۳. گاه هم سخن باطل است، و هم قصد برتری جویی است. حرمت این نوع مرآء از قسم دوم شدیدتر است. متأسفانه بسیاری از جرّ و بحث‌های سیاسی و مانند آن، از قبیل قسم دوم و سوم است. به دو روایت در این زمینه توجه کنید، تا اهمیت بحث روشن‌تر و خطر مرآء باطل آشکارتر گردد:

الف) پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: «

لَا يَسْتَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَدَعَ الْمِرَاءَ وَأَنْ كَانَ مُحِقًّا

؛ هیچ بنده‌ای به حقیقت ایمان نمی‌رسد مگر این که مرآء را ترک کند؛ هر چند سخنش حق باشد». (۱)

این روایت اشاره به نوع دوم مرآء دارد که سخن حق است، ولی قصد شخص برتری جویی است می‌گوید: «می‌خواهم بر تو پیروز شوم، بینی‌ات را به خاک بمالم، آبرویت را ببرم، رسوایت کنم، حرفم را به کرسی بنشانم». بنابراین، تا زمانی که هدف روشنگری و کشف حقیقت با استفاده از روش‌های مناسب و ادله معتبر است به بحث ادامه بده، اما هر زمان احساس کردی از این مرز عبور شده و هدف طرف مقابل برتری جویی و پیروزی در بحث و مانند آنهاست، بحث را رها کن، هر چند طرف مقابل از وسایل مناسبی برای رسیدن به آن هدف نامقدس استفاده کند.

ب) امام صادق علیه السلام فرمود: «

أَيَّاكَ وَالْمِرَاءَ؛ فَإِنَّهُ يُحِبُّ عَمَلَكَ وَأَيَّاكَ وَالْجِدَالَ؛ فَإِنَّهُ يُؤْبِقُكَ. وَأَيَّاكَ وَكَثْرَةَ الْخُصُومَاتِ؛ فَإِنَّهَا تُبْعِدُكَ مِنَ اللَّهِ

؛ از مرآء (نوع دوم و سوم) پرهیز که اعمال (و عبادات نظیر نماز و روزه و مانند آن) را حبط و نابود می‌کند.

واز جدال (نیز) پرهیز کن که تو را هلاک می‌نماید. و از دشمنی زیاد (و درگیری فراوان نیز) خودداری کن، که تو را از خداوند دور می‌کند». (۲)

۱- میزان الحکمه، باب ۳۶۸۶، ح ۱۸۸۳۴.

۲- میزان الحکمه، باب ۳۶۸۵، ح ۱۸۸۲۵.

ص: ۶۶

متأسفانه در مباحث سیاسی، مخصوصاً در جزّ و بحث‌های انتخاباتی این گونه مرءها و جدال‌ها و خصومت‌ها فراوان است، آثار تخریبی آن هدر رفتن نیروها، ایجاد اختلاف، بغض، کینه، عداوت، و غفلت از مسائل لازم و ضروری و مهم جامعه است. عقل اقتضا می‌کند که این گونه مباحث رها گردد، و به مشکلات علمی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی جامعه پرداخته شود.

اهمیت ان شاء الله

اشاره

در ادامه داستان اصحاب کهف به آیات ۲۳ و ۲۴ می‌رسیم؛ توجه فرمایید:

«وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ عَمداً» إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشداً؛ و هرگز در مورد کاری مگو: من فردا آن را انجام می‌دهم مگر این که خدا بخواهد و هر گاه فراموش کردی، (جبران کن و) پروردگارت را به خاطر بیاور، و بگو: امیدوارم که پروردگارم مرا به راهی روشن‌تر از این هدایت کند».

در روایات فوق به دو مطلب مهم اشاره شده، که نیاز به توضیح دارد:

۱. فلسفه ان شاء الله

سؤال: چرا به هنگام خبر دادن از کاری که در آینده قرار است انجام شود باید ان شاء الله گفت؟ فلسفه این سنت چیست؟
 جواب: انجام یک کار گاهی نیاز به ده‌ها مقدمه دارد که تعداد محدودی از آن در اختیار بشر و بقیه در اختیار خداوند است و تا او اراده نکند انجام نمی‌شود. مثلاً برای تولد فرزند پدر و مادر نقش دارند اما مقدمات فراوان دیگری در ادوار مختلف جنین در طول ۹ ماه عمر وی باید مرحله به مرحله سپری شود و دست

ص: ۶۷

به دست هم دهد تا بچه‌ای سالم متولد گردد، و هیچ یک از این مقدمات در اختیار انسان نیست. و لذا پدر و مادر نمی‌توانند پس از انعقاد نطفه به طور قطع و یقین بگویند: «۹ ماه دیگر بچه ما سالم متولد خواهد شد»، بلکه شایسته است این جمله را همراه با مشیت الهی کرده و بگویند: «ان شاء الله ۹ ماه دیگر متولد خواهد شد» چرا که بدون مشیت الهی هیچ کاری به سامان نمی‌رسد، و ان شاء الله استمداد جستن از لطف خداوند است. به تعبیر دیگر، معنای ان شاء الله آن است که: «خداوندا آنچه از من ساخته بود انجام دادم، بقیه را تو به لطف و کرامت عنایت کن».

در ضمن شأن نزول آیه فوق اجمالاً چنین است که پیامبر بدون ذکر ان شاء الله به کسانی که پیرامون اصحاب کهف و مانند آن سؤال کرده بودند قول توضیح و جواب داد، و به همین جهت، مدتی وحی الهی به تأخیر افتاد، تا به پیامبر صلی الله علیه و آله در این زمینه هشدار داده شود، و سرمشقی برای همه مردم باشد. (۱)

۲. پیامبر صلی الله علیه و آله و فراموشی!

سؤال: آیا ممکن است به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز حالت نسیان و فراموشی دست دهد؟ و اگر جواب منفی است، معنای آیه که فراموشی را به آن حضرت نسبت داده چیست؟

جواب: برخی از مفسران معتقدند: پیامبر صلی الله علیه و آله فراموشی ندارد، و آنچه در این آیه شریفه ذکر شده اشاره به ائمت پیامبر دارد و این آیه، شبیه آیه شریفه: «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ اگر مشرک شوی، تمام اعمال تباه می‌شود و از زیانکاران خواهی بود» (۲) می‌باشد زیرا بدون شک پیامبر نه مشرک

۱- شرح بیشتر را در تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۳۸۶ به بعد مطالعه فرمایید.

۲- سوره زمر، آیه ۶۵.

ص: ۶۸

می‌شود و نه اعمالش حبط می‌گردد، اما این امکان در مورد ائمت آن حضرت وجود دارد. بنابراین معنای آیه این است که: «ای ائمت محمد! مراقب اعمال خود باشید. مبدا عمری عبادت و اطاعت کنید و در پایان عاقبت به خیر نشوید و اعمالتان حبط گردد». در آیه محلّ بحث نیز خطاب، متوجّه مردم است که إن شاء الله را در کارهای خود فراموش نکنند. بعضی نیز گفته‌اند: فراموشی إن شاء الله گناه نیست، بلکه ترک اولی است بنابراین اگر پیامبر صلی الله علیه و آله هم مرتکب آن شده و آن را فراموش کرده باشد اشکالی ندارد.

معنای ترک اولی

سؤال: حضرت آدم ترک اولی کرد و از آن درخت ممنوع خورد و از بهشت اخراج شد. (۱) فطرس ملک مرتکب ترک اولی شد و بال و پرش ریخت و به جزیره‌ای در زمین تبعید گشت. (۲) حضرت یونس علیه السلام ترک اولی کرد و مدت زیادی در دل نهنگی حبس شد. (۳) و برخی دیگر از پیامبران نیز ترک اولی داشته‌اند. (۴) منظور از ترک اولی چیست؟

جواب: ترک اولی نه گناه است و نه مکروه و نه حتّی مباح، بلکه رها کردن مستحب مؤکّد و انجام دادن مستحب عادی است. مثلاً در فاصله یک کیلومتری

۱- سوره بقره، آیه ۳۶.

۲- بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۳۴۱.

۳- سوره انبیاء، آیه ۸۷.

۴- شرح آن را در کتاب پیام قرآن، ج ۷، ص ۱۰۳ به بعد مطالعه فرمایید.

ص: ۶۹

منزل شخصی مسجدی وجود دارد که در آن نماز جماعتی با حضور ۱۰۰ نفر از مؤمنین اقامه می‌شود. و در فاصله دو کیلومتری منزل وی مسجد دیگری وجود دارد که در نماز جماعت آن ۵۰۰ نفر شرکت می‌کنند. در این جا بهتر است انسان در نماز جماعت دوم شرکت کند، اما اگر شخصی این کار را ترک کند و در نماز جماعت اول که صد نفر حضور دارند شرکت نماید، نه مرتکب گناهی شده و نه مکروهی انجام داده، و نه کار مباحی کرده، بلکه مستحب مؤکد را ترک کرده و مستحب پایین تر را انجام داده است، و این را ترک اولی می‌نامند. حال اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مسجد پرجمعیت نرود و در مسجد کم جمعیت نمازش را بخواند مرتکب گناه یا مکروه و یا حتی کار مباحی نشده، بلکه مستحب بالاتر را رها کرده و مستحب پایین تر را بجا آورده است. و این مطلب منافاتی با مقام نبوت و رسالت ندارد.

با این توضیح بسیاری از اشکالاتی که در این زمینه مطرح است حل شده، و روشن می‌شود که معصومین علیهم السلام از هر گونه گناهی پاک و مبرا هستند.

مدت خواب اصحاب کهف

خداوند متعال در آیه شریفه ۲۴ و ۲۵ سوره کهف در مورد مدت توقف اصحاب کهف در آن غار می‌فرماید: «وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا» قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرُ بِهِ وَأَسْمِعُ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا؛ آنها در غارشان سیصد سال درنگ کردند، و نه سال (نیز) بر آن افزودند. بگو: «خداوند از مدت درنگ آنها آگاه‌تر است، غیب آسمان‌ها و زمین از آن اوست. خداوند چه بینا و شنواست! آنها هیچ ولی و سرپرستی جز او ندارند. و او هیچ کس را در حکم خود شرکت نمی‌دهد».

فصاحت و بلاغت قرآن

سؤال: چرا در آیه اول ۳۰۹ سال نمرود، بلکه فرمود: «سیصد سال درنگ کردند، و نه سال نیز بر آن افزودند»؟
جواب: دو علت برای آن گفته‌اند:

۱. این تعبیر با فصاحت و بلاغت قرآن سازگارتر است؛ همان‌گونه که در مورد عمر حضرت نوح علیه السلام فرموده است: «فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سِنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا»؛ او در میان آنان نهصد و پنجاه سال درنگ (عمر) کرد» (۱) و نمرود «تسع مائة وخمسين سنة» بنابراین، تعبیر فوق به منظور رعایت فصاحت و بلاغت قرآن است.

۲. در روایتی از مولای متقیان علی علیه السلام می‌خوانیم که: این تعبیر، اشاره به ماه‌های شمسی و قمری دارد، خواب اصحاب کهف به حساب سال شمسی ۳۰۰ سال، و به حساب ماه‌های قمری ۳۰۹ سال طول کشید. (۲) چرا که هر سی و چند سال یک سال تفاوت دارد و اگر ۳۶۰ سال بود ۱۲ سال تفاوت داشت، اما چون ۳۰۰ سال بوده تفاوت آن ۹ سال است. جان عالم به فدای کلمات نورانی مولای متقیان علی علیه السلام که مشکلات علمی را با سرپنجه علم و دانش وافر خود حل می‌کند.

خداوند شنوا و بیناست

جمله «ابصر به واسمع» صیغه تعجب و برای بیان عظمت علم خداست. این جمله پشت انسان را می‌لرزاند. یعنی ای انسان! هر کاری می‌کنی خداوند می‌بیند و هر سخنی می‌گویی می‌شنود. بنابراین، مراقب اعمال و سخنان باش.

۱- سوره عنکبوت، آیه ۱۴.

۲- تفسیر مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۳۴.

ص: ۷۱

لقمان حکیم به فرزندش می‌گوید: « يَا بَنِيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَيْحُرِهِ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ »؛ پسرم اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (کار نیک یا بد) باشد، و در دل سنگی یا در (گوشه‌ای از) آسمان‌ها و زمین قرار گیرد، خداوند آن را (در قیامت برای حساب) می‌آورد؛ خداوند از اسرار دقیق با خبر و آگاه است. (۱)

هر کار خوب یا بدی که داشته باشیم، به هر مقداری باشد، حتی بسیار کم و ناچیز، فردای قیامت مورد محاسبه قرار می‌گیرد. بنابراین باید مراقب اعمال، رفتار، کردار و گفتار خود باشیم، تا مبادا زمانی که نامه اعمالمان را به دستمان می‌دهند، از مطالعه آن شرمند شویم، و خجالت بکشیم آن را به دیگران نشان بدهیم.

اگر انسان روزی یک گناه کند هر سال ۳۶۵ گناه می‌شود و جمع آن در ۳۰ سال حدود ۱۰ هزار گناه می‌شود. بنابراین، باید بسیار مراقب باشیم و در صورت ارتکاب گناه، فوراً آن را با آب توبه بشویم.

هدف از بیان داستان اصحاب کهف

خداوند متعال از بیان سرگذشت اصحاب کهف سه هدف داشته است:

۱. حمایت از مؤمنان راستین؛ این مطلب از آیه ۱۳ سوره کهف استفاده می‌شود. توجه فرمایید: « نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَرِذْنَاهُمْ هُدًى »؛ ما داستان آنان را به درستی برای تو بازگو می‌کنیم؛ آنها جوانانی بودند که به پروردگارش ایمان آوردند، و ما بر هدایتشان افزودیم. این درسی است برای همه کسانی که می‌خواهند به سوی خداوند بروند، که

ص: ۷۲

بی‌شک خدا تنهایشان نخواهد گذاشت؛ اگر آنها یک قدم بردارند خداوند چند قدم به آنها نزدیک می‌شود.

۲. بیان توان و قدرت پروردگار؛ در آیه ۲۵ سوره کهف آمده که آنها ۳۰۹ سال خوابیدند. و در آیه ۱۷ و ۱۸ همان سوره چگونگی نگهداری از آنها در این مدّت طولانی بیان شده، به گونه‌ای که بدن و حتی لباسهایشان نپوسیده بود و این مطلب نشانه عظمت پروردگار است. بنابراین، دومین درسی که از این داستان گرفته می‌شود ایمان آوردن به قدرت لایزال الهی است.

۳. باور معاد و جهان دیگر؛ هدف سوم که مهمترین هدف از اهداف سه‌گانه است در آیه ۲۱ سوره کهف مورد اشاره قرار گرفته؛ توجّه فرماید: «وَكَذَلِكَ أَغْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيُغْلَبُوا أَنْ وَعِدَ اللَّهُ حَقًّا وَأَنَّ السَّاعِيَةَ لَمَأْرِبٍ فِيهَا»؛ و این چنین مردم را از حال آنها آگاه کردیم، تا بدانند که وعده خداوند (در مورد رستاخیز) حق است؛ و در قیام قیامت شکی نیست». اگر خواب یک روزه را برادر مرگ می‌دانند، خواب ۳۰۹ ساله که عین مرگ است. آری همان گونه که خداوند متعال اصحاب کهف را پس از ۳۰۹ سال خواب عمیق بیدار، و در حقیقت زنده کرد و به این جهان بازگرداند، شما را هم پس از مرگ زنده خواهد کرد.

طرق اثبات معاد

خداوند متعال در قرآن مجید معاد را از شش راه اثبات کرده؛ که به‌طور فشرده به آن می‌پردازیم:

۱. بیداری پس از خواب؛ که در آیات مربوط به اصحاب کهف به آن پرداخته شد.
- عده‌ای از مشرکان در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله از زنده شدن دوباره انسان با همین جسم خاکی تعجب کرده، و حتی گوینده این سخن را دیوانه و یا افترا زننده به خدا

ص: ۷۳

می‌شمردند. «أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ» (۱) قرآن مجید با بیان داستان بیدار کردن اصحاب کهف پس از آن خواب طولانی، صحنه‌ای از معاد را برای آنها به تصویر کشید.

۲. حیات و مرگ گیاهان؛ در آیه شریفه ۵ سوره حج می‌خوانیم: «وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ»؛ زمین را (در فصل زمستان) خشک و مرده می‌بینی، اما هنگامی که آب باران بر آن فرو می‌فرستیم، به جنبش درمی‌آید و رویش می‌کند، و از هر نوع گیاهان بهجت‌انگیز می‌رویاند.

و در ادامه، در آیه ۶ و ۷ همان سوره می‌فرماید: «ذَلِكُمْ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ* وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَّمَّا رِبَّ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ»؛ این به خاطر آن است که (بدانید) خداوند حق است، و اوست که مردگان را زنده می‌کند، و بر هر چیزی تواناست. و این که رستاخیز آمدنی است، و شکی در آن نیست؛ و خداوند تمام کسانی را که در قبرها هستند زنده می‌کند.»

چه تفاوتی میان مرگ و حیات در عالم گیاهان و درختان که در آیات بالا- به آن اشاره شده، با زندگی و مرگ در عالم انسان‌هاست؟ انسانی که هر ساله مرگ و حیات مجدد گیاهان و درختان را مشاهده می‌کند و اگر (مثلاً) شصت سال عمر کند شصت بار شاهد این صحنه مرگ و حیات نو هست، چطور آن را انکار می‌کند، و به طرفداران آن نسبت جنون و کذب می‌دهد؟ چشمان خود را باز کند و قدرت بی‌نهایت خداوند و نمونه‌های عینی صحنه‌های قیامت را تماشا نماید.

از عجایب خلقت، که قرآن مجید به آن اشاره می‌کند، این که خداوند متعال از یک زمین و یک آب و یک هوا انواع گیاهان و درختان با خواص و میوه‌های گوناگون می‌آفریند. امروز دانشمندان چند هزار گیاه دارویی کشف کرده‌اند، که

ص: ۷۴

هر کدام ترکیبات مختلف دارویی دارد و همه اینها از آب و هوا و زمین واحد است. در ریشه هر یک از این گیاهان آزمایشگاه عجیبی وجود دارد که دارویی با خاصیت ویژه تحویل می‌دهد.

۳. تکامل جنین در شکم مادر؛ یکی از راه‌های اثبات معاد استناد به مراحل مختلف رشد جنین در شکم مادر است که در آیات متعددی از قرآن مجید به چشم می‌خورد. به آیه ۵ سوره حج توجه فرمایید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تَرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا»؛ ای مردم! اگر در رستاخیز شکی دارید، (به این نکته توجه کنید که:) ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شده، سپس از «مضغه» (/ چیزی شبیه گوشت جویده شده، که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل؛ تا برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم). و جنین‌هایی را که بخواهیم تا مدّت معینی در رحم (مادران) نگاه می‌داریم؛ (و آنچه را بخواهیم ساقط می‌کنیم؛) بعد شما را به صورت طفلی بیرون می‌آوریم». ای انسان! تو در شکم مادر هر روز رستاخیزی داشته‌ای حال چگونه منکر معادی؟ اگر کتابهایی که درباره خلقت انسان در شکم مادر و حالات جنین نوشته شده مطالعه کنید، از قدرت و عظمت پروردگار حیران می‌شوید. آری! اگر در رستاخیز انسان تردید دارید در آفرینش جنین مطالعه کنید.

۴. همچون آفرینش اولیه؛ عربی بیابانگرد که قطعه استخوان پوسیده انسانی را در دست داشت خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید و آن را با دستان خود خرد کرد و بر روی خاک‌ها ریخت و سپس خطاب به حضرت رسول عرض کرد: ای محمّد! این استخوان خاک شده چگونه دوباره به حالت اول باز گشته و بر آن

ص: ۷۵

گوشت روئیده و بقیه اعضای بدن انسان تشکیل گردیده، و انسان آفریده می‌شود؟ قرآن مجید در پاسخ وی در سوره یس آیه ۷۸ و ۷۹ می‌فرماید:

«وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ* قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ»؛ و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت: چه کسی این استخوان‌ها را زنده می‌کند در حالی که پوسیده است؟! بگو: همان کسی آن را زنده می‌کند که نخستین بار آن را آفرید، و او نسبت به هر مخلوقی داناست».

ای انسان! مگر روز اول چه بودی؟ خداوند پدر و مادرت حضرت آدم و حوا را از خاک آفرید. حال اگر بمیری و تبدیل به خاک شوی و خداوند بخواهد دوباره تو را از خاک بیافریند، آیا کار مشکلی است؟ دانشمندان معتقدند کره خاکی ما در گذشته بسیار دور از خورشید جدا شده و گازهای فراوانی اطراف آن را گرفته بود. کم‌کم آن گازها تبدیل به آب شد و همچون باران‌های سیلابی بر روی زمین بارید، به گونه‌ای که تمام سطح آن را فرا گرفت سپس تدریجاً آب‌ها در گودی‌های زمین فرو رفت و دریاها و دریاچه‌ها تشکیل شد در پی آن رد پای انسان و دیگر موجودات زنده بر روی خشکی‌ها و داخل آب‌های کره زمین پیدا شد. آری تمام موجودات زنده از همین خاک آفریده شده‌اند، و خداوند می‌تواند دوباره آنها را از خاک بیافریند. بنابراین، آفرینش اولیئات را فراموش مکن و منکر جهان پس از مرگ مشو.

۵. خلقت آسمان و زمین؛ آیه ۸۱ سوره یس راه دیگر اثبات معاد را چنین معرفی می‌کند: «أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ»؛ آیا کسی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، قادر نیست همانند آنان را بیافریند؟! آری (می‌تواند)، و او آفریدگار آگاه است».

ص: ۷۶

خداوندی که قادر بر آفرینش آسمان‌های گوناگون و زمین وسیع و گسترده با تمام مخلوقات آن است، خداوندی که کهکشان‌های فراوان با ستاره‌های بی‌شمار آن را آفریده، آیا نمی‌تواند انسان‌های خاک شده را مجدداً بیافریند؟!

۶. رستاخیز تابش آفتاب؛ ششمین راه اثبات معاد در آیه ۸۰ سوره یس آمده است. توجّه فرمایید: «الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقَدُونَ»؛ همان کسی که برای شما از درخت سبز، آتش آفرید و شما به وسیله آن، آتش می‌افروزید».

این آیه شریفه تفسیر پیچیده‌ای دارد که به زبان بسیار ساده به شرح زیر است:

درخت‌ها وقتی خشک می‌شود مردم آن را قطعه قطعه می‌کنند و آتش می‌زنند و از حرارت آن استفاده می‌کنند. این آتش از کجاست؟

چه کسی این آتش را در چوب ذخیره کرده است؟ دانشمندان معتقدند: این آتش حاصل گرمای آفتابی است که چندین سال در زمانی که آن درخت زنده و سرسبز بود، ذخیره کرده است، حال اگر گرمای آفتاب در چند لحظه تبدیل به آتش شعله‌وری می‌شود در حقیقت این آتش معاد و رستاخیز آن حرارت آفتاب است. در ظاهر تابش چندین ساله آفتاب بر این درخت نابود نشده، بلکه در واقع ذخیره گردیده و اکنون برگشته و لحظه معاد و رستاخیز آن است.

اگر خداوند قدرت دارد حتی حرارت خورشید را روزی باز گرداند و تبدیل به آتش کند، استخوانهای پوسیده بشر را نیز می‌تواند به حالت قبل باز گردانده و آن را تبدیل به انسان کند. خلاصه این که قرآن مجید از شش راه برای اثبات معاد بهره گرفته و پیام تمام این طرق شش‌گانه این است که هیچ چیز در این عالم معدوم نمی‌شود. تمام اعمال و رفتار و گفتار ما در فضای اطراف ما هست و روزی صدا و تصویر آن را برای ما خواهند گذاشت. در گذشته بیان این مسأله با

ص: ۷۷

حیرت و تعجب شنندگان همراه بود، اما امروزه که امکان ضبط صدها ساعت سخنرانی در یک سی دی وجود دارد باور این مسأله راحت تر شده است.

آری روزی اعضای بدن و حتی پوست ما صدا و تصویر اعمالمان را به نمایش می گذارد، و هنگامی که صاحبش به او اعتراض می کند که چرا مرا رسوا می کنی؟ پاسخ می دهد: این امر و اراده خداست و به دستور او چنین می کنم! از رسوایی بزرگ در آن روز بترسیم، و با مراقبت از گفتار و کردار، جلوی آن رسوایی را بگیریم.

اصحاب الاخدود**اشاره**

زمانی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مکه بود مسلمانان در اقلیت بودند و مشرکان و بت پرستان، بر تمام مکه سلطه داشتند و مسلمانان را آزار و اذیت می‌کردند.

بلکه گاه خود پیامبر صلی الله علیه و آله نیز مورد آزار آنها قرار می‌گرفت. مشرکان هر چه فشار بیشتری بر مسلمانان وارد می‌کردند، نتیجه کمتری می‌گرفتند، گاه جوانانی که از عشق پیامبر و ایمان به خدا لبریز بودند را به شکنجه گاه می‌بردند و به سختی شکنجه می‌کردند. اگر داستان شکنجه‌های مسلمانان را در مکه مطالعه کنیم متوجه خواهیم شد که اسلام ارزان به دست نیامده است.

هر قدر مسلمانان را اذیت و آزار و شکنجه می‌کردند، که بعضاً به شهادت آنها منتهی می‌شد، دست از پیامبر صلی الله علیه و آله برنمی‌داشتند، بلکه ایمان و باورشان راسخ‌تر و گام‌هایشان استوارتر و امیدشان بیشتر می‌شد.

یک نمونه از آزار و اذیت‌ها و شکنجه‌های مشرکان، تبعید، مسلمانان مکه به شعب ایطالب بود، جایی که مسلمانان نه سرپناهی داشتند، و نه مواد غذایی کافی در اختیارشان بود، و نه ارتباطی با مکه و اهل آن داشتند. در آنجا بود که حتی شخصیت ثروتمندی همچون خدیجه غذای کافی برای خوردن نداشت. تابش

ص: ۸۰

مستقیم نور آفتاب در سرزمین عربستان که نزدیک خط استواست باعث می‌شد که پوست صورت برخی مسلمانان کنده شود! مسلمانان سه سال در آن منطقه با تمام فشارها و سختی‌ها و کمترین امکانات سوختند و ساختند، اما اجازه ندادند شعله چراغ اسلام خاموش شود.

آیات قرآن که مایه ارشاد و تسکین قلوب دردمند مسلمانان بود بر پیامبر نازل شد و از زحمات طاقت‌فرسا و آزار و اذیت‌ها و شکنجه‌های به مراتب سخت‌تر مؤمنان قبل از اسلام خبر داد، تا مسلمانان قوی‌تر و با روحیه‌ای مضاعف در مقابل دشمن مقاومت کنند. یکی از مواردی که قرآن برای تقویت روحیه مسلمانان به آن پرداخته، داستان اصحاب اُحدود است که در سوره بروج به آن اشاره شده است.

ماجرای اصحاب اُحدود

واژه «اُحدود» به معنای گودال آتش، و جمع آن اُحداد است. داستان اصحاب اُحدود را غالب مفسران ذکر کرده، و مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار، جلد ۱۴ به صورت مفصل به آن پرداخته، که اجمال آن به شرح زیر است:

پادشاهی به نام ذونواس در یمن حکومت می‌کرد. وی به آیین یهود گرایش پیدا کرد و یهودی شد و نام یوسف را برای خود انتخاب کرد. سپس فرمان داد که همه مردم باید یهودی شوند. به وی خبر دادند که در شمال جزیره العرب در شهر نجران عده‌ای مسیحی هستند که حاضر نیستند دست از آیین خود بردارند.

گفت: «باید به آن‌جا رفته، آنها را ادب کنیم». بدین منظور به همراه لشکر انبوهی به نجران رفت گودال‌های متعددی حفر کرد که طول هر کدام ۴۰ و عرض آن ۲۰ ذراع بود سپس آتش بسیار شعله‌وری در درون گودال‌ها تهیه کرد؛ آتش سوزانی

ص: ۸۱

که شعله‌های آن به سمت آسمان می‌رفت! آن‌گاه مؤمنان به حضرت مسیح علیه السلام را در اطراف گودال‌ها جمع کرد. آنها که دست از آیین خود برداشته و یهودی می‌شدند را رها می‌کرد، و کسانی که استقامت کرده و دست از آیین مسیح بر نمی‌داشتند را روانه گودال‌های آتش می‌کرد. عده زیادی مقاومت کرده و طعمه آتش شدند. قرآن مجید خطاب به مسلمانانی که گرفتار آزار، اذیت و شکنجه‌های مشرکان قریش بودند فرمود: هر چند شما هم شکنجه می‌شوید ولی شما را آتش نمی‌زنند؛ بنابراین، با یادآوری این‌گونه مقاومت‌ها، شما هم مقاومت کنید. که سرانجام خداوند انتقام شما را از مشرکان خواهد گرفت، همان‌گونه که انتقام مؤمنان به مسیح علیه السلام- را به شرحی که خواهد آمد- از ذنوباس گرفت؛ در ضمن توجه به این نکته جالب است که صهیونیست‌های غاصب که با تبلیغات گسترده جهانی مظلوم‌نمایی کرده، و در این راه از داستان مشکوک کوره‌های آدم‌سوزی هیتلر بهره‌برداری می‌کنند، خودشان اولین کسانی بودند که کوره‌ها و گودال‌های آتشین را در زمان ذنوباس یهودی ساخته، و عده زیادی از مسیحیان را در آن سوزاندند!

شرح و تفسیر آیات

خداوند متعال قبل از بیان داستان اصحاب اخدود سه بار به این شرح سوگند یاد کرده است. توجه فرمایید: سوگند به آسمان، سوگند به روز موعود و سوگند به شاهد و مشهود.

سؤال: مگر مردم حرف خداوند را باور ندارند که برای بیان سرگذشت اصحاب اخدود سه بار سوگند یاد کرده است؟

جواب: هر چند مردم مفاهیم و مضامین آیات و آن سخنان خداوند را قبول

ص: ۸۲

دارند، ولی خداوند به دو علت در برخی موارد سوگند یاد کرده است:

۱. برای تأکید مطلبی که قصد بیان آن را دارد. مثلاً در سوره شمس یازده بار قسم یاد شده تا اهمیت فوق‌العاده خودسازی و جهاد با نفس روشن شود. در این جا هم سه بار سوگند یاد کرده، تا اهمیت داستان یاران گودال‌های آتشین برای مخاطب روشن گردد.
۲. برای این که فکر مردم را متوجه امور مهمی که به آن سوگند می‌خورد کند «خورشید»، «ماه»، «ستارگان»، «شب و روز»، «جان پیامبر» و حتی «میوه‌هایی» که به آن سوگند یاد شده امور مهمی هستند که باید ذهن و فکر مردم متوجه آنها گشته و درباره آنها بیندیشند و لذا خداوند به آنها قسم خورده است. (۱)

اینک به شرح و تفسیر سوگندهای سه گانه توجه فرمایید:

۱. «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ»؛ سوگند به آسمان که دارای برج‌های بسیار است. (۲)

«بروج» جمع «برج» است و برای برج دو تفسیر ذکر شده است:

الف) برخی معتقدند برج به معنای ستاره است: «قسم به آسمان پر از ستاره»؛ جهان هستی بسیار گسترده و پهناور است؛ ما و کره خاکی ما قطعه کوچکی از این اقیانوس پهناور هستیم که اگر به عظمت خیره کننده جهان هستی از یک سو، و کوچکی و ناتوانی خود از سوی دیگر فکر کنیم هرگز مغرور و ناسپاس نخواهیم شد. یک جنگل بسیار بزرگ را در نظر بگیرید که هزاران هزاران درخت دارد و هر درختی هزاران برگ. کره زمین ما همچون یک برگ از یکی از شاخه‌های یکی از درختان آن جنگل پهناور است. خلاصه این که برج به عقیده برخی از مفسران

۱- خداوند توفیق عنایت فرمود که تمام قسم‌های قرآن را، که نزدیک به ۵۰ قسم است در کتاب مستقلی به نام «سوگندهای پربار قرآن» مورد بحث قرار دهیم.

۲- سوره بروج، آیه ۱.

ص: ۸۳

به معنای ستاره است و خداوند در این آیه به آسمان پرستاره سوگند یاد کرده است.

ب) برخی دیگر از مفسران معتقدند: برج در این آیه شریفه به معنای صورت فلکی که جمع آن بروج به معنای صورت‌های فلکی است. توضیح این که ستارگان ثابت که دور هم جمع می‌شوند، اشکال و صورت‌های مختلفی تشکیل می‌دهند. گاه به صورت شیر هستند، لذا هنگامی که خورشید مقابل این ستارگان قرار می‌گیرد می‌گویند خورشید در مقابل برج اسد است. و گاه به شکل خورشه گندمند، لذا هنگامی که خورشید مقابل این دسته از ستارگان قرار گیرد گفته می‌شود خورشید در مقابل برج سنبله است. و گاه به شکل ماهی هستند، بدین جهت زمانی که خورشید مقابل آنها قرار می‌گیرد می‌گویند خورشید در برج حوت است. این اجرام آسمانی دوازده عدد هستند و دوازده برج را تشکیل می‌دهند. خلاصه این که طبق تفسیر، خداوند به آسمان و برجهای دوازده گانه آن، که همان صورت‌های فلکی هستند، قسم خورده است.

۲. «وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ»؛ و سوگند به آن روز موعود^(۱). دومین قسم، سوگند به روز قیامت است. روزی که به حساب همه رسیدگی خواهد شد. روزی که نامه اعمال مردم به آنها تحویل داده می‌شود. روزی که نیکوکاران با دریافت کارنامه قبولی خود به آن مباحثات کرده، و آن را به همگان نشان می‌دهند، و بدکاران شرمنده و غمگین گشته، و آن را از دیگر پنهان کرده، و آرزو می‌کنند که ای کاش نامه اعمالشان به آنها داده نمی‌شد.

۳. «وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ»؛ و سوگند به شاهد و مشهود (/ پیامبر و اعمال امت^(۲)).

آن گونه که در تفسیر المیزان^(۳) آمده مفسران حدود سی تفسیر برای «شاهد»

۱- سوره بروج، آیه ۲.

۲- سوره بروج، آیه ۳.

۳- تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۲۵۰.

ص: ۸۴

و «مشهود» ذکر کرده‌اند، که به دو مورد آن - که مهمتر است - اشاره می‌کنیم:

الف) شاهد به معنای گواهان اعمال؛ دست، پا، زبان، چشم، گوش، پوست بدن، فرشتگان کاتب اعمال، زمینی که بر روی آن اطاعت و معصیت خدا می‌شود، و حتی زمانی که در آن گناه و ثواب صورت می‌گیرد، همگی شاهد و گواهان اعمال ما هستند. و «مشهود»، اعمال انسان‌هاست.

ب) شاهد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. همان‌گونه که خداوند متعال خطاب به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا»؛ ای پیامبر! ما تو را گواه فرستادیم و بشارت دهنده و بیم‌کننده». (۱)

بنابراین یکی از القاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «شاهد» است. و منظور از مشهود اعمال ماست. یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله گواه اعمال ما در روز قیامت است.

قرآن می‌فرماید: «از هر امتی در روز قیامت گواهی می‌آوریم و پیامبر اسلام گواه گواهان است». (۲)

تفاوت مهم پیامبران و دشمنانشان

در میان پیامبران خدا علیهم السلام و دشمنانشان تفاوت‌های زیادی وجود داشت. یکی از مهمترین آنها این بود که انبیا بر منطق و استدلال و عقل تکیه می‌کردند، ولی دشمنانشان بر تهدید، ارعاب، زور و شکنجه تکیه داشتند؛ که نمونه‌های فراوانی از آن در قرآن مجید و تاریخ انبیا به چشم می‌خورد.

مثلاً حضرت ابراهیم علیه السلام خطاب به بت پرستان می‌فرماید:

« مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ »؛ این مجسمه‌های بی‌روح چیست که شما

۱- سوره احزاب، آیه ۴۵.

۲- سوره بقره، آیه ۱۴۳.

ص: ۸۵

همواره آنها را پرستش می‌کنید؟» (۱).

«هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ؟» آیا هنگامی که آنها را می‌خوانید صدای شما را می‌شنوند؟» (۲).

«أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ؟» یا سود و زبانی به شما می‌رسانند؟» (۳).

بت پرستان در پاسخ گفتند: «وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ» ما پدران خود را یافتیم که چنین می‌کنند!» (۴).

حضرت فرمود: شما و پدرانتان همگی در گمراهی هستید و تقلید جاهل از جاهل جایز نیست. تنها یک نوع تقلید معقول و منطقی است و آن تقلید جاهل از عالم است، اما بقیه انواع تقلید از جمله تقلید جاهل از جاهل نه با عقل سازگار است و نه منطقی می‌باشد. مشرکان و بت پرستان که در مقابل منطق قوی و نیرومند حضرت ابراهیم علیه السلام واستدلالات ساده و در عین حال عمیق و متقن آن حضرت سخنی برای گفتن نداشتند، گفتند: «ابراهیم را در آتش بیفکنید و خدایاتتان را یاری کنید»؛ آری انبیا تکیه بر منطق دارند و دشمنان تکیه بر زور و تهدید.

حضرت موسی علیه السلام به سراغ فرعون رفت و او را به خداپرستی دعوت کرد.

فرعون گفت: اگر دلیل روشن و مدرک قاطعی بر ادعای خویش داری ارائه کن.

حضرت موسی علیه السلام عصای خود را بر زمین افکند، ناگهان ازدهای آشکاری شد، (سپس) دست خود را از گریبان بیرون آورد همچون ماه درخشید. (۵)

۱- سوره انبیا، آیه ۵۲.

۲- سوره شعراء، آیه ۷۲.

۳- سوره شعراء، آیه ۷۳.

۴- سوره شعراء، آیه ۷۴.

۵- برگرفته شده از آیات ۱۰۶ تا ۱۰۸ سوره اعراف می‌باشد.

ص: ۸۶

به فرعون گفت: این دلیل و معجزه من است. فرعون در مقابل این دلیل آشکار و معجزه حیرت آور گفت: «لَئِنْ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لِأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ»؛ اگر معبودی غیر از من برگزینی، مسلماً تو را از زندانیان قرار خواهم داد! (۱). حضرت موسی علیه السلام تکیه بر معجزات الهی می‌کند، اما فرعون او را تهدید به زندان می‌نماید.

در عصر و زمان ما نیز، شیعه در مقابل وهابی‌های سلفی، استدلال‌هایی معقول، منطقی، متقن و قوی دارد، اما آنها دست به تهدید، انفجار، کشتار و انواع و اقسام تبلیغات بی‌پایه و اساس می‌زنند و به ما می‌گویند: «چرا ضریح پیامبر و امامان علیهم السلام را می‌بوسید، این کار شرک است» می‌گوییم: «شما چرا حجرالاسود و جلد قرآن را می‌بوسید» اگر این کار را به قصد احترام به قرآن و خانه کعبه می‌کنید ما هم به قصد احترام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام ضریح آن بزرگواران را می‌بوسیم» آنها در پاسخ، مسجد شیعیان یا محلّ عزاداری عزاداران شیعه را منفجر کرده و علاقه‌مندان به خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام را به قتل می‌رسانند.

داستان مسیحیان و اصحاب اخدود نیز از همین قبیل است؛ حضرت مسیح علیه السلام برای حَقّانیت خویش به اذن پروردگار مرده را زنده کرده، و بیمارانِ لاعلاج را شفا می‌بخشد، اما پادشاه ستمگر یمن که از منطق و انصاف بیگانه است گودال‌های عظیمی از آتش آماده کرده، و به وسیله آن طرفداران حضرت مسیح علیه السلام را تهدید نموده، و آنهایی که تسلیمش نمی‌شدند را شکنجه می‌کرد.

ادامه تفسیر آیات اصحاب الاخدود

خداوند متعال پس از آن که سوره بروج را با سه سوگند بسیار مهم آغاز کرد،

ص: ۸۷

به داستان اصحاب الاخدود به صورت خلاصه اشاره می‌کند. توجه فرمایید:

«قَبِلَ أَصْحَابُ الْأَخْدُودِ النَّارَ ذَاتِ الْوَقُودِ* إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ* وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ»؛ مرگ بر (شکنجه‌گران و صاحب گودال (آتش)، آتشی عظیم و شعله‌ور! هنگامی که در کنار آن نشسته بودند، و آنچه را با مؤمنان انجام دادند (با خونسردی و قساوت) تماشا می‌کردند!». (۱)

راستی این سنگدلان به چه بهانه‌ای با آن مردم مظلوم چنین برخورد خشن و غیر انسانی داشته، و دست به این جنایت زدند؟ آیه بعد پاسخ این سؤال را می‌دهد. توجه فرمایید:

«وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ* الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»؛ آنها هیچ ایرادی بر مؤمنان نداشتند جز این که به خداوند توانا و شایسته ستایش ایمان آورده بودند؛ همان خدایی که حکومت آسمان‌ها و زمین از آن اوست و خداوند بر همه چیز گواه است». (۲) آری جرم آنها ایمان آوردن به پروردگار و پاسخ دادن به ندای فطرت و پیامبر درون و برون بود.

عاقبت شکنجه‌گران!

طبق آنچه در روایات اسلامی آمده یکی از مسیحیان نجران که منطق زور پادشاه یمن را نپذیرفت، موقتاً خود را از چنگال مأموران ذونواس نجات داده و به سمت روم فرار کند. هنگامی که نزد قیصر روم رفت، گفت: چگونه این‌جا آرام نشسته‌ای در حالی که هم‌کیشان تو را در نجران شکنجه کرده و در گودال‌های آتش می‌سوزانند؟! سپس داستان اصحاب الاخدود را برای قیصر روم بیان کرد. قیصر گفت: منطقه من از یمن دور است و نمی‌توانم به آن‌جا

۱- سوره بروج، آیات ۴-۷ / ۷.

۲- سوره بروج، آیات ۷-۹ / ۹.

ص: ۸۸

لشکرکشی کنم، اما نامه‌ای به پادشاه حبشه می‌نویسم تا وی به کمک مسیحیان نجران بشتابد. نجاشی پادشاه حبشه با دریافت نامه قیصر روم لشکر انبوهی آماده و به سمت نجران حرکت کرد و با ذونواس و لشکریانش درگیر شد و آنها را نابود کرد. این سرانجام آنها در دنیا بود. و اما آنچه در آخرت در انتظار آنهاست در آیه زیر ترسیم شده است. توجه فرمایید:

«إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ»؛ کسانی که مردان و زنان با ایمان را شکنجه دادند سپس توبه نکردند، برای آنها عذاب دوزخ و عذاب آتش سوزان است! (۱) آری! اصحاب الاخدود هم در دنیا گرفتار شده و با ذلت و خواری به قتل رسیدند و خداوند انتقام مظلومان شکنجه شده را از آنها گرفت، و هم در آخرت به عذابی به مراتب سخت‌تر و دردناک‌تر که همان آتش سوزان است گرفتار خواهند شد.

در ضمن در این آیه شریفه نکته جالب و امیدوارکننده‌ای وجود دارد و آن این که: هیچ کس نباید از لطف و رحمت خداوند مأیوس و ناامید شود، چرا که در توبه به روی همه باز است، حتی اگر شکنجه‌گران گودال‌های آتش حقیقتاً توبه کرده، و اعمال زشت گذشته خود را جبران نموده، و با قلب و دلی خالص به درگاه پروردگار می‌رفتند خداوند توبه آنها را می‌پذیرفت.

هدف از بیان داستان اصحاب الاخدود

همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد ذکر این قطعه‌های تاریخی، و بیان این داستان‌های واقعی به منظور امید دادن به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و همه کسانی که در طول تاریخ در پیمودن مسیر حق در مقابله با ظالمان و ستمگران دچار سختی‌ها

ص: ۸۹

و مشکلات و آزارهایی می‌شوند می‌باشد، که اگر شما با شکنجه و تهدید و آزار و اذیت دشمنان روبه‌رو هستید مؤمنان پیشین با شکنجه‌هایی سخت‌تر و دردناک‌تر مواجه بودند و صبر کردند، اگر شما هم صبر و استقامت را پیشه خود سازید، ان‌شاءالله پیروز خواهید شد و نصرت خدا به کمکتان خواهد آمد. در داستان اصحاب الاخدود آمده که مادر مؤمنی را به همراه نوزاد شیرخوارش به نزدیکی گودال آتش برده و از او خواستند که از آیین حضرت مسیح بیزاری بجوید. زن با خود گفت: اگر این کار را نکنم و مرا به آتش بیفکنند سرنوشت نوزاد شیرخوارم چه می‌شود؟ چه کسی او را بزرگ خواهد کرد؟ از جمله نوزادهایی که در شیرخوارگی سخن گفت همین کودک خردسال بود. او به فرمان خداوند به سخن آمده و خطاب به مادر عرض کرد: «مادر! مقاومت کن و نگران من مباش، خداوند نگهدارم خواهد بود!» مادر بچه‌اش را به زمین گذاشت و تسلیم شکنجه‌گران نشد. شکنجه‌گران او را همچون سایر مؤمنین و مؤمنات در آتش افکندند! برخی می‌گویند: در مقابل این همه عوامل فساد و فحشا که از در و دیوار می‌بارد چگونه مقاومت کنیم؟ می‌گوییم: دنیا همواره قرین با مشکلات و سختی‌ها بوده و هست و خواهد بود. اگر خیال کنید که انسان به مقامی می‌رسد که دیگر مشکلی نخواهد داشت اشتباه می‌کنید انسان اگر بخواهد گلی بچیند باید سوزش خار آن، را تحمل کند و اگر اراده کند قاشقی عسل از کندو بردارد، چاره‌ای از نیش زنبور نخواهد داشت. بنابراین، باید در مقابل مشکلات زندگی مقاومت کرد تا به نتیجه رسید.

صبر از دیدگاه امام علیه السلام

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: شما را نسبت به پنج چیز سفارش می‌کنم که اگر برای به دست آوردن آن، شتران راهوار را سوار شوید و در اطراف بیابان‌ها

ص: ۹۰

گردش کنید سزاوار و شایسته است:

.۱»

لَا يَرْجُونَ أَحَدًا مِنْكُمْ إِلَّا رَبَّهُ

؛ جز خداوند به هیچ کس امید نداشته باشید».

.۲»

وَلَا يَخَافَنَّ إِلَّا ذَنْبَهُ

؛ و تنها از گناهانتان بترسید».

.۳»

وَلَا يَسْتَحِينَنَّ أَحَدًا مِنْكُمْ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ لَا أَعْلَمُ

؛ و اگر در مورد چیزی از شما سؤال کنند که نمی‌دانید حیا نکنید و بگویید نمی‌دانم».

.۴»

وَلَا يَسْتَحِينَنَّ أَحَدًا إِذَا لَمْ يَعْلَمْ الشَّيْءَ أَنْ يَتَعَلَّمَهُ

؛ و اگر چیزی را نمی‌دانید از فراگیری و یاد گرفتن آن خجالت نکشید».

.۵»

وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، وَالْأَخِيرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ، وَ لَافِي إِيْمَانٍ لَاصْبِرَ مَعَهُ

؛ و صبر و استقامت را در هر کاری پیشه خود سازید، چرا که نسبت صبر به ایمان همچون نسبت سر است در مقابل بدن، تن بی سر

فایده‌ای ندارد و ایمان بی صبر نیز بی نتیجه است» (۱).

مقامات دنیا، شهوات، پول و ثروت حرام، رشوه و رومیزی و زیرمیزی و مانند آن به انسان هجوم می‌آورد. اگر بر ستون صبر و استقامت تکیه نزنیم، همان قدم اول چاره‌ای جز تسلیم نخواهیم داشت. بنابراین، باید در برابر همه ناملایمات صبر و تحمل را پیشه خود سازیم.

شکجه اختصاص به یمن نداشت!

سؤال: آیا گودال‌های آتش به منظور شکجه مخالفان اختصاص به یمن داشت و فقط ذونواس پادشاه آن کشور از این روش

استفاده می‌کرد، یا این کار بسیار زشت در کشورهای دیگر نیز رواج داشت؟

جواب: از روایات (۲) استفاده می‌شود که این پدیده شوم و زشت، اختصاص به

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار، ۸۲.

۲- تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۳۵۲.

ص: ۹۱

یمن نداشت و اساساً شکنجه در زمان‌های قدیم بسیار معمول و متعارف بوده است. درباره حجاج بن یوسف ثقفی (مرد جلاد و بی‌رحم تاریخ اسلام که برخی از وهابی‌ها بر او سلام و درود می‌فرستند!) نوشته‌اند که برای زندانیان، زندانی بدون سقفی ساخته بود و به آنها غذای مخصوصی که بخشی از آن خاکستر بود می‌داد، وقتی زندانیان از زندان آزاد می‌شدند، رنگ پوست آنها تغییر می‌کرد به گونه‌ای که گاه مادر فرزند خود را نمی‌شناخت! وی حتی مأمورانی بر فراز دیوارهای بلند زندان گمارده بود تا هر یک از زندانیان به سایه دیوار پناه برد او را با سنگ مجبور به ترک سایه و نشستن در آفتاب کند. (۱)

متأسفانه در دنیای امروز هم شکنجه وجود دارد، لکن در قالب‌های جدید.

نمونه آن زندان‌های ابوغریب در عراق و گوانتانامو، که متعلق به آمریکایی‌هاست. تفاوت زندان‌ها و شکنجه‌های بشر متمدن امروز با ظالمان و ستمگران زمان‌های گذشته، همچون تفاوت داروهای تلخ بدون لعاب گذشته، با داروهای لعاب شده امروزی است. در گذشته همه داروها تلخ بود و بیماران مخصوصاً بچه‌ها به زحمت آن را می‌خوردند. اما امروزه همان داروهای تلخ را در یک پوسته زیبا با لعاب شیرین ریخته‌اند و بیماران به راحتی از آن استفاده می‌کنند. بنابراین، امروز هم شکنجه وجود دارد ولی در قالب‌های نو و تحت عناوین فریبنده‌ای چون آزادی و حقوق بشر و مانند آن.

به عنوان مثال طبق افشاگری اروپایی‌ها (نه مسلمانان) اسرائیلی‌ها در غزه سینه مسلمانان مجاهد و مبارز را می‌شکافتند و اعضای قابل پیوندشان را به سرقت می‌بردند! این نوع سرقت و این گونه شکنجه در کجای تاریخ سابقه دارد؟

۱- شرح این جنایات را در کتاب سخنان حسین بن علی علیه السلام ص ۱۱۸ به بعد مطالعه فرمایید.

ص: ۹۳

۳

اصحاب الجنّة

اشاره

واژه «اصحاب الجنّة» در قرآن مجید زیاد تکرار شده، و غالب آنها به معنای بهشتیان است، اما در سوره قلم آیه ۱۷ به معنای صاحبان باغ است و همین آیه مورد بحث ماست. این داستان، که بسیار عبرت‌آمیز است، در ضمن ۱۷ آیه از آیه ۱۷ تا آیه ۳۳ سوره قلم مورد بحث قرار گرفته است. این گروه، که مورد آزمایش و امتحان الهی قرار گرفتند، از عهده امتحان سرافراز بیرون نیامده و سرنوشت شوم و تلخی پیدا کردند. قرآن مجید ضمن هشدار به دشمنان و مخالفان، سرگذشت اصحاب الجنّة را بیان می‌کند.

تاریخ پیشینیان در قرآن مجید

قرآن مجید در مورد تاریخ گذشتگان زیاد بحث کرده و درس‌های عبرت فراوانی از اقوام مختلف بیان نموده است که می‌توان آنها را به سه قسم تقسیم کرد:

۱. تاریخ انبیاء؛ قرآن به شرح حال تعدادی از پیامبران علیهم السلام، و چگونگی مبارزات و مجاهدات آنان، و مفاسدی که با آن درگیر بودند پرداخته است.

ص: ۹۴

ابراهیم، قهرمان بت‌شکن با بت‌پرستی، موسی بن عمران علیه السلام با ظلم و بردگی، لوط پیامبر علیه السلام با مفسد اخلاقی و شهوت‌رانی، حضرت شعیب علیه السلام با مفسد اقتصادی و خلاصه هر پیامبری با مفسد موجود در عصر و زمان خود مبارزه کرده، و قرآن مجید تاریخ تعدادی از آنها را شرح داده است.

۲. تاریخ اولیاء اللہ؛ قرآن مجید گاه تاریخ کسانی از بندگان صالح خدا را که زندگی آنها دارای درس‌های عبرت‌آمیزی بوده نیز مورد توجه قرار داده است.

مثل اصحاب کهف که پیامبر نبودند ولی سرگذشت آنها عبرت‌آمیز است یا سرگذشت لقمان حکیم که پیامبر نبود اما حکیم و دانشمند بود و لذا خداوند سخنان عبرت‌آمیز آن مرد بزرگ و مطالبی که بین او و فرزندش ردّ و بدل شده را نقل کرده است.

۳. در مورد اشخاص بد و ناشایست که نمونه‌های متعددی دارد و اصحاب الجنّه یک نمونه از آنهاست؛ شرح حال آنها خواندنی و عبرت‌آموز است.

محلّ باغ کجا بود؟

در مورد محلّ اصحاب الجنّه در میان مفسران اختلاف نظر وجود دارد.

عده‌ای معتقدند در نزدیک صنعا «پایتخت یمن» بوده است و عده‌ای دیگر محلّ آن را «شامات» گفته و صاحبان آن را از بنی اسرائیل دانسته‌اند.

گروه سوم «طایف» در سرزمین عربستان را ترجیح داده‌اند و «حبشه» نظریه چهارمی است که طرفدارانی دارد. اما این مطلب تأثیری در بحث ما ندارد، زیرا مهم اصل جریانی است که قرآن مجید آن را نقل فرموده، نه محلّ آن.

خلاصه داستان

اجمال داستان اصحاب الجنّه مطابق آنچه از کتب تفاسیر، روایات و تاریخ

ص: ۹۵

استفاده می‌شود به شرح زیر است: «در زمان‌های بسیار دور مرد نیکوکاری وجود داشت که با ایمان و بسیار با سخاوت بود. او باغ بزرگ و پرباری داشت. در فصل میوه همه مستمندان و نیازمندان آن منطقه به باغ او می‌آمدند تا از سخاوتش بهره‌ای ببرند. صاحب باغ به اندازه نیاز خود و خانواده‌اش برمی‌داشت و بقیه را در میان نیازمندان تقسیم می‌کرد. سال‌ها به همین شکل عمل می‌کرد و سال به سال میوه‌های باغ پربارتر و بابرکت‌تر می‌شد تا این که این مرد نیکوکار از دنیا رفت و باغش به ارث به فرزندان رسید. فرزندان که چیزی از سخاوت پدر به ارث نبرده بودند. آنان جلسه‌ای گرفته و با یکدیگر گفتند: چه معنایی دارد که محصول باغ ما را عده‌ای فقیر و مستمند بدون آن که متحمل زحمتی شوند، ببرند و بخورند. پدر اشتباه کرد که آنها را چنین عادت داد! امسال میوه‌ها را صبحگاهان می‌چینیم و در جعبه‌های از پیش آماده شده می‌ریزیم و قبل از آن که مستمندان بیایند همه میوه‌ها را برای فروش به بازار منتقل می‌کنیم.

مقدمات کار را فراهم کردند، صبح زود با تمام امکانات به همراه کارگران برای چیدن میوه‌ها، آهسته و بدون سر و صدا به سمت باغ حرکت کردند تا مبادا کسی متوجه حرکت آنها به سمت باغ شود؛ هنگامی که با باغ رسیدند در کمال تعجب و ناباوری، نه از درختان خبری دیدند و نه از میوه‌ها. بلکه جز تلی خاکستر چیزی باقی نمانده بود. گویا شب گذشته صاعقه‌ای آمده و تمام باغ را تبدیل به خاکستر کرده بود و اکنون به جای درختان و میوه‌ها چشم آنها به خاکستر و آتش و دود افتاده است. متوجه خطا و اشتباه خود شدند، و بدین وسیله نتیجه بخل را با چشمان خود مشاهده کردند. همان گونه که در زمان حیات پدر سالیان درازی نتیجه سخاوت و کمک به نیازمندان و فقرا را دیده بودند.

اهمیت قلم

همان‌طور که گذشت، آیات مربوط به اصحاب الجَنَّة در سوره قلم آمده، و سوره قلم با قسم به قلم و آنچه می‌نویسد شروع می‌شود. توچه فرمایید:

«ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ»؛ ن، سوگند به قلم و آنچه می‌نویسد» در مورد «ما یسطرون» دو تفسیر گفته شده است:

۱. چیزی که می‌نویسند، یعنی قسم به قلم و نوشته‌ها، سوگند به قلم و محصول قلم، سوگند به قلم و کتاب‌ها و نوشته‌جات، سوگند به قلم و کتابخانه‌ها.

۲. چیزی که به سطرها و خطها نظم می‌بخشد. توضیح این که: در زمان‌های گذشته که دفترها و کاغذها خط‌کشی شده نبود، و به همین جهت نوشته‌ها معمولاً کج و غیر مستقیم نوشته می‌شد، برای تنظیم سطور و جلوگیری از اعوجاج در نوشتار، مقوّا یا فلزی به اندازه صفحه کاغذ تهیه می‌کردند، که بر روی این صفحه کاغذ یا فلز به اندازه سطور لازم بر روی کاغذ که می‌خواستند روی آن بنویسند سوراخ وجود داشت، و نخ‌هایی را بر روی این سوراخ‌ها از بالا- به پایین می‌کشیدند، سپس کاغذ مورد نظر را روی این وسیله می‌گذاشتند و بر اثر فشار بر روی آن صفحه خطهای نامرئی روی صفحه کاغذ ایجاد می‌شد. سپس بر روی آن خطها می‌نوشتند، و بدین صورت نوشته‌ها مستقیم و بدون اعوجاج می‌شد اسم آن لوح «مسطر» بود، یعنی چیزی که به سطرها نظم می‌بخشد.

سوگند به قلم و قسم به مسطر که جلوی کجی و اعوجاج قلم را می‌گیرد و نمی‌گذارد قلم بی‌حساب و کتاب بر روی کاغذ بنویسد. نکته جالب این که قرآن مجید زمانی به قلم و آنچه در ارتباط با قلم است سوگند خورده، که نام و نشانی از علم و دانش در مکه و حجاز نبود و مردم

ص: ۹۷

اهمیتی برای قلم و علم و دانش قائل نبودند، امّا قرآن مجید با این سوگند عظمت و اهمیت قلم را بیان کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با محصول قلم که قرآن مجید است و توسط تعدادی از کاتبان وحی نوشته می‌شد، انقلاب خود را آغاز نمود و در زمان کوتاهی، دینش را به اقصی نقاط عالم صادر کرد.

امام خمینی رحمه الله با قلم و بیانیه‌هایش انقلاب را به ثمر نشانید. ایشان یک اطلاعیه می‌نوشت و یاران وفادارش آن را در مدت کوتاهی در سراسر کشور، اعم از شهرها و روستاها پخش می‌کردند. خلاصه قلم‌ها هستند که دنیا را می‌چرخانند. خداوند متعال پس از سوگند به قلم و آنچه در ارتباط با قلم است بحث را ادامه می‌دهد و درباره منافقان، کافران، مشرکان و آزاردهندگان مسلمانان سخن می‌گوید، تا به آیه ۱۷ می‌رسد که داستان اصحاب الجنّه آغاز می‌گردد. به شرح و تفسیر این آیات توجه فرمایید:

شرح و تفسیر

آیات اصحاب الجنّه

«إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ»؛ ما آنها را آزمودیم، همان گونه که «صاحبان باغ» را آزمایش کردیم، هنگامی که سوگند خوردند (۱) که میوه‌های باغ را صبحگاهان بچینند. (۲)

مسأله امتحان الهی از جمله مسائلی است که به‌طور گسترده در قرآن مجید

۱- سؤال: آیا قسم خوردن بر انجام کار ناپسند و زشت صحیح و الزام‌آور است؟
جواب: بی‌شک چنین قسمی اعتبار ندارد. قسم در صورتی صحیح است که انجام آن کار، واجب یا مستحب یا مباح و مطلوب باشد، در غیر این صورت چنان قسمی اعتباری ندارد.

۲- سوره قلم، آیه ۱۷.

ص: ۹۸

و روایات اسلامی مطرح شده است. آزمایشات الهی با دیگر امتحانات سه تفاوت مهم دارد:

۱. زمان امتحانات دیگر محدود است؛ در طول یک روز، دو روز، یک هفته یا یک ماه و مانند آن به انجام می‌رسد. اما امتحانات الهی از لحظه بلوغ انسان آغاز می‌شود و تا پایان عمرش ادامه دارد؛ البته در جوانی به شکلی و در پیری به شکل دیگر، برای ثروتمندان به گونه‌ای و برای فقرا به گونه‌ای دیگر، برای رؤسا به نوعی و برای زیردستان به نوع دیگر. خلاصه این که دامنه امتحانات الهی از نظر زمانی بسیار گسترده است و پس از بلوغ تا آخر عمر انسان ادامه دارد.
۲. در امتحانات دیگر موادّ امتحانی نیز محدود است، امّا در امتحانات الهی این محدودیت وجود ندارد. گاه به ثروت امتحان می‌کند، گاه به فقر؛ گاه به دادن پست و مقام، گاه به گرفتن آن؛ گاه به سلامتی، گاه به بیماری؛ گاه به آزادی، گاه به زندانی شدن؛ گاه به امتیّت و گاه به ناامنی. خلاصه این که امتحانات الهی از نظر موادّ امتحانی نیز بسیار وسیع و گسترده است.
۳. تفاوت دیگر در امتحان‌شوندگان است؛ در امتحانات الهی هیچ استثنایی وجود ندارد، همه مردم بدون استثنا امتحان می‌شوند. حتّی انبیا، اولیا، امامان و معصومین علیهم السلام نیز مستثنا نیستند. نتیجه این که امتحانات الهی از نظر زمان و موادّ امتحانی و امتحان‌شوندگان بسیار گسترده و اجتناب‌ناپذیر است، لذا حضرت علی علیه السلام فرمود: «لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ» لِأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ مُشْتَمِلٌ عَلَى فِتْنَةٍ، وَلَكِنْ مَنْ اسْتَعَاذَ فَلْيَسْتَعِذْ مِنْ مُضِلَّاتِ الْفِتَنِ» ؛ هیچ یک از شما نگوید: «خداوندا! به تو پناه می‌برم از امتحان شدن» زیرا هیچ کس نیست مگر این که امتحانی دارد. ولی کسی که می‌خواهد به خدا پناه ببرد، از «امتحانات

ص: ۹۹

گمراه کننده» به خدا پناه ببرد» (۱).

«وَلَا يَسْتَنْوَنَ»؛ و هیچ از آنها استثنا نکنند» (۲) این جمله که حتی به یک نفر از فقرا و نیازمندان هم کمک نخواهیم کرد و او را در میوه‌ها سهیم نمی‌کنیم، نهایت بخل و ضعف ایمان آنها را می‌رساند.

«فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ * فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ»؛ اما عذابی فراگیر از سوی پروردگارت بر باغ آنها فرود آمد در حالی که آنان در خواب بودند، و آن باغ (سرسبز) همچون شب تاریک، سیاه و ظلمانی شد» (۳).

بلاهای الهی خیلی سریع و ساده است. اگر یک صاعقه، یا زلزله، یا سونامی، یا طوفان، یا گردباد، مأموریت یابد همه چیز را نابود می‌کند، و آنچه باغ مذکور را سیاه و ظلمانی کرد ظاهراً صاعقه آسمانی بود.

«فَتَنَادُوا مُضِيِّبِينَ * أَنْ اْعْدُوا عَلَيَّ حَزَنًا كَمَا كُنْتُمْ صَارِمِينَ * فَانطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ * أَنْ لَّا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ * وَاعْبُدُوا عَلَيَّ حَزَدًا قَادِرِينَ»؛ صبحگاهان یکدیگر را صدا زدند، که اکنون به سوی کشتزار و باغ خود حرکت کنید اگر قصد چیدن میوه‌ها را دارید. آنها حرکت کردند در حالی که آهسته باهم می‌گفتند: «مواظب باشید امروز حتی یک فقیر در آن باغ بر شما وارد نشود» (آری) آنها صبحگاهان تصمیم داشتند که با قدرت از مستمندان جلوگیری کنند» (۴).

صفت رذیله بخل چه می‌کند و انسان را به کجا می‌کشاند؟! البته چنین اشخاصی عذر و بهانه‌هایی برای خود می‌تراشند. مثل این که «ما باید به فکر

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار ۹۳.

۲- سوره قلم، آیه ۱۸.

۳- سوره قلم، آیه ۱۹ و ۲۰.

۴- سوره قلم، آیات ۲۱-۲۵.

ص: ۱۰۰

آینده خود و فرزندانمان باشیم! اگر ذخیره کافی نداشته باشیم، ممکن است در آینده با مشکل مواجه شویم! یا «کمک کردن به فقرا باعث رواج تن‌پروری و شیوع روحیه گدایی در جامعه و تضعیف روح کار و فعالیت می‌شود!» و بهانه‌هایی از این قبیل که برای توجیه بخل به آن تمسک می‌جویند.

«فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُونَ* بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ»؛ هنگامی که آن را دیدند گفتند:

«حَقًّا مَا كَمَرَاهِم» بلکه ما محرومیم». (۱)

سه نقطه ضعف و یک نقطه قوت در اصحاب الجَنَّة به چشم می‌خورد: اَمَّا نِقَاطُ ضَعْفِ أَهْلِهَا عبارت است از: «بخل»، «غرور» و «کفران نعمت»، و نقطه قوتشان که باعث عاقبت به خیری آنها شد این بود که لجوج نبودند. وقتی فهمیدند راه را اشتباه رفته و گرفتار مجازات الهی شده‌اند از خواب غفلت برخاسته و تصمیم به بازگشت گرفتند. آنها فهمیدند که روش درست و صحیح همان روش پدر بود، که همه چیز را برای خود نمی‌خواست.

«قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ* قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ»؛ آن که از همه عاقل تر بود گفت: «آیا به شما نگفتم چرا تسبیح خدا نمی‌گویید؟! گفتند:

«منزه است پروردگار ما، به یقین ما ستمکار بودیم». (۲)

سؤال: تسبیح چه خصوصیتی دارد که برادر عاقل، دیگران را به خاطر ترک آن سرزنش کرد، و از آنها خواست که خداوند را تسبیح کنند؟ این مطلب در داستان حضرت یونس علیه السلام نیز به چشم می‌خورد؛ آن حضرت بعد از گرفتار شدن در شکم ماهی خطاب به خداوند عرض کرد: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ

۱- سوره قلم، آیه ۲۶ و ۲۷.

۲- سوره قلم، آیه ۲۸ و ۲۹.

ص: ۱۰۱

الظَّالِمِينَ»؛ (خداوند!) جز تو معبودی نیست؛ منزهی تو، من از ستمکاران بودم». (۱)

خلاصه این که: چرا بعد از گناه تسیح گفته می‌شود؟

جواب: علتش این است که شخص گناهکار، گاه خداوند را از حال خود غافل می‌داند، و گاه نیز او را عاجز می‌شمارد. بدین جهت دستور داده شده خدا را از تمام عیوب، از جمله عیوب مذکور تسیح و تنزیه کند و او را قادر، عالم و دانای مطلق بداند، که این اولین گام توبه و بازگشت به سوی اوست.

«فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتْلَاوُمُونَ* قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ»؛ سپس رو به یکدیگر کرده به سرزنش هم پرداختند، و (فریادشان بلند شد) گفتند: «وای بر ما که طغیانگر بودیم!». (۲)

با توجه به نقطه قوتی که داشتند (که همان عدم لجاجت بود) نفس لوامه آنها به کار افتاد و شروع به سرزنش یکدیگر کردند هم خود را سرزنش کردند و هم دیگر صاحبان باغ را که چنین نقشه زشت و شوم و غیر منصفانه‌ای کشیده بودند و قصد داشتند بخل را در حد اعلا اعمال کنند و حتی یک دانه از میوه‌ها را به فقیری ندهند.

سؤال: چرا انسان طغیان می‌کند؟ علت طغیان آدمیان چیست؟

جواب: آدم‌های کم ظرفیت وقتی به جایی می‌رسند دست و پای خود را گم کرده و طغیان می‌کنند. آیه شریفه «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ * أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْنَى» اشاره به همین مطلب دارد. افراد کم ظرفیتی را می‌شناسیم که وقتی به پست و مقامی رسیدند همه چیز را به فراموشی سپردند و گاه دوستان چندین ساله را هم نشناختند. گاه ظرفیت‌ها آن قدر کم است که در برابر خداوند هم طغیان می‌کنند

۱- سوره انبیا، آیه ۸۷.

۲- سوره قلم، آیه ۳۰ و ۳۱.

ص: ۱۰۲

و دستورات الهی بلکه اصل وجود خود را نیز منکر می‌شوند در مقابل، افرادی هستند که ظرفیت وجودی آنها از اقیانوس هم بیشتر است اگر ظرف آبی به آب اقیانوس اضافه شود اثری برای آن ندارد همان‌گونه که اگر ظرف آبی هم از آن برداشته شود اثری ندارد.

حضرت علی علیه السلام از جمله این افراد است، آن‌قدر دریا دل است که وضعیت زندگی‌اش پس از خلافت تفاوتی با دوران خانه‌نشینی‌اش ندارد.

خوشا به حال انسان‌های پر ظرفیت که آمد و رفت دنیا آنها را تکان نمی‌دهد.

به هر حال، یاران باغ پس از توجه به خطا و توبه از آن و اعتراف به گناه، دست به درگاه پروردگار بلند کرده و تقاضای جبران کردند. توجه فرمایید:

«عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِّنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ»؛ امیدواریم پروردگارمان (ما را ببخشد) و بهتر از آن به جای آن به ما بدهد، چرا که ما به سوی پروردگارمان روی آوردیم» (۱).

بی‌شک اعتراف به گناه در نزد پروردگار، و توبه از خطاها و اشتباهات، و جبران آن با اعمال صالح، علاوه بر بخشش الهی آثار دیگری نیز در پی دارد.

در روایت آمده است: «چیزی نگذشت که خداوند متعال باغی بهتر از باغ قبلی، به خاطر توبه و پشیمانی، به ایشان واگذار کرد و آنها همچون پدر شروع به انفاق و بذل و بخشش به نیازمندان کردند!» بنابراین، هر زمان انسان خطا و اشتباهی کرد نباید لجاجت کند، همان‌گونه که اصحاب الجَنَّة لجاجت نکردند و نتیجه گرفتند.

أما فرعونیان بر اثر لجاجت و سماجت مشمول عذاب الهی شدند خداوند

ص: ۱۰۳

آنها را در رود نیل غرق کرد و تمام کاخ‌ها و املاک و اموال آنها به بنی اسرائیل رسید. لجاجت صفت بسیار بدی است؛ مخصوصاً در امور اجتماعی و سیاسی. انسان هر زمان پی به اشتباه خود برد، باید برگردد و با لجاجت راه خطا را ادامه ندهد.

در مسائل خانوادگی نیز هر یک از زن و شوهر اشتباه کردند با یک عذرخواهی اختلاف را خاتمه دهند و کار خود را توجیه نکنند و از خود لجاجت نشان ندهند. این امور درس‌های عبرتی است که از داستان اصحاب الجنه می‌آموزیم. «كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»؛ این گونه است عذاب (خداوند در دنیا)، و عذاب آخرت از آن هم بزرگ‌تر است اگر می‌دانستند» (۱).

صاعقه‌ای که آن باغ بزرگ را تبدیل به تلی از خاکستر کرد یک جرعه دنیوی بود و این در مقایسه با عذاب آخرت بسیار ناچیز، و عذاب آخرت بسیار بزرگتر است.

چهار نکته:

۱. فلسفه مطالعه تاریخ گذشتگان

سؤال: از فرمایشات حضرت علی علیه السلام استفاده می‌شود که مطالعه تاریخ گذشتگان باعث طول عمر انسان می‌شود. آیا منظور حضرت این است که اگر عمر کسی پنجاه سال باشد با مطالعه تاریخ گذشتگان صد ساله می‌شود، یا اگر عمرش ۱۰۰ سال باشد، دو بیست ساله می‌شود؟

۱- سوره قلم، آیه ۳۳.

ص: ۱۰۴

جواب: قطعاً منظور حضرت این مطلب نیست، بلکه منظور این است که:

محصول زندگی و عمر انسان‌ها تجربیات آنهاست. بنابراین، شما اگر بتوانید از پنجاه سال تجربه دیگری استفاده کنید مثل این که پنجاه سال بر عمر شما افزوده شده است اگر تاریخ هزار ساله گذشتگان را با دقت مطالعه کنید، عوامل پیروزی، ترقی و تکامل و همچنین اسباب شکست، انحطاط و عقب‌ماندگی آنها را به دقت بررسی نمایید، گویا هزار سال بر عمر شما افزوده شده است. زیرا تجربه محصول زندگی انسان است.

لذا امام علی علیه السلام در وصیت‌نامه مفصل و ارزشمندی که برای فرزند دل‌بندش امام حسن مجتبی علیه السلام نوشته و به تمام اسباب سعادت دنیا و آخرت در آن اشاره کرده، می‌فرماید: همراه گذشتگان و در بین آنها نبودم ولی حالات و تاریخ آنها را مطالعه کردم و خوب و بد آنها را دیدم و تلخ و شیرینشان را چشیدم، به گونه‌ای که بر اثر مطالعه تاریخ آنان، گویا از ابتدای خلقت آدم تا به امروز عمر کرده‌ام.

سپس خلاصه و فشرده مطالعاتش را در آن وصیت‌نامه برای فرزند عزیزش بیان می‌کند، که مطالعه آن را به همه خوانندگان محترم، مخصوصاً جوانان عزیز توصیه می‌کنم. بنابراین علت و فلسفه تأکید قرآن مجید بر بیان سرگذشت گذشتگان استفاده از تجربیات تلخ و شیرین آنهاست.

۲. موانع انفاق

تمام آن چیزهایی که خداوند در اختیار انسان قرار داده، متعلق به خود او نیست، بلکه گاه ممکن است روزی دیگران نیز توسط تو داده شود. مگر یک انسان برای زندگی راحت و ساده چقدر مال و ثروت و مسکن و سرمایه می‌خواهد، اگر اضافه بر نیازت داری بدان که برای دیگران است و تو واسطه

ص: ۱۰۵

این فیضی، سعی کن واسطه امینی باشی اگر خدا و عقل و هوش یا نفوذ زیادی به تو داده، اجازه بده دیگران هم از این نعمت سرشار الهی که اضافه بر نیاز توست استفاده کنند. متأسفانه سه صفت زشت است که مانع انفاق به دیگران می‌شود.

الف) بخل

انسان بخیل حاضر نیست دیگران از او بهره‌مند شوند. بعضی به قدری بخیل هستند که نه تنها خودشان از کمک به دیگران بخل می‌ورزند، بلکه اگر دیگری هم بخواهد به نیازمندی کمک کند برایشان سخت است. بخیل طبق روایات از خدا و بهشت و مردم دور است (۱) و از آنچه که می‌ترسد بر اثر انفاق در آینده گرفتارش شود، اکنون آلوده آن شده است.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «

عَجِیْتُ لِلْبَخِيلِ يَسْتَعْجِلُ الْفَقْرَ الَّذِي مِنْهُ هَرَبَ، وَيُفَوِّتُهُ الْغِنَى الَّذِي آيَاهُ طَلَبَ، فَيَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ، وَيُحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ

؛ از انسان بخیل تعجب می‌کنم که فقر و ناداری را که از آن گریزان است به سوی خود می‌کشانند و توانگری و ثروت که در پی آن است را از دست می‌دهد. او در دنیا مانند تهیدستان و فقرا زندگی می‌کند و در آخرت همچون ثروتمندان حساب پس می‌دهد» (۲).

ب) انحصارطلبی

انسان‌های انحصارطلب همه چیز را برای خود می‌خواهند و لذا از کمک به دیگران استنکاف می‌ورزند. اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها که ثروت و حکومت

۱- میزان الحکمه، باب ۳۲۲، ح ۱۵۹۵.

۲- همان، ح ۱۵۹۸.

ص: ۱۰۶

و علم و دانش و اختراعات و ابتکارات و انرژی هسته‌ای و خلاصه همه چیز را برای خود می‌خواهند و دوست دارند ملل دیگر در خدمت آنها باشند انسان‌های انحصارطلبی هستند.

ج) دنیاپرستی

یکی دیگر از موانع انفاق دنیاپرستی است. کسی که آلوده دنیاپرستی شده هرگز سیر نمی‌شود. هر چه به او بدهند باز هم می‌خواهد. ثروتمندانی در دنیا بوده و هستند که مطالب عجیبی در مورد آنها گفته می‌شود. قارون در زمان حضرت موسی علیه السلام فوق‌العاده ثروتمند بود و به‌طور دوام طمع زیاد کردن آن را داشت، آن قدر ثروت داشت که به تعبیر قرآن مجید چند نفر انسان قوی‌پیکر فقط کلید انبارهای مختلف او را حمل و نقل می‌کردند! هم اکنون در آمریکا ثروتمندان دنیاپرستی هستند که اموالشان به قدری زیاد است که انسان را به وحشت می‌اندازد. از جمله این که بعضی از آنها هواپیماهای گول‌پیکر اختصاصی دارند که در داخل آن هواپیما انواع و اقسام امکانات، اعم از استخر و ... وجود دارد.

در مورد ثروتمندی گفته شد که قصد اصلاح موهایش را داشت، پیرایشگری را خیر کردند به کاخ او آمد تا وقت خالی برای اصلاح موهایش پیدا شود. یک هفته هر روز صبح می‌آمد و غروب بر می‌گشت. تا این که بالاخره وقتی پیدا شد و سر و صورت ثروتمند را اصلاح کرد. آن ثروتمند به خاطر معطلی یک هفته‌ای این پیرایشگر ده هزار دلار به او داد! این جا چه خبر است و در گوشه دیگر دنیا در آفریقا چه خبر؟ آن جا مردم از گرسنگی می‌میرند اما ثروتمندان آمریکا و اروپا و جاهای دیگر نمی‌دانند با ثروت کلانشان چه کنند!

ص: ۱۰۷

۳. امام حسن مجتبی علیه السلام الگوی انفاق

انفاق وجود و کرم را باید از خاندان جود و کرم حضرات معصومین علیهم السلام آموخت.

مرد عرب فقیری خدمت امام حسن مجتبی علیه السلام رسید و عرض کرد: هر چه داشتم هزینه زندگیم کردم و اکنون هیچ چیز ندارم تا شکم گرسنه زن و فرزندانم را سیر کنم. تنها چیزی که برایم باقیمانده و آن را به هر کس نمی‌فروشم، اما شما را شایسته عرضه آن دانستم آبرویم است. آن را در معرض فروش گذاشته‌ام تا با پول حاصل از آن شکم زن و بچه‌ام را سیر کنم. امام علیه السلام صندوق‌دار خود را فرا خواند و فرمود: چقدر پول داریم؟ عرض کرد: دوازده هزار درهم. فرمود: آن را به این مرد فقیر بده که من از او خجالت می‌کشم. عرض کرد: چیز دیگری برای هزینه‌های خانه باقی نمی‌ماند. فرمود: آن را بیاور تا به این نیازمند بدهیم و نسبت به خداوند حسن ظن داشته باش، جبران خواهد کرد. صندوق‌دار دوازده هزار درهم را به امام علیه السلام داد. امام آن مرد فقیر را طلبید و پول را به او داد و از او عذرخواهی کرد و فرمود: ما حق تو را ندادیم، لکن به مقداری که در اختیار داشتیم دادیم، سپس فرمود:

فَخَذِ الْقَلِيلَ وَكُنْ كَأَنَّكَ لَمْ تَبِعْ مَا صُنَّتَهُ وَكَأَنَّنا لَمْ نَشْتَرِ

این مال کم را بگیر و این‌طور فکر کن که آنچه را (برای روز مبادا) ذخیره کرده بودی نفروختی و گویا ما هم چیزی از تو نخریدیم. (۱)

اظهار ادب به محضر بزرگان دین، و توسل به ذیل عنایات حضرات معصومین علیهم السلام کار خوبی است، اما کافی نیست. باید از اعمال و رفتارشان سرمشق بگیریم و به نیازمندان از اقوام و فامیل و دوستان و آشنایان و همسایه‌ها

ص: ۱۰۸

کمک کنیم. کسانی که توانایی دارند دست زندانیان بی‌گناه، تصادفی‌های غیر عمدی، ورشکستگان، بیماران، محصلان و دانشجویان نیازمند، دختران دم‌بخت معطل جهیزیه و مانند آن را بگیرند، تا إن شاء الله خداوند متعال نیز در روزی که هیچ چیز جز اعمال صالح به درد انسان نمی‌خورد دست ما را بگیرد.

۴. آثار زیانبار گناه

از آیات قرآن و روایات اسلامی استفاده می‌شود که گناهان آثار زیانبار متعددی دارند و این گونه نیست که اگر خدای ناکرده یک گناه دسته‌جمعی یا فردی انجام شود و سپس توبه و استغفار کنند تمام آثار آن از بین برود. حضرت علی علیه السلام در دعای روح‌بخش و دلنواز کمیل به پنج گروه از گناهان و آثار زیانبار آن گناهان اشاره کرده است؛ توجّه فرماید:

۱. گناهانی که پیوندها را قطع می‌کند؛ حضرت در یکی از فقرات دعای مذکور می‌فرماید: «

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصَمَ

؛ بارخدا! آن گناهانی که باعث قطع پیوندها شده را بر من ببخش». (۱) اگر در خانه‌ای گناه نگاه به عکس‌های مستهجن، استفاده نامشروع از ماهواره، تماشای فیلم‌ها و برنامه‌های خلاف عفت آن و تماشای فیلم‌های زشت و کثیف ویدیویی رواج پیدا کند، این گناهان باعث پاره شدن رشته‌های ارتباط خانوادگی می‌گردد، و ثمره شوم آن سرد شدن روابط زناشویی، طلاق و بچه‌های طلاق خواهد بود. برخی از گناهان ممکن است پیوندهای اجتماعی را قطع کند. دروغ، شایعه‌پراکنی، پرونده‌سازی از

۱- در روایتی از امام سجّاد علیه السلام می‌خوانیم: «گناهانی که باعث پرده‌داری می‌شود عبارتند از: ۱. شرابخواری ۲. قماربازی ۳. انجام کارهای بیهوده و شوخی‌های بیجا برای خندانیدن مردم ۴. بیان عیوب مردم ۵. همنشینی با متّهمین به گناه و بدکاری» (معانی الاخبار، ص ۲۶۹ به نقل از شرح دعای کمیل، ص ۱۳۴).

ص: ۱۰۹

جمله گناهیانی است که پیوند وحدت و اتحاد را می‌گسلد و اعتماد، که یکی از مهمترین نعمت‌های پروردگار و ارزشمندترین نوع پیوندهاست، را از بین می‌برد.

۲. گناهیانی که درد و رنج به دنبال دارد؛ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در فراز دیگری از دعای کمیل می‌فرماید: «

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنَزِّلُ النَّقْمَ

؛ بار خدایا! آن دسته از گناهیانی که باعث نزول غم و درد و رنج و ناراحتی شده را بر من ببخشای». (۱) «نَقْمٌ» جمع «نقمت» به معنای درد و رنج و مصیبت و گرفتاری است.

اگر در اجناس تَقَلَّبَ کنیم، یا مبتلا به گناه رشوه‌خواری گردیم، درد و رنج به سراغ ما خواهد آمد. در روایت تکان‌دهنده‌ای از حضرت رضا علیه السلام می‌خوانیم که:

«هر زمان مردم مرتکب گناه جدیدی شوند (گناهیانی که تازه ابداع و اختراع شده و سابقه نداشته است) خداوند هم بلاهای جدیدی بر آنها نازل می‌کند». (۲) اگر امسال (۱۳۸۸ ه. ش) بیماری جدیدی به نام آنفلوآنزای نوع A شیوع پیدا کرده و دنیا را تکان داده و باعث شده سفر بسیاری از حجاج به عربستان لغو شود تا آن‌جا که ۵۰٪ ظرفیتها خالی گردد و عده‌ای از عشاق خانه خدا از عمره ماه رمضان محروم شوند، به خاطر آن است که برخی انسان‌ها گناهان و معصیت‌های جدیدی را ابداع کرده و مرتکب آن می‌شوند. «ایدز» بلای بشر در قرن بیستم از جمله بیماری‌های جدیدی است که خداوند به عنوان مجازات بشر در برابر اختراع گناهان تازه، آنها را مبتلا کرده،

۱- امام سجّاد علیه السلام نه گناه را سبب نزول عقوبت‌ها می‌شمرد: ۱. بغی و تعدی از حدود الهی ۲. تعدی و تجاوز به حقوق مردم ۳. مسخره کردن بندگان خدا ۴. شکستن عهد و پیمان ۵. معصیت و کارهای زشت آشکار ۶. رواج دروغ ۷. قضاوت بر خلاف احکام خدا ۸. خودداری از پرداخت زکات ۹. کم گذاشتن پیمان و کیل (معانی الاخبار، ص ۲۶۹، به نقل از شرح دعای کمیل، ص ۱۴۳).

۲- بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۳۴۳، ح ۲۶.

ص: ۱۱۰

و غوغایی در دنیا به پا کرده است.

۳. گناهانی که نعمت‌ها را تغییر می‌دهد؛ در جمله دیگری از دعای کمیل می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُغَيِّرُ النَّعْمَ

؛ بارخدا یا! گناهان و معاصی‌ای که باعث تغییر نعمت‌های شده را بر من ببخش» (۱) گناهانی که آبسالی را به خشکسالی، سلامت را به بیماری، امتیث را به ناامنی، وحدت و اتحاد را به اختلاف و پراکندگی، و دوستی و محبت را تبدیل به عناد و دشمنی و ... می‌کند؛ خداوند این گناهان را بر ما ببخش.

۴. گناهانی که جلوی استجاب دعا را می‌گیرد؛ در قسمت دیگری از دعای کمیل آمده است:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْبِسُ الدُّعَاءَ

؛ بارخدا یا! گناهانی که باعث عدم اجابت دعا شده را بر من ببخش» (۲) بعضی از مردم دعا می‌کنند و از خداوند طلبکارند که چرا دعای ما به هدف اجابت مقرون نشد؟ این عزیزان باید ببینند چه گناهانی مرتکب شده‌اند که باعث حبس دعا و مانع از بالا رفتن آن گردیده است.

یکی از گناهانی که مانع اجابت دعا می‌شود خوردن مال حرام است.

۱- امام سجّاد علیه السلام گناهانی همچون ستم به مردم، از دست دادن روحیه عادت در خیر، کناره گرفتن از نیکوکاری، کفران نعمت و ترک شکرگذاری را از جمله گناهانی شمرده‌اند که باعث تغییر نعمت‌ها می‌شود. (معانی الاخبار، ص ۲۶۹، به نقل از شرح دعای کمیل، ص ۱۶۱)

۲- امام سجّاد علیه السلام هفت گناه را مانع استجاب دعا می‌داند: «۱. تبت بد ۲. صفات پنهانی زشت ۳. دورویی و نفاق با برادران دینی ۴. باور نداشتن اجابت دعا ۵. به تأخیر انداختن نمازهای واجب تا آن که قضا شود ۶. ترک نیکی و صدقه ۷. آلوده بودن زبان به کلمات زشت و رکیک و فحش و ناسزا». (معانی الاخبار، ص ۲۶۹ به نقل از شرح دعای کمیل، ص ۱۶۵).

ص: ۱۱۱

ربا خواری، رشوه خواری، اموال حاصل از قمارهای کهنه و نو مانند سودهای کلان شرکت‌های هرمی (نظیر گلد کوئست و مانند آن) و بازار فارکس، و مضاربه با سودهای کلان و نامعقول و خلاصه هر گونه درآمد حرام و نامشروع دعا را حبس می‌کند. خوانندگان گرامی، مخصوصاً جوانان عزیز باید بسیار مراقب باشند که در دام شرکت‌های اقتصادی رنگارنگ اینترنتی که غالباً توسط غربی‌ها هدایت و حمایت می‌شوند نیفتند، که غربی‌ها به فروختن کالاهایشان به چندین برابر قیمت به شرقی‌ها قناعت نمی‌کنند و از طرق مختلف دیگر نیز در صد دند سرمایه شرقی‌ها را به غارت ببرند.

۵. گناهان نازل کننده بلا؛ در بخش دیگری از دعای ارزشمند کمیل می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنَزِّلُ الْبَلَاءَ

؛ بار خدایا! گناهانی که باعث نزول بلا شده را بر من ببخش» (۱) صاعقه، زلزله، سونامی، سیل، بیماری‌های عام و فراگیر، خشکسالی، جنگ، مصیبت‌های اجتماعی و مانند آن از جمله بلاهایی است که ممکن است بر اثر برخی از گناهان دامنگیر جامعه شود.

حضرت علی علیه السلام به صورت اجمالی و سربسته برخی از گناهانی که عامل نزول بلا و مانند آن است را معرفی کرده، ولی نام مصادیق آن را بیان نکرده است.

اما از جمله گناهانی که باعث نزول بلا می‌شود ظلم است. در روایتی می‌خوانیم:

«تأثیر کارهای بد (از جمله ظلم) در نزول سختی‌ها و بلاها از تأثیر کارد بر روی گوشت سریع‌تر و نافذتر است» (۲).

۱- گناهانی که سبب نزول بلا می‌شود سه چیز است: ۱. بی‌توجهی به فریادخواهی محزون دل سوخته ۲. ترک کمک به ستم‌دیده ۳. ضایع کردن امر به معروف و نهی از منکر (شرح دعای کمیل، ص ۱۹۲).

۲- محاسن، ج ۱، ص ۲۹۵؛ کافی، ج ۲، ص ۲۷۲.

ص: ۱۱۲

یکی دیگر از گناهان نازل‌کننده بلا قطع رحم است. متأسفانه گاه برادران و خواهران بر سر ارثیه پدر یا مادر اختلاف پیدا کرده و به جان هم افتاده و سال‌ها با هم قهر می‌کنند و از انجام صله رحم غافل می‌شوند.

در روایت داریم که عمر قطع‌کننده رحم کوتاه می‌شود،^(۱) بنابراین هر چه مدت قهر طولانی‌تر شود عمر انسان کوتاه‌تر می‌گردد. خلاصه این که گناهان آثار تخریبی فراوانی دارند که نمی‌توان به سادگی از کنار آن گذشت.

۱- روایات متعددی در این زمینه در کتاب میزان الحکمه، ج ۴، باب ۱۴۶۴ وجود دارد.

ص: ۱۱۳

۴

اصحاب الفیل

اشاره

«یاران فیل» چهارمین گروهی است که در این سلسله مباحث موضوع بحث قرار می‌گیرد. آنها کسانی بودند که از سرزمین یمن برخاسته، و بنا به دلایلی که خواهد آمد به قصد ویران کردن کعبه به سمت مکه لشکرکشی کرده، و به فرمان خداوند همه آنها نابود شدند.

بدین جهت نام آن سال را عام الفیل گذاشتند و جزء مبادی تاریخ عرب شد. اتفاقاً آن سال، سال ولادت حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز بود.

درباره کعبه

اشاره

قبل از پرداختن به داستان اصحاب الفیل و با توجه به این که موضوع این داستان، خانه خدا می‌باشد، لازم است درباره کعبه مطالبی مطرح گردد و به سئوالاتی پاسخ داده شود. از جمله: چرا خانه خدا این همه عظمت و احترام دارد؟ چرا به سوی کعبه نماز می‌خوانیم؟ چرا کعبه در مکه واقع شده است؟

۱. اهمیت و قداست کعبه از نظر قرآن

قرآن مجید در آیات متعددی پیرامون قداست و اهمیت کعبه سخن گفته

ص: ۱۱۴

است، که به سه مورد آن اشاره می‌شود:

آیه اول: خداوند متعال در آیه شریفه ۹۶ سوره آل عمران می‌فرماید:

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ»؛ نخستین خانه‌ای که برای مردم (و نیایش خداوند) بنا نهاده شد، همان است که در سرزمین مکه است؛ که پربرکت و مایه هدایت جهانیان است».

چند نکته در این آیه قابل توجه است:

الف) نخست این که طبق آیه فوق، کعبه اولین عبادتگاه بشر بوده است حضرت آدم علیه السلام آن را بنا کرد، و در طوفان نوح علیه السلام ویران شد، و حضرت ابراهیم علیه السلام به کمک فرزندش حضرت اسماعیل علیه السلام آن را تجدید بنا کرد؛ یعنی از زمان حضرت آدم علیه السلام این خانه بوده است. بنابراین، قدیمی‌ترین معبد جهان بشریت است.

ب) از واژه «لِلنَّاس» استفاده می‌شود که این معبد برای خداوند فایده‌ای ندارد و اساساً خداوند برای جلب منفعت خود آن را نساخته، بلکه برای استفاده مردم آن را بنا کرده است. برای اسلام، ایمان، وحدت، اتحاد و یک‌پارچگی مردم ساخته شده است.

ج) سومین مطلب این که: این خانه، خانه مبارکی است زیرا مایه هدایت، همبستگی، اتحاد، قرب الی الله و دیگر آثار و فواید عالی است.

آیه دوم: در آیه شریفه ۹۷ سوره مائده آمده است:

«جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِّلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهُدًى وَالْقَلَائِدَ ذَلِكُمْ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؛ خداوند کعبه - بیت الحرام - را وسیله‌ای برای استواری و سامان بخشیدن به کار مردم قرار داده؛ و همچنین ماه حرام، و قربانی‌های بی‌نشان، و قربانی‌های نشاندار را؛ این گونه

ص: ۱۱۵

احکام به خاطر آن است که بدانید خداوند آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است را می‌داند؛ و بدانید خدا بر هر چیزی داناست». سؤال: منظور از قیاماً للناس در آیه فوق چیست؟

جواب: منظور سامان بخشیدن به زندگی انسان‌هاست، که شامل زندگی مادی و معنوی (هر دو) می‌شود. زیرا فلسفه و اسراری که برای حج گفته شده در حقیقت به منظور سامان بخشیدن به زندگی انسان‌هاست، به این اسرار توجه فرماید:

(الف) بُعد اخلاقی؛ اگر حجاج واقعاً به فکر حج و اعمال و مناسک آن باشند و به فلسفه آن بیندیشند و پیام‌های آن را دریافت دارند و فقط به فکر سوغات و تهیه اجناس نباشند، حج یک دوره تهذیب و پالایش اخلاق و تولد ثانوی است.

(ب) بُعد سیاسی؛ حج باعث قوت و قدرت مسلمین است. اگر نمایندگان تمام کشورهای اسلامی و غیر اسلامی که سکنه مسلمان دارد جمع شوند و در مورد نقاط ضعف و قوت مسلمانان بحث و گفتگو کنند و نقاط قوت خویش را تقویت و نقاط ضعف را جبران نمایند، پشت دشمنان را شکسته، و باعث استوار شدن سیاست اسلامی خواهد شد.

(ج) بُعد اقتصادی؛ برخی تصور می‌کنند که در مراسم حج جای کار اقتصادی نیست، در حالی که یکی از اسرار و فلسفه‌های حج-طبق برخی روایات (۱)- کار اقتصادی است. اگر اقتصاددان‌های مسلمان در ایام حج جمع شوند و برنامه اقتصادی مشترکی بریزند و کشورهای مختلف اسلامی پیمان‌های اقتصادی با یکدیگر امضا کنند، اقتصاد مسلمانان شکوفا می‌شود بنابراین، حج زندگی مسلمانان را از نظر اخلاقی، سیاسی، اقتصادی و جهات دیگر سامان می‌بخشد.

(د) در آیه شریفه ۱۲۷ سوره بقره به بُعد دیگری از اهمیت قدیمی‌ترین معبد

۱- وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۷، ح ۱۵.

ص: ۱۱۶

جهان اشاره شده است. توجّه فرمایید:

«وَأِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»؛ و (به یاد آورید) هنگامی را که ابراهیم و اسماعیل، پایه‌های خانه کعبه را بالا می‌بردند؛ (و می‌گفتند): «پروردگارا! از ما بپذیر که تویی شنوا و دانا».

حضرت ابراهیم و فرزندش علیهما السلام پس از آن که بازسازی کعبه را به انجام رسانیدند، دست به دعا برداشته و ۵ دعای بسیار با ارزش برای کعبه کردند:

۱. «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا»؛ پروردگارا! این سرزمین را شهر امنی قرار ده!».

اولین مطلبی که برای هر کشوری لازم است امتیّت است. اگر امتیّت باشد بقیه نعمت‌ها هم خواهد بود، و اگر امتیّت نباشد همه چیز ویران می‌شود.

۲. «وَأَرْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ»؛ و اهل آن را- آنها که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده‌اند- از ثمرات (گوناگون)، روزی ده!».

علّت این که حضرت برای سامان یافتن اوضاع اقتصادی ساکنان مکه دعا می‌کند این است که اگر زندگی مادی سامان یابد زندگی معنوی بهتر سامان می‌یابد؛ زیرا آدم گرسنه ایمان ندارد(۱) به دنبال سرقت و قاچاق موادّ مخدر و مانند آن می‌رود و حتی ممکن است- نعوذ باللّه- دست به خودفروشی بزند. به هر حال آن حضرت دعا کرد که خداوند از میوه‌های گوناگون روزی مردم مکه کند.

و این دعا عجیب به هدف اجابت نشست به گونه‌ای که اکنون در هر فصل از سال هر نوع میوه‌ای در آن سرزمین خشک و بی‌آب و علف یافت می‌شود، به علاوه داخل مکه درختان زیبای فراوانی کاشته شده است. و در صحرای عرفات دیگر خبری از آن بیان خشک و سوزان نیست، بلکه تبدیل به باغ بزرگ و سرسبزی شده است.

۱- میزان الحکمه، ج ۸، باب ۳۲۲۰، ح ۱۵۹۸۴- / ۱۵۹۸۶.

ص: ۱۱۷

۳. « رَبَّنَا إِنِّي أَسِيكُنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بَوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْنِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ »؛ پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی، در کنار خانه‌ای که حرم توست، ساکن ساختم تا نماز را برپا دارند، تو دل‌های گروهی از مردم را متوجه آنها ساز؛ و از ثمرات به آنها روزی ده؛ شاید آنان شکر تو را بجا آورند! (۱).

از این دعا معلوم می‌شود که مسأله مهم، حکومت بر دل‌هاست و با زور و اجبار نمی‌توان برای مدت طولانی جایی را اداره کرد. مسئولین حکومت‌ها باید دل‌ها و قلب‌های مردم را تسخیر کنند.

۴. « رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُّسْلِمَةٌ لَّكَ »؛ پروردگارا! ما را تسلیم (فرمان) خود قرار ده! و از دودمان ما، امتی که تسلیم فرمان (تو) باشند، به وجود آور! (۲). حضرت ابراهیم علیه السلام پس از دعا برای بهبود بخشیدن به اقتصاد و امتیت مکه و جلب قلوب مردم، از خداوند می‌خواهد که جوانان و فرزندان صالح و شایسته‌ای نصیبش شود. و این، نقش مهم جوانان را در سرنوشت یک جامعه می‌رساند. اگر مملکتی همه چیز داشته باشد، اما دشمن فرزندان و جوانانش را به وسیله ماهواره‌ها، رسانه‌های فاسد و مفسد، نشریات ضالّه، و کتاب‌های گمراه کننده، فاسد کرده باشد، همه چیز را از دست خواهد داد. اما اگر نیروی جوان سالم و کارآمدی داشته باشد، بقیه نارسایی‌ها جبران شده، و سرانجام کامیاب و پیروز می‌گردد.

۵. « رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ »؛ پروردگارا! پیامبری در میان آنها از خودشان برانگیز، تا

۱- سوره ابراهیم، آیه ۳۷.

۲- سوره بقره، آیه ۱۳۸.

ص: ۱۱۸

آیات تو را بر آنان بخواند، و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد، و پاکیزه کند، زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار قادری)!!» (۱).
 پنجمین دعای حضرت ابراهیم علیه السلام انتخاب رسولی از جنس خود مردم به منظور تعلیم و تربیت و آموزش و پرورش آنهاست. دعاهای پنجگانه حضرت ابراهیم علیه السلام، یعنی امتیت، اقتصاد، محبوبیت مردمی، نیروی انسانی سالم و تعلیم و تربیت، ارکان اصلی هر ملت و کشوری است، که اگر در این زمینه‌ها موفق باشند عزیز و سرافراز خواهند بود. و بدون آن، چیزی جز ویرانی و خرابی و ذلت نصیب آن کشور نمی‌گردد.
 از مباحث نسبتاً مفصلی که پیرامون آیات سه‌گانه گذشت، اهمیت و قداست خانه کعبه از نظر قرآن روشن شد.

۲. اهمیت کعبه و مراسم حج در روایات

خانه کعبه به قدری اهمیت دارد که حضرت علی علیه السلام در بستر شهادت در ضمن سفارش به چند مسأله بسیار مهم، فرمود:
 «وَاللَّهُ اللَّهُ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ لَا تَخْلُوهُ مَا بَقِيْتُمْ، فَإِنَّهُ إِنْ تُرِكَ لَمْ تُنَظَرُوا
 ؛ خدا را خدا را (در نظر داشته باشید) در مورد خانه کعبه، تا آن هنگام که (زنده) هستید آن را خالی نگذارید که اگر خالی گذارده شود مهلت داده نمی‌شوید (و بلای الهی بر شما نازل می‌گردد)» (۲).
 در روایات اسلامی آمده است که «اگر زمانی افراد مستطیع به اندازه کافی برای زیارت خانه خدا وجود نداشته باشد بر حکومت اسلامی لازم است از بودجه

۱- سوره بقره، آیه ۱۲۹.

۲- نهج البلاغه، نامه ۴۷.

ص: ۱۱۹

بیت‌المال عدّه‌ای را به زیارت خانه خدا بفرستد، تا اطراف خانه خدا هرگز خلوت نشود»^(۱).

۳. اهمیت کعبه در سخنان دشمنان

گلاستون سیاستمدار کهنه‌کار انگلیسی خطاب به نمایندگان مجلس عوام انگلیس گفت: تا سه چیز در میان مسلمانان است ما در خطریم:

۱. مادام القرآن یقرأ؛ تا زمانی که قرآن قرائت و تلاوت و حفظ و تفسیر می‌شود.

۲. و مادام الکعبه تطاف، و تا زمانی که مسلمانان به حج رفته، و مناسک حج را بجا آورده، و بر گرد خانه کعبه چرخیده و با فلسفه و اسرار حج آشنا می‌شوند.

۳. و مادام محمد صلی الله علیه و آله یذکر اسمہ علی المآذن، و تا زمانی که صبح و شام نام محمد بر فراز مأذنه‌ها برده می‌شود، و مردم فوج فوج برای اقامه نماز به سوی مسجدها هجوم می‌برند، و متحد و یک پارچه به سمت قبله واحد نماز می‌خوانند.

او پس از بیان مشکل، به راه درمان نیز اشاره می‌کند. توجه فرمایید: «

علیکم بالقرآن فاحرقوه وعلیکم بالکعبه فانهدموه

؛ و باید قرآن را آتش زد و کعبه را ویران ساخت و نام محمد را از ذهن‌ها پاک کرد»^(۲).

منظور از آتش زدن قرآن، به فراموشی سپردن معارف و مضامین بلند آن و قناعت کردن به قرائت و روخوانی و ترتیل و مانند آن است. و منظور از خراب کردن کعبه، سوق دادن اعمال حج به سوی یک سفر سیاحتی و تجارتي است، تا فلسفه و اسرار حج محقق نشود. و منظور از به فراموشی سپردن نام پیامبر، جایگزین کردن نام‌های دیگر به جای نام آن حضرت است که کم و بیش بعضی

۱- وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۱۵، باب ۵، ح ۱ و ۲.

۲- تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۵۵۰، ذیل آیه ۵۷ سوره مائده؛ مجله رساله التقرب، شماره ۱، اسفند ۱۳۷۱.

ص: ۱۲۰

از مسلمانان ناخواسته مجری دستور این سیاستمدار کهنه کار انگلستان شده و نام‌های دیگر را بر نام پیامبر ترجیح می‌دهند. «هر چند هنوز هم نام محمد برای پسرها، و فاطمه برای دختران، بالاترین آمار را به خود اختصاص داده است.

۴. نماز به سمت قبله چرا؟

سؤال: بعضی از جوانان می‌پرسند: چرا باید به سمت قبله نماز بخوانیم؟ مگر خداوند در همه جا حاضر نیست، پس نماز به سمت قبله چه سزای دارد؟

جواب: قبله نشانه وحدت و اتحاد مسلمین است. توضیح این که: به هنگام نماز، خانه کعبه مرکز دایره و تمام صفوفی که نماز می‌خوانند دایره‌هایی هستند که در اطراف کعبه تشکیل می‌شوند. بنابراین مسلمانان در هر جای کره خاکی که هستند به سمت کعبه می‌ایستند تا همگام و متحد با سایر مسلمانان باشند و بر خلاف اتحاد و همبستگی آنها حرکت نکرده باشند. اگر بنا باشد هر کس به هر سمتی که مایل است نماز بخواند صحنه بسیار بدی در مساجد و نمازخانه‌ها و نماز جماعت‌ها رخ می‌دهد. و پیامبر صلی الله علیه و آله بر همین اساس فرمود: «اهل قبله را تکفیر نکنید» (۱).

از آن‌چه در بالا گفته شد پاسخ سؤال دیگر نیز روشن می‌شود که: چرا باید نماز را به عربی بخوانیم؟ زیرا انتخاب زبان واحد برای نماز نیز رمز وحدت و اتحاد است. اگر در ایام حج، مخصوصاً جمعه قبل از عرفات که بزرگ‌ترین نماز جماعت تشکیل می‌شود، هر کس اذکار نماز را به زبان خود بگوید چه وضعیت نابسامانی رخ می‌دهد. اما زمانی که همه مسلمانان یک صدا الله اکبر می‌گویند، یا همه با هم بقیه

۱- تفسیر کنز العمال، ج ۱، ح ۸ و ۱۰۷۷؛ تفسیر مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۰۷.

ص: ۱۲۱

اذکار نماز را به زبان می‌آورند، شکوه و عظمتی پیدا می‌کند که قابل توصیف نیست، در ضمن جوانان عزیز می‌توانند با صرف نیم ساعت وقت، ترجمه نماز را فرا گرفته و برای یک عمر از آن استفاده کنند. بنابراین، نماز خواندن به زبان واحد و به سوی قبله واحد رمز وحدت است و به مسلمانان پیام می‌دهد که با یکدیگر متحد و یک‌پارچه باشند. اما متأسفانه امروزه وهابی‌های سلفی در مرکز توحید، وحدت و اتحاد، قهرمان ایجاد اختلاف، نفاق و تنش شده‌اند و هر کجا اختلافی در بین مسلمانان دیده می‌شود جای پای آنها به چشم می‌خورد.

عجیب‌تر از همه این که برای نابودی پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام حاضر به اتحاد با کثیف‌ترین و بی‌آبروترین کشورها و گروه‌ها، نظیر رژیم اشغال‌گر صهیونیستی و حزب بعث عراق می‌شوند هر چند اتحاد با این کشورها و گروه‌ها لااقل برای حفظ ظاهر هم که شده خلاف عقاید و خواسته‌های آنها باشد و این مطلب جداً جای تأسف دارد!

۵. چرا کعبه در مکه واقع شد؟

سؤال: چرا خداوند متعال خانه کعبه را در این منطقه خشک و بی‌آب و علف قرار داد؟ چرا خداوند خانه‌اش را در لابه‌لای تعدادی کوه و درّه‌ای خشک که اثری از آب و آبادی در آن نبود (به جز چشمه زمزم که در عصر حضرت ابراهیم علیه السلام نمایان شد) قرار داد؟ سنگ‌های کوه‌های اطراف کعبه به گونه‌ای است که گویا آنها را در آتش سوزانده و آن‌جا نصب کرده‌اند. چرا چنین محیط خشنی برای خانه خدا در نظر گرفته شده است؟ چرا خداوند بندگانش را برای مراسم حج و زیارت خانه‌اش به چنین منطقه خشک و سوزانی خوانده است؟ با توجه به سختی‌ها و مشکلات طاقت‌فرسای مسافرت در زمان‌های گذشته، قرار دادن

ص: ۱۲۲

کعبه مقدّس در مکه، چه فلسفه‌ای دارد؟

جواب: پاسخ این سؤال را از زبان حضرت علی علیه السلام، که باب علم پیامبر صلی الله علیه و آله است، (۱) بشنویم. حضرت در خطبه قاصعه (خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه) می‌فرماید:

«وَلَوْ أَرَادَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَضَعَ بَيْتَهُ الْحَرَامَ وَمَشَاعِرَهُ الْعِظَامَ بَيْنَ جَنَاتٍ وَأَنْهَارٍ وَسَيْهَلٍ وَقَرَارٍ، جَمَّ الْأَشْجَارِ، دَانِي الثَّمَارِ، مُلْتَفِّ الْبُنَى، مُتَّصِلِ الْقَرَى، بَيْنَ بَرْهٍ سَمْرَاءٍ وَرَوْضَةٍ خَضْرَاءٍ، وَأَرْيَافٍ مُحْدِقَةٍ، وَعِرَاصٍ مُغْدِقَةٍ، وَرِيَاضٍ نَاصِرَةٍ، وَطُرُقٍ عَامِرَةٍ، لَكَانَ قَدْ صَغُرَ قَدْرُ الْجَزَاءِ عَلَى حَسَبِ ضَعْفِ الْبَلَاءِ»

؛ اگر خداوند خانه محترمش و مکان‌های انجام وظایف و مناسک حج را در میان باغ‌ها و نهرها و سرزمین‌های هموار و پردرخت و پرثمر، مناطق آباد دارای خانه و کاخ‌های بسیار و آبادی‌های به هم پیوسته؛ در میان گندم‌زارها و باغ‌های خرّم و پرگل و گیاه، در میان بستان‌های زیبا و پرطراوت و پرآب، در وسط باغستانی بهجت‌زا و جاده‌های آباد قرار می‌داد، به همان نسبت که آزمایش و امتحان ساده‌تر بود، پاداش و جزا نیز کمتر بود».

آری در این صورت مکه آن حالت معنوی خود را از دست می‌داد و به جای آن که عبادتگاه و مرکز پرستش باشد، به تفریح‌گاه و گردشگاه تبدیل می‌شد.

حضرت در ادامه می‌فرماید: «

وَلَوْ كَانَ الْإِسْأَسُ الْمُحْمُولُ عَلَيْهَا، وَالْأَحْيَارُ الْمَرْفُوعُ بِهَا بَيْنَ زُمُرَدٍ خَضْرَاءٍ، وَيَاقُوتَةٍ حَمْرَاءٍ؛ وَنُورٍ وَضِيَاءٍ، لَخَفَّفَ ذَلِكَ مُصَارَعَةَ الشَّكِّ فِي الصُّدُورِ، وَلَوْضَعَ مُجَاهِدَةً إِبْلِيسَ عَنِ الْقُلُوبِ، وَلَنَفَى مُعْتَلِجَ الرَّيْبِ مِنَ النَّاسِ، وَلَكِنَّ اللَّهَ يَخْتِيرُ عِيَادَةَ بِأَنْوَاعِ الشَّدَائِدِ، وَ يَتَعَبَّدُهُمْ بِأَنْوَاعِ الْمَجَاهِدِ، وَيَتَبَلَّغُهُمْ بِضُرُوبِ الْمَكَارِهِ إِخْرَاجًا لِلتَّكْبِيرِ مِنْ قُلُوبِهِمْ، وَإِسْكَانًا لِلتَّدَلُّلِ فِي نَفْسِهِمْ. وَ لِيَجْعَلَ ذَلِكَ أَبْوَابًا فَتْحًا إِلَى فَضْلِهِ، وَأَسْبَابًا ذُلًّا لِعَفْوِهِ»

؛ و اگر پی و بنیان خانه کعبه و سنگ‌هایی که در بنای

۱- روایت معروف «انا مدينة العلم وعلی بابها» به طور گسترده در منابع روایی آمده است، تنها در جلد چهارم بحار الانوار، دوازده بار ذکر شده است!

ص: ۱۲۳

آن به کار رفته از زمرد سبز و یاقوت سرخ و نور و روشنائی بود شک و تردید دیرتر در سینه‌های (ظاهرینان) رخنه می‌کرد و کوشش ابلیس بر قلب‌ها کمتر اثر می‌گذاشت و وسوسه‌های پنهانی از مردم منتفی می‌گشت؛ اما خداوند بندگانش را با انواع شدائد می‌آزماید و با انواع مشکلات دعوت به عبادت می‌کند و به اقسام گرفتاری‌ها مبتلا می‌نماید، تا تکبر را از قلب‌هایشان خارج سازد و خضوع و آرامش را در جان آنها جایگزین نماید. و دروازه‌های فضل و رحمتش را به رویشان بگشاید و وسایل عفو خویش را به آسانی در اختیارشان قرار دهد».

نتیجه این که علت انتخاب مکه برای مکان خانه خدا، تحمل بیشتر سختی‌ها و دریافت پاداش و اجر فزون‌تر، و فلسفه ساخت کعبه با وسایل بسیار ساده بالا بردن معنویت و روحانیت این خانه با عظمت است.

علی علیه السلام کیست؟

راستی علی علیه السلام با این اقیانوس علم و دانش کیست؟ آیا بشر واقعاً او را شناخته است؟ باید اعتراف کنیم که او را نشناخته است و گرنه او را با دیگران مقایسه نمی‌کرد. از ابن عباس دانشمند بزرگ اسلامی که مورد احترام و قبول شیعه و اهل سنت است و از او به «حبر الامه» (دانشمند امت اسلامی) تعبیر شده روایت زیر مکرر نقل شده است. توجه فرمایید:

«عِلْمُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَعِلْمُ عَلِيٍّ مِنْ عِلْمِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعِلْمِي مِنْ عِلْمِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَمَا عِلْمِي وَعِلْمُ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ فِي عِلْمِ عَلِيٍّ إِلَّا كَقَطْرَةٍ فِي سَبْعَةِ أْبْحُرٍ

؛ علم پیامبر صلی الله علیه و آله نشأت گرفته از علم خداست (علم خدا بی‌پایان است بنابراین علم رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز فوق‌العاده است) و علم حضرت علی علیه السلام از علم پیامبر صلی الله علیه و آله نشأت گرفته است (بدین جهت او را باب مدینه علم‌النبی نامیده‌اند) و علم من از

ص: ۱۲۴

علم علی علیه السلام گرفته شده است (ولی) علم من و علم همه اصحاب پیامبر در مقابل علم حضرت علی علیه السلام همچون قطره‌ای در برابر هفت اقیانوس پهناور است» (۱) دلیل بر گفتار ابن عباس همین نهج البلاغه‌ای است که در دسترس همه ماست اگر نبود جز همین نهج البلاغه برای شناخت مقام علمی علی علیه السلام کافی بود. چه کسی می‌تواند همچون خطبه «اشباح» (۲) یا متقین، (۳) یا قاصعه (۴) و مانند آن بیاورد؟ این که در روایت آمده است: «اول مظلوم عالم علی علیه السلام است» (۵) سرش همین است.

داستان ابرهه

مقارن تولد پیامبر صلی الله علیه و آله داستان اصحاب الفیل رخ داد. گویا خداوند می‌خواهد هشدار دهد که در آینده نزدیک شخصی از سرزمین مکه ظهور خواهد کرد و این خانه مقدس را احیا نموده، و جهان را مملو از ایمان و محبت و دوستی می‌کند. داستان اصحاب الفیل به‌طور فشرده در سوره‌های فیل و قریش آمده، که خلاصه این ماجرای عبرت‌آموز به شرح زیر است: همان گونه که در داستان اصحاب الاخدود اشاره شد ذونواس پادشاه ستمگر یمن که یهودی شده بود مردم را اجبار به پذیرش آیین یهود می‌کرد و به همین منظور به نجران آمد و گودال‌هایی از آتش آماده ساخت، و هر کس در برابرش مقاومت می‌کرد را روانه آتش می‌کرد. یک نفر از مسیحیان به روم نزد قیصر رفت و ماجرا را گزارش داد و قیصر به نجاشی پادشاه حبشه دستور سرکوبی ذونواس

۱- بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۱۴۷ و ج ۹۲، ص ۱۰۵؛ الغدير، ج ۲، ص ۴۵.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۹۱.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۴- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۵- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۳۳۷ و ۲۹۴ و ۲۶۵.

ص: ۱۲۵

را صادر کرد. نجاشی لشکری به فرماندهی اریات به نجران اعزام کرد که ابرهه یکی از فرماندهان رده پایین آن لشکر بود. لشکریان نجاشی بر ذونواس حمله کرده و او را کشته و لشکریانش را شکست داده و بر نجران حاکم شدند و آیین مسیحیت جایگزین آیین یهودیت شد. ابرهه که فردی جسور بود و داهیه سلطنت داشت با کمک عده‌ای از لشکریان، اریات را کشت و اعلان حکومت کرد. خبر به نجاشی رسید. بسیار ناراحت شد و تصمیم گرفت لشکری برای سرکوبی ابرهه به نجران بفرستد. ابرهه موهای خود را تراشید و آن را به همراه مقداری از خاک نجران برای نجاشی فرستاد. یعنی من سرسپرده و همچون خاک تسلیم تو هستم. نجاشی وقتی دید ابرهه تسلیم اوست او را رها کرد و وی سلطان یمن شد. ابرهه به منظور این که خدمت چشم‌گیری به آیین مسیحیت کند کلیسای بزرگ و مهمی ساخت و مبلغین فراوانی به اطراف فرستاد تا مردم را به آیین مسیحیت دعوت کنند و کلیسای مذکور را ترویج نمایند. وی کم کم به این فکر افتاد که کعبه را تعطیل نموده و همه مردم را به سمت کلیسای خود جذب نماید. عرب‌های حجاز از این تصمیم ابرهه بسیار ناراحت شدند؛ زیرا آبرو و شرف خود را در گروی کعبه می‌دیدند، به همین جهت، توطئه عده‌ای کلیسای مورد نظر را آتش زدند تا ابرهه از تصمیم خود منصرف گردد. امپادشاه یمن بسیار عصبانی شد و بر تصمیمش استوارتر شد. او با این کار سه هدف را دنبال می‌کرد:

۱. انتقام ۲. انتقال مرکزیت سیاست جزیره العرب از مکه به یمن ۳. جلب و جذب درآمدهای سرشار اقتصادی ناشی از سفر زوار خانه خدا به مکه مکرمه.

بدین منظور لشکر عظیمی تشکیل داد و هر کس که می‌توانست را با خود همراه کرد و چند عدد (یک یا هشت یا ده عدد) فیل نیز همراه خود آورد تا به

ص: ۱۲۶

وسیله آنها ساکنان مکه و حجاز که فیل ندیده بودند را به وحشت بیندازند و به اصطلاح امروزی‌ها جنگ روانی ایجاد کند. آنها به سمت مکه حرکت کردند تا به نزدیکی مکه رسیدند. در نزدیکی مکه گله شتری را مشاهده کردند که بالغ بر ۲۰۰ شتر بود آنها را برای تغذیه لشکریان مصادره کردند. سپس ابرهه شخصی را به شهر مکه فرستاد تا بزرگ شهر و رئیس مردم مکه را با خود بیاورد. او به همراه عبدالمطلب (۱) بازگشت. عبدالمطلب مردی درشت اندام، نورانی، با بهت، شجاع و سخور بود. هنگامی که ابرهه او را دید تحت تأثیر جذب و ابهت وی قرار گرفت و از تخت فرود آمد و بر زمین نشست و عبدالمطلب را در کنار خود نشاند و خطاب به وی گفت: آیا تو بزرگ مکه‌ای؟ فرمود: چنین می‌گویند. گفت: قصد ما ویران کردن کعبه است اما کاری با مردم مکه نداریم و نمی‌خواهیم خون آنها را بریزیم. به مردم بگو از شهر خارج شوند تا آسیبی نبینند. سپس اضافه کرد: آیا حاجت و درخواستی نداری؟ فرمود: لشکریانت شتران مرا مصادره کرده‌اند، دستور بده آنها را به من بازگردانند. ابرهه از این درخواست متعجب شد و گفت:

در ابتدای ملاقات تو را انسان بزرگوار و باشخصیتی یافتم، اما با این درخواست در نظر من کوچک شدی. زیرا تصور کردم از من خواهی خواست که از تخریب کعبه خودداری کنم! عبدالمطلب در پاسخ سخنان ابرهه سخنی گفت که او را تکان داد. فرمود: »

أَنَا رَبُّ الْإِبِلِ وَلِهَذَا الْبَيْتِ رَبُّ يَمْنَعُهُ

؛ من صاحب شترانم، و کعبه

۱- عبدالمطلب ابن هاشم ابن عبد مناف بزرگ خاندان قریش در زمان جاهلیت و از بزرگان عرب بود. وی مردی عظیم‌الشأن و رفیع‌المنزل و دارای صفات حمیده و مشهور به اعمال پسندیده بود. او جد پدری حضرت رسول صلی الله علیه و آله و علی بن ابیطالب علیه السلام بود. در روضه الصفا آمده که به هنگام تولد موهای سفید بر سر داشت بدین جهت او را شبیه خواندند. پسرانش حارث، ابوطالب، زبیر، حمزه، ابولهب، غیداق، مقوم، ضرار، عباس، قشم، عبدالكعبه، حجل، عبدالله، ودخترانش صفیه، عاتکه، بیضاء، بره، میمه و اروی نام داشتند (لغتنامه دهخدا، ج ۳۲، ص ۸۲).

ص: ۱۲۷

صاحبی دارد که آن را حفظ می‌کند» (۱). سپس شترانش را تحویل گرفت و به مکه بازگشت و به مردم گفت: ما توان مقابله با لشکریان انبوه ابرهه را نداریم؛ آنها انسان‌هایی خشن و درصدد انتقام هستند. همه به کوه‌های اطراف پناه ببرید. سپس خود به کنار کعبه رفت و دست به دعا برداشت. آری در مشکلات باید دعا کرد، که دعا کلید حل مشکلات است. مخصوصاً در زمان‌ها و مکان‌هایی که مظان اجابت دعاست مانند ماه مبارک رمضان، و در جوار خانه خدا، و در شب‌های قدر و مانند آن، باید برای مشکلات فردی و اجتماعی و داخلی و خارجی جهان اسلام از قدرت لایزال الهی استمداد جست. عبدالمطلب نیز به همین منظور در کنار خانه خدا دست به دعا برداشت و اشعار معروفش را خواند:

«لَا هُمْ إِنْ الْمَرْءَ يَمْنَعُ رَحْلَهُ فَاَمْنَعُ رِحَالِكَ لَا يَغْلِبُنَّ صَلِيْبُهُمْ وَ مِحَالُهُمْ أَبَدًا مِحَالِكَ!
جَرُّوا جَمِيْعَ بِلَادِهِمْ وَ الْفَيْلَ كَيْ يَسْبُوْا عِيَالِكَ لَا هُمْ إِنْ الْمَرْءَ يَمْنَعُ رَحْلَهُ فَاَمْنَعُ عِيَالِكَ
وَ أَنْصُرُ عَلَى آلِ الصَّلِيْبِ وَ عَابِدِيهِ الْيَوْمَ آلِكَ» (۲)

«خداوندا! هر کس از خانه خود دفاع می‌کند، تو (هم) خانه‌ات را حفظ کن!

هرگز نیاید روزی که صلیب آنها و قدرتشان بر نیروهای تو غلبه کنند.

آنها تمام نیروهای بلاد خویش و فیل را با خود آورده‌اند تا ساکنان حرم تو را اسیر کنند.

خداوندا! هر کس از خانه خود دفاع می‌کند، تو (هم) خانه‌ات را حفظ کن.

و امروز ساکنان این حرم را بر آل صلیب و عبادت کنندگانش یاری فرما».

۱- تفسیر البرهان، ج ۵، ص ۷۶۰.

۲- تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۳۳۳.

ص: ۱۲۸

سپس عبدالمطلب یکی از پسرانش را فرا خواند و به او فرمود: «ما به همراه مردم در شکاف کوه‌ها پنهان می‌شویم. تو بر فراز کوه ابوقییس برو و از اقدامات لشکریان ابرهه به ما گزارش بده» او طبق فرمان پدر به محلّ مأموریت رفت تا گزارش دهد. به ناگاه ابر سیاهی را مشاهده کرد که از سمت دریای احمر به سوی مکه در حرکت بود. این مطلب را به پدر گزارش داد. عبدالمطلب از شنیدن این خبر خوشحال شد و تبسمی کرد و گفت: «نشانه‌های امداد الهی و پیروزی نمایان شد».

آری آن سیاهی، ابر سیاه نبود بلکه انبوهی از پرندگان بودند که از سوی پروردگار برای نابودی سپاه ابرهه مأموریت داشتند.

شرح و تفسیر آیات

ابرهه فرمان حمله به مکه جهت تخریب خانه کعبه را صادر کرد. خداوند هم به لشکریانش دستور داد تا لشکریان ابرهه را نابود کنند. قرآن مجید در سوره فیل می‌فرماید:

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ»؛ آیا ندیدی پروردگارت با فیل سواران (لشکر ابرهه که برای نابودی کعبه آمده بودند) چه کرد؟».

«أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ»؛ آیا نقشه آنها را در ضلالت (و تباهی) قرار نداد؟!».

«وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ»؛ و بر سر آنها پرندگانی را گروه گروه فرستاد».

برخی تصوّر می‌کنند که نام آن پرندگان «ابابیل» بود، در حالی که ابابیل - به معنای گروه گروه - و صف آنهاست نه اسم آنها. به هر حال ابرهه و لشکریانش ناگهان با تعداد فراوانی از پرندگان روبه‌رو شدند که جثه هر کدام به اندازه یک پرستو بود

ص: ۱۲۹

و این مطلب باعث ترس و وحشت آنها شد.

«تَزْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّنْ سِجِّيلٍ»؛ که با سنگ‌هایی از گل متحجر آنان را هدف قرار می‌دادند.

هر پرنده‌ای سه سنگ کوچک هر کدام به اندازه نخود همراه داشت یکی در منقار و دو تا در چنگال‌ها، و نشانه‌گیری دقیقی نیز داشتند هر سنگی برای نابودی یک سرباز کافی بود بنابراین این هر پرنده‌ای مأمور نابودی سه نفر بود! در ضمن سنگ‌های مذکور علاوه بر کوچکی، سفت و محکم هم نبود بلکه چیزی بین سنگ و خاک بود، اما اثر تخریبی عجیبی داشت که در آیه بعد به آن اشاره شده است. توجه فرمایید:

«فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ»؛ سرانجام آنها را همچون گاه خورده شده (و متلاشی) قرار داد.

سنگ‌های پرنده‌گان مذکور روی سر هر کس می‌افتاد آن را سوراخ می‌کرد و وارد بدنش می‌شد و گویا آن را منفجر و متلاشی می‌کرد.

این صحنه، وحشت عجیبی بر لشکریان ابرهه مسلط کرد، آنها هدف اصلی را رها کرده و هر کس به منظور نجات جان خود پا به فرار گذاشت؛ اما پرنده‌گان فراریان را نیز تعقیب و به مجازات عملشان می‌رساندند. همه سپاهیان جز تعداد اندکی، که باید زنده بمانند و خبر این حادثه معجزه‌آسا را برای دیگران ببرند، کشته شدند. ابرهه نیز از سنگ‌های پرنده‌گان در امان نماند قسمتی از بدنش متلاشی شد اما خداوند او را نیز زنده نگه داشت.

پادشاه یمن با بدن مجروح سوار بر مرکب شد. عجیب این که مرکب‌ها به سمت کعبه حرکت نمی‌کردند اما در مسیر خلاف جهت کعبه با سرعت راه می‌رفتند. چرا که پرنده‌ها، سنگریزه‌ها و حتی مرکب فیل سواران همگی مأموران

ص: ۱۳۰

الهی هستند. ابرهه به صنعا پایتخت یمن رسید و داستان را برای اطرافیان خود نقل کرد تا همگان عبرت بگیرند و در مقابل اراده پروردگار قد علم نکنند.

چند نکته:

۱. حقیقت است یا افسانه؟

آنچه در مورد اصحاب الفیل گفته شده یک افسانه نیست، بلکه یک واقعیت تاریخی مسلم است که حتی مشرکان عرب و بت پرستان مکه نیز آن را قبول داشتند و لذا پس از آن که قرآن مجید سرگذشت آنها را در سوره فیل بیان کرد هیچ یک از مشرکان عرب آن را انکار نکردند.

۲. دعاهای مستجاب

در داستان اصحاب الفیل گذشت که عبدالمطلب با دلی شکسته، دست در حلقه در کعبه کرد و در ضمن اشعاری به پیشگاه خداوند دعا کرد و خداوند نیز دعایش را اجابت نمود. آری دل‌های شکسته دعاها را به آسمان می‌فرستند، باید دست به دامان پروردگار زد و از گناهان توبه کرد، و با اعمال صالح آینده گذشته را جبران نمود و با خداوند آشتی کرد. و از کسانی که دعایشان مستجاب است کمک گرفت. راستی دعای چه کسانی رد نمی‌شود؟

امام صادق علیه السلام فرمود: دعای سه گروه هرگز رد نمی‌شود و حتماً خداوند دعای آنان را به هدف اجابت مقرون می‌سازد:

۱. «

دُعَاءُ الْوَالِدِ لَوْلَدِهِ إِذَا بَرَّهُ، وَدَعْوَتُهُ عَلَيْهِ إِذَا عَقَّهُ

؛ دعای پدر در حق فرزند به هنگامی که فرزند کار نیکی در حق پدر می‌کند و نفرین پدر در حق فرزند زمانی که فرزند مورد عاق پدر قرار می‌گیرد».

ص: ۱۳۱

جوانان عزیز! احترام پدر و مادر را فوق‌العاده نگهدارید، زیرا دعای والدین بسیار کارساز، و نفرینشان نیز بسیار خطرناک است. خوشا به حال آنها که سایه پدر و مادر بر سرشان است و می‌توانند در سختی‌ها و مشکلات از آنها بخواهند تا برایشان دعایی کنند، آنها منبع سعادتند و امثال ما که آنها را از دست داده‌ایم باید برای نداشتن این نعمت تأسف و افسوس بخوریم؛ هر چند می‌توان با خیرات و میزات به نیت آنها، امید به دعایشان در عالم برزخ داشت.

» ۲.

دُعَاءُ الْمَظْلُومِ عَلَى ظَالِمِهِ، وَدُعَائُهُ لِمَنْ انْتَصَرَ لَهُ مِنْهُ

؛ نفرین مظلوم بر کسی که به او ظلم کرده، و دعای مظلوم در حق کسی که به یاریش شتافته است». این دعا نیز بی شک مستجاب خواهد شد و از درگاه پروردگار رد نمی‌شود.

» ۳.

وَرَجُلٌ مُؤْمِنٌ دَعَا لِإِخِيهِ إِذَا لَمْ يُؤَاسِهِ مَعَ الْقُدْرَةِ عَلَيْهِ وَاضْطِرَّارُ إِخِيهِ إِلَيْهِ

؛ دعای مرد مؤمنی که از برادر مؤمنش تقاضای کمک کرده و او اجابت نموده و به خاطر محبت به اهل بیت کمکش کرده است، و نفرین مؤمنی که از کسی تقاضای کمک کرده و قادر بر کمک وی بوده و به کمکش نشتافته است» (۱).

۳. ابزار مرگ در دل عوامل حیات

قدرت‌نمایی خداوند به این نیست که در مقابل لشکر یکصد هزار نفری ابرهه، ۲۰۰ هزار فرشته با شمشیرهای آتشین صف‌آرایی کنند بلکه قدرت‌نمایی خدا این است که با ابزاری کوچک آن لشکر بزرگ را نابود سازد. بدین جهت، خداوند متعال مأموریت نابودی فیل سواران سپاه ابرهه را به پرندگان کوچکی (به اندازه پرستو) سپرد که سلاح آنها قطعه کوچکی (به اندازه یک نخود) از

ص: ۱۳۲

سنگ نرم بود که هر پرنده یکی به منقار، و دو تا در چنگال داشت و هر کدام از سنگ‌ها برای نابودی یکی از سربازان ابرهه کافی بود.

آنچه گفته شد اختصاص به داستان اصحاب فیل ندارد، بلکه از سنت‌های الهی است که در مورد مجازات امت‌های گذشته نیز به چشم می‌خورد، که به عنوان نمونه به چهار مورد آن اشاره می‌شود. ولی قبل از بیان موارد مذکور، مقدمه کوتاهی لازم است. توجه فرمایید:

زندگی بشر وابسته به چهار چیز است: آب، هوا، خاک و آتش که در قدیم از آن به عناصر اربعه یاد می‌شد و بعد معلوم شد هیچ کدام عنصر نیست، بلکه دارای اجزایی است. نکته عجیب این که وقتی تاریخ امت‌های گذشته را مورد مطالعه قرار می‌دهیم مشاهده می‌کنیم که خداوند مرگ آنها را در دل همین عوامل حیات و زندگی قرار داده است. یعنی ای انسان! به خود مغرور مشو، اگر خداوند اراده کند عامل حیاتت وسیله مرگت خواهد شد. با این مقدمه کوتاه به سراغ چهار مورد از مجازات امت‌های گذشته می‌رویم:

۱. خداوند متعال در آیه ۶ سوره حاقه در مورد چگونگی نابودی و مجازات قوم عاد می‌فرماید:

«وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصِيرٍ عَائِيَةٍ * سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَتَمَائِيَةٍ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صِرْوَعَى كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ؛ و قوم «عاد» با تندبادی طغیانگر و سرد و پرصدا به هلاکت رسیدند، (خداوند) این تندباد (بنیان‌کن) را هفت شب و هشت روز پی در پی بر آنها مسلط ساخت، و (اگر آن‌جا بودی) می‌دیدى که آن قوم مانند تنه‌های پوسیده نخل در میان این تند باد روی زمین افتاده‌اند!».

آری، خداوند به هوایی که عامل حیات و زندگی است - که اگر برای چند دقیقه به انسان نرسد خواهد مرد - دستور داد با سرعت بیشتری حرکت کند

ص: ۱۳۳

و تبدیل به بادی طغیانگر شود و انسان‌های قوی پیکر قوم عاد را نابود سازد.

۲. در آیه ۷۸ سوره طه در مورد نابودی فرعون و فرعونیان آمده است:

«فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِّنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ»؛ (به این ترتیب) فرعون با لشکریانش آنها را دنبال کردند؛ و (امواج خروشان) دریا آنان را به طور کامل پوشانید!».

آب نیل که مایه برکت، و به منزله موتور اقتصادی مصر بود تا آنجا که برخی از مردم آن را می‌پرستیدند، مأمور مجازات فرعون و فرعونیان شد و جان آنها را گرفت.

۳. در مورد چگونگی مجازات قارون، ثروتمند مغرور در آیه ۸۱ سوره قصص می‌خوانیم:

«فَخَسِدْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُتَنَصِّرِينَ»؛ سپس ما، او و خانه‌اش را در زمین فرو بردیم، و گروهی نداشت که او را در برابر عذاب الهی یاری کنند، و خودش نیز نمی‌توانست خویشان را یاری دهد».

خداوند به زمین و کره خاکی که گاهواره انسان و مایه آرامش اوست دستور داد تکانی بخورد و دهان باز کند و قارون و تمامی ثروت و دارایی‌اش را در کام خود فرو برد، سپس دهان خود را ببندد، زمین مطابق دستور پروردگار عمل کرد به گونه‌ای که گویی اصلاً قارون با آن همه ثروت وجود نداشته است.

این حادثه در عصر و زمان ما نیز رخ داده است به این شکل که در برخی زلزله‌ها زمین دهان باز کرده و روستایی را با همه اهالی آن در کامش فرو برده و هیچ اثری از آن روستا و اهالی آن باقی نمانده است. این جا خاک مأمور عذاب الهی است.

۴. خداوند متعال برخی از اقوام گذشته را به وسیله صاعقه‌های آسمانی که

ص: ۱۳۴

یک جرقه بزرگ آتش است نابود کرده است. صاعقه آن قدر داغ و سوزان است که گاه شدت حرارت آن به ۱۵۰۰ درجه سانتیگراد می‌رسد! آری آتشی که ابزار حیات و زندگی است عامل مجازات آن اقوام شد.

این سنت الهی اختصاص به زمان‌های گذشته ندارد، بلکه در زمان ما نیز جاری است. به عنوان نمونه، بانک‌های رباخوار عامل رونق اقتصاد اروپا و آمریکا شدند. آنها اموال و سرمایه مردم جهان را از شرق و غرب جمع کردند و در اختیار اروپا و آمریکا گذاشتند و اقتصادشان را رونق دادند، اما خداوند به وسیله همین بانک‌ها اقتصاد آنها را فلج کرد تا آن‌جا که بسیاری از مردم کارتون‌نشین و بسیاری از بانک‌ها نیز ورشکسته شدند.

ص: ۱۳۵

۵

اصحاب السبب

امتحانات الهی

امتحانات الهی از بندگان برای کشف مجهولات نیست؛ بنابراین، اگر کسی تصوّر کند که خداوند از باطن افراد آگاه نیست و به قصد اطلاع و آگاهی از باطن انسان‌ها آنها را آزمایش می‌کند این تفکر اشتباه است و خداوند عالم بر همه چیز است. در نماز غفیله می‌خوانیم: هر برگی از هر درختی در هر نقطه‌ای از نقاط دنیا بیفتد خداوند از آن آگاه است. «وَمَا تَشْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا» (۱) علاوه بر این، در زیر این زمین‌ها در صحراها و بیابان‌ها دانه‌های فراوانی است که در شرایط مناسب آب و هوایی گیاهان و درختان مختلفی از آن می‌روید، خداوند متعال نسبت به آن نیز آگاه است «وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ» (۲) خداوندی که چنین علم وسیع و گسترده‌ای دارد چیزی از او پنهان نیست، که با آزمایش و امتحان به آن پی ببرد. پس هدف از آزمایشات و امتحانات الهی چیست؟ امتحانات پروردگار برای پرورش انسان‌هاست. معروف است که فولاد را زیر

۱- سوره انعام، آیه ۵۹.

۲- سوره انعام، آیه ۵۹.

ص: ۱۳۶

فشار آتش با دمای بالا قرار می‌دهند تا آبدیده شود و تکامل پیدا کند. انسان‌ها نیز در کوره‌های آزمایشات الهی آبدیده می‌شوند و تکامل پیدا می‌کنند. حضرت علی علیه السلام در کلام معروفش می‌فرماید: «درخت بیابانی چوبش محکم‌تر و شعله‌اش فروزان‌تر است»

ان الشجرة البریه اصلب عوداً وابطاء خموداً

(ولی درختانی که در لب جوی آب پرورش یافته‌اند و هیچ زحمتی متحمل نمی‌شوند و احساس تشنگی نمی‌کنند، چوب‌های سستی دارند و هیزم آن آتش قابل ملاحظه‌ای ندارد. آری، امتحانات الهی انسان را همچون فولاد آبدیده، و همانند درختان بیابان مقاوم، صبور و پرمفعت می‌کند. ولی همان‌طور که قبلاً اشاره شد امتحانات پروردگار سه تفاوت عمده با سایر امتحانات دارد: اولاً: از نظر زمانی بسیار گسترده است؛ از لحظه بلوغ تا دم مرگ. ثانیاً: ماده امتحانی خاصی ندارد و ممکن است خداوند انسان را به هر چیزی امتحان کند. ثالثاً: هیچ استثنایی ندارد، پیامبران و اولیاء الله نیز امتحان می‌شوند و امتحانات آنها به مراتب سخت‌تر است.

یاران روز شنبه

از جمله گروه‌هایی که مورد آزمایش پروردگار قرار گرفتند، اصحاب السبت هستند. امتحان سختی از آنها گرفته شد. عدّه زیادی از امتحان‌شوندگان مردود شده، و تعداد کمی سربلند و سرافراز شدند.

سرگذشت آنها در چند سوره قرآن آمده که مهم‌تر از همه، آیه ۴۷ سوره نساء و آیات ۱۶۳ تا ۱۶۶ سوره اعراف است. خلاصه داستان آنها به شرح زیر است:

گروهی از یهودیان در کنار دریای - ظاهراً دریای احمر - زندگی می‌کردند،

ص: ۱۳۷

نام شهرشان ایله بود، که بعداً ایلات نامیده شد. یکی از مشاغل ساحل‌نشینان ماهی‌گیری است که برای تأمین نیازهای خانواده و کسب و کار و تجارت به آن می‌پردازند.

به آنها دستور داده شد که در روز شنبه، روز تعطیلی و عبادت قوم یهود، ماهی‌گیری را تعطیل کرده و بقیه هفته را به کار ماهی‌گیری بپردازند. ماهی‌ها حیوانات باهوشی هستند، به گونه‌ای که بعضی از ماهی‌های آزاد موقع تخم‌ریزی از یک اقیانوس حرکت کرده و چندین هزار کیلومتر را طی می‌کنند تا به محل تولدشان برسند، و در آنجا تخم‌ریزی کنند.

آری ماهی‌ها احساس کردند روزهای شنبه خبری از صیادها و ماهی‌گیرها نیست، لذا آزادانه بر روی آب ظاهر می‌شدند تا از اکسیژن و نور آفتاب استفاده کافی را ببرند. صیادان که می‌دیدند روز شنبه ماهی‌های فراوانی بر سطح آب ظاهر می‌شوند و سوسه شدند. عده‌ای در مقابل و سوسه‌های شیطان مقاومت کرده و تسلیم نشدند و همچنان ماهی‌گیری را در روز شنبه تعطیل کردند. اما برخی دیگر متوسل به کلاه شرعی شده، تا هم ماهی‌ها را از دست ندهند، و هم به خیال خود، با فرمان خدا مخالفت نکرده باشند و حرمت ماهی‌گیری در روز شنبه شکسته نشود. برخی از آنها در کنار ساحل گودال‌های وسیعی ایجاد کرده و روز شنبه ورودی آن را باز می‌نمودند و هنگامی که ماهی‌ها وارد آن گودال می‌شدند ورودی آب را می‌بستند و روزهای بعد ماهیان حبس شده در آن گودال‌ها را صید می‌کردند. عده‌ای دیگر تورهای ماهی‌گیری را شنبه در آب می‌گستراندند و ماهی‌های گرفتار شده در دام را روزهای دیگر از آب بیرون می‌کشیدند!

یهودیان شهر ایلات در برابر این امتحان الهی به سه گروه تقسیم شدند:

الف) گروه اول اکثریت گناه‌کار و خانوادهایشان.

ص: ۱۳۸

ب) گروه دوم اقلیت ناهیان از منکر که اکثریت گناه کار را موعظه و نصیحت می کردند و می گفتند خداوند شما را با چیزی که دوست دارید آزمایش می کند، مراقب باشید از این امتحان سرفراز خارج شوید. هر چند اکثریت گناه کار به توصیه‌های ناهیان از منکر گوش نمی دادند اما آنها خسته و مأیوس نشده و به کار خود ادامه می دادند.

البته این درس عبرتی است برای همه ما که با یک بار گفتن و اثر نکردن مأیوس نشویم، بلکه آن را ادامه دهیم و مدامت داشته باشیم بالاخره تأثیر خواهد کرد. حضرت نوح علیه السلام در طول ۹۵۰ سال پیامبری خود موفق شد تنها حدود ۸۰ نفر را خداپرست کند. (۱) یعنی برای موحد کردن هر نفر تقریباً ۱۲ سال زحمت کشید! حال ما با یک بار نهي از منکر کردن، حتی نسبت به فرزندان و اعضای خانواده ناامید و مأیوس می شویم!

ج) گروه سوم بی طرف بودند. آنها به ناهیان از منکر می گفتند: چرا خودتان را به زحمت می اندازید؟ آنها را رها کنید، ما را در یک قبر که نمی گذارند! عیسی به دین خود موسی به دین خود! چرا سری که درد نمی کند دستمال می بندید! اما ناهیان از منکر در پاسخ آنها می گفتند: این کار ما دو فایده دارد: نخست این که ما به فریضه نهي از منکر که از واجبات مهم است عمل کرده ایم، و فردای قیامت مؤاخذه نخواهیم شد. دیگر این که شاید متنبه شوند و دست از کار خلاف خویش بردارند.

مدتی گذشت و عذاب الهی نازل شد. خداوند متعال در آیه ۱۶۵ سوره اعراف می فرماید:

«فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَدَابِ بَيْتِسِ

۱- تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۱۰۵، ح ۵۰۹۳.

ص: ۱۳۹

بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ»؛ اما هنگامی که تذکراتی را که به آنها داده شده بود فراموش کردند، (و لحظه عذاب فرا رسید؛) نهی کنندگان از بدی را رهایی بخشیدیم؛ و کسانی را که ستم کردند، به خاطر نافرمانیشان به عذاب شدیدی گرفتار ساختیم». در روایتی آمده: ناهیان از منکر به اکثریت آلوده و گروه بی تفاوت گفتند: ما نمی‌توانیم با شما در یک مکان زندگی کنیم، لذا دیواری میان خود کشیدند.

ناهیان از منکر و خانوادهایشان این سوی دیوار، و آن دو گروه در سوی دیگر. بناگاه ناهیان از منکر سر و صدایی را از آن سوی دیوار شنیدند وقتی به آن‌جا نگرستند مشاهده کردند که تمام آنها به عذاب الهی گرفتار شدند، هم کسانی که دست به حيله شرعی زدند و هم گروهی که بی‌طرف بوده و با سکوت خود، کار گروه اول را تأیید کردند.^(۱)

کلاه شرعی!

اشاره

همان‌گونه که در داستان «یاران روز شنبه» گذشت، عده‌ای از آنها اسیر هوا و هوس شده و دست به حيله شرعی زدند. بدین مناسبت، بحثی هر چند فشرده پیرامون حيله و کلاه شرعی لازم است؛ توجه فرمایید: حيله در اصل به معنای چاره‌جویی است، که گاه مثبت است و گاه منفی.

الف) حيله‌های منفی

حيله منفی در جایی به کار می‌رود که شخص می‌خواهد حقی را باطل یا باطلی را حق جلوه دهد؛ مانند کاری که نمرود طغیانگر در برابر استدلال‌های

۱- کافی، ج ۸، ص ۱۵۸، ح ۱۵۱.

ص: ۱۴۰

قوی حضرت ابراهیم علیه السلام انجام داد. نمرود به حضرت ابراهیم علیه السلام گفت: این خدایی که مردم را به پرستش او دعوت می‌کنی کیست؟

حضرت فرمود: خدای من کسی که جان انسان‌ها را می‌گیرد و به آنها جان می‌دهد «يُحْيِي وَيُمِيت» نمرود گفت: من هم جان می‌دهم و جان می‌ستانم.

سپس دستور داد دو زندانی محکوم به اعدام را حاضر کردند، یکی را آزاد کرد و دیگری را گردن زد! (۱) نمرود برای این که حق را باطل جلوه دهد به این چاره‌جویی منفی و کلاه شرعی متوسل شد؛ هر چند حضرت ابراهیم پاسخ دیگری داد که او مات و مبهوت شد «فبهت الذی کفر» حضرت فرمود: خدای من کسی است که هر روز خورشید را از مشرق می‌آورد و در مغرب پنهان می‌کند.

اگر راست می‌گویی که تو خدایی، کاری کن که فردا خورشید از مغرب طلوع و در مشرق غروب کند. نمرود با شنیدن این استدلال قوی، محکوم و منکوب و مبهوت شد. (۲)

خلاصه این که حيله منفی در جایی به کار می‌رود که می‌خواهند حقی را باطل، یا باطلی را حق کنند.

ب) حيله‌های مثبت

گاه حيله‌هایی به منظور انجام حق و ابطال باطل به کار برده می‌شود؛ که این گونه حيله‌ها مشروع است. مثلاً حضرت رسول صلی الله علیه و آله هنگامی که قصد داشت از محاصره مشرکان در مکه خارج شده و به مدینه هجرت کند دو کار انجام داد:

۱. نخست این که از حضرت علی علیه السلام خواست بجای او در بسترش بخوابد تا

۱- سوره بقره، آیه ۲۵۸.

۲- سوره بقره، آیه ۲۵۸.

ص: ۱۴۱

دشمن متوجه خروج پیامبر صلی الله علیه و آله از خانه نگردد. علی علیه السلام عرض کرد: آیا با این کار شما به سلامت خواهید رفت؟ فرمود: بله؛ علی علیه السلام گفت: این کار را خواهم کرد و برای آن سجده شکر بجا آورد که جانش سپر بلای جان پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد شد.

این نوعی حيله و چاره‌جویی مثبت است.

۲. حضرت برای گم کردن رد پای خویش و گمراه کردن دشمن بجای این که به سمت شمال مکه، که مدینه در آن سمت قرار داشت، برود بر خلاف مسیر به سمت جنوب مکه حرکت کرد و در غار ثور پناه گرفت. این نیز نوعی چاره‌جویی برای فرار از دست دشمنان بود و در حقیقت برای ابطال نقشه‌های شوم و باطل دشمنان اسلام صورت گرفت و اشکالی ندارد.

کلاه شرعی چرا؟

بعضی افراد در پی کلاه شرعی هستند، چنین افرادی به دو منظور دست به این کار می‌زنند؟

۱. به قصد فریب مردم؛ همان‌گونه که نمرود می‌خواست مردم را بفریبد و همچنان بر گرده آنها سوار باشد. یا فرعون می‌خواست مردم را گول بزند و همچنان به عنوان خدا او را پرستش کنند. لذا در مقابل دعوت‌های حضرت موسی به یکتاپرستی، خطاب به وزیرش هامان گفت: برج بسیار بلندی بساز تا شاید خدای موسی را در آسمانها بیابم. در حالی که او به خوبی می‌دانست که این سخن اشتباه است، ولی برای فریب مردم دست به این حيله زد.

۲. به قصد فریب خود؛ شاید داستان زلیخا از همین قبیل باشد. زنان اشراف و بزرگان مصر را جمع کرد و به همه آنها ترنج و چاقویی داد و گفت: «هر زمان یوسف وارد شد ترنج‌ها را پوست بکنید» و آنها با ورود یوسف علیه السلام به جای

ص: ۱۴۲

ترنج‌ها دستان خود را بریدند؛ زلیخا به این وسیله می‌خواست از عذاب وجدان رهایی پیدا کند. ولی در حقیقت خود را فریب داد و کوس رسوایی خویش را در سراسر مصر به صدا درآورد.

نمونه دیگر، بانک‌ها و صندوق‌های قرض‌الحسنه‌ای است که سوده‌های نامشروع ۲۶٪ یا مقداری کمتر یا بیشتر را به عنوان کارمزد می‌گیرند در حالی که کارمزد ۲٪ و حداکثر ۴٪ است. اینها چون نمی‌توانند در کشور اسلامی صریحاً رباخواری کنند با این کلاه شرعی (که در حقیقت کلاهی بر سر خودشان می‌گذارند) زیرا اموال و دارایی خود را آلوده به حرام می‌کنند) گرفتار حيله شرعی می‌شوند، و بدین وسیله باطلی را حق جلوه می‌دهند. چنین افرادی مرتکب دو گناه می‌شوند: یکی رباخواری و دیگری ریاکاری! (۱)

پیش‌بینی پیامبر صلی الله علیه و آله درباره حيله‌های منفی آخرالزمان

حضرت علی علیه السلام در حال سخنرانی (۲) بود که شخصی برخاست و از حضرت پرسید: ای امیرمؤمنان! ما را از فتنه و مفهوم آن آگاه کن. آیا در این باره چیزی از پیامبر اسلام شنیده‌ای؟ حضرت فرمود: هنگامی که آیه شریفه «الم* أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» (۳) نازل شد، دانستم تا زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله در بین ماست فتنه‌ای بر ما نازل نمی‌شود. سپس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدم:

منظور از این فتنه که در آیه شریفه آمده چیست؟ حضرت فرمود: ای علی! امت من بعد از من در بوته آزمایش قرار می‌گیرند. از حضرت پرسیدم: ای پیامبر خدا!

۱- شرح بیشتر را در کتاب ما «حيله‌های شرعی و چاره‌جویی‌های صحیح» مطالعه فرمایید.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶.

۳- سوره عنکبوت، آیه ۱ و ۲.

ص: ۱۴۳

مگر در جنگ احد، پس از آن که عده‌ای از مسلمانان (پاک‌باخته و خالص نظیر حمزه سیدالشهدا) به شهادت رسیدند و من از این که به فیض شهادت نایل نشده بودم ناراحت شدم به من نفرمودی: «تو را به شهادت بشارت می‌دهم و تو سرانجام شهید خواهی شد؟» حضرت فرمود: آنچه گفتم صحیح است (و تحقق خواهد یافت) و لکن بگو بدانم در آن لحظه چگونه صبر و تحمل خواهی کرد؟

عرض کردم: چنین موردی از موارد صبر نیست، بلکه بشارت محسوب می‌شود و جای شکر دارد (شهادت نعمت است نه مصیبت) سپس حضرت فرمود: «

يَا عَلِيُّ إِنَّ الْقَوْمَ سَيُفْتَنُونَ بِأَمْوَالِهِمْ، وَيَمُنُّونَ بِدِينِهِمْ عَلَى رَبِّهِمْ، وَيَتَمَنُّونَ رَحْمَتَهُ، وَيَأْمَنُونَ سَطْوَتَهُ، وَيَسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ الْكَاذِبَةِ، وَالْأَهْوَاءِ السَّاهِيَةِ

؛ علی جان! این مردم بعد از من به وسیله اموال و ثروتشان آزمایش می‌شوند، و دیندار بودن را ممتی بر خدا قرار می‌دهند و با این حال انتظار رحمتش را دارند، و از قدرت و خشمش خود را در امان می‌بینند. محرّمات الهی را به وسیله شبهات دروغین و غیر واقعی و هوس‌های غفلت‌زا حلال می‌شمرند».

حضرت رسول پس از بیان مطلب کلی و اجمالی در مورد فتنه‌های آخرالزمان، به سه مصداق در مورد آن به صورت خاص اشاره می‌کند. توجه فرمایید:

۱. «

فَيَسْتَحِلُّونَ الْخَمْرَ بِالنَّبِيذِ

؛ با نام «نبيذ» آلوده شراب‌خواری می‌شوند» زمانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان از مکه به مدینه هجرت کردند، آب مدینه که سنگین‌تر از آب مکه بود با دستگاه گوارشی آنها سازگار نبود و آنها را اذیت می‌کرد. حضرت برای رفع این مشکل، دستور داد در هر ظرف بزرگ آبی چند عدد خرما بیندازند به گونه‌ای که آب مضاف نشود. سپس از آن آب برای نوشیدن و دیگر مصارف استفاده کنند، و با این کار سنگینی آب مدینه از بین رفت. اما

ص: ۱۴۴

عده‌ای، از این چاره‌جویی مثبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله سوء استفاده کرده و مقدار زیادی خرما در آب ریختند که پس از مدتی تبدیل به شراب شد و آن را به عنوان نیبذ خوردند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حیات خویش پیش‌بینی کرد که مسلمانان بعد از وی گرفتار چنین کلاه شرعی منفی و ناپسندی شوند و در قالب نیبذ و مانند آن، آلوده شراب‌خواری شوند.

۲. »

وَالشُّحْتَ بِالْهَدِيَّةِ

؛ و رشوه را به نام هدیه حلال خواهند شمرد».

اکنون در گوشه و کنار جامعه با این پدیده شوم مواجه هستیم، که برخی از افراد ضعیف‌الایمان رشوه‌خوار یا رشوه‌دهنده، در پوشش «هدیه»، «کادو»، «زیرمیزی»، «حق و حساب» و مانند آن، آلوده این گناه بزرگ می‌شوند. اشعث بن قیس منافق (۱) در عصر حضرت علی علیه السلام از این نمونه افراد بود. به داستان او از زبان حضرت علی علیه السلام توجه فرمایید:

حضرت علی علیه السلام و هدیه شبانه!

اشعث بن قیس منافق، عامل بسیاری از مفاسد و اختلافات دوران کوتاه خلافت حضرت بود. ظاهراً اشعث با کسی اختلافی داشت، و پرونده این اختلاف نزد حضرت علی علیه السلام بود، و قرار بود روز بعد در مورد آن قضاوت کند.

حضرت می‌فرماید: «از سرگذشت عقیل شگفت‌آورتر داستان کسی است که نیمه شب ظرفی سرپوشیده پر از حلواى خوش طعم و لذیذ به درب خانه ما آورد.

ولی این حلوا معجونی بود که من از آن متنفر شدم. گویا آن را با آب دهان مار، یا استفراغش خمیر کرده بودند! لذا نگاه تندی به او افکندم و گفتم: «آیا این کاسه

۱- شرح حال این شخص منافق را از زبان علی علیه السلام در خطبه ۱۹ نهج‌البلاغه مطالعه فرمایید.

ص: ۱۴۵

حلوا رشوه است؟ یا صدقه؟ یا زکات؟ (۱) علی، نه اهل رشوه است تا به سبب رشوه بر خلاف حق قضاوت کند و نه اهل صدقه و زکات، که اینها بر بنی‌هاشم حرام است.

اشعث که از این برخورد قاطع و تند امیر زمامداران، دست و پای خود را گم کرده بود، گفت: نه، هیچ کدام نیست، بلکه هدیه است! هر مسلمانی حق دارد به مسلمان دیگر هدیه دهد.

حضرت که چهره هزار رنگ اشعث را می‌شناخت و به نیت واقعی او واقف گشته بود، فرمود: اشعث! آیا دیوانه شده‌ای؟! یا عقلت را از دست داده‌ای؟! یا هدیایان می‌گویی؟! تو نیمه شب با این کاسه حلوا می‌خواهی علی را بفریبی و او را به ظلم دعوت کنی تا فردا به نفع تو حکم دهد! اشعث تو مرا با خود مقایسه کرده‌ای! بگذار تا خود را بشناسانم: اشعث این حلوا که سهل است چون این حلوایی که من دیدم، گویا با آب دهان مار مخلوط گشته (اگر چه ظاهری زیبا دارد؛ ولی باطنش بسیار کثیف است). به خدا قسم اگر آسمانهای هفتگانه را به علی دهند تا بر مورچه‌ای ظلم کند، چنین نخواهد کرد.

حضرت پس از بیان این داستان عجیب، جمله‌ای بسیار زیبا و سرشار از عدالت می‌گوید که جز علی کسی نمی‌تواند به زبان آورد، و شایسته است این جملات با آب طلا نوشته و در تمام ادارات در مقابل چشمان مسئولان نصب شود. فرمود:

۱- به یقین زکات (مال و فطره) بر تمام بنی‌هاشم حرام است، و صدقه که اشاره به انفاق‌های مستحبی است و بنابر قول مشهور بر بنی‌هاشم حرام نیست ممکن است بر خصوص اهل بیت علیهم السلام حرام بوده باشد. بعضی نیز احتمال داده‌اند که صدقه اشاره به کفّارات و صدقات واجبه غیر از زکات باشد که آن هم بر بنی‌هاشم حرام است (پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۸، ص ۴۱۷).

ص: ۱۴۶

«وَاللَّهُ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقْلِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا، عَلَى أَنْ اعْصَى اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ اسْتَلْبَثَهَا جُلْبٌ شَعِيرَةٌ مَا فَعَلْتُهُ، وَأَنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمٍ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا

؛ به خداوند سوگند! اگر اقلیم‌های هفتگانه با آنچه در زیر آسمانهاست (همه جهان هستی) را به من بدهند که خداوند را با گرفتن پوست جویی از دهان مورچه‌ای نافرمانی کنم، هرگز چنین نخواهم کرد! (چرا که) دنیای شما، از برگ جویده‌ای که در دهان ملخی باشد نزد من خوارتر و بی‌ارزش‌تر است» (۱).

۳. »

وَالرِّبَا بِالْبَيْعِ

؛ و در پوشش بیع به رباخواری می‌پردازند» (۲). برای رهایی از ربا و در عین حال به دست آوردن سود مناسب، گاه می‌توان از حيله مثبت استفاده کرد. مثلاً شما می‌خواهید مبلغ ۱۰ میلیون تومان وام به کسی بدهید که بعد از دو سال به شما بازگرداند و در عین حال ارزش پولتان حفظ شود. اگر ۱۰ میلیون بدهید و ۱۲ میلیون بگیریید ربا و حرام است اما می‌توانید معادل ۱۰ میلیون سکه طلا به طرف مقابل بدهید و بعد از دو سال همان مقدار سکه از او بگیریید. به این طریق ارزش پولتان بعد از دو سال حفظ شده و آلوده به رباخواری هم نشده‌اید. این حيله مثبت است. امّا آنچه که در میان بعضی مرسوم است که ۱۰ میلیون تومان به ضمیمه یک قوطی کبریت می‌دهند و بعد از مدتی ۱۲ میلیون می‌گیرند و دو میلیون را ارزش قوطی کبریت حساب می‌کنند همان رباخواری در پوشش بیع است و جزء حيله‌های شرعی منفی و ناصحیح محسوب می‌شود. چرا که یکی از شرایط معامله جدی بودن آن است و در این جا قصد جدی وجود ندارد و در هیچ جای عالم یک قوطی کبریت به دو میلیون تومان خرید و فروش نمی‌شود. بنابراین، اگر چاره‌جویی در مسیر حق و به

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

۲- همان، خطبه ۱۵۶.

ص: ۱۴۷

صورت جدی باشد اشکال ندارد، امّا آنچه به منظور باطل کردن حق و حق جلوه نمودن باطل و به صورت صحنه‌سازی و ظاهرسازی است، جایز نیست.

قرآن مجید که از سوی خداوند نازل شده هدفش این است که مردم را از ظلمت‌ها و تاریکی‌ها به سوی نور دعوت کند «لِنُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (۱) از ظلمت گناه، ظلمت جهل و نادانی، ظلمت نفاق و ظلمت اختلاف، به سوی نور توحید، حق، عدالت، اطاعت، وحدت و اتحاد دعوت نماید. قرآن برای رسیدن به این هدف، از روش‌های متفاوتی بهره گرفته، که می‌توان همه آنها را در دو روش خلاصه کرد: روش مستقیم، و روش غیر مستقیم.

۱. در روش مستقیم مردم را به اشکال مختلف مورد خطاب قرار داده است.

مثلاً در مورد روزه می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ»؛ (۲) ای افرادی که ایمان آورده‌اید! روزه بر شما مقرر شده» که در این جا مؤمنان مورد خطاب مستقیم پروردگار قرار گرفته‌اند. و گاه این خطاب مستقیم متوجه عموم مردم، اعم از افراد با ایمان و غیر آنهاست. مثلاً در آیه شریفه ۲۳ سوره یونس می‌خوانیم: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ»؛ ای مردم! ستم‌های شما به زیان خود شماست» خلاصه این که گاهی اوقات خداوند برای اخراج مردم از تاریکی‌ها به سوی نور از روش مستقیم بهره گرفته است.

۲. در روش غیر مستقیم حالات انبیای پیشین و امت‌های گذشته و سرنوشت ظالمان و عاقبت بدکاران را بیان می‌کند، تا به‌طور غیر مستقیم به ما بفهماند که اگر شما هم همین راه و روش را در پیش بگیرید همان سرنوشت را خواهید داشت، و از این جهت تفاوتی میان امت‌های پیشین و امروز نیست، و بیان سرگذشت

۱- سوره ابراهیم، آیه ۱.

۲- سوره بقره، آیه ۱۸۳.

ص: ۱۴۸

اصحاب السبب برای همین منظور است و یکی از درس‌های مهمی که باید از این داستان گرفت موضع‌گیری گروه بی‌تفاوت‌ها، و نتیجه آن است.

همان‌گونه که گذشت آنها برای این که خودشان را گول بزنند گفتند: «نهی از منکر تأثیر ندارد، بنابراین وظیفه‌ای نداریم» توضیح این که امر به معروف و نهی از منکر سه شرط دارد، که با حاصل شدن هر سه انجام آن واجب می‌شود:

۱. شناختن «معروف» و «منکر» از نظر موضوعی و حکمی. مثلاً اگر بخواهیم در مورد قمار نهی از منکر کنیم باید بدانیم قمار از نظر اسلام حرام است و نیز بدانیم کاری که این اشخاص انجام می‌دهند قمار است.

۲. احتمال تأثیر؛ بنابراین، اگر یقین داشته باشیم امر و نهی من در فرد یا افراد مخصوصی هیچ اثری ندارد وظیفه‌ای در قبال آنها ندارم. حداقل احتمال تأثیر لازم است.

۳. امن از ضرر؛ انجام این فریضه برای مکلف ضرر مهمی نداشته باشد، اگر واقعاً ضرر و خطر مهمی داشته باشد واجب نیست. کسانی که می‌خواهند از زیر بار این فریضه مهم شانه خالی کنند یکی از شرایط سه‌گانه را دستکاری می‌کنند، و بی‌تفاوت‌های اصحاب السبب به سراغ شرط دوم رفته و خطاب به ناهیان از منکر گفتند: «چرا کسانی را موعظه می‌کنید که (نهی از منکر در آنها تأثیری ندارد و) عاقبت آنها هلاکت و نابودی است» یا جملاتی از این قبیل که در موارد مشابه گفته می‌شود، مثل این که: «این کار مشت بر سندان زدن، و آب در هاون کوبیدن است» که البته این کار به منظور گول زدن خود آنها بوده، اما ناهیان از منکر تسلیم نشدند، و گفتند ما احتمال تأثیر می‌دهیم و به وظیفه خود عمل کردند و پاداش آن را گرفتند. همان‌گونه که بی‌تفاوت‌ها مجازات شدند.

ص: ۱۴۹

خوانندگان محترم! مراقب باشیم خود را فریب ندهیم، و اگر خود را گول بزیم نمی‌توانیم خدا را فریب دهیم. امر به معروف و نهی از منکر چنانچه با زبان خوش و توأم با ادب و احترام انجام شود غالباً اثر می‌کند.

مراحل امر به معروف و نهی از منکر

این فریضه الهی از جهتی دو مرحله دارد؛ یک مرحله آن وظیفه عموم مردم است. و مرحله دیگر، بر عهده حکومت اسلامی است و مردم نباید در آن دخالت کنند.

قرآن مجید به هر دو مرحله اشاره کرده است:

۱. مرحله قلبی و زبانی؛ یعنی با دیدن یک منکر در قلب و روح از آن گناه و گناه کار بیزار شوم و این بیزاری سبب شود که با زبان خوش توأم با ادب و احترام نهی از منکر کنم.

آیه شریفه ۱۱۰ سوره آل عمران به این مرحله اشاره دارد. توجه فرمایید:

« كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ »؛ شما بهترین امتی بودید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اند، (چه این که) امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید».

این آیه شریفه که امر به معروف و نهی از منکر را یک وظیفه همگانی اعلام می‌کند ناظر به مرحله قلبی و زبانی این فریضه بزرگ الهی است. ضمناً از آیه شریفه استفاده می‌شود که رمز برتری امت اسلامی بر سایر امت‌ها امر به معروف و نهی از منکر و ایمان به خداست.

۲. مرحله فیزیکی و اجرایی؛ مثلاً اگر در مکانی با عده‌ای برخورد کردیم که مشغول شراب‌خوری یا استعمال مواد مخدر هستند و تذکرات زبانی اثر نکرد،

ص: ۱۵۰

عموم مردم نمی‌توانند با آنها درگیر شوند و برخورد فیزیکی ایجاد کنند بلکه لازم است حکومت اسلامی وارد عمل شده، آنها را دستگیر و بساط گناه را جمع کند. آیه شریفه ۱۰۴ سوره آل عمران به این مرحله اشاره دارد؛ توجّه فرمایید:

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ (برای رسیدن به وحدت) باید از میان شما، جمعی دعوت به نیکی، و امر به معروف و نهی از منکر کنند! و رستگاران آنها هستند».

این آیه شریفه که امر به معروف و نهی از منکر را وظیفه گروه خاصی می‌داند، نه همه مردم، ناظر به مرحله فیزیکی و اجرایی این فریضه الهی است، که بر عهده حکومت اسلامی است و لذا در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران هم بر اجرای امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یکی از اصول مهم آن تصریح شده، هر چند متأسفانه درست به این قانون عمل نشده است و باید یک وزارتخانه به این نام تأسیس شود و این اصل به زمین مانده را احیا کند.

خلاصه این که مرحله قلبی و زبانی امر به معروف و نهی از منکر بر عهده همه مردم، و مرحله فیزیکی و اجرایی آن بر عهده حکومت اسلامی است.

سؤال: دنیای امروز این تقسیم‌بندی را قبول ندارد و معتقد است که همه مراحل بر عهده حکومت است و مردم عادی وظیفه ندارند در زندگی خصوصی دیگران دخالت کرده و با فساد مبارزه کنند.

کدام صحیح است: حرف دنیای امروز، یا آنچه اسلام مطرح کرده است؟

جواب: پاسخ این سؤال، با چند مثال شفاف و واضح، روشن می‌شود:

الف) اکنون آنفولانزای نوع A در سراسر جهان شایع شده و رو به گسترش است. اگر خدای ناکرده همه گیر شود و همه موظف به تزریق واکسن و رعایت نکات خاص بهداشتی شوند و عده‌ای این امور را مراعات نکنند و باعث

ص: ۱۵۱

خساراتی به دیگران شوند آیا مردم عادی به آنها تذکر نمی‌دهند و آنها را وادار به رعایت سفارش‌های بهداشتی نمی‌کنند؟
 ب) اگر یکی از اهالی یک کوچه راه فاضلابش را به داخل کوچه هدایت کند و با جریان فاضلاب در داخل کوچه باعث انتشار بوی نامطبوع و متعفن و شیوع میکروب بعضی از بیماری‌ها گردد، آیا همه همسایگان به وی اعتراض نمی‌کنند و او را به خاطر این کار زشت توبیخ و سرزنش نمی‌نمایند؟

ج) چنانچه در محله‌ای فردی مبتلا به مواد مخدّری باشد، و خطر به انحراف کشیدن سایر جوانان محله نیز وجود داشته باشد، آیا اهالی محلّ او را نهی از منکر نمی‌کنند؟

بنابراین، سخن دنیای امروز، سخن صحیحی نیست و آنها گویا یک مطلب را فراموش کرده‌اند و آن این که اساس امر به معروف و نهی از منکر بر اساس زندگی اجتماعی بشر نهاده شده، و زندگی بشر مخصوصاً در عصر و زمان ما از هم جدا نیست تا آنجا که از آن به دهکده جهانی تعبیر می‌شود. کار به جایی رسیده که امروز دنیا به تولیدکنندگان گازهای گلخانه‌ای که لایه اُذُن کره زمین را سوراخ کرده و خطر عبور اشعه ماورای بنفش از آن روزنه‌ها می‌رود و این تهدیدی برای بشر محسوب می‌شود، اعتراض می‌کند، آری عامه مردم اگر خطری حتّی در آسمان زندگی آنها را تهدید کند ساکت نمی‌نشینند و عکس‌العمل نشان می‌دهند، چون سرنوشت همه به یکدیگر گره خورده است.

اگر در زندگی مادّی حقّ اعتراض برای آحاد جامعه وجود دارد و این حق مختصّ حکومت‌ها نیست، در زندگی معنوی و آلودگی‌های مربوط به روح و روان افراد و جامعه نیز این حق وجود دارد شراب‌خواری و قماربازی و اعتیاد

ص: ۱۵۲

و دیگر گناهان روح مردم را بیمار می‌کند و باعث سرایت به دیگران می‌شود.

بنابراین، همه مردم حق دارند با قلب و زبان در برابر آن عکس‌العمل نشان داده، و کارهای عملی را به حکومت بسپارند. اسلام، این قانون مترقی و بسیار ارزشمند را بیش از ۱۴۰۰ سال قبل برای بشر به ارمغان آورد، ولی دنیای غرب هنوز فلسفه آن را درک نکرده است.

یکی از بزرگان می‌گوید: اگر در غرب عالم گناهی رخ داد و تو می‌توانی در شرق عالم نسبت به آن اعتراض کنی و این اعتراض تو تأثیری دارد، اعتراض کن و ساکت منشین و گرنه تو هم شریک گناه خواهی بود. (۱) چه تشبیه‌های زیبایی در روایات اسلامی دیده می‌شود، به عنوان نمونه در برخی روایات تمام مردم یک جامعه به مسافران یک کشتی تشبیه شده‌اند. اگر یکی از مسافران بگوید: مکانی که من نشسته‌ام و کرایه آن را داده‌ام تعلق به من دارد و می‌خواهم آن را سوراخ کنم، همه ساکنان کشتی به او اعتراض می‌کنند که ای آدم بی‌عقل و نادان! اگر کشتی را سوراخ کنی فقط خودت غرق نمی‌شوی، بلکه همه را غرق می‌کنی چون سرنوشت همه مسافران یکی کشتی به هم گره خورده است. (۲)

بنابراین، همان گونه که بیماری‌های جسمی از شرق به غرب سرایت می‌کند، و مردم نسبت به آن عکس‌العمل نشان می‌دهند، بیماری‌های روحی، گناهان و منکرات نیز چنین هستند و همه مردم وظیفه دارند امر به معروف و نهی از منکر کنند، چرا که اگر این فریضه الهی ترک شود و مردم در مقابل ترک واجبات و ارتکاب گناهان و محرمات ساکت بنشینند، جامعه فاسد گشته و به تباهی کشیده می‌شود.

۱- شجره طوبی، ص ۴۹.

۲- سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۱۸؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۲۶۸.

روش امر به معروف و نهی از منکر

اگر مردم با زبان خوش و روی گشاده و بدون عصبانیت و همراه با ادب و احترام دیگران را نهی از منکر کنند و در برخورد با هر کس از ادبیت متناسب با سن و سال و موقعیت و شخصیت و دیگر ویژگی‌های طرف مقابل استفاده نمایند، غالباً نتیجه خواهد داد، حتی اگر نهی کننده نوجوانی کم سن و سال و نهی شونده پیرمردی کهنسال باشد. به داستان زیر توجه فرمایید:

روزی امام حسن و امام حسین علیهما السلام، که نوجوان کم سن و سالی بودند، مشاهده کردند پیرمرد کهنسالی در حال وضو گرفتن است، امّا وضویش را صحیح انجام نمی‌دهد. به اتفاق هم نزد پیرمرد رفته، از او خواهش کردند که وضویشان را تماشا نموده، سپس قضاوت کند کدام بهتر وضو می‌گیرد. پیرمرد پذیرفت و آن دو یکی پس از دیگری وضو گرفتند و وضوی هر دو صحیح، بلکه هر کدام بهتر از دیگری بود. پیرمرد متوجه اشتباه خویش در وضو گرفتن شد و گفت: وضوی شما بسیار خوب بود، این من بودم که عمری غلط وضو می‌گرفتم. و اکنون از شما وضوی صحیح را تعلیم دیدم» (۱).

آری، اگر این فریضه به صورت منطقی و مؤدبانه و دوستانه انجام شود مؤثر خواهد بود.

امر به معروف و نهی از منکر در روایات

روایات در این زمینه فراوان است، به عنوان نمونه به سه مورد آن اشاره می‌شود تا بدانیم اسلام برای این فریضه چه جایگاهی قائل است، و ما چه

۱- مناقب آل ابی طالب، ج ۳ (فصل فی مکارم اخلاقهما علیهما السلام)، ص ۴۵۲.

ص: ۱۵۴

می‌کنیم. توجه فرمایید:

۱. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «

مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَهُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَخَلِيفَةُ رَسُولِهِ

؛ کسی که امر به معروف و نهی از منکر کند خلیفه خدا بر روی زمین و جانشین رسول خداست» (۱).

آیا مقام و منزلتی بالاتر از جانشینی خدا و رسول تصور می‌شود؟!

علت این که امر به معروف و ناهی از منکر خلیفه الله و الرسول می‌شود، این است که برخی عبادات مانند نماز و روزه را خداوند انجام نمی‌دهد اما امر به معروف و نهی از منکر را خداوند هم انجام می‌دهد، و پیامبر و امت هم باید بجا آورند، و لذا کسی که آن را انجام می‌دهد جانشین خدا و پیامبر می‌شود.

۲. حضرت علی علیه السلام فرمود: «

قَوَامُ الشَّرِيعَةِ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَقَامَةُ الْحُدُودِ

؛ اساس و ستون و پایه شریعت بر دو چیز استوار است: امر به معروف و نهی از منکر و اجرای حدود درباره مجرمان» (۲).

۳. در روایت دیگری از آن حضرت، که در بستر شهادت از وجود مبارکش صادر شده می‌خوانیم: «

لَا تَتْرُكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيَوَلَّى عَلَيْكُمْ أَشْرَارُكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ

؛ فریضه امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید، اگر چنین کنید اشرار بر شما مسلط می‌شوند، آنگاه (اگر) خوبانتان (همه) دعا کنند (که شر آنها کوتاه شود) دعایشان اجابت نمی‌شود» (۳).

از مجموع روایات مذکور اهمیت فوق‌العاده انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر و خطر فراوان ترک این دو فریضه الهی روشن شد.

۱- میزان الحکمه، ج ۶، باب ۲۶۸۴، ح ۱۲۶۸۶.

۲- همان، ح ۱۲۶۸۸.

۳- بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۹۰، ح ۷۵.

ص: ۱۵۵

۶

اصحاب السّفینه

اشاره

«یاران کشتی» اشاره به مؤمنانی است که همراه حضرت نوح علیه السلام سوار بر کشتی نجات شدند؛ که سوره عنکبوت به سرگذشت آنان اشاره نموده است.

توجه فرمایید:

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا»؛ و ما نوح را به سوی قومش فرستادیم؛ و او در میان آنان نهصد و پنجاه سال درنگ کرد. (۱)

مدّت ۹۵۰ سال، عمر حضرت نوح علیه السلام قبل از طوفان بود، اما این که چند سال دیگر پس از طوفان عمر کرد؟ در قرآن مجید نیامده است؛ و در مجموع در مورد مقدار عمر آن حضرت اختلاف نظر وجود دارد. (۲)

«فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ»؛ سرانجام طوفان (عظیم) آنان را فرا گرفت، در حالی که ستمکار بودند. (۳)

۱- سوره عنکبوت، آیه ۱۴.

۲- مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۲۹۱ می‌گوید: مورخان درباره عمر نوح علیه السلام اختلاف کرده و ۱۰۰۰، ۱۴۵۰، ۱۴۷۰ و نیز ۲۳۰۰ سال گفته‌اند. و البته در اخبار معتبر عمر آن حضرت ۲۵۰۰ سال ذکر شده است (تاریخ انبیا، محلاتی، ص ۶۴).

۳- سوره عنکبوت، آیه ۱۴.

ص: ۱۵۶

آنها هم به خود ظلم کردند، هم به دیگر مردم که ایمان آورده بودند و هم به حضرت نوح علیه السلام که برای هدایتشان بسیار زحمت کشید. و سرانجام ظلم و ستم، فنا و نابودی است.

«فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ»؛ ما او و همراهانش را که بر کشتی سوار بودند رهایی بخشیدیم، و آن را آیتی برای جهانیان قرار دادیم! (۱)

همان گونه که عاقبت ظلم و ستم فنا و نابودی است، سرانجام ایمان و تقوا نجات و رهایی است، و لذا مؤمنان به حضرت نوح علیه السلام به همراه آن حضرت نجات یافتند.

نکاتی در مورد زندگانی حضرت نوح علیه السلام

اشاره

درباره نوح پیامبر علیه السلام سخن بسیار است، ولی پنج نکته مهم عبرت آمیز وجود دارد، که در این مباحث به آن اشاره می‌کنیم:

۱. مؤمنان به نوح پیامبر علیه السلام

قرآن مجید می‌فرماید: گروهی از جوانان کم درآمد و فقیر به آن حضرت ایمان آوردند. ولی ثروتمندان و اغنیا به حضرت نوح علیه السلام ایراد گرفتند و به او اعتراض کردند؛ به چگونگی اعتراض آنها توجه کنید:

«فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَيَّا نَزَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَيَّا نَزَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادْيِ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَنْظُرُكُمْ كَادِبِينَ»؛ اشراف کافر قومه (در پاسخ او) گفتند: «ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی‌بینیم! و کسانی را که از تو پیروی کرده‌اند، جز افراد پست ساده لوح مشاهده نمی‌کنیم؛ و برای شما

۱- سوره عنکبوت، آیه ۱۵.

ص: ۱۵۷

فضیلتی نسبت به خود نمی‌بینیم، بلکه گمان می‌کنیم که شما دروغگو هستید!». (۱)

حضرت نوح علیه السلام در پاسخ آنها فرمود: «وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ»؛ و من، کسانی را که ایمان آورده‌اند، (به خاطر شما) از خود طرد نمی‌کنم، چرا که آنها پروردگارشان را ملاقات خواهند کرد؛ (اگر آنها را از خود برانم، در دادگاه قیامت، خصم من خواهند بود)، ولی شما را گروهی می‌بینم که جهالت به خرج می‌دهید!». (۲)

و در ادامه فرمود: «وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»؛ ای قوم من! چه کسی مرا در برابر (مجازات) خدا یاری می‌دهد اگر آنان را طرد کنم؟ آیا متذکر نمی‌شوید؟!». (۳)

ایراد مذکور مخصوص حضرت نوح نبود!

آنچه در مورد پیروان حضرت نوح علیه السلام و مخالفانش گفته شد، اختصاص به آن حضرت نداشته، بلکه در مورد سایر پیامبران نیز چنین بوده است. اولین گروهی که به پیامبران ایمان می‌آوردند جوان‌های کارگر و کم‌درآمد و بااخلاص بودند و ثروتمندان نسبت به این مسأله اشکال کرده و نق می‌زدند. و همین ایراد بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز وارد شد. عده‌ای از اشراف و ثروتمندان مکه خدمت حضرت رسیده و عرض کردند: ما حاضریم به شما ایمان بیاوریم ولی این قماش افراد کم‌درآمد برخواسته از طبقات پایین اجتماع را که با ما ثروتمندان تناسبی ندارند از خود دور کن. خداوند در پاسخشان خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

۱- سوره هود، آیه ۲۷.

۲- سوره هود، آیه ۲۹.

۳- سوره هود، آیه ۳۰.

ص: ۱۵۸

«وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا»؛ با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و شام می‌خوانند، و تنها رضای او را می‌طلبند! و هرگز به خاطر زیورهای دنیا، چشمان خود را از آنها برنگیر! و از کسانی که قلبشان را از یادمان غافل ساختیم و از هوای نفس پیروی کردند، و کارشان افراطی است، اطاعت مکن! (۱).

این مطلب در مورد حضرت موسی علیه السلام نیز به چشم می‌خورد. آن حضرت به اتفاق برادرش هارون با لباس چوپانی برای هدایت فرعون به نزد او رفتند.

حضرت علی علیه السلام در خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه (۲) در این مورد چنین می‌فرماید:

موسی بن عمران با برادرش هارون بر فرعون وارد شدند، در حالی که لباس‌های پشمین به تن داشتند و در دست هر کدام عصایی بود. با او شرط کردند که اگر تسلیم فرمان پروردگار شود حکومت و ملکش باقی خواهد ماند و عزت و قدرتش دوام یابد. اما فرعون گفت: «آیا از این دو نفر تعجب نمی‌کنید؟ که با من شرط می‌کنند بقای ملک و دوام عزتم بستگی به خواست آنها داشته باشد، در حالی که فقر و بیچارگی از سر و وضعشان می‌بارد (اگر راست می‌گویند) چرا دستبندهایی از طلا به آنها داده نشده است؟!»

۱- سوره کهف، آیه ۲۸.

۲- این خطبه، که معروف به خطبه قاصعه (به معنای کوبنده) است، در مورد تغییر سنت‌های عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می‌گوید. زیرا در عصر آن حضرت افراد کم‌درآمد با ایمان در اطراف او بودند و نظام ارزشی بر اساس ایمان افراد بود نه ثروت آنها، اما در عصر عثمان این مطلب کاملاً معکوس شد و افراد ثروتمند و صاحبان جاه و مقام اطراف خلیفه را گرفتند. زمانی که حضرت علی علیه السلام به خلافت ظاهری رسید تصمیم گرفت نظام ارزشی را تغییر داده، به زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بازگرداند.

ص: ۱۵۹

حضرت علی علیه السلام در پاسخ این ایراد فرعون می‌فرماید: اگر خداوند می‌خواست به هنگام مبعوث ساختن پیامبرانش، درهای گنجها و معادن طلا و باغ‌های خرم و سرسبز را به روی آنها بگشاید می‌گشود، و اگر می‌خواست پرندگان آسمان و حیوانات وحشی زمین را همراه آنها گسیل دارد، گسیل می‌داشت، امّا اگر این کار را می‌کرد امتحان از بین می‌رفت و پاداش و جزای بی‌اثر می‌شد.

حضرت مطالب مفصّلی در ادامه خطبه فرموده که خلاصه آن این است.

«خداوند چنین کاری را با پیامبرانش نکرد تا ارزش در لباس فاخر و زیورآلات و پول و مقام خلاصه نشود، بلکه ارزش جای حقیقی خود را پیدا کند.

اهمیت نظام ارزشی هر جامعه

اشاره

یکی از مهم‌ترین چیزهایی که در سرنوشت اجتماع تأثیرگذار است، نظام ارزشی آن جامعه است. جامعه برای هر چیزی اهمیت قائل شود و آن را ارزش قلمداد کند، مردم به سمت همان چیز می‌روند تا در جامعه ممتاز شوند. اگر در جامعه‌ای مقام و ثروت، ملاک ارزش شناخته شود، غالب مردم به سوی آن می‌روند و مسابقه مقام و ثروت برگزار می‌گردد. میلیاردها تومان هزینه می‌کنند تا پست مهم و مناسبی اختیار کنند. خانه‌ای می‌خرند که چندین میلیارد تومان در آن هزینه شده باشد؛ خانه‌ای در بهترین نقطه شهر، مجهز به سیستم هوشمند که حتی اگر در خارج از کشور باشد و کسی به قصد سرقت وارد خانه‌اش شود، هم صاحب خانه مطلع می‌شود و هم پلیس در جریان قرار می‌گیرد! بنابراین، اگر معیار ارزشی جامعه‌ای پول و ثروت باشد همه مردم برای به دست آوردن بیشتر آن دو مسابقه می‌دهند. امّا اگر در جامعه‌ای شخصیت در علم و تقوا و ایمان بود

ص: ۱۶۰

مردم هم به سوی این ارزش‌های معنوی سوق پیدا می‌کنند.

کار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تغییر نظام ارزشی عصر جاهلیت بود. لذا هنگامی که قرآن بر آن حضرت نازل شد و پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام را به مردم عرضه کرد، گفتند:

«لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَيْشِيِّينَ عَظِيمٍ»؛ چرا این قرآن بر مرد بزرگ (و ثروتمندی) از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است. (۱)

علت این نوع برخورد مشرکان مکه، این بود که نظام ارزشی آنها پول و مقام بود. و لذا وقتی که از آن حضرت معجزه خواستند بر همین اساس و دیدگاه تقاضای خود را مطرح کردند. توجه فرمایید:

«وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَبُوعًا* أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا* أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا* أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرٍ أَوْ تَرْفَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُؤْيَاكَ حَتَّى تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا*»؛ و گفتند: «ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا این که چشمه جوشانی از این سرزمین (خشک و سوزان) برای ما خارج سازی، یا باغی از نخل و انگور از آن تو باشد؛ و در لابه‌لای آن نهرها جاری سازی. یا قطعات (سنگ‌های) آسمان را آن چنان که می‌پنداری، بر سر ما فرود آوری؛ یا خداوند و فرشتگان را در برابر ما بیاوری. یا برای تو خانه‌ای پرنقش و نگار از طلا- باشد، یا به آسمان بالا روی، و حتی اگر به آسمان روی ایمان نمی‌آوریم، مگر این که نامه‌ای (از سوی خدا) بر ما فرود آوری که آن را بخوانیم!» بگو: «منزه است پروردگارم (از این سخنان بی‌معنا)! مگر جز انسانی فرستاده (از سوی خدا) هستیم؟!». (۲)

۱- سوره زخرف، آیه ۳۱.

۲- سوره اسراء، آیات ۹۰-۹۳.

ص: ۱۶۱

پیامبر صلی الله علیه و آله مبعوث شد که این نظام ارزشی عصر جاهلیت که محصول آن ابوسفیان‌ها و ابوجهل‌ها و ابولهب‌ها بودند را عوض کند و نظام ارزشی اسلام را که محصول آن سلمان‌ها و ابوذر‌ها و مقدادهاست جایگزین آن کند.

شیخ بهایی و ترویج نظام ارزشی

شیخ بهایی رحمه الله از علمای بزرگ شیعه خدمات زیاد و کارهای مهمی انجام داد.

شاه عباس تصمیم گرفت به عنوان تقدیر و تشکر از زحمات شیخ جایزه‌ای به وی تقدیم کند. در این زمینه با آن عالم جلیل القدر مشورت کرد. شیخ گفت: من هیچ توقعی از شما ندارم، جز این که یک روز اسب مخصوص سلطنتی را در اختیارم بگذارید تا در خیابان چهار باغ سوار بر آن شوم و تو پیاده همراه من بیایی! شاه گفت: این چه درخواستی است و چه فایده‌ای برای تو دارد؟ شیخ گفت: بعداً آثار آن را خواهید دید! شاه عباس موافقت کرد و آن کار انجام شد، و مردم به ارزش و موقعیت علم و علما پی بردند و علم و دانش از ارزش‌های اصیل جامعه شد و اقبال مردم به حوزه‌های علمیّه زیاد شد.

پس از یک سال تمام مدارس علمیّه اصفهان مملوّ از طلب علم دینیّه شد.

آری هر چیزی که به عنوان ارزش در جامعه مطرح شود مردم به سوی همان چیز جذب می‌شوند. لذا باید نسبت به این مسأله مهم توجه کافی و لازم را مبذول داشت که اگر ارزش‌ها از مسیر اصلی خود منحرف شوند جوان‌های جامعه نیز به انحراف کشیده می‌شوند.

تفاوت نظام ارزشی دنیای امروز با جمهوری اسلامی

نظام ارزشی دنیای امروز دلار و یورو و پست و مقام است، و اینها نباید نظام

ص: ۱۶۲

ارزشی حکومت اسلامی باشد. گاه دیده می‌شود، که در بعضی موارد آهسته آهسته دنباله‌رو نظام ارزشی غرب می‌شویم. مثلاً در نظام ارزشی آنها اگر چند زن در کابینه دولت حضور نداشته باشند مشکل ایجاد می‌شود، ما هم به تبعیت از آنها چنین می‌کنیم! در حالی که تبعیت کردن از نظام ارزشی آنها ما را بیچاره خواهد کرد. ما نباید برای به دست آوردن رأی مردم در انتخابات ریاست جمهوری یا مجلس شورای اسلامی یا دیگر انتخابات این همه پول خرج کنیم، بلکه مردم باید بر اساس معیارهای برخاسته از نظام ارزشی اسلام همچون تقوا، ایمان، علم، دانش، سابقه مبارزاتی، حضور در میدان‌های جهاد و شهادت و مانند آن، فرد مورد نظر خود را انتخاب کنند.

حضرت نوح پیامبر علیه السلام برای حفظ نظام ارزشی خود حاضر نشد به خواسته ثروتمندان و صاحبان قدرت تن در دهد و تسلیم آنها شود، ما نیز به تبعیت از پیامبران الهی باید در حفظ نظام ارزشی خود کوشا باشیم و اجازه ندهیم آن را دستخوش تغییر کنند، که آثار بد و پیامدهای شومی به جای خواهد گذاشت.

حضرت علی علیه السلام حتی در اوج قدرت و به هنگام رسیدن به خلافت و پس از آن، ساده‌ترین لباس (لباس کرباس) را می‌پوشد و از ساده‌ترین غذا (نان جو) استفاده می‌کند تا لباس گران‌قیمت و سفره رنگین ارزش محسوب نشود و مردم به ارزش‌های واقعی و حقیقی رهنمون شوند. آن حضرت بسیار تلاش کرد و خون دل خورد تا نظام ارزشی انحرافی یافته عصر خلفای سه گانه را به نظام ارزشی زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله تغییر دهد، که متأسفانه به آن حضرت مهلت ندادند و شهیدش کردند و گرنه دوباره جامعه به سراغ افرادی همچون سلمان‌ها و ابوذر‌ها و مالک‌ها و رشیدها و مانند آنها می‌رفت، نه این که زمام امور خود را به جنایتکارانی همچون حجاج بن یوسف ثقفی و مانند آن بسپارد.

ص: ۱۶۳

۲. روش تبلیغی حضرت نوح علیه السلام

می‌دانیم که حضرت نوح علیه السلام قبل از طوفان ۹۵۰ سال در میان قومش مشغول تبلیغ آیین خویش بود، همان گونه که اطلاع داریم در این مدّت طولانی، تنها حدود ۸۰ نفر به آن حضرت ایمان آوردند؛ تقریباً هر ۱۲ سال یک نفر هدایت شد. آری آن حضرت برای هدایت هر نفر ۱۲ سال زحمت کشید و وقت گذاشت.

راستی حضرت نوح علیه السلام چگونه تبلیغ می‌کرد و از چه روش‌هایی سود می‌برد؟ امروزه برای تبلیغات ابزار و وسایل فراوانی در اختیار است. تریبون‌های مساجد، حسینیه‌ها، مجالس مذهبی، نمازهای جمعه، روزنامه‌ها، کتاب‌ها، مجلّات رسانه‌های صوتی و تصویری نظیر صدا و سیما و ماهواره‌ها و اینترنت‌ها و حتّی موبایل‌ها و مانند آن کار تبلیغات را بسیار سهل و آسان کرده است، اما هیچ کدام از اینها در عصر حضرت نوح علیه السلام نبود. بدین جهت هر جا مجلس عروسی یا عزا بود حضرت نوح علیه السلام شرکت می‌کرد و خطاب به مردم می‌گفت:

«ای مردم! من پیامی از سوی خدای شما برای شما آورده‌ام. پیامی که سعادت و نجات و آبادی دنیا و آخرت شما را تضمین خواهد کرد و آن این که: «بت‌ها را کنار بگذارید و خدای یکتا را بپرستید». حضرت علاوه بر این تبلیغات گروهی، به تبلیغات فردی نیز می‌پرداخت، به این شکل که به درخانه مردم می‌رفت و در خانه‌ها را یکی پس از دیگری می‌زد و به صاحبخانه می‌گفت: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا

«قرآن مجید اجمالاً به این روش‌های تبلیغاتی حضرت اشاره کرده است.

توجه فرمایید: «ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا» ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا؛ سپس من آنها را با صدای بلند (به اطاعت فرمان تو) دعوت کردم، سپس آشکارا و نهان (حقیقت توحید و ایمان را) برای آنها بیان داشتم. (۱)

ص: ۱۶۴

در ضمن از این آیات و آیات مشابه، نهایت دلسوزی پیامبران خدا برای هدایت مردم استفاده می‌شود. به عنوان مثال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مکه مملو از بت‌خانه و بت‌پرستی به طائف سفر می‌کند تا دین اسلام را در آنجا تبلیغ کرده و پیروان و همراهانی پیدا کند، اما حاصل تمام زحمات آن حضرت در این سفر که همراه با جراحت بدن مبارکش بود، تنها ایمان آوردن یک نفر بود. راستی ما برای نصیحت و ارشاد و راهنمایی خانواده و فرزندان خود چقدر وقت می‌گذاریم؟! بایک بار و دو بار و سه بار تذکر، ناامید شده و آنها را به حال خود رها می‌کنیم؛ در حالی که حضرت نوح علیه السلام برای هدایت هر نفر ۱۲ سال زحمات فوق‌العاده‌ای تحمل می‌کند.

ابزار هدایت و دعوت

اشاره

پیامبران در دعوت‌های خویش هم بشارت می‌دادند و هم انداز می‌کردند؛ هم بشیر بودند و هم نذیر. و دیگران نیز برای هدایت باید هم تشویق کنند و هم توبیخ؛ که هر کدام بدون دیگری و به تنهایی کارآیی لازم را ندارد. بنابراین، این که گفته می‌شود بچه‌ها را فقط تشویق کنید اشتباه است باید به هنگام انجام کارهای پسندیده تشویق، و در زمان ارتکاب کارهای ناپسند سرزنش و توبیخ شوند؛ دنیای امروز هم همین کار را می‌کند؛ برای خوبان بزرگداشت و لوح تقدیر و جایزه، و برای بدان مجازات و زندان و توبیخ در نظر می‌گیرد.

حضرت نوح علیه السلام نیز هم انداز کرد و هم بشارت داد. قرآن مجید انداز آن حضرت را چنین نقل می‌کند:

«قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ * أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا أَمْرًا»؛ گفت ای قوم من! به یقین من برای شما اندازکننده آشکاری هستم که خدا را پرستش کنید و از

ص: ۱۶۵

مخالفت او بپرهیزید و مرا اطاعت نمایید!». (۱)

و در مورد بشارت، پنج مطلب از آن حضرت نقل شده است که یک مورد آن بشارت معنوی و چهار مورد دیگر بشارت مادی است: اما بشارت معنوی همان آموزش گناهان است که در دهمین آیه سوره نوح آمده توجّه فرماید:

«فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا»؛ و گفتم: از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است». این اولین جایزه و بشارت حضرت نوح علیه السلام به قومش بود که جنبه معنوی دارد. انسان هر زمان مرتکب خلاف و گناهی می‌شود باید استغفار کرده و به درگاه خداوند توبه کند. اگر یک عمر گناه کردی خالصانه به درگاه خدا بیا و به‌طور جدی توبه کن و با اعمال صالح آینده گذشته را جبران نما، تا خداوند بر تمام اعمال قلم عفو بکشد.

و اما بشارت‌های مادی که در ضمن چند آیه به آن اشاره شده به شرح زیر است:

«يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا* وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا»؛ تا باران‌های پربرکت آسمان را پی در پی بر شما فرستد، و شما را با اموال و فرزندان فراوان کمک کند و باغ‌های سرسبز و نه‌های جاری در اختیارتان قرار دهد». (۲)

قوم حضرت نوح علیه السلام از یک سو گرفتار خشکسالی بودند، از سوی دیگر چشمه‌ها و قنوات آنها خشکیده بود و در نتیجه باغ‌ها و مزارعشان از بین رفته بود، و از سوی دیگر مرگ و میر در میان فرزندانشان شایع گشته و زانانشان عقیم شده بودند. حضرت نوح علیه السلام بر اساس همین مشکلات به آنها بشارت‌هایی داد.

۱- سوره نوح، آیه ۲ و ۳.

۲- سوره نوح، آیه ۱۱ و ۱۲.

ص: ۱۶۶

اولین بشارت مادّی، نزول باران‌های پربرکت بود که آنها را از خشکسالی نجات می‌داد. بشارت دوم جبران اموال از دست داده، و بشارت سوم زیاد شدن فرزندان و نسل آنها بود. و بشارت چهارم باغ‌های سرسبز و نهرها و جویبارهای پر آب که زمین‌های کشاورزی و باغات آنها را سیراب می‌کرد.

سؤال: با وجود نهرهای جاری، باران‌های پی در پی برای چه؟

جواب: نهرها بر تمام زمین‌ها مسلط نیستند و نمی‌توانند زمین‌های مرتفع و کوه‌ها و تپه‌ها را سیراب کنند، اما باران تمام زمین‌های مرتفع و کوه‌ها و تپه‌ها را سیراب و سرسبز می‌کند.

خلاصه این که حضرت نوح علیه السلام کلید حلّ تمام مشکلات مادّی و معنوی قومش را ایمان به خداوند بیان کرد. اما آنها سخن این پیامبر بزرگ را گوش ندادند و تسلیم او نشدند. و ای کاش فقط گوش نمی‌دادند و از عکس‌العمل‌های زشت دیگر خودداری می‌کردند. به این عکس‌العمل‌ها از زبان حضرت نوح علیه السلام توجه فرمایید:

« قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا * فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا * وَإِنِّي كَلَّمْتُمَا دَعْوَتَهُمْ لَتُغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أُصَيْبَهُمْ فِي أَدَانِهِمْ * وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْبُرُوا * وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا »؛ (نوح) گفت: پروردگارا! من قوم خود را شب و روز (به سوی تو) دعوت کردم، اما دعوت من چیزی جز فرار (از حق) بر آنان نیفزود! و من هر زمان آنها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند) تا تو آنها را بیمارزی، انگشتان خویش را در گوش‌هایشان قرار داده و لباس‌هایشان را بر خود پیچیدند، و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند! (۱) آری! گاه انسان آن قدر بیچاره می‌شود که حتی حاضر نمی‌شود صدای حق را بشنود، در حالی که عقل حکم می‌کند

به

ص: ۱۶۷

سخنان مختلف گوش فرا دهد و بهترینش را برگزیند. اکنون نیز چنین لجاجت‌هایی در مقابل منطق و سخن حق وجود دارد، البته نه به شکل سنتی و پنبه در گوش کردن و لباس بر سر کشیدن، بلکه به صورت‌های مدرن مانع رسیدن سخن حق به تشنگان حق و حقیقت می‌شوند. آنها که با برنامه‌های فاسد و مفسد ماهواره‌ها، شبکه‌های تلویزیونی مختلف، اینترنت‌ها و مانند آن مردم را به انحراف می‌کشاند در حقیقت پنبه در گوش مردم نهاده و مانع رسیدن پیام حق به آنها می‌شوند.

حضرت نوح علیه السلام پس از آن که متحمل زحمات طاقت‌فرسایی برای هدایت قومش شد و عده‌قلیلی به وی ایمان آوردند و از هدایت بقیه ناامید شد، آنها را نفرین کرد؛ که در مباحث آینده شرح آن خواهد آمد.

۳. عمر طولانی حضرت نوح علیه السلام

سؤال: همان گونه که در مباحث پیشین گذشت حضرت نوح علیه السلام عمری طولانی داشت. چگونه یک انسان می‌تواند عمری چنین طولانی داشته باشد؟

جواب: اولاً در آن عصر و زمان عمر همه مردم طولانی‌تر از امروز بود. و طول عمر اختصاص به حضرت نوح علیه السلام نداشت؛ همان گونه که قد و قواره و هیکل مردم آن زمان به مراتب درشت‌تر بود.

ثانیاً: دانشمندان معتقدند عمر انسان حدّ و مرز محدود و خاصی ندارد.

بنابراین، اگر شرایط تغییر کند عمر انسان‌ها هم تغییر کرده و طولانی می‌شود. آنها این مطلب را روی برخی حیوانات و گیاهان آزمایش کرده، و توانستند با تغییر شرایط عمر آنها را تا ده برابر طولانی‌تر کنند. بنابراین، اگر شرایط زیستی انسانی که صد سال عمر می‌کند تغییر کند و طول عمر او ده برابر شود، می‌تواند ۱۰۰۰

ص: ۱۶۸

سال عمر کند. حتی برخی از دانشمندان مدّعی هستند که در برخی از موارد قادرند در شرایط ایده‌آل عمر آن موجود را تا ۹۰۰ برابر افزایش دهند، که در صورت تحقق چنین شرایطی یک انسان ۱۰۰ ساله، ۹۰/۱۰۰۰ سال عمر خواهد کرد. نتیجه این که عمر حدّ و مرز معینی ندارد، بلکه تابع شرایط محیطی است که اگر اصلاح شود طولانی می‌گردد. بنابراین، کسانی که به طول عمر مبارک حضرت مهدی علیه السلام ایراد می‌گیرند از این مسائل علمی بی‌اطلاعند. خداوند برای آن حضرت شرایطی مهیا ساخته که عمر آن حضرت به ده‌ها برابر افزایش یافته است.

ثالثاً: هرگاه خداوند اراده نماید مطلبی تحقق پیدا کند بی‌درنگ واقع خواهد شد، هر چند رمز و رازش بر ما روشن نباشد. و عمر طولانی برخی از اولیای الهی از این طریق نیز قابل توجیه است، و معجزه امری است که در عصر پیامبران و امامان هر دو رخ داده است. پیامبر برای اثبات پیامبریش، و امام برای اثبات امامتش معجزه می‌کردند. به عنوان نمونه به یکی از معجزات مشهور امام هادی علیه السلام توجه فرمایید: روزی حضرت هادی علیه السلام در مجلسی نشسته بود متوکّل و اطرافیان‌ش نیز حضور داشتند، مرد ساحری نیز در آن مجلس بود. هنگامی که حضرت دست به سمت ظرف غذا دراز کرد ساحر با توسّل به سحر و جادو ظرف مذکور را به سمت دیگر منتقل کرد، تا از دسترس امام خارج شود و امام را مسخره کند. امام دست به سمت ظرف دیگری دراز کرد و آن مرد هتّاک همان عمل زشت را تکرار نمود. امام به تصویر شیری که بر روی پرده صاحبخانه نقش بسته بود اشاره کرد و فرمود: «ای حیوان این ساحر را بخور!» متوکّل که با دقّت اوضاع را زیر نظر داشت به ناگاه مشاهده کرد شیر از پرده جدا شد و به سمت ساحر رفت و او را درید و خورد و به جای خود بازگشت! (۱)

۱- بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۴۶، ح ۳۰؛ شبیه این داستان در همین جلد، ص ۱۸۴، ح ۴۹ در مورد امام رضا علیه السلام نیز نقل شده است.

ص: ۱۶۹

بنابراین، امکان عمر طولانی هم از طریق علمی و عادی وجود دارد و هم از طریق اعجاز و به صورت غیر عادی، و عمر طولانی حضرت نوح علیه السلام و امام زمان علیه السلام امر غیر ممکن نیست.

جالب این که: مسیحیان که در مورد طول عمر امام زمان علیه السلام ایراد می‌کنند خودشان در مورد حضرت مسیح عمری به مراتب طولانی‌تر قائل هستند. طبق آنچه در انجیل‌های فعلی نوشته شده، آنها معتقدند حضرت مسیح بعد از به دار آویخته شدن دفن شد و پس از سه روز دوباره زنده شد و به آسمان‌ها رفت و هنوز زنده است و از آن زمان تاکنون بیش از دو هزار سال می‌گذرد! آنها که برای حضرت عیسی علیه السلام چنین عمر طولانی قائل هستند چطور عمر طولانی امام زمان علیه السلام مایه شگفتی و تعجب آنهاست.

به هر حال حضرت نوح علیه السلام از عمر طولانی خود در جهت هدایت مردم استفاده کرد؛ چرا که هدایت بشر بسیار مهم است، در روایتی از وجود مقدس حضرت محمد صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام می‌خوانیم که: «اگر خداوند یک نفر از بندگانش را به دست تو هدایت کند از آنچه آفتاب بر آن می‌تابد ارزشمندتر است» (۱).

آفتاب تنها بر کره زمین نمی‌تابد، بلکه بر تمام منظومه شمسی می‌تابد. در نتیجه هدایت یک نفر، ارزشمندتر از مجموعه منظومه شمسی است. بنابراین، باید مراقب همدیگر باشیم اگر برای دیگران مشکلی پیش آمد آنها را هدایت کنیم.

پروردگارا! توفیق هدایت دیگران را که بزرگ‌ترین سرمایه و افتخار است به ما مرحمت فرما.

زمانی که پیامبران ظهور می‌کردند مؤمنان به آنها محدود بودند، اما همان

۱- بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۱۶، ح ۲۶.

ص: ۱۷۰

تعداد محدود کیفیت بالایی داشتند. هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قیام کرد عده کمی به وی پیوستند و تعداد مسلمانان حتی زمانی که آن حضرت به مدینه هجرت کرد محدود بود و لذا در اولین برخورد نظامی اسلام با لشکر کفر و شرک، یعنی جنگ بدر، تعداد مسلمانان ۳۱۳ نفر و سپاه دشمن سه برابر آنها بود. تا آنجا که فرمانده سپاه دشمن باور نکرد این تعداد تمام سربازان اسلام باشد و لذا به یکی از فرماندهانش به نام عمیر بن سیف گفت: اطراف محل اسکان لشکر مسلمانان را جستجو کن، بین تمام لشکر مسلمانان همین ۳۱۳ نفرند یا افراد دیگری در درّه‌ها و پشت تپه‌ها پنهان شده‌اند و می‌خواهند ما را غافلگیر کنند. عمیر رفت و جستجوی کاملی کرد و بازگشت و در گزارش مأموریت خویش چنین گفت: احدی در هیچ نقطه‌ای پنهان نشده و تمام لشکر مسلمانان همین ۳۱۳ نفرند، اما از قیافه‌های آنها استفاده می‌شود که انسان‌های مصمم و بااراده‌ای هستند، زبانشان را که به گرد لبانشان می‌چرخاند همانند زبان افعی است که دور دهانش می‌چرخاند. گمان می‌کنم که آنها از مدینه برای ما سوغات مرگ آورده‌اند! (۱)

پیروان حضرت نوح علیه السلام نیز هر چند به صد نفر نمی‌رسیدند، اما بسیار مصمم و بااراده بودند و بخشی از حالات آنها در سوره نوح آمده است.

خلاصه این که پیروان و یاران اولیه پیامبران از نظر کمی کم، اما از نظر کیفی در سطح بسیار بالایی بودند.

نفرین حضرت نوح علیه السلام

همان گونه که گذشت علیرغم تلاش‌های پیگیر و شبانه‌روزی حضرت

۱- بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۲۲۴؛ به نقل از سید المرسلین، ج ۲، ص ۷۳.

ص: ۱۷۱

نوح علیه السلام اکثریت مردم ایمان نیاوردند. خداوند خیال نوح را راحت کرد و دستور جدیدی به وی داد. توجه فرمایید:

«وَأَوْحَىٰ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ»؛ به نوح وحی شد که: جز آنها که (تا کنون) ایمان آورده‌اند، دیگر هیچ کس از قوم تو ایمان نخواهد آورد. پس، از کارهایی که می‌کردند؛ غمگین مباش. (۱)

این آیه در حقیقت پایان مرحله ارشاد و هدایت قوم، و آیه بعد آغاز مرحله دیگری از مأموریت حضرت نوح است. توجه فرمایید:

«وَأَصْنَعِ الْفُلْمَكَ بَاعْنِينَا وَوَحِينَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّعْرِضُونَ»؛ و (اکنون) در محضر ما و طبق وحی ما، کشتی بساز. و درباره آنها که ستم کردند با من سخن مگو (و شفاعت مکن)، که (همه) آنها غرق شدنی هستند! (۲)

کلمه «اعیننا» (در برابر دیدگان ما) اشاره به این است که تمام تلاش‌ها و کوشش‌های تو در این زمینه در حضور ماست. بنابراین، با فکر راحت به کار خویش ادامه بده. طبیعی است این احساس که خداوند حاضر و ناظر است و محافظ و مراقب می‌باشد، هم به انسان توان و نیرو می‌بخشد و هم احساس مسئولیت بیشتر.

در ضمن از کلمه «وحینا» استفاده می‌شود تمام صنایع ساخت بشر، اولین بار به وسیله وحی و با کمک پیامبران الهی ساخته شده است. سپس بشر آن را تکمیل کرده و توسعه می‌بخشد. لذا کشتی نوح که می‌بایست ظرفیت ۸۰ نفر انسان و مواد غذایی لازم برای آنها را داشته باشد، و از هر حیوان یک جفت را در خود جای دهد همراه با غذای کافی برای حیوانات مختلف با کمک وحی الهی ساخته شد.

۱- سوره هود، آیه ۳۶.

۲- سوره هود، آیه ۳۷.

ص: ۱۷۲

سومین مطلب قابل توجه در این آیه شریفه این که شفاعت حساب و کتاب دارد. کسانی مشمول شفاعت می‌شوند که حداقل ارتباط خود را با خداوند حفظ کرده باشند؛ بدین جهت خداوند به پیامبرش یادآور می‌شود که درباره ظالمان و کافران که دعوت را نپذیرفتند، شفاعت مکن و آنها باید همگی نابود شوند.

به هر حال حضرت نوح علیه السلام به امر پروردگار در وسط خشکی و در شهر کوفه یا منطقه دیگری که از دریا دور بود شروع به ساخت کشتی کرد. قوم لجوج و عنود نوح با مشاهده این صحنه بسیار تعجب کرده و عکس‌العمل‌های متفاوتی نشان دادند. توجه فرمایید:

«وَيَضِيعُ الْفُلُكَ وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَيْخُرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسِيخُرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ»؛ او مشغول ساختن کشتی بود؛ و هر زمان گروهی از اشراف قومش بر او می‌گذشتند او را مسخره می‌کردند؛ (ولی نوح) گفت اگر ما را مسخره می‌کنید، ما نیز شما را همین گونه مسخره خواهیم کرد! (۱).

می‌گویند: هر دسته از گروه‌های اشراف، نوعی استهزا که مایه خنده و تفریح بود برای خود انتخاب کردند. یکی می‌گفت: ای نوح! مثل این که ادعای پیامبری نگرفت، آخر سر نجات شدی! دیگری می‌گفت: کشتی می‌سازی بسیار خوب، دریایش را هم بساز! آیا هیچ آدم عاقلی دیده‌ای در وسط خشکی، کشتی بسازد؟! بعضی دیگر شاید می‌گفتند: اوه، کشتی به این بزرگی برای چه می‌خواهی؟ لااقل کوچک‌تر بساز، که اگر بخواهی به سوی دریا بکشی، برای تو ممکن باشد!

کار آدم‌های نادان مغرور، مسخره کردن است و بی‌شک این کار نشانه نادانی است. تو چه می‌دانی؟ شاید کسی را که مسخره می‌کنی مقامش از تو بالاتر و برتر باشد و در نزد پروردگار اجر و قرب بیشتری داشته باشد.

ص: ۱۷۳

اما حضرت نوح علیه السلام به استهزای آنها توجّهی نکرد و ضمن ادامه کار با جدّیت تمام، آنها را تهدید به مقابله به مثل کرد، که اگر شما بی جهت ما را مسخره می کنید، ما در آینده به حق شما را مسخره خواهیم کرد. و به زودی خواهید دانست که عذاب خوارکننده به سراغ چه کسی خواهد آمد، و مجازات جاودان از آن چه کسانی خواهد بود.

بالاخره حضرت نوح علیه السلام آن مردم مشرک کافر ناسپاس را نفرین کرد و فرمود:

«رَبِّ لَاتَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا* إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلْتَدُوا إِلَّا فَاَجْرًا كَفَّارًا»؛ پروردگارا! هیچ کس از کافران را بر روی زمین باقی مگذار! چرا که اگر آنها را باقی بگذاری، بندگان را گمراه می کنند و جز نسلی فاجر و کافر به دنیا نمی آورند! (۱)

سؤال: آیا نفرین نوح پیامبر علیه السلام از روی عصبانیت و انتقام بود، یا بر اساس حکمت و در راستای هدایت و ارشاد مردم صورت گرفت؟

جواب: از آیه دوم استفاده می شود که نفرین آن حضرت از روی خشم و غضب و کینه و انتقام نبود، بلکه از سر رحمت و حکمت بود، چرا که آنها هم خودشان فاسق بودند و هم نسلشان انسان های فاسقی می شدند و خداوند حکیم جمعیتی را زنده نگه می دارد که فایده ای داشته باشند و آنها هیچ فایده ای حتی برای خودشان هم نداشتند و لذا حضرت نوح آنها را نفرین کرد، و با این نفرین در حقیقت حکمت خدا را بیان نمود. ضمناً نفرین آن حضرت اختصاص به قومش ندارد، بلکه شامل هر جمعیت و قومی که گمراه و فاسد شوند و سعی در گمراه ساختن بندگان خدا داشته باشند می شود. زیرا در کار خداوند تبعیض نیست، بلکه بر اساس حکمت است.

ص: ۱۷۴

به هر حال خداوند نفرین پیامبرش را اجابت کرد و فرمان عذاب صادر شد، اما نه به لشکر زمین و آسمان، بلکه این مأموریت به آب که مایه حیات است داده شد. توجه فرمایید:

«فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ* وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدَرٍ»؛ در این هنگام درهای آسمان را با آبی فراوان و بی وقفه گشودیم؛ و زمین را شکافتیم و چشمه‌های زیادی بیرون فرستادیم؛ و این دو آب برای هدفی که مقدر شده بود درآمیختند!».

هنگامی که نشانه‌های عذاب آشکار گشت نوح علیه السلام نگاه کرد دید از تنور هم چشمه‌ای ظاهر شده و آب فوران می‌کند. نزول باران‌های پی در پی آسمان از یک سو و جوشش تمام چشمه‌ها و آب‌های زیرزمینی از سوی دیگر، دریای عظیم و وحشتناکی را ایجاد کرد که برای نجات از آن چاره‌ای جز سوار شدن بر کشتی نبود. لذا خداوند متعال حضرت نوح علیه السلام و مؤمنان به وی را، از هر حیوانی یک جفت را سوار بر کشتی کرد و نجات داد و بقیه همگی گرفتار طوفان شده، و در آب غرق شدند.

سفارشات شیطان!

پس از آن که قوم حضرت نوح غرق شدند شیطان خدمت حضرت نوح علیه السلام رسید و گفت: تو خدمتی به من کردی من نیز می‌خواهم به تو خدمتی کنم! حضرت نوح با تعجب پرسید: چه خدمتی به تو کرده‌ام؟ گفت: این جمعیتی که نفرین کردی و نابود شدند و نسل آنها را، شب و روز می‌بایست وسوسه می‌کردم و تلاش و زحمت می‌کشیدم تا هدایت نشوند، اکنون که هلاک شده‌اند تا مدتی آسوده‌ام؛ زیرا کسانی که من بر آنها سلطه داشتم نابود شده‌اند و آنها که مانده‌اند

ص: ۱۷۵

سلطه‌ای بر آنان ندارم! حضرت نوح با شنیدن این سخن ناراحت شد و گریست. سپس خطاب آمد که نصایح شیطان را بشنو از این روایت معلوم می‌شود که شیطان هم در گوشه وجدانش نقطه امیدی هست هر چند بیدار نمی‌شود. به هر حال خطاب به حضرت گفت: در سه جا مراقب من باش که حضور جدی دارم و به وسوسه می‌پردازم:»

۱. «

اَذْكُرْنِي اِذَا غَضِبْتَ

؛ به هنگام خشم و غضب به یاد من باش (که بسیار به تو نزدیکم)».

بسیاری از قهرها، نزاع‌ها، طلاق‌ها، گناهان و مانند آن به هنگام خشم و غضب رخ می‌دهد و لذا توصیه شده به هنگام عصبانیت تصمیمی نگیرید و از آن محل خارج شوید.

۲. «

وَاذْكُرْنِي اِذَا حَكَمْتَ بَيْنَ اثْنَيْنِ

؛ به هنگام قضاوت بین دو نفر (نیز) به یاد من باش».

که در چنین حالتی به تو نزدیکم و سعی می‌کنم تو را از مرز عدالت خارج کنم.

۳. «

وَاذْكُرْنِي اِذَا كُنْتَ مَعَ امْرَأَةٍ خَالِيًا لَيْسَ مَعَكُمْ اِحَدٌ

؛ و به هنگامی که با زن بی‌مانعی خلوت کرده‌ای و هیچ کس غیر از شما دو نفر در آن جا نیست (نیز مراقب وسوسه‌های من باش)» (۱). در چنین مکانی نفر سوم شیطان است و لذا خلوت با اجنبیه را حرام شمرده‌اند.

روابط مادی و معنوی انسان‌ها

انسان‌ها دارای زندگی اجتماعی هستند، روابط مادی و معنوی مختلفی با هم

۱- بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۳۱۸، ح ۲۰.

ص: ۱۷۶

دارند. گاه رابطه، نسبی و خویشاوندی است؛ مثل رابطه پدر و فرزند، یا مادر و فرزند، یا خواهر و برادر، یا عمو و برادرزاده، یا پسردایی و پسرعمه و مانند آن.

و گاه رابطه، سببی است؛ مثل رابطه زن و شوهر، یا رابطه عروس و پدرشوهر، یا داما و مادرزن و مانند آن. و گاه پیوند قبیله‌گی است؛ مثل این که فلان کس از فلان قبیله، و دیگری از قبیله دیگری است.

و گاه پیوند، گروهی و حزبی است؛ مثل این که فلان کس وابسته به فلان گروه، و دیگری عضو حزب و گروه دیگری است. که برخی از پیوندهای مذکور اختیاری و برخی غیر اختیاری است. آنچه گفته شد همه پیوندهای مادی است، و پیوندهای دیگری نیز وجود دارد که معنوی است. مثلاً پیوند اخوت و برادری که خداوند متعال در آیه ۱۰ سوره حجرات آن را برای مؤمنان مطرح کرده «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» یک پیوند معنوی است. و یا این جمله که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «أَنَا وَعَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ»

؛ من و علی پدران این امت هستیم» (۱) یک پیوند معنوی میان پیامبر اسلام و علی علیه السلام و امت اسلامی است.

خلاصه این که انسان‌ها دارای پیوندهای مختلف مادی و معنوی هستند. و گاه در میان پیوندهای مادی و معنوی تضاد و تعارض ایجاد می‌شود و انسان‌ها مجبور به انتخاب می‌شوند. اگر بخواهند پیوند معنوی را حفظ کنند باید موقتاً از پیوند مادی چشم‌پوشند و اگر نتوانند از پیوند مادی چشم‌پوشند باید پیوند معنوی را رها کنند.

به دو نمونه از این قبیل تضادها، توجه فرمایید:

۱. خداوند متعال در آیه ۱۳۵ سوره نساء می‌فرماید:

۱- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۹۵ و ۳۶۴؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۳۵.

ص: ۱۷۷

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَّوْا أَوْ تُعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا »؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همواره و همیشه قیام به عدالت کنید. برای خدا گواهی دهید، اگرچه به زیان شما، یا پدر و مادر و نزدیکانتان بوده باشد! (چرا که) اگر او (/ کسی که گواهی شما به زیان اوست غنی یا فقیر باشد، خداوند سزاوارتر است که از آنان حمایت کند. بنابراین، از هوا و هوس پیروی نکنید، که منحرف خواهید شد! و اگر حق را تحریف کنید، و یا از اظهار آن اعراض نمایید، خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است».

در این جا رابطه نسبی در تعارض با روابط معنوی و ارزش‌های الهی قرار گرفته و خداوند دستور می‌دهد که از رابطه نسبی چشم‌پوشی کنید و به عدالت و شهادت بر حق پردازید که نشانه ایمان است و اگر رابطه نسبی را مقدم داشتید و علیرغم این که در اختلاف بین (مثلاً) پدرتان و یک فرد غریبه می‌دانستید حق با غریبه است و به نفع پدرتان شهادت دادید، نشانه بی‌ایمانی است.

۲. در آخرین آیه سوره مجادله نیز می‌خوانیم:

« أَلَّا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ »؛ هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی‌یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آنها را تأیید فرموده و آنها را در باغ‌هایی بهشتی وارد می‌کند که نهرها از پای درختانش جاری است، جاودانه در

ص: ۱۷۸

آن می‌ماند؛ خدا از آنها خشنود است، و آنان نیز از خدا خشنودند؛ آنها «حزب الله» اند؛ بدانید «حزب الله» پیروان و رستگارانند». در این آیه شریفه رابطه نسبی و قبیلگی با رابطه ایمان و تقوا در تعارض قرار گرفته و به مؤمنان دستور داده شده برای تقویت رابطه ایمان از رابطه نسبی و قبیلگی چشم پوشند.

علاوه بر آیات قرآن- که دو نمونه آن گذشت- در روایات و سیره معصومین علیهم السلام نیز این مسأله به وضوح دیده می‌شود، که پیامبران و امامان علیهم السلام در گفتار و کردار عملاً روابط معنوی را بر روابط مادی، و اصول و ضوابط را بر روابط مقدم می‌دانستند؛ به عنوان نمونه می‌توان به داستان حضرت علی علیه السلام و برادرش عقیل از زبان آن حضرت اشاره نمود.

علی علیه السلام و تقاضای بی‌مورد عقیل

به خدا قسم «عقیل»^(۱) برادرم را دیدم که به شدت فقیر شده بود، و از من می‌خواست که یک من از گندمهای شما را (برخلاف موازین) به او ببخشم.

کودکانش را دیدم که از گرسنگی موهایشان ژولیده، و بر اثر فقر رنگشان دگرگون

۱- حضرت ابوطالب علیه السلام چهار پسر داشت، که هر کدام با یکدیگر ۱۰ سال فاصله سنی داشتند. اسامی آنها به ترتیب سن عبارتند از: ۱. طالب. ۲. عقیل. ۳. جعفر. ۴. علی علیه السلام.

حضرت ابوطالب «عقیل» را بسیار دوست می‌داشت، و لذا پیامبر به عقیل می‌فرمود: «من از دو جهت تو را دوست دارم: یکی از نظر خویشاوندی، و دیگر به خاطر آنکه می‌دانم عمویم ابوطالب تو را سخت دوست می‌داشت».

عقیل در جنگ موته همراه برادرش جعفر شرکت داشت، و از «انساب» عرب و سرگذشت آنها در ایام جاهلیت از همه داناتر بود، و در مناظرات سخت حاضر جواب بود. در مورد اینکه قبل از شهادت امیرمؤمنان علیه السلام نزد معاویه رفت یا پس از آن، در میان مورخان اختلاف نظر است. ولی محققان معتقدند پیش از شهادت نبوده است. (ترجمه گویا و شرح فشرده بر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۹۷).

ص: ۱۷۹

گشته، و گویا صورتشان با نیل رنگ شده بود!

«عقیل» باز هم اصرار کرد، و چند بار خواسته‌اش را تکرار نمود، من به او گوش فرا دادم! خیال کرد دینم را به او می‌فروشم! و به دلخواه او قدم بر می‌دارم، و از راه و رسم خویش دست می‌کشم! (اما من برای بیداری و هشدار به او) آهنی را در آتش گذاختم، سپس آن را به بدنش نزدیک ساختم (توجه کنید حضرت آهن را به بدن او نزد، بلکه آن را نزدیک بدنش برد) تا با حرارت آن عبرت گیرد، (ناگهان) ناله‌ای همچون بیمارانی که از شدت درد می‌نالند سر داد، و چیزی نمانده بود که از حرارت آن بسوزد. به او گفتم: هان ای عقیل! زنان سوگمند در سوگ تو بگریند! از آهن تفتیده‌ای که انسانی آن را به صورت بازیچه سرخ کرده ناله می‌کنی! اما مرا به سوی آتشی می‌کشانی که خداوند جبار با شعله خشم و غضبش آن را برافروخته است. تو از این حرارت می‌نالی و من از آن آتش سوزان نالان نشوم؟! (۱) و (۲)

۱- عقیل داستان خود را برای معاویه چنین نقل می‌کند:

«زندگی بر من سخت شده بود، فرزندانم را جمع کردم و به نزد برادرم علی علیه السلام رفتم. گرسنگی در قیافه فرزندانم هویدا بود، به من فرمود: «شب بیا تا چیزی به تو بدهم». شب یکی از فرزندانم دست مرا گرفت، و به سوی او برد. پس از نشستن، امام به فرزندم دستور داد از آن‌جا خارج شود. سپس به من گفت: «بگیر!» من خیال کردم کیسه‌ای از طلا است، دستم را دراز کردم، ناگاه احساس کردم که پاره آهن داغی است ... صدایم بلند شد. به من فرمود: «مادرت برایت گریه کند. این آهنی است که آتش دنیا آن را داغ کرده است. من و تو چگونه خواهیم بود آنگاه که به زنجیرهای جهنم کشیده شویم؟» آنگاه این آیه را قرائت کرد: «إِذِ الْأَعْلَالُ فِي أَغْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ» (سوره غافر، آیه ۷۱).

سپس فرمود: «بیش از آنچه خداوند برای تو قرار داده، نزد من نیست».

عقیل می‌گوید: پس از نقل این جریان معاویه در شگفتی فرو رفت و گفت: «هیئات هیئات عقت النساء ان یلدن مثله؛ دیگر زنان همانند علی نخواهند زایید». (شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۱، ص ۲۵۳).

۲- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

ص: ۱۸۰

راستی علی چه می‌کند، و دیگران چگونه رفتار می‌کنند؟ ایمان علی به او اجازه نمی‌دهد مواد غذایی مختصری را به برادر فقیر و نیازمند و عیالمند و نابینایش برخلاف ضوابط بدهد، اما زمامداران بی‌ایمان دنیا را تماشا کن که چه رانت خواریهایی می‌کنند؛ واقعاً انسان از بیان آن شرم می‌کند. بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!

پسر نوح پیامبر

در داستان اصحاب السفینه نیز این تعارض دیده می‌شود. پسر حضرت نوح با بدان بنشست و خاندان نبوتش گم کرد. عذاب الهی نازل شد، ابرهای تیره و تار صفحه آسمان را سیاه و ظلمانی و صدای رعد و برق فضا را منقلب کرد. بارش باران‌های سیل‌آسا از آسمان، و جوشش آب‌های فراوان از زمین نشان از عذابی فراگیر و خطرناک می‌داد. حضرت نوح علیه السلام به یارانش دستور داد با یاد و نام خداوند سوار بر کشتی نجات شوند «بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا» (۱) سپس خطاب به فرزندش گفت: «يَا بُنَيَّ اِزْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ»؛ (۲) پسرم! همراه ما سوار شو، و با کافران مباش! اما سوار شدن بر این کشتی مجوز و پاسپورت می‌خواهد و پاسپورت آن ایمان به خدا و جدا شدن از صف کفار است. ای انسان! دفع ضرر احتمالی لازم است، مخصوصاً ضرری که از مرز احتمال تجاوز کرده و به سرحد یقین رسیده و نشانه‌های آن آشکار شده است. بنابراین، صف خود را از صف

۱- سوره هود، آیه ۴۱.

۲- سوره هود، آیه ۴۲.

ص: ۱۸۱

بی‌ایمان‌ها جدا کن و با ترنم سرود ایمان بر کشتی نجات سوار شو. امیرا پسر نوح که بر لجاجت و سماجت خود اصرار می‌کرد پیشنهاد پدر را نپذیرفت و گفت:

«سَأْوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ»؛ (۱) به زودی به کوهی پناه می‌برم تا مرا از آب حفظ کند! حضرت نوح علیه السلام که خطر غرق شدن فرزند را کاملاً درک می‌کرد فرمود:

«لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ»؛ امروز هیچ نگهداری در برابر فرمان خدا نیست؛ مگر آن کس را که او رحم کند! آری! امروز تنها راه نجات ایمان آوردن و سوار شدن بر کشتی نجات است.

همان طور که حضرت نوح علیه السلام با فرزندش مشغول گفتگو بود تا شاید بتواند او را متقاعد کند و ایمان بیاورد و از هلاکت نجات یابد، موجی میان آن دو حایل شد و فرزند نوح در آب غرق شد. «فَكَانَ مِنَ الْمُعْرِقِينَ» (۲) طوفان مأموریت خود را انجام داد و

تمام کسانی را که بر کشتی سوار نشده بودند غرق کرد. در پی آن، فرمان قطع طوفان نازل شد. به آیه ۴۴ سوره هود توجه کنید:

«وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»؛ و گفته شد:

ای زمین آبت را فرو بر! و ای آسمان (از بارش) خودداری کن! و آب فرو نشست و کار پایان یافت و (کشتی) بر (دامنه کوه) جودی پهلو گرفت؛ و (در این هنگام) گفته شد: دور باد گروه ستمکار (از رحمت خدا!).

در ادامه داستان، حضرت نوح علیه السلام در مورد فرزند غرق شده‌اش از خداوند سؤالی کرد، که در حقیقت نمونه‌ای از تعارض نسبت‌های مادی و معنوی است.

توجه فرمایید:

«رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ»؛ پروردگارا! پسر من از

۱- سوره هود، آیه ۴۳.

۲- سوره هود، آیه ۴۳.

ص: ۱۸۲

خاندان من است؛ و وعده تو (در مورد نجات خاندانم) حق است؛ و تو بهترین حکم کنندگان! (۱) خداوند متعال طبق آیه ۴۰ سوره هود دستور داده بود که حضرت نوح علیه السلام از هر جفتی از حیوانات و همچنین خاندانش (اهلک) را سوار بر کشتی کند و این در حقیقت وعده خداوند برای نجات اهل (و خانواده) حضرت نوح علیه السلام بود. و با توجه به این که فرزند نوح جزئی از خانواده‌اش بوده، این سؤال برای پیامبر خدا ایجاد شد که چطور او نجات نیافته و در طوفان غرق شده است؟! خداوند در پاسخ فرمود:

«يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَمَا تَسَأَلُنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعْظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»؛ ای نوح! او از اهل تو نیست! او عمل غیر صالحی است (/ فرد ناشایسته‌ای است؛ پس آنچه را از آن آگاه نیستی از من نخواه؛ من به تو اندرز می‌دهم که از جاهلان نباشی). (۲) یعنی چون فرزندت رابطه‌اش را با خداوند قطع کرده اهل تو محسوب نمی‌شود، و رابطه‌اش با خانواده‌ات نیز بریده شده است.

حضرت نوح علیه السلام که به اشتباهش پی برد خطاب به خداوند عرض کرد:

«رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنُ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ پروردگارا! من به تو پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که از آن آگاهی ندارم. و اگر مرا نیامرزی، و بر من رحم نکنی، از زیانکاران خواهم بود». (۳)

۱- سوره هود، آیه ۴۵.

۲- سوره هود، آیه ۴۶.

۳- سوره هود، آیه ۴۷.

ارتباط با خدا تنها راه نجات

از آنچه در مورد حضرت نوح علیه السلام و فرزندش گذشت استفاده می‌شود که تنها راه نجات، ارتباط با خداوند و عمل صالح است. اگر ارتباط انسان با خداوند قطع شود روز قیامت راه نجاتی نیست، هر چند فرزند پیامبر باشد و لذا ارتباط با خداوند باید هر چه بیشتر تقویت، و آنچه این ارتباط را تضعیف می‌کند برچیده شود.

متأسفانه امروز جوانان ما از هر زمانی بیشتر در معرض خطرند، چون چشمه‌های فساد از هر جایی می‌جوشد. اگر در گذشته فراهم کردن ابزار فساد کاری دشوار بود، امروزه تهیه مقدمات آن بسیار سهل و آسان و در دسترس همگان است. و لذا جوانان باید به هوش باشند و خود را از لغزشگاه‌ها دور نگه دارند، همان گونه که مسئولین نیز باید احساس مسئولیت کرده و برای حفظ و تقویت ارتباط جوانان با خداوند نهایت کوشش خود را به کار گیرند. چون اگر نسل جوان از دست برود فقط جهان آخرت از دست نمی‌رود، بلکه دنیا نیز از دست می‌رود. زیرا همین جوانان دلاور هستند که لباس رزم بر تن می‌کنند و شجاعانه در مقابل دشمن می‌ایستند. البتّه جوانانی که به خدا و قیامت ایمان داشته و رابطه خود را با خداوند قطع نکرده باشند.

پدران! مادران! متولیان آموزش و پرورش! دانشگاه‌ها! رسانه‌های جمعی! همگی به هوش باشید، که دشمن از دو راه سعی دارد جوانان ما را به تباهی و فساد بکشد:

۱. فساد اخلاقی؛ این کار را از طریق رواج و اشاعه موادّ مخدر، مشروبات الکلی، فیلم‌های مستهجن و مانند آن انجام می‌دهد.

۲. متزلزل ساختن ایمان به خدا و معاد و امام زمان علیه السلام و مانند آن که از طریق

ص: ۱۸۴

شبهه‌افکنی و ایجاد سؤال حاصل می‌شود.

حوزه‌های علمیه، روحانیون، علما و مراجع معظم تقلید در این زمینه وظیفه سنگینی دارند؛ هر چند حل این مشکل تنها به وسیله یک گروه امکان‌پذیر نیست، بلکه همه باید دست به دست هم بدهند و این سرمایه با ارزش را حفظ کنند و آن را از آفات و خطرات دور نگه دارند، و با برنامه‌ریزی صحیح و عاقلانه به همراه منطق و محبت و عاطفه، ارتباط آنها را هر چه بیشتر با خداوند متعال تقویت نمایند.

مشکل دنیای امروز

دنیای امروز شعارهای جذّاب و فریبنده‌ای نظیر «حقوق بشر»، «دموکراسی»، «حمایت از کارگران»، «روز مادر» و حتی «حمایت از حیوانات» می‌دهد، اما به هنگام عمل رابطه‌ها و منافع شخصی بر ضوابط و منافع ملی مقدم می‌شود.

آمریکایی‌ها می‌گویند: «اسرائیل در خاور میانه حافظ منافع ماست و لذا، اگر در غزه جنایت کند او را محکوم نمی‌کنیم، زیرا محکومیت اسرائیل به مصلحت منافع ما نیست!» اخیراً هیأتی از سازمان ملل به سرپرستی یک یهودی صهیونیست مأمور مطالعه و تحقیق در مورد جنایات جنگی اسرائیل در غزه شد، و گزارش مفصّلی در بیش از ۵۰۰ صفحه به سازمان ملل ارائه کرده و خواستار محاکمه عوامل جنگی شده، اما آمریکایی‌ها هر گونه اقدامی بر علیه اسرائیل را در سازمان ملل وتو کردند، چون اسرائیل حافظ منافع آنها در خاورمیانه است!

آری! مشکل اساسی دنیای امروز مقدم داشتن روابط بر ضوابط است. دنیایی که امام زمان علیه السلام ان شاء الله بر آن حکومت خواهد کرد دنیای تقدّم ضوابط بر روابط خواهد بود، و ارزش‌ها حکومت خواهد کرد.

مبارزه با بت‌پرستی هدف اصلی پیامبران

طبق آنچه از تاریخ استفاده می‌شود و قرآن مجید نیز به آن گواهی می‌دهد، پیامبران الهی مردم را به خداپرستی دعوت نمی‌کردند بلکه دعوت به توحید و یکتاپرستی می‌کردند؛ زیرا همه مردم، حتی مشرکان، اصل وجود خدا را قبول داشتند. و لذا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ۱۳ سال در مکه زحمات طاقت‌فرسایی متحمل شد تا مردم به توحید و یکتاپرستی روی آورند، و از شرک و بت‌پرستی رویگردان شوند، و خدایی جز «الله» را نپرستند. و شعار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «
قولوا لا اله الا الله تفلحوا»^(۱)

در همین راستا بود. و علت این که همه انسان‌ها، حتی مشرکان و بت‌پرستان، اصل وجود خدا را قبول دارند دو مطلب است:

۱. خداپرستی جزء فطرت انسان است، و هر انسانی بالفطره در درون دل به خداوند ایمان دارد.
۲. هر کس کمترین بهره‌ای از عقل داشته باشد و به صفحه عالم آفرینش نگاهی بیندازد و این همه آثار خداوند را ببیند، بی‌شک پی به وجود او می‌برد.

اگر انسان وارد موزه‌ای شود و یک تابلوی نقاشی بسیار زیبایی را مشاهده کند، که در کنار آن نام نقاش و زمان زندگی او را که مثلاً مربوط به ۳۰۰ سال قبل است، نوشته باشند انسان به هنر و مهارت نقاش نادیده آفرین می‌گوید، و هرگز احتمال نمی‌دهد که آن اثر بدیع و زیبا توسط کودک غیر ممیزی که با قلموی نقاشی مشغول بازی بر روی بوم بوده به وجود آمده باشد. حال اگر انسانی تابلوهای فراوان و نامحدودی از خالق هستی در گوشه و کنار عالم ببیند که قابل مقایسه با تابلوهای نقاشی بشر نیست، به وجود خداوند متعال پی نمی‌برد؟!!

۱- بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۲۰۲، ح ۳۲.

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار
 بنابراین، وجود این همه آثار پروردگار در صفحه جهان آفرینش انسان را به سوی او هدایت می‌کند. حتی طبیعی مسلک‌ها، که اسم
 خدا را قبول ندارند، در عمل خداوند را قبول دارند. کسانی که قلبشان را جراحی می‌کنند و ناچارند چند رگ مسدود قلب را
 تعویض نمایند، رگی از پشت ران تا ساق پایشان وجود دارد که آن را درآورده و قطعه قطعه کرده، و جایگزین رگ‌های فاسد شده
 قلب می‌کنند و بدین وسیله مشکل قلب برطرف می‌شود. اگر از طبیب طبیعی مسلک پرسیده شود: «چه کسی این رگ را در بدن
 انسان برای چنین روزی ذخیره کرده است؟» می‌گوید: «طبیعت پیش‌بینی چنین مشکلاتی را برای بشر کرده، و لذا این رگ را برای
 حل این مشکل احتمالی در پایش به ودیعت نهاده است» معنای این سخن این است که طبیعت موجودی است دارای شعور، علم و
 فهم بسیار بالا، که مشکلات آینده بشر، و راه حل آن را پیش‌بینی کرده است! او نام این موجود را طبیعت نهاده و ما آن را خدا
 می‌نامیم. بنابراین، همه خدا را قبول دارند و در نامش اختلاف کرده‌اند.

از منکران خدا و معتقدان به طبیعت می‌پرسیم: «مگر انسان دارای دو کلیه نمی‌تواند با یک کلیه زندگی کند؟ پس چرا دو کلیه در
 بدن وی نهاده شده است؟» می‌گویند: «طبیعت پیش‌بینی کرده که اگر یک کلیه فاسد شد زندگی انسان دستخوش مشکلاتی نشود
 و بتواند به حیات خود ادامه دهد، یا اگر هر دو کلیه انسانی فاسد شد و از کار افتاد شما بتوانید یک کلیه خود را در اختیار وی قرار
 داده و او را از مرگ نجات دهید؟»

ما این موجود باشعور حکیم آینده‌نگر را خدا نامیده و آنها طبیعتش می‌گویند،

ص: ۱۸۷

پس اختلاف در نام است. کسانی که زخم معده می‌گیرند و با این بیماری دست به گریبان می‌شوند، بخشی و گاه نصف معده آنها را برمی‌دارند و چنین شخصی با نصف باقیمانده معده به زندگی خود ادامه می‌دهد. اگر پرسیده شود: «انسانی که با نصف معده می‌تواند زندگی کند چرا معده کامل در نهادش گذاشته شده است؟» جواب می‌دهند: «طبیعت پیش‌بینی بیماری‌ها و مشکلاتی که برای معده حاصل می‌شود را کرده و بیش از حد نیازش قرار داده است» بنابراین، طبیعی مسلک‌ها نیز خدا را قبول دارند، هر چند نام آن را طبیعت گذاشته‌اند.

نتیجه این که پیامبران آمده‌اند تا با بت پرستی مبارزه کرده و مردم را به یکتا پرستی دعوت کنند، و گرنه اصل وجود خدا را همه، حتی بت پرستان و مشرکان و طبیعی مسلک‌ها قبول دارند.

تاریخچه بت پرستی

سؤال: بت پرستی از چه زمانی شروع شد؟

جواب: دانشمندان معتقدند بت پرستی از زمان حضرت نوح پیامبر علیه السلام آغاز شد. آیات قرآن مجید نیز همین مطلب را تأیید می‌کند. به آیات زیر توجه فرمایید:

« وَ مَكَرُوا مَكْرًا كُبْرًا * وَقَالُوا لَاتَذُرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذُرُنَّ وُدًّا وَلَا سُوعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسِرًا * وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا * » و (این رهبران گمراه) مکر عظیمی به کار بردند، و گفتند: دست از معبودان خود بردارید (به خصوص) بت‌های «ود»، «سُوع»، «یغوث»، «یعوق» و «نسر» را رها نکنید. و آنها بسیاری را گمراه کردند. خداوند ستمکاران را جز گمراهی می‌فزاید! (۱).

ص: ۱۸۸

مفسران معتقدند (۱) «مکر بزرگ رهبران مخالف حضرت نوح علیه السلام ابداع آیین بت‌پرستی بود. آنها به بهانه یادبود پیامبران گذشته و صالحان از فرزندان حضرت آدم، مجسمه‌هایی ساختند، و به تدریج مسأله یادبود پیامبران پیشین از یاد رفت، و مردم به پرستش بت‌ها پرداختند. در میان بت‌ها پنج بت، که در آیات فوق نام آنها آمده، بسیار مهم بود. در جریان طوفان نوح همه این بت‌ها زیر خاک دفن شد. سپس شیاطین یا شیطان‌صفت‌ها این پنج بت را از زیر آوارها درآورده و در میان قبایل عرب تقسیم کردند، و آیین بت‌پرستی در میان عرب جاهلی رواج پیدا کرد. و پیامبران علیهم السلام برای مبارزه با این آیین خرافی مبعوث شدند.

مشکلات بت‌پرستی

سؤال: بت‌پرستی چه مشکلاتی داشت که پیامبران علیهم السلام با آن مبارزه می‌کردند؟

جواب: بت‌پرستی حداقل چهار مشکل دارد.

۱. شخصیت انسان را درهم می‌شکند، کرنش و تعظیم در برابر یک قطعه چوب یا سنگ، شخصیت انسان را لکه‌دار می‌کند وقتی شخصیت انسان خدشه‌دار گردد، تبدیل به یک حیوان درنده می‌شود و دست به هر خیانتی می‌زند.
۲. انسان را وارد مرحله خرافه‌پرستی می‌کند، چرا که بت‌پرستی خود خرافه و بی‌اساس است، و راه خرافه‌پرستی را به روی انسان باز می‌کند، تا جایی که عرب جاهلی بت‌پرست خرافه‌پرست فرزندان خویش را در برابر بت قربانی می‌کردند! (۲) عرب جاهلی کار خرافه‌پرستی را تا آنجا ادامه داد که به هنگام طواف

۱- ترجمه تفسیر صافی، ج ۶، ص ۴۰۶ و ۴۰۷.

۲- تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۴۵۱، ذیل آیه ۱۳۷ سوره انعام.

ص: ۱۸۹

خانه خدا کاملاً برهنه و عریان می‌شدند! (۱)

و در توجیه این خرافه می‌گفتند: «چون در لباس‌هایم گناه کرده‌ایم آن را به هنگام طواف همراه خود نمی‌بریم و لخت و عریان برگرد خانه خدا طواف می‌کنیم». بنابراین، یکی از مشکلات و پیامدهای بت‌پرستی خرافه‌گرایی است.

۳. مقدمه ادعای واهی خدایی است. افراد گردن‌کلفت همچون فرعون‌ها و نمرودها از رهگذر بت‌پرستی ادعای خدایی کردند. فرعون نه تنها مدعی خدایی بود که خود را خدای خدایان می‌دانست «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» (۲) او بت‌ها را خدایان کوچک و خود را خدای بزرگ می‌پنداشت. انسان‌ها وقتی در مقابل سنگ و چوب سجده کنند، در مقابل انسان هم سجده خواهند کرد. آری بت‌پرستی مقدمه انسان‌پرستی است.

۴. بت‌پرستی مروج بی‌بند و باری است. بت امر و نهی ندارد، دستوری نمی‌دهد. بت‌پرست سجده‌ای در برابرش می‌کند و خود را آزاد آزاد می‌پندارد و دست به هر کاری می‌زند و حتی جنایت می‌کند. اما خداپرستی امر و نهی و دستور و برنامه دارد و در مورد تمام برنامه‌های زندگی حکم صادر می‌کند.

پیامبران الهی علیهم السلام همگی به شدت با بت‌پرستی مبارزه می‌کردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی مکه را فتح کرد و همه مشرکان تسلیم شدند، اولین کاری که کرد، بت‌های خانه کعبه را ویران کرد. خانه‌ای که حضرت ابراهیم علیه السلام بر اساس توحید و یکتاپرستی آن را تجدید بنا کرده بود، در زمان جاهلیت محل جمع‌آوری بت‌ها شده بود. ۳۶۰ بت از قبایل مختلف عرب در آن نگهداری می‌شد. (۳) پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- همان، ج ۷، ص ۲۸۹، ذیل آیه ۳ سوره توبه.

۲- سوره ذاریات، آیه ۲۶.

۳- بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۱۱۷، ح ۱۵.

ص: ۱۹۰

وارد کعبه شد و همه بت‌ها را شکست و از خانه کعبه بیرون ریخت. برخی از بت‌ها از دسترس پیامبر صلی الله علیه و آله خارج بود. حضرت، به علی علیه السلام فرمود: «بر روی شانه‌های من برو و آن بت‌ها را نیز سرنگون کن» بعضی از مسلمانان از پیامبر صلی الله علیه و آله خواستند که این کار را به آنها واگذار کند. علی علیه السلام فرمود: «آنها که سابقه بت‌پرستی دارند نمی‌توانند بت‌شکن باشند» (۱). به هر حال، حضرت رسول صلی الله علیه و آله به کمک علی علیه السلام خانه کعبه را از لوث بت‌ها پاک کرد، و بدینسان بت‌پرستی از مکه و جامعه اسلامی رخت بریست.

بت‌پرستی مدرن در عصر ما

اکنون در محیط جامعه اسلامی اثری از بت‌پرستی مرسوم در عصر جاهلیت نیست، ولی متأسفانه در درون دلها بت‌هایی ساخته شده که خطرش از آن بت‌های سنگی و چوبی کمتر نیست. علاقه به جاه و مقام، که برای رسیدن آن هر کاری صورت می‌گیرد، نوعی بت‌پرستی است. عشق به مال و ثروت، که از هر راهی حتی رباخواری و رشوه‌خواری و دزدی و رانت‌خواری بیاید، بت‌پرستی مدرن عصر ماست. و در یک کلام هر چیزی که تو را از ذکر و یاد خداوند غافل کند بت تو محسوب می‌شود»

کَلِمَا شَغَلَكَ عَنِ اللَّهِ فَهُوَ صَنَمُكَ (۲)

آری هر چیزی که تو را از خدا دور کند و فاصله‌ات را با خدا بیشتر نماید نوعی بت است و شخص آلوده به آن بت‌پرست محسوب می‌شود.

ابن عباس می‌گوید: اولین درهم و دیناری که توسط بشر سگه زده شد شیطان آن را برداشت و روی چشمانش گذاشت سپس آن را روی سینه‌اش نهاد، و فریادی از شادی سر داد سپس گفت: «

اِنَّمَا قُرَّةُ عَيْنِي وَ ثَمَرَةُ فُؤَادِي، مَا اَبَالِي مِنْ بَنِي آدَمَ اِذَا احْبَبُوْكُمْ اِنْ لَّا يَعْبُدُوْا وَ ثَنَاءُ حَسْبِي مِنْ آدَمَ اِنْ يُحِبُّوْكُمْ

؛ شما نور چشم

۱- بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۷۷.

۲- حکمت عملی مرتضوی، ج ۲، ص ۱۰؛ عبر المعارف، ج ۲، ص ۱۷؛ اعتقاد ما، ص ۲۲.

ص: ۱۹۱

و میوه قلب من هستید. انسان‌ها اگر شما را (به صورت افراطی) دوست داشته باشند (و وابسته به شما شوند) غصه‌ای نخواهم داشت اگر بت‌پرستی نکنند.

برای من کفایت می‌کند که انسان‌ها شما را (به صورت افراطی) دوست داشته باشند»^(۱).

۱- سفینه البحار، ج ۳، ص ۴۱، واژه «درهم».

ص: ۱۹۳

۷

اصحاب الاعراف

اشاره

همان گونه که گذشت قرآن مجید از گروه‌هایی به نام اصحاب یاد کرده، که آنها گاه یاران نیکند و گاه یاران بد. یکی از اصحاب نیک اصحاب الاعرافند که ضمن آیات ۴۶ تا ۴۹ سوره اعراف در مورد آنها بحث شده است. قبل از شرح حال اصحاب الاعراف شایسته است توضیح کوتاهی پیرامون فضیلت سوره اعراف داشته باشیم.

فضیلت تلاوت سوره اعراف

سوره اعراف از سوره‌هایی است که تمام آیات آن در مکه نازل شده، و تلاوت آن فضیلت بسیار دارد. در حدیثی از وجود مبارک امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «

من قرأ سورة الأعراف في كل شهر كان يوم القيامة من الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون

؛ هر کس در هر ماه یک بار سوره اعراف را تلاوت کند، در روز قیامت (که حزن و غم و اندوه همه را فرا می‌گیرد) نه ترسی خواهد داشت، و نه حزن و اندوه و غصه‌ای.»

نیز در ادامه همان روایت می‌خوانیم: «

فان قرأها في كل يوم جمعة، كان ممن لا

ص: ۱۹۴

یحاسب يوم القيامة

؛ اگر این سوره را در هر روز جمعه تلاوت نماید، در روز قیامت (که به حساب همه رسیدگی می‌شود) چنین شخصی بدون حسابرسی وارد بهشت می‌شود» (۱).

نکته مهمی که در مورد فضیلت تلاوت این سوره مبارکه و سایر سوره‌ها باید به آن توجه داشت این که در بعضی روایات آمده: «قرائتها و تلاوتها و القيام بها

؛ (منظور از روایات فضیلت) قرائت و تلاوت این سوره‌ها و سپس عمل به محتوای آن است» (۲). ابتدا باید آیات آن را تلاوت کرد، و در پی آن، پیرامون مضمون و محتوای آیات آن عمیقاً اندیشید، و سپس آنها را در اعمال، رفتار و گفتار خود پیاده کرد. بنابراین، به صرف تلاوت سوره مبارکه اعراف و بدون عمل به محتوای آن، کسی بدون حساب وارد بهشت نمی‌شود، بلکه ورود بی حساب به بهشت، و رفع حزن و غم و اندوه، نتیجه تلاوت و پس از آن تفکر در مضامین و محتوای آیات و سپس عمل به آیات سوره مبارکه اعراف است.

شرح و تفسیر آیات اصحاب الاعراف

«اعراف» به سرزمین‌های بلند و مرتفعی گفته می‌شود که به اطراف خود اشراف دارد. و در بعضی عبارات (۳)، به تپه‌هایی بین بهشت و جهنم تفسیر شده که مشرف بر هر دوست. کسانی که روی این تپه‌ها قرار می‌گیرند هم اشراف بر جهنم دارند و هم مشرف بر بهشت هستند.

۱- مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۱۱؛ جوامع الجامع، ج ۱، ص ۴۲۵.

۲- البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۱۵، ح ۳۷۷۸.

۳- سفینه البحار، ج ۶، ص ۲۲۲.

ص: ۱۹۵

دو گروه بر روی این تپه‌ها به سر می‌برند:

۱. افرادی که اعمال و اعتقادات آنها در دنیا به گونه‌ای بوده که نه استحقاق بهشت را دارند، و نه مستحق آتش دوزخند. اینها حیران و سرگردان در اعراف زندگی می‌کنند. (۱)

۲. گروهی که نقش نظارتی دارند و سعی در نجات افراد متحیر و سرگردان دارند، این گروه تلاش می‌کنند که از طریق شفاعت، گروه اول را نجات داده و راهی بهشت کنند. (۲)

با عنایت به مقدمه فوق به شرح و تفسیر آیات زیر توجه فرمایید:

«وَبَيْنَهُمْ حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ»؛ و در میان آن دو (بهشتیان و دوزخیان) حجابی است؛ و بر «اعراف» مردانی هستند که هر یک از آن دو گروه را از چهره‌هایشان می‌شناسند. (۳) همان‌گونه که گفته شد «اعراف» به معنای محل مرتفع و بلند است و این که به یال‌های اسب و پرهای بلند پشت گردن خروس «عرف الفرس» یا «عرف الدیک» گفته می‌شود، به همین جهت است که در محل مرتفعی از بدن آنها قرار گرفته است.

«وَنَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلِّمُوا عَلَيْنَا لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ»؛ و (اعرافیان) بهشتیان را صدا می‌زنند که: «درود بر شما باد! اما داخل بهشت نمی‌شوند، در حالی که امید آن را دارند». (۴) این افراد همان گروه اول و انسانهای متحیر و سرگردان بر تپه‌های اعرافند که از روی شوق و اشتیاق به گفتگو با بهشتیان

۱- سفینه البحار، ج ۶، ص ۲۲۲.

۲- همان.

۳- سوره اعراف، آیه ۴۶.

۴- سوره اعراف، آیه ۴۶.

ص: ۱۹۶

می‌پردازند و آرزوی ورود به بهشت را در سر می‌پرورانند.

آنها نیم‌نگاهی هم به جهنمیان دارند، اما نه نگاه اشتیاق و امید به ورود، بلکه نگاه ترس و حزن از ورود به آن و آرزوی دوری و نجات از جهنم. به این آیه توجه فرماید:

«وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَتَجْعَلُنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»؛ و (اما) هنگامی که چشمشان به دوزخیان می‌افتد می‌گویند: پروردگارا! ما را با جمعیت ستمگران قرار مده». (۱) تعبیر به «إِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ» اشاره به این حقیقت است که آنها از مشاهده جهنمیان تنفر دارند، و گویا نگاهشان به آنها، آمیخته با اکراه و اجبار است، نه از روی میل و اختیار. آیه فوق در مورد گروه اول از ساکنان اعراف بود که در آنجا متحیر و سرگردانند، امّا آیات بعد در مورد گروه دوم است که در حقیقت ناظران بهشت و جهنمند.

در آیه بعد قرآن می‌فرماید:

«وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسَيِّمَاتِهِمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ»؛ اصحاب اعراف، مردانی (از دوزخیان) را که از سیمایشان آنها را می‌شناسند، صدا می‌زنند و می‌گویند: (که) نه جمع‌آوری (مال و ثروت) شما و نه تکبر و ورزیدن شما، به حالتان سودی نداد!». (۲) مثلاً خطاب به فرعون می‌گویند: چه شد آن همه مال و منال و ثروت؟ چه شد آن همه لشکر و سرباز و ساز و برگ نظامی؟ چه شد آن همه ظلم و جنایت و کشتن زنها و جنین‌های معصوم و بی‌گناه؟ نتیجه آن همه تکبر و خود برتر بینی و لاف‌خداایی زدن چه شد؟

در آیه بعد ضمن اشاره به گروه متحیر و سرگردان در اعراف، خطاب به

۱- سوره اعراف، آیه ۴۷.

۲- سوره اعراف، آیه ۴۸.

ص: ۱۹۷

جهنمی‌ها می‌فرماید: «أَهْوَلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَأَيُّنَالَهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ؛ آیا اینها (این واماندگان بر اعراف) همانان هستند که سوگند یاد کردید خداوند هرگز رحمتش را شامل حال آنها نخواهد کرد؟» (۱) در ادامه آیه، ناظران اعراف خود پاسخ این سؤال را به صورت عملی داده و خطاب به گروه متحیر و سرگردان می‌گویند:

«ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لِمَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَمَا أَنْتُمْ تَخْزَنُونَ»؛ (ولی خداوند به خاطر ایمان و کارهای نیکشان، آنها را بخشید؛ هم‌اکنون به آنها گفته می‌شود:) داخل بهشت شوید، که نه ترسی بر شماست و نه اندوهگین می‌شوید» (۲).

از آنچه گفته شد، روشن می‌شود که منظور از افراد متحیر و سرگردان بر تپه‌های اعراف، مؤمنان ضعیف‌الایمانی هستند که دارای حسنات و کارهای نیکی هست ولی بر اثر آلودگی‌ها و پاره‌ای از گناهان همواره مورد تحقیر دشمنان حق قرار گرفته‌اند که چگونه ممکن است چنین افرادی مشمول رحمت الهی واقع شوند؟ امّا سرانجام روح ایمان و حسناتی که انجام داده‌اند در پرتو لطف و رحمت الهی، کار خود را می‌کند و سعادت‌مند می‌شوند.

اصحاب اعراف چه کسانی هستند؟

سوال: اصحاب اعراف و آن گروه ناظر و نجات بخش چه کسانی هستند؟

پاسخ: روایات مختلفی در این زمینه وارد شده است:

برخی از روایات آنها را مردمی گرامی معرفی می‌نمایند: «

هم اکرم الخلق علی الله تبارک و تعالی

؛ آنها گرامی‌ترین مردم در پیشگاه خداوند هستند» (۳).

۱- سوره اعراف، آیه ۴۹.

۲- سوره اعراف، آیه ۴۹.

۳- بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۵۲، ح ۱۲.

ص: ۱۹۸

اما روایات زیادی که از ائمه اهل البیت علیهم السلام نقل شده می‌خوانیم: «
نحن الأعراف

؛ اصحاب الاعراف نجات بخش ما هستیم» (۱).

در بخش دیگری از روایات، خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان اصحاب الاعراف معرفی شده‌اند؛ (آل محمد هم الأعراف

(۲).

البته هر سه گروه روایات به یک حقیقت باز می‌گردد و آن این که اصحاب الاعراف نجات بخش همان امامان اهل البیت علیهم السلام هستند که هم گرامی‌ترین مردم در پیشگاه خدایند و هم از خاندان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله محسوب می‌شوند. آن بزرگواران به شیعیان و پیروان خود نظر دارند، به شرط آن که ما شیعیان رابطه خود را با آن بزرگواران قطع نکنیم. خدای ناکرده همانند آن جمعیتی نباشیم که ادعای شیعه بودن داشتند، اما هنگامی که حضرت علی علیه السلام به دقت به چهره‌های آنها نگریست فرمود: «

ما لی لا اری علیکم سیماء الشیعة؟

؛ چطور است که در چهره‌های شما اثری از نشانه‌های شیعه بودن را نمی‌بینم؟» (۳). باید سعی کنیم آن ارتباط حفظ شود و آن نشانه وجود داشته باشد. یعنی اگر لغزش و گناهی سر زرد توبه کنیم و در نزد پروردگار اعتراف به گناه نماییم و از دریای بی کران لطف و رحمتش تقاضای عفو و بخشش کنیم.

بشارت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به حارث همدانی

بشارت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به حارث همدانی (۴).

۱- بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۲۴۹، ح ۲.

۲- البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۵۲، ح ۳۹۱۲.

۳- بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۱۵۱، ح ۴.

۴- الحارث الاعور بن عبد الهمدانی در شمار اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود و مطابق نقل ابن داود، فقیه‌ترین مردم زمان خود بود و در سال ۶۵ ه. ق فوت کرد. (سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۴۱).

ص: ۱۹۹

چگونگی حفظ ارتباط با اهل بیت عصمت و طهارت را از حارث همدانی فرا بگیریم. مرد با شخصیتی که از شیعیان حقیقی امیر مؤمنان علی علیه السلام محسوب می‌شود. اصبح بن نباته (۱) می‌گوید: حارث همدانی به اتفاق جمعی از شیعیان که من هم جزء آنها بودم وارد بر امیر مؤمنان علی علیه السلام شدیم. حارث ضعیف و ناتوان و بیمار بود. حضرت به استقبال او آمد، زیرا حارث جایگاه خاصی نزد امیرمؤمنان علی علیه السلام داشت. مولا خطاب به حارث فرمود: حالت چطور است؟

عرض کرد: مشاهده می‌فرمایید که روزگار با من چه کرده است. ولی سخت‌تر از ضعف و ناتوانی و بیماریم اختلافات جمعی از شیعیان شماست که مرا وادار کرده شکایت آنها را به محضر شما بیاورم! حضرت پرسید: اختلاف آنها در چیست؟ عرض کرد: در مورد مقام شما و سه خلیفه قبلی. عده‌ای از آنها درباره شما غلو می‌کنند و عده‌ای طرفدار آن سه نفرند و عده‌ای در این میان متحیر و سرگردانند.

حضرت فرمود: «

الا ان خیر شیعی التّمط الاوسط الیهم یرجع الغالی و بهم یلحق التالی

؛ بهترین شیعیان من کسانی هستند که در حدّ وسط و خطّ اعتدال حرکت می‌کنند، نه غلو می‌کنند و نه در حقّ ما کم می‌گذارند. غالیان باید به سوی آنها باز گردند و مقصّران باید به صف آنها پیوندند» (۲).

سپس حضرت فرمود:

ای حارث! در چند موقف همراه شما خواهم بود و مرا خواهید شناخت:

۱. به هنگام مرگ و در پایان زندگی این دنیا.

۲. هنگام عبور از پل صراط (که از شمشیر تیزتر و از موباریک‌تر و عبور از آن بسیار سخت است).

۱- اصبح بن نباته از یاران ویژه و خاص امیرمؤمنان علی علیه السلام بود و در جنگ صفین حضور داشت و عهدنامه مالک اشتر را، او از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است.

۲- بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۷۸، ح ۷.

ص: ۲۰۰

۳. کنار حوض کوثر که شما را از آب کوثر سیراب می‌کنم.

۴. به هنگام تقسیم بهشت و جهنم، زیرا بهشت و جهنم را باذن الله من تقسیم می‌کنم؛ دوزخیان را به دوزخ می‌فرستم و بهشتیان را به بهشت رهنمون خواهم شد.»

مطالب دیگری نیز بین آن حضرت و حارث همدانی رد و بدل شد که حارث در پایان این ملاقات و گفتگو بسیار خوشحال بود و در حالی که عبایش به روی زمین کشیده می‌شد از جایش بلند شد و این جمله را با خود تکرار می‌کرد: «پس از این بشارت مولایم، چه ترسی از مرگ دارم!». (۱)

باید همانند حارث ارتباط خود را با اهل بیت پیامبر علیهم السلام حفظ کنیم، که این ارتباط برای دنیا و مواقف مختلف جهان آخرت، برای ما سودمند و گره گشا خواهد بود.

تقاضای بهشت

از موسی بن بکر نقل شده که: خدمت امام صادق علیه السلام بودیم. مردی که در آن مجلس حضور داشت گفت: «

اسأل الله الجنة

؛ از خدا می‌خواهم مرا بهشتی کند.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «شما (شیعیان) هم اکنون در بهشت هستید! از خدا بخواهید که از بهشت بیرونتان نکند»، آن مرد با تعجب پرسید: «فدایت شوم، چگونه ما در این دنیا در بهشتیم؟!» امام علیه السلام فرمود: «مگر شما امامت ما را قبول ندارید؟» همه حضار مجلس گفتند: «بله، قبول داریم»، امام علیه السلام فرمود: «همین، سرچشمه بهشت است». (۲)

۱- سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۳۹.

۲- سفینه البحار، ج ۴، ص ۵۴۶؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۰۲.

ص: ۲۰۱

خوانندگان محترم! سعی کنیم این ولایت را در الفاظ خلاصه نکنیم. برای رسیدن به آن، به دعای توسل و زیارت عاشورا و دعای ندبه و مانند آن بسنده نکنیم، بلکه باید گام‌هایمان را جای گامهای علی و اولاد علی علیهم السلام بگذاریم تا در لحظه جان دادن و در کنار صراط و حوض کوثر و به هنگام تقسیم بهشت و جهنم یاریمان نمایند.

ص: ۲۰۳

۸

اصحاب مدین

اشاره

دسته‌ای دیگر از اصحاب و یاران‌ی که قرآن مجید از آنها نام برده، اصحاب مدین هستند و خداوند متعال در دو جای قرآن نام اصحاب مدین را آورده است:

الف) خداوند در آیه ۷۰ سوره توبه می‌فرماید:

« أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ »؛ آیا خبر کسانی که پیش از آنها بودند، به آنان نرسیده است؟! «قوم نوح» و «عاد» و «ثمود» و «قوم ابراهیم» و «اصحاب مدین» (/ قوم شعیب و شهرهای زیر و رو شده (/ شهرهای قوم لوط)؛ (همان‌ها که) پیامبران‌شان دلایل روشن برای آنان آوردند، (ولی نپذیرفتند؛) خداوند هرگز به آنها ستم نکرد، اما خودشان همواره بر خویشان ستم می‌کردند».

ب) و در آیه ۴۴ سوره حج فرموده است:

« وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكُذِّبَ مُوسَى فَأَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ »؛ (ای پیامبر ما! اگر تو را تکذیب کنند امر تازه‌ای نیست، پیش از آنها قوم نوح و ... و اصحاب مدین (را تکذیب کردند) و نیز موسی (از سوی فرعونیان تکذیب

ص: ۲۰۴

شد؛ اما من به کافران مهلت دادم، پس از آن، آنها را مجازات کردم. دیدی چگونه (عمل آنها را) پاسخ گفتم؟!». خلاصه این که دو آیه از قرآن مجید «اصحاب مدین» را مطرح نموده، ولی اشاره‌ای به شرح حال آنها نکرده است. و اما با توجه به این که منظور از اصحاب مدین قوم شعیب پیامبر علیه السلام است، می‌توان شرح حال آنان را در سوره هود مطالعه نمود. خداوند متعال در ضمن ۱۲ آیه (آیات شریفه ۸۴ تا ۹۵ سوره هود) به شرح حال آنها پرداخته است.

انبیا علیهم السلام با چه چیزهایی مبارزه کرده‌اند؟

قبل از پرداختن به شرح و تفسیر آیات مربوط به قوم حضرت شعیب علیه السلام توجه به این نکته لازم است که انبیای الهی با دو چیز به‌طور جدی مبارزه کرده‌اند؛ یکی از آنها مشرک بین تمام پیامبران الهی بوده، و دیگری چنین نبوده است. «شُرک و بت پرستی» موضوعی است که همه پیامبران الهی با آن به مبارزه پرداخته‌اند، چرا که اقوام گذشته غالباً در وادی خطرناک بت پرستی گرفتار بوده‌اند. از آن‌جا که پرستش خدای نادیده برایشان مشکل بود، به سراغ بت‌ها به عنوان مظهر خدا می‌رفتند، یا غلوهایی که در حق انبیای الهی داشتند در نهایت آن‌ها را به بت پرستی سوق می‌داد.

بت پرستان گاه خورشید را می‌پرستیدند، گاه به سراغ پرستش ماه می‌رفتند، و گاه حتی حیوانات را به عنوان معبود خود انتخاب می‌کردند که این نوع بت پرستی حتی در عصر و زمان ما در بعضی نقاط جهان مانند هندوستان رواج دارد.

تنوع بت پرستی و انواع بت‌هایی که در طول تاریخ مورد پرستش بت پرستان قرار گرفته به قدری زیاد است که طبق گفته یکی از مورخین هر چیزی که روی کره

ص: ۲۰۵

زمین وجود دارد روزی مورد پرستش عده‌ای واقع شده است. (۱)

انبیای الهی در طول تاریخ به‌طور جدی با انواع بت پرستی مبارزه کرده‌اند، و این مبارزه مشترک بین تمام پیامبران بوده است. دومین چیزی که انبیای الهی با آن به مبارزه برخاسته‌اند، انحرافات اختصاصی قوم و جمعیت آنها بوده است. مثلاً قوم شعیب در مسائل اقتصادی مشکل داشتند و انحراف آنها کم فروشی بود، و حضرت شعیب علیه السلام به‌طور جدی با این انحراف خطرناک به مبارزه برخاست.

قوم لوط گرفتار مسائل شهوانی و به ویژه همجنس بازی بودند که پیامبرشان حضرت لوط تمام نیروی خویش را برای دفع این مصیبت بزرگ به کار گرفت.

مردم عصر حضرت نوح علیه السلام جمعیتی دنیاپرست، وابسته به دنیا و متکبر بودند، حضرت نوح علیه السلام وظیفه داشت علاوه بر بت پرستی با دنیا پرستی آنها نیز مبارزه کند و آنها را از وابستگی به دنیا و تکبر برهاند.

فرعون و فرعونیان گروهی استعمارگر بودند که بنی اسرائیل را برده خود کرده بودند. آنها برای رسیدن به هدف خود پسرها را می‌کشتند و دختران بنی اسرائیل را زنده می‌گذاشتند تا به عنوان کنیز به آنها خدمت کنند. حضرت موسی علیه السلام به‌طور جدی با این کار بسیار زشت مبارزه کرد. انحراف بعضی از اقوام جاهل زندگی تجملاتی و پر عیش و نوش بود که پیامبرشان در مقابل این انحراف ایستاد. آیات مورد بحث به انحراف اختصاصی قوم شعیب که انحراف در مسائل اقتصادی به ویژه کم فروشی بود پرداخته، که به شرح و تفسیر آن می‌پردازیم.

۱- ویل دورانت می‌گوید: «تقریباً می‌توان گفت که هر حیوانی، از سوسک مصری گرفته تا فیل هندی در گوشه‌ای از زمین، روزی به عنوان خدا مورد پرستش بوده است». (تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۹۵).

ص: ۲۰۶

شرح و تفسیر

آیه ۸۴ سوره هود پس از تصریح به نبوت حضرت شعیب، سخن از بایدها و نبایدهای دعوت آن حضرت به میان آورده و می‌فرماید:

«وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ»؛ و به سوی «مدین» برادرشان شعیب (۱) را (فرستادیم)، گفت: «ای قوم من! خدا را پرستش کنید، که جز او، معبود دیگری برای شما نیست».

سه نکته در این قسمت از آیه شریفه قابل توجه است و نیاز به توضیح دارد.

نخست این که «مدین» (بر وزن مریم) جزء مناطق شامات و نزدیک صحرای سینا در مشرق «خلیج عقبه» قرار گرفته، که مردم آن از فرزندان حضرت اسماعیل علیه السلام بودند. امروزه شهر مدین «معان» نامیده می‌شود و در تورات از آن تعبیر به «مدیان» شده است. (۲) این شهر منطقه‌ای بسیار خوش آب و هوا و پر درآمد بوده و ساکنان آن تجاری بودند که از مناطق مختلف مثل لبنان، مصر و فلسطین به آن منطقه سفر کرده و در آنجا داد و ستد می‌کردند.

نکته دوم تعبیر «اخواهم» است، خداوند متعال می‌فرماید: «ما به سوی آنها برادرشان شعیب را فرستادیم». تعبیر به «برادر» نه تنها در مورد حضرت شعیب، بلکه درباره برخی دیگر از پیامبران الهی علیهم السلام نیز دیده می‌شود. سر این تعبیر آن است رابطه برادری رابطه‌ای است کاملاً عاطفی، برابر و بدون هیچ گونه برتری جویی. رابطه برادری رابطه‌ای است دلسوزانه، پر محبت، با علاقه فراوان و بر

۱- حضرت شعیب مردی بسیار سخنور بوده‌اند تا آنجا که طبق نقل مرحوم مجلسی رحمه الله در بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۳۸۵ به ایشان لقب خطیب الانبیا داده شد. ایشان هم در سخن گفتن مهارت داشته و هم اهل منطق و حرف حساب بوده‌اند.

۲- اعلام القرآن، ص ۵۷۳.

ص: ۲۰۷

اساس احترام متقابل.

نکته سوم این که این پیامبر الهی همچون تمام پیامبران دیگر کار خویش را با دعوت به توحید و یکتا پرستی و مبارزه با شرک و بت پرستی آغاز کرد.

«وَلَمَّا تَنقَضُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ»؛ (ای قوم من!) پیمانان و وزن را کم نکنید (و دست به کم فروشی نزنید!) من (هم اکنون) شما را در نعمت می‌بینم؛ (ولی) از عذاب روز فراگیر، بر شما بیمناکم! (۱).

حضرت شعیب پس از هشدار می‌دهد که به قوم خود در مورد بت پرستی می‌دهد (که مشکل همه اقوام و ملل پیشین بود) مشکل اختصاصی قوم خویش که همان انحراف در مسائل اقتصادی بود را مطرح کرده، و آنها را از کم کردن «مکیال» و «میزان» نهی می‌کند. مکیال و میزان به معنای پیمانان و ترازوست و کم کردن آنها به معنای کم فروشی و نپرداختن حقوق مردم است. حضرت سپس آنها را تهدید می‌کند و از عواقب شوم اخروی آن می‌ترساند که اگر از کم فروشی دست برندارید مجازاتی فراگیر و گسترده در روز قیامت در انتظار شماست. حضرت شعیب در آیه بعد هم بر این مساله پافشاری کرده، می‌فرماید: «وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»؛ و ای قوم من! پیمانان و وزن را با عدالت تمام بدهید! و بر اشیاء (و اجناس) مردم، عیب نگذارید، و از حق آنان نگاهید! و در زمین به فساد نکوشید! (۲).

«بخس» (بر وزن نحس) در اصل به معنای کم کردن به عنوان ظلم و ستم است ولی در این جا ممکن است دو تفسیر برای آن گفته شود:

۱. کم گذاشتن در کمیت یا کیفیت جنس یا هر دو، بنابراین فروشندگان محترم

۱- سوره هود، آیه ۸۴.

۲- سوره هود، آیه ۸۴.

ص: ۲۰۸

باید علاوه بر توجه به کمیت اجناسی که به مردم عرضه می‌دارند کیفیت آن را نیز در نظر داشته باشند تا خدای ناکرده کم‌فروشی نمایند. مثلاً اگر خریداری از ایشان صد کیلو گندم خریداری نمود، ایشان هم دقیقاً همان صد کیلو گندم را به خریدار تحویل و هم این که صد کیلو گندم یکدست و مرغوب باشد، نه این که مرغوب و نامرغوب را مخلوط کرده به عنوان مرغوب بفروشند. متأسفانه در عصر و زمان ما کار بسیار زشتی در سرتاسر کشور رواج پیدا کرده، و آن این است که در ردیف اول و قسمت بالای جعبه‌های میوه، میوه‌های مرغوب، و در ردیف‌های زیرین که دیده نمی‌شود میوه‌های نامرغوب چیده می‌شود و کل جعبه به عنوان میوه مرغوب و درجه یک فروخته می‌شود. این کار نوعی بخش و کم‌فروشی محسوب شده، و جایز نمی‌باشد. و ثمرات شومی همچون خشکسالی و قحطی و ناامنی اقتصادی به دنبال خواهد داشت.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از بازار مدینه عبور می‌کرد. شخص تاجری کیسه‌های متعددی از غلات را در معرض فروش قرار داده بود. جبرئیل امین بر حضرتش نازل شد که این تاجر جنس نامرغوب را در ته کیسه و مرغوب را در قسمت رویین آن قرار داده، و تمام آن را به عنوان جنس مرغوب می‌فروشد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سمت آن کیسه‌ها رفت و دست در آن کرد و مشتی از جنسهای نامرغوب را بیرون آورد و خطاب به آن تاجر فرمود:

«قد جَمَعْتَ غَشًّا و خِيَانَةً لِلْمُسْلِمِينَ

؛ تو نسبت به مسلمانان هم مرتکب غش شده‌ای و هم خیانت». (۱) چنین معامله‌هایی حرام است و برکت را از بین می‌برد و پول حاصل از آن نیز حرام و نامشروع است و هر گونه تصرف در آن، حتی تهیه آب برای وضو و غسل و خریدن لباس برای نماز و طواف و فراهم آوردن

ص: ۲۰۹

مواد غذایی برای روزه گرفتن و مانند آن جایز نیست.

۲. معنای دیگر بخش عیب گذاشتن روی جنس و کالا است. کاری که بعضی از بنگاهدارها و دلال‌ها زیاد مرتکب آن می‌شوند. به عنوان مثال: اگر بخواهد خانه‌ای را بفروشد آن قدر برای آن محاسن و صفات خوب می‌تراشد که در ذهن مالک آن هم نمی‌گنجد. مثل این که می‌گوید: این خانه همچون آثار باستانی است. اساس و بنیانی محکم، نوراتیت و معنویتی کم نظیر، هوای مطبوع و دلپذیر، نورگیری مناسب و ... دارد. امّا اگر روزی بخواهد آن را بخرد تمام این محاسن و ویژگیهای خوب جزو معایب آن خانه می‌شود، مثل این که می‌گوید:

این خانه بر اثر قدمت و عمر زیاد، عمر مفید خود را کرده و کلنگی محسوب می‌شود، نور کافی ندارد، اتاقهای آن تاریک و نمودار است، موریانه همه جای آن را فراگرفته است، اصلاً هوای مناسبی ندارد.

حضرت شعیب علیه السلام از عیب گذاشتن روی کالای مردم به هنگام خرید نهی کرد. به هنگام معامله باید صادق و راستگو بود و روزی و برکت آن را از خداوند خواست. بعضی کاسب‌ها مغازه‌ای ساده و کوچک دارند ولی در سایه صداقت و درستی، به لطف خداوند با همان مغازه کوچک اما پربرکت، زندگی خود را می‌گذرانند، فرزندان را به خانه بخت فرستاده، و بدهی زیادی هم ندارند، امّا در مقابل بعضی از کاسب‌ها هستند که علیرغم در اختیار داشتن مغازه‌های بزرگ و اجناس فراوان، نه زندگی راحتی دارند و نه قادر بر سعادت‌مند کردن فرزندانشان هستند. بلکه با مشکلات فراوانی روبه‌رو هستند. چون اساس کار آنها صداقت و راستی نیست و لذا کسب آنها برکت ندارد.

سیره علی علیه السلام در مورد بازاریان

مطابق آنچه که مرحوم کلینی رحمه الله در کافی آورده، حضرت علی علیه السلام هر روز

ص: ۲۱۰

صبح اول وقت به بازار می‌آمد و بر کار مغازه‌داران و دادوستد تجار نظارت می‌کرد و از مفاصد اقتصادی پیشگیری می‌کرد. آن حضرت تازیانه‌ای نیز در دست داشت تا افراد سرکش بترسند، و سرکشی و تمرد نکنند. آن حضرت در ابتدای بازار می‌ایستاد و در ضمن جملاتی کوتاه کسبه بازار را نصیحت نموده، آنها را به وظایفشان آشنا می‌کرد. بازاریان با شنیدن صدای مولی دست از کار کشیده و به سخنان آن حضرت گوش جان می‌سپردند: »

یا معشر التجار اتقوا الله!

؛ ای تجار و ای کسبه! تقوای الهی پیشه کنید» سپس در ضمن جملاتی کوتاه و شفاف اما عمیق و پرمعنا ده سفارش به آنها می‌کرد:

۱. »

قدّموا الإستخاره

؛ ای اهل بازار! خیر را از خداوند متعال مسئلت کنید» مغازه و کارخانه و شرکت و زمین کشاورزی و ماشین و اداره و مانند آن، ابزار و وسیله است. خیر را از مسبب الاسباب و وسیله ساز طلب نمایید.

۲. »

و تبرّكوا بالسهولة

؛ سخت‌گیری نکنید و آسان بگیرید، با مردم کنار بیایید چرا که برکت در سهولت و ترک سخت‌گیری است.»

۳. »

واقترّبوا من المبتاعین

؛ به مشتریان نزدیک شوید. سخنانی از قبیل «قیمتهای ما مقطوع است» و «یک کلام» و مانند اینها که باعث دوری مشتریان می‌شود نگویند.

۴. »

و تریّفوا بالحلم

؛ صبر و حوصله داشته باشید». اگر مشتری جنس مغازه شما را نپسندید و خرید نکرد عصبانی نشوید و بد و بیراه نگویند.

۵. »

وتناهوا عن الیمین

؛ از قسم خوردن به هنگام معامله خودداری کنید.»

خداوند بزرگ‌تر از آن است که او را وسیله رسیدن به منافع مادی قرار دهید.

۶. »

وجانبوا الکذب

؛ و از دروغ گفتن پرهیزید». متأسفانه دروغ ابزار کار بعضی از کسبه و تجار است تا آنجا که کاسبی کردن را بدون دروغ امکان‌پذیر

ص: ۲۱۱

نمی‌دانند. باید توجه داشته باشیم که دروغ گفتن گاه زبانی است و گاه عملی.

اجناس داخلی را برچسب خارجی زدن و فروختن آن به عنوان جنس خارجی نوعی دروغ است. غش در معامله نیز خود دروغ محسوب می‌شود.

» ۷.

و تجافوا عن الظلم

؛ ظلم و ستم نکنید». به سود عادلانه قانع باشید. زیرا سود غیر عادلانه هرچند زیاد باشد، ولی برکت ندارد، صرف دارو و دکتر می‌شود.

» ۸.

و انصفوا المظلومین

؛ نسبت به افراد مظلوم انصاف داشته باشید». رعایت حال افراد مظلوم و کم درآمد را بکنید، تا خداوند نیز رعایت حال شما را بکند.

» ۹.

و لا تقربوا الرِّبَا

؛ نزدیک ربا نشوید» نه تنها آلوده ربا خواری نشوید بلکه نزدیک آن هم نروید.

» ۱۰.

و أوفوا الكیل و المیزان

؛ کم فروشی نکنید» (۱) به گونه‌ای نباشد که دارای دو وزنه باشید. برای خرید کالا از وزنه کامل و برای فروش آن از وزنه ناقص استفاده کنید.

آری! این است روش اسلام و دستور اسلام برای تجارت و کسب درآمد از راه حلال، که از زبان مولی الموحدین، امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است.

حضرت شعیب علیه السلام در ادامه موعظه‌ها و نصیحت‌ها، خطاب به قومش می‌گوید: »

«وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»

؛ و در زمین به فساد نکوشید» (۲).

بت پرستی و کم فروشی دو گناهی است که سبب فساد منطقه‌ای که این دو گناه در آن رخ داده می‌شود، چرا که به دنبال فساد اقتصادی، مفاسد فرهنگی، خانوادگی و سیاسی خواهد بود. و آلوده شدن این سه بعد مهم جامعه به فساد،

۱- فروع کافی، ج ۵، کتاب المعیشه، ص ۱۵۱، ح ۳.

۲- سوره هود، آیه ۸۵.

ص: ۲۱۲

سبب سرایت فساد به کل جامعه خواهد شد.

بت پرستی نیز همین اثر را دارد، چراکه بت پرستی خرافه است، و آدم خرافه پرست گرفتار انواع انحرافات اخلاقی و سیاسی و اجتماعی و خانوادگی می‌شود. خرافه‌گرایی منشأ نزاع‌ها، اختلاف‌ها و کشمکش‌هاست. تصوّر کنید اگر در جامعه‌ای به جای خدای واحد، هر قبیله‌ای بتی را مورد پرستش قرار دهد و هر کدام به بت خود تفاخر کند و آن را برتر و بهتر از بت سایر قبایل بشمرد، چه روی خواهد داد؟ این جاست که گفتگوها، نزاع‌ها و اختلاف‌ها آغاز می‌شود و عوارضی چون قطع رابطه، ایجاد کینه، قتل و غارت و ... در پی خواهد داشت.

بنابراین، شک نکنید که بت پرستی و مفساد اقتصادی عامل فساد گسترده است.

دنایای امروز که مبتلا به انواع آلودگی‌های اجتماعی، سیاسی، خانوادگی و اخلاقی است، به این خاطر است که گرفتار همین دو مشکل است. مفساد اقتصادی در جهان معاصر ما بیداد می‌کند. دنیا پرستان عموماً و غربی‌ها خصوصاً، برای رسیدن به دلار و یورو دست به هر کاری می‌زنند، به عنوان نمونه از زمان ورود آمریکایی‌ها به افغانستان کشت تریاک چندین برابر شده. چون مواد مخدر درآمد دارد و دلارهای بیشتری نصیب آنها می‌کند. به علاوه جوانان را معتاد، بی‌حال و بی‌غیرت می‌کند تا دیگر نتوانند مقابل آنها قد علم کنند. آنها برای رسیدن به منافع مادی خود هیچ محدودیت و ممنوعیتی قائل نیستند، و پایبند هیچ خط قرمزی نمی‌باشند. حتی اگر آن کار ایجاد مراکز فساد، و کارهای منافی عفت، و قاچاق انسان و برده‌داری نوین باشد.

لذا شعیب پیامبر علیه السلام قومش را از بت پرستی و مفساد اقتصادی برحذر داشت و خیر و صلاح آنها را در پرستش خدای یگانه و کسب درآمد از راه حلال دانست. در ضمن از آیات فوق این حقیقت استفاده می‌شود که پس از مسأله

ص: ۲۱۳

اعتقاد به توحید و ایدئولوژی صحیح، اقتصاد سالم از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. و به هم ریختگی نظام اقتصادی سرچشمه فساد وسیع در جامعه خواهد بود.

«بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»؛ آنچه (از سرمایه‌های حلال)، خداوند برای شما باقی گذارده برایتان بهتر است اگر ایمان داشته باشید. (۱) درآمد کم حلال از درآمد زیاد نامشروع بهتر و بابرکت تر است. تعبیر به «بقیة الله» در مورد «درآمد کم حلال» یا به خاطر آن است که سود حلال اندک، چون به فرمان خداست «بقیة الله» است. یا این که تحصیل حلال باعث دوام نعمت الهی و بقای برکات می‌شود، و یا این که اشاره به پاداش و ثواب‌های معنوی است که تا ابد باقی می‌ماند هرچند دنیا و تمام آنچه در آن است فانی شود.

آیه ۴۶ سوره کهف نیز اشاره به همین مطلب دارد، می‌فرماید: «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمْلًا»؛ باقیات صالحات (آثار ماندگار شایسته) ثوابش نزد پروردگارت بهتر و امید بخش تر است».

بقیة الله یکی از نامهای امام زمان علیه السلام

می‌دانیم یکی از اسامی و نامهای مقدس حضرت مهدی علیه السلام بقیة الله است. روایات متعددی (۲) در این زمینه وجود دارد که به یک نمونه آن قناعت می‌کنیم: در روایتی آمده است: «

إذا خرج يقرء هذه الآية

«بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»

ثم يقول: أنا بقية الله و حجته الي ان قال: و لا يسلم عليه مسلم الا قال: السلام عليك يا بقية الله في أرضه ؛ هنگامی که امام زمان علیه السلام ظهور می‌کند این آیه شریفه را تلاوت

۱- سوره هود، آیه ۸۶.

۲- تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۳۹۰ به بعد.

ص: ۲۱۴

می‌کند: «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» سپس می‌گوید: بقیة الله و حجت و خلیفه او در میان شما من هستم. پس از آن هیچ کس بر او سلام نمی‌کند مگر این که می‌گوید: «السلام علیک یا بقیة الله فی ارضه». (۱)

بقیة الله معنای گسترده‌ای دارد و شامل هر چیزی که باقی بماند و جنبه الهی داشته باشد می‌شود، چه در مسائل اقتصادی باشد مانند: مالی که خمس و زکات آن داده شده و چه در مسائل معنوی مانند: حضرت مهدی علیه السلام که باقیمانده انبیا و اولیا و امامان معصوم علیهم السلام است.

در ضمن توجه به این نکته لازم است که: آیات قرآن مجید هرچند در مورد خاصّی نازل شده باشد، اما مفاهیم جامعی دارد که می‌تواند در اعصار و قرون بعد، بر مصداق‌های کلی‌تر و وسیع‌تر، تطبیق شود. مثلاً در آیه مورد بحث منظور از «بقیة الله» در داستان قوم شعیب، سود و سرمایه حلال، یا پاداش الهی است، ولی هر موجود نافع که از طرف خداوند برای بشر باقی مانده و مایه خیر و سعادت گردد «بقیة الله» محسوب می‌شود. و حضرت مهدی که آخرین پیشوا و بزرگترین رهبر انقلابی پس از قیام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، یکی از روشن‌ترین مصداق «بقیة الله» است. (۲)

«وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ»؛ و من مسوول اعمال شما و موظّف به اجبار کردنتان بر پذیرفتن این راه نیستم. (۳) وظیفه شعیب پیامبر علیه السلام و سایر انبیای الهی علیهم السلام نشان دادن راه و چاه است و اجباری بر طّی راه از سوی آن بزرگواران صورت نمی‌گیرد. به قول شاعر:

۱- بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۱۳.

۲- تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۲۴۷.

۳- سوره هود، آیه ۸۶.

راه است و چاه است و دیده بینا و آفتاب تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش

بر خلاف آنچه دشمنان اسلام و دیگر ادیان آسمانی تبلیغ می‌کنند، هرگز پیامبران الهی مردم را مجبور بر پذیرش ادیان آسمانی نمی‌کردند، بلکه کار آنها ارائه طریق و نشان دادن راه با تکیه بر منطق و استدلال صحیح بوده، همان‌گونه که آیه شریفه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (۱) اشاره به این مطلب دارد.

سؤال: اگر ادعا می‌کنید که اسلام با منطق و استدلال پیش رفت نه با زور و شمشیر، پس حکمت و فلسفه جنگ‌های اسلامی که در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله رخ داد چه بود؟

پاسخ: طبق آنچه که از قرآن مجید استفاده می‌شود تمام جنگ‌های اسلامی جنبه دفاعی داشته است. لذا قرآن می‌گوید اگر دست صلح به سمت شما دراز کردند آن را رد نکنید. به دو نمونه توجه فرمایید:

الف) در قسمت پایانی آیه ۹۰ از سوره نساء می‌خوانیم: «فَإِنْ اِعْتَرَلَوْكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَالْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا»؛ پس اگر از شما کناره‌گیری کرده و با شما پیکار نمودند، (بلکه) پیشنهاد صلح کردند، خداوند برای شما راهی برای تعرض بر آنان قرار نداده است.»

طبق این آیه شریفه، خداوند می‌گوید اگر غیر مسلمانان، صلح دوست و اهل همزیستی مسالمت آمیزند، شما حق ندارید متعرض آنها شوید.

ب) در آیه ۹۱ همان سوره، حکم نقطه مقابل آیه قبل را چنین بیان می‌کند:

«فَإِنْ لَمْ يَعْتَرِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ وَيَكْفُرُوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأُولَئِكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا مَبِينًا»؛ اگر از درگیری با شما کنار نرفتند و پیشنهاد

ص: ۲۱۶

صلح نکردند و دست از شما نکشیدند، آنها را هر جا یافتید اسیر کنید و (در صورت احساس خطر) به قتل برسانید. آنها کسانی هستند که ما برای شما، تسلط آشکاری نسبت به آنان قرار داده‌ایم».

از نظر اسلام مشروعیت جنگ جایی است که دشمن توطئه‌ای چیده یا آماده حمله باشد، آیا در این هنگام عقل سلیم می‌گوید: «اگر دشمن خواست شما را به قتل برساند، تسلیم او شوید و دست به شمشیر نبرید؟» نتیجه این که تمام جنگهای اسلامی طبق منطق قرآن و اسلام دفاعی بوده و هیچ جنگی برای مجبور کردن مردم به پذیرش اسلام نبوده است.

سؤال: آیا جنگ اسلام و ایران (در اوایل اسلام) جنگ دفاعی بود، یا برای وادار کردن مردم ایران به پذیرش اسلام رخ داد؟
جواب: به طور قطع این جنگ دفاعی بود، دفاع از کسانی که تحت ظلم و ستم شاهان ستمگر ایران بودند و حق آزادی انتخاب نداشتند. لذا مردم ایران در برابر سپاه اسلام مقاومتی از خود نشان نداده و به راحتی تسلیم شدند، و برخی از آتشکده‌ها سالیان درازی پس از حمله اسلام به ایران همچنان روشن و سرپا بود، و ایرانیان باهوش به تدریج و با میل و اختیار خود اسلام را پذیرفتند.

کم فروشان ایمان ندارند!

همان‌طور که گذشت کم فروشی در اسلام بسیار قبیح و زشت، و بی شک از گناهان کبیره است. خداوند متعال نسبت به کم فروشان به گونه‌ای سخن گفته و آنها را تهدید کرده، که در کمتر گناهی دیده می‌شود. در آیات آغازین سوره مطففین می‌خوانیم:

«وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ * الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ * وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وُزِنُوا لَهُمْ

ص: ۲۱۷

يُخْسِرُونَ* أَلَمْ يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ* لِيَوْمٍ عَظِيمٍ* يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ؛ وای بر کم فروشان! آنان که وقتی برای خود چیزی از مردم با پیمانہ می گیرند، (حق خود را) به طور کامل دریافت می دارند، ولی هنگامی که برای دیگران پیمانہ یا وزن می کنند، کم می گذارند، آیا گمان نمی کنند که برانگیخته می شوند، در روزی بزرگ؟! روزی که مردم در پیشگاه پروردگار جهانیان می ایستند.

«وَيْلٌ» در این جا به معنای «شرّ»، یا «غم و اندوه»، یا «هلاکت»، یا «عذاب دردناک»، و یا «وادی سخت و سوزانی در دوزخ» است، و معمولاً این واژه به هنگام نفرین و بیان زشتی چیزی به کار می رود. قابل توجه این که در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: خداوند «ویل» را درباره هیچ کس در قرآن قرار نداده، مگر این که او را کافر نام نهاده، همان گونه که می فرماید: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ»؛ وای به حال کسانی که کافر شدند از حضور روز بزرگ رستاخیز» (۱)(۲) از این روایت استفاده می شود که: کم فروشی بوی کفر می دهد. (۳) این مطلب از آیات بعدی نیز استفاده می شود، «أَلَمْ يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ»، بنابراین، کسانی که قیامت را باور کرده اند، کم فروشی نمی کنند و آنها که کم فروشی می کنند ایمان ندارند و قیامت را باور نکرده اند.

کم فروشی اختصاص به معامله و تجارت ندارد!

هرچند آیات مورد بحث در مورد کم فروشی در تجارت و مسائل مالی سخن می گوید، ولی این گناه بزرگ اختصاص به مسائل اقتصادی ندارد، بلکه هر کس

۱- سوره مریم، آیه ۳۷.

۲- اصول کافی، مطابق نقل نور الثقلین، ج ۵، ص ۵۲۷.

۳- تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۲۵۵.

ص: ۲۱۸

مسئولیتی داشته باشد و در حوزه مسئولیت خود کم کاری کند، شامل او نیز می‌شود، به عنوان مثال اگر معلمی به اندازه کافی مطالعه نکند، یا دیر سر کلاس حاضر شود و زودتر از موعد مقرر کلاسی را ترک کند، کم فروشی است! اگر کارمندی به جای پرداختن به کارهای اداری به کارهای شخصی خود بپردازد، یا اوقات خود را به پر کردن جدول و سایر کارهای تفریحی بگذراند، یا برخورد مناسبی با ارباب رجوع نداشته باشد و بی جهت انجام کار آنها را به تأخیر بیندازد، مشمول حکم کم فروشان است. اگر قاضی، پرونده متهم را به مقدار کافی مطالعه نکند و حکم دهد کم فروشی است. اگر خطیب و سخنران بدون مطالعه منبر رود یا به مقدار لازم مطالعه نکند مصداق مطففین و کم فروشان است. اگر سیاستمداران، ارباب رسانه‌ها، و خلاصه هرکسی در حوزه کاری خود کم کاری کند و وظایفش را به‌طور صحیح انجام ندهد، کم فروشی است و گویا قیامت را باور نکرده است. اگر تنها همین یک دستور دینی در جامعه عملی شود و هر کس در حوزه مسئولیت خود کارش را به نحو احسن انجام دهد، جامعه گلستان خواهد شد.

نشانه‌های پیامبران

اشاره

انبیا و پیامبران که از سوی خداوند مأمور دعوت به سوی او می‌شدند نشانه‌هایی داشتند که به آسانی می‌توان آنها را از مدعیان دروغین شناخت. از جمله این نشانه‌ها- که آیات آینده هم به آن اشاره شده- سه چیز است:

۱. تکیه بر منطق و دلیل عقل

انبیا و اولیا و بزرگان همواره بر منطق عقل تکیه کرده و می‌کنند. به عنوان

ص: ۲۱۹

نمونه قرآن از زبان پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْنِي وَفُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا»؛ شما را تنها به یک چیز اندرز می‌دهم، دو نفر دو نفر، یا به تنهایی برای خدا قیام کنید، سپس بیندیشید». (۱) تمام خواسته پیامبر صلی الله علیه و آله در تفکر و اندیشه و تعقل خلاصه می‌شود. اگر پای عقل و خرد به میان آید حق از باطل به راحتی شناخته می‌شود.

۲. دلسوزی و مهربانی

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آن قدر دلسوز و مهربان بود که جان خود را در این مسیر به خطر می‌انداخت. این مطلب در آیه ۶ سوره کهف آمده است توجه فرمایید: «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ»؛ گویی می‌خواهی، خود را به خاطر اعمال آنها از غم و اندوه هلاک کنی».

و لذا خداوند او را دل‌داری می‌داد که: این قدر نگران مباش و غم و غصه نخور، آنها که قابل هدایت باشند هدایت می‌شوند و آنها که قابلیت هدایت نداشته باشند، هر قدر تلاش کنی هدایت نمی‌شوند.

۳. ترک تعصب

انبیا و اولیای الهی تعصب ندارند در حالی که مدعیان باطل متعصب‌بند. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هنگامی که با بت پرستان سخن می‌گفت و با دلیل و منطق و برهان حقایق اسلام را به اثبات می‌رساند و آنها نمی‌پذیرفتند می‌فرمود: «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينٍ»؛ (حال که چنین است) آیین شما برای خودتان، و آیین من برای خودم!». (۲)

۱- سوره سبأ، آیه ۴۶.

۲- سوره کافرون، آیه ۶.

ص: ۲۲۰

این نشانه‌های سه گانه در داستان شعیب پیامبر علیه السلام نیز به چشم می‌خورد. آن حضرت ابتدا به سراغ دلیل می‌رود و زشتی‌ها و عواقب سوء بت پرستی و مفساد اقتصادی را برای آنها تبیین می‌کند، و در این راه دلسوزی مهربانی می‌کند «إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ» (۱) ولی در عین حال از خود تعصب به خرج نمی‌دهد «وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ» (۲) و آنها را مجبور بر پذیرش آیین خود نمی‌کند. اما مشرکان و بت پرستان نه اهل منطق بودند، و نه دلسوز و مهربان، و نه عاری از تعصب؛ بلکه تعصب، لجاجت و خشونت ابزار کارشان بود. آیات زیر شاهد صادقی بر این ادعاست.

توجه فرمایید:

« قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلْمُوتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ »؛ گفتند: «ای شعیب! آیا نمازت به تو دستور می‌دهد که آنچه پدرانمان می‌پرستیدند ترک کنیم؛ یا آنچه را می‌خواهیم در اموالمان انجام ندهیم؟! تو که مرد بردبار و فهمیده‌ای هستی!» (۳)

قوم شعیب در مقابل استدلال‌های قوی و متین و منطقی حضرت شعیب در مورد زشتی بت پرستی و کم‌فروشی، به دو مطلب موهوم و بی‌اساس متمسک شدند:

نخست این که: این بت‌های عزیز و دوست داشتنی که می‌گویی آنها را عبادت و پرستش نکنیم میراث آبا و اجدادی ماست. چگونه میراث نیاکان خود را ترک کنیم؟ بی‌اساس بودن این سخن روشن است: چرا که معمولاً نسل‌های جدید

۱- سوره هود، آیه ۸۴.

۲- سوره هود، آیه ۸۶.

۳- سوره هود، آیه ۸۷.

ص: ۲۲۱

دانشمندان از نسل‌های قدیمند؛ زیرا علاوه بر علوم و دانش نسل‌های گذشته علوم و دانش جدیدی را در اختیار دارند. بنابراین، صرف این که عملی میراث گذشتگان است دلیل بر درستی آن نمی‌شود.

دوم این که: ما خواهان آزادی عمل هستیم، دستورات تو آزادی عمل ما را گرفته و ما را محدود می‌سازد. بنابراین، چون ترک کم فروشی منافات با آزادی عمل ما دارد به آن پایبند نخواهیم بود.

آنها نه تنها سخنان پیامبر خود را نپذیرفتند، بلکه بر اثر تعصب و لجاجتی که داشتند از پیامبر خدا طلبکار نیز شدند: که تو با آن عقل و شعور بالا و رشد و بردباری فراوان، چرا چنین سخنانی می‌گویی و ما را به چنان مطالبی دعوت می‌کنی! اکنون به پاسخ حضرت شعیب توجه فرمایید:

«قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْهَأَكُمُ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتِطَعْتُ»؛ ای قوم! به من خبر دهید اگر دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم، و رزق (و موهبت) خوبی به من داده باشد، (آیا می‌توانم بر خلاف فرمان او رفتار کنم؟! من هرگز نمی‌خواهم چیزی که شما را از آن باز می‌دارم، خودم مرتکب شوم. من جز اصلاح- تا آن جا که توانایی دارم- نمی‌خواهم» (۱).

حضرت در پاسخ به سخنان قومش به چهار نکته اشاره کرد:

نکته اول: این که من بینه دارم. «بینه» هم به معنای معجزه است، و هم دلیل عقلی. شعیب پیامبر علیه السلام همانند همه پیامبران به هر دو سلاح مسلح بود.

نکته دوم: این که خداوند به من روزی خوبی داده و از نظر اقتصادی از شما بی‌نیاز هستم. تصور نکنید به طمع به چنگ آوردن اموالتان این سخنان را می‌گویم، بلکه انگیزه من شکرگزاری به درگاه پروردگار است.

نکته سوم: آنچه را به شما می‌گویم اول خودم عمل می‌کنم، و عالم بی عمل

ص: ۲۲۲

نیستم. حضرت علی علیه السلام می فرماید: «

ایها الناس! انی و الله ما احثکم علی طاعه الا و اسبقکم الیها، و لا انهاکم عن معصیه الا و اتناهی قبلکم عنها

؛ ای مردم! به خدا سوگند من شما را به هیچ طاعتی وادار نمی کنم، مگر این که پیش از شما خودم به آن عمل می کنم. و شما را از هیچ معصیتی نهی نمی کنم، مگر این که خودم پیش از شما از آن کناره گیری می کنم» (۱). اگر گوینده به سخنانش عمل کند کلامش در مردم اثر می کند، و لی اگر به آن عمل نکند تأثیری نخواهد داشت.

نکته چهارم: هدف من از دعوت شما به توحید و اقتصاد سالم، اصلاح است، اگر به سخنان من گوش فرا دهید، هم دینتان اصلاح می شود و هم آخرتتان.

مقایسه منطق پیامبران با بت پرستان

از مباحث گذشته تفاوت عمیق منطق شعیب پیامبر علیه السلام با منطق قوم بت پرستش روشن شد. پیامبر خدا به دنبال اصلاح امور دین و دنیای آنهاست، اما آنها در پی آزادی بی قید و شرطند که نابود کنند دین، دنیا و آخرت آنهاست. این منطق متعلق به قوم شعیب، که در حدود سه هزار سال قبل می زیستند، بود؛ امّا امروزه نیز متأسفانه این منطق دیده می شود. غربی ها می خواهند در همه چیز آزاد باشند، آنها آن قدر در این مسیر پافشاری کردند که نه تنها در کار بسیار زشتی همچون همجنس گرایی آزادی عمل پیدا کردند، بلکه آن را به صورت یک قانون درآوردند! آزادی عمل آنها در ایجاد مراکز فساد و فحشا به آن جلوه قانونی داد، تا آن جا که دولت همچون سایر مشاغل از آنها مالیات می گیرد! آزادی بی حدّ و حصر نتیجه اش اهانت به مقدّسات دیگران است، آنچه که امروز شاهد آن در جهان غرب هستیم.

ص: ۲۲۳

اهمیت نماز

سؤال: چرا قوم شعیب انگشت روی نماز آن حضرت گذاشتند، و مثلاً نگفتند آیا دین و آیینت، تو را وادار می‌کند که ما را به ترک بت پرستی دعوت کنی؟

جواب: ممکن است این مطلب به قصد استهزا و تمسخر نماز باشد. یعنی این نماز که نماد دین و آیین توست نمی‌تواند مانع بت پرستی و کم فروشی ما شود.

و نیز ممکن است منظورشان این بوده که ما از دین و آیین تو چیزی جز نماز نفهمیدیم. برخی نیز احتمال داده‌اند «صلاة» اشاره به آیین و مذهب است؛ زیرا آشکارترین سمبل دین نماز است.

به هر حال آنها به رابطه میان نماز و ترک منکرات پی نبردند. اگر درست می‌اندیشیدند این واقعیت را درک می‌کردند که نماز حس مسئولیت، تقوا، پرهیزکاری، خدا ترسی و حق شناسی را در انسان زنده می‌کند، و او را به یاد خدا و دادگاه عدل الهی می‌اندازد. نماز گرد و غبار خودپسندی و خودپرستی را از صحنه دل می‌شوید و نماز گزار را از جهان محدود و آلوده دنیا به جهان ماورای طبیعت و به عالم پاکی‌ها و نیکی‌ها متوجه می‌سازد، به همین دلیل او را از شرک و بت پرستی و تقلید کورکورانه نیاکان و کم فروشی و انواع تقلب باز می‌دارد.

خوانندگان محترم! نماز بسیار مهم است، زیرا بهترین نوع رابطه انسان با خداست، و تربیت صحیح و عاقبت به خیری در سایه نماز همراه با حضور قلب حاصل می‌شود. لذا همگان، مخصوصاً جوانان باید برای نماز اهمیت فراوانی قائل شوند و از آن غافل نگردند. حضرت شعیب علیه السلام پس از بیان نکات چهارگانه خطاب به قومش، می‌فرماید:

«وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ»؛ و توفیق من، (در این کار) جز به (یاری) خدا نیست. بر او توکل کردم؛ و به سوی او باز می‌گردم» (۱).

ص: ۲۲۴

این جمله پیامی است برای همه مردم، همگان باید توفیق را تنها از خداوند بخواهند و تنها بر او توکل کنند و اعتقاد داشته باشند که بازگشت همه به سوی خداست.

آثار وضعی گناهان

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: اگر پنج گناه در جامعه رواج پیدا کرد، از آن گناهان (و آثار وضعی آن) به خداوند پناه ببرید:

۱. »

لم تظهر الفاحشه فی قوم قطّ حتّی یعلنوها الاّ ظهر فیهم الطّاعون و الاوجاع الّتی لم تکن فی اسلافهم الّذین مضوا ؛ هرگاه اعمال منافی با عفت در جامعه‌ای رواج یابد و علنی و آشکار گردد، بیماری‌هایی ظهور و بروز پیدا می‌کند که قبلاً وجود نداشته است.

نمونه‌هایی از این بیماری‌های جدید که نتیجه بی‌عفتی هاست را در دنیای امروز می‌بینیم تمام دانشمندان و اطبا از درمان بیماری تازه ظهور کرده «ایدز» عاجز مانده‌اند، یکی از عوامل مهم بیماری ایدز ارتباط‌های نامشروع جنسی است.

۲. »

ولم ینقصوا المکیال و المیزان الاّ اخذوا بالسنین و شدّه المؤمنه و جور السلطان ؛ هرگاه کم‌فروشی در جامعه رواج پیدا کند، مردم گرفتار قحطی و گرانی و فشارهای اقتصادی از ناحیه حکومت‌های جور و ظالم می‌شوند.

بنابراین کم‌فروشی نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند و باعث ازدیاد ثروت نمی‌شود بلکه مشکلات متعددی به بار می‌آورد و ثروت جامعه را بر باد می‌دهد.

۳. »

ولم یمنعوا الزّکاة الاّ منعوا القطر من السّماء و لولا البهائم لم یمطروا ؛ هرگاه مردم از پرداخت زکات (و سایر حقوق شرعی) امتناع ورزند، باران و نزولات آسمانی کم خواهد شد، و اگر چهارپایان نبودند بارش باران قطع می‌گردید.

ص: ۲۲۵

.۴

ولم ینقضوا عهد الله و عهد رسوله الا سلط الله علیهم عدوهم و أخذوا بعض ما فی ایدیهم ؛ و هرگاه مردم عهد و پیمان‌هایی که با خدا و رسولش داشته‌اند را بشکنند، خداوند دشمنانشان را بر جان و مالشان مسلط می‌کند. یکی از عهد و پیمان‌هایی که با خدا و رسولش بسته‌ایم ترک عبادت شیطان است. در آیه شریفه ۶۰ سوره یس می‌خوانیم: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»؛ آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم که شیطان را نپرستید، که او برای شما دشمن آشکاری است».

.۵

ولم یحکموا بغير ما انزل الله الا جعل الله بأسهم بینهم ؛ و هرگاه قاضیان شما مطابق احکام الهی حکم نکنند، در میان شما اختلاف و جنگ به وجود می‌آید و به جان هم می‌افتید» (۱). خلاصه این که: گناهان تنها عواقب سوء اخروی و عذاب آن جهان را در پی ندارد، بلکه آثار سویی در این جهان نیز خواهند داشت.

ابزار تبلیغی پیامبران

اشاره

انبیا و پیامبران الهی هنگامی که از سوی خدا برای دعوت مردم فرستاده می‌شدند مسلح به سه سلاح مؤثر و کارساز بودند که هر کدام برای گروه خاصی از آنان کارایی داشت.

۱. سلاح علم و دانش و استدلال و منطق

این ابزار مخصوص انسان‌های خردمند و دارای بصیرت و صاحبان عقل

۱- بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۷۶، ح ۱۳.

ص: ۲۲۶

و فکر بود. این قبیل افراد نیاز به معجزه و کارهای خارق‌العاده از سوی پیامبران نداشتند، بلکه کافی بود با استدلال‌های قوی و منطقی، توحید و نبوت را برای آنها به اثبات رساند، تا تسلیم آن شوند. آیات فراوانی (۱) از قرآن به این ویژگی اولوالالباب اشاره دارد. به عنوان مثال به آیه شریفه ۱۶۴ سوره مبارکه بقره توجه فرمایید:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلُوكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَضْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»؛ در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و شد شب و روز، و کشتیهایی که در دریا به سود مردم در حرکتند، و آبی که خداوند از آسمانها نازل کرده، و با آن زمین را پس از مرگ زنده نموده، و انواع جنبندگان را در آن گسترده، و (همچنین) در تغییر مسیر بادهای ابرهایی که میان زمین و آسمان مسخرند، نشانه‌هایی است (از ذات پاک خدا و یگانگی او) برای مردمی که عقل دارند و می‌اندیشند!.

عظمت آسمانها و زمین و آمد و شد منظم شب و روز برای اولوالالباب کافی است آنها با تفکر و اندیشه در این امور، پی به عظمت خالق آن برده و می‌گویند:

«رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»؛ پروردگارا! اینها را بیهوده نیافریده‌ای؛ منزهی تو! ما را از عذاب دوزخ، نگاهدار. (۲) آنها وقتی در مورد عظمت آفرینش بدن انسان فکر می‌کنند که فقط طول رگهای بزرگ و کوچک او بیش از ۱۵۰ کیلومتر است و این لوله کشی با عظمت و وسیع به قدری منظم

۱- از جمله می‌توان به آیات ۱۹۰ سوره آل عمران، ۶ سوره یونس، ۸۰ سوره مؤمنون، ۲۲ سوره روم و ۵ سوره جاثیه، اشاره کرد.

۲- سوره آل عمران، آیه ۱۹۱.

ص: ۲۲۷

و دقیق است که اگر قسمتی از آن بگیرد، همانجا فلج می‌شود، پی به وجود خداوند خالق انسان‌ها می‌برند. نتیجه این که، یکی از سلاح‌های تبلیغی پیامبران سلاح علم و دانش و استدلال‌های منطقی است که مخصوص خردمندان جامعه است.

۲. سلاح معجزه

یکی دیگر از ابزار تبلیغی پیامبران که برای توده عوام جامعه از آن بهره می‌گرفته‌اند، سلاح معجزه است. انسان‌های عوام جامعه با زبان استدلال‌های منطقی آشنایی چندانی ندارند، اما با ارائه معجزه‌های مختلف ایمان می‌آورند. لذا چند رقم معجزه، از قبیل شق القمر (۱)، بینا شدن نابینایان (۲)، زنده شدن مردگان (۳)، و مانند آن در اختیار پیامبران الهی قرار می‌گرفت، تا به وسیله آن توده مردم را به سوی توحید و نبوت هدایت کنند، و درهای سعادت را به روی آنها بگشایند.

۳. تهدید به عذاب‌های الهی

گروهی از مردم هستند که نه استدلال‌های منطقی آنها را به راه راست رهنمون می‌شود، و نه معجزات گوناگون پیامبران موجبات تسلیم شدن آنان را در برابر حق فراهم می‌سازد. این گروه که افرادی لجوج، متعصب و متکبرند، تنها با سلاح تهدید به عذاب‌های الهی تسلیم حق می‌شوند. قرآن مجید داستان عذاب اقوام مختلف را به همین منظور بیان کرده است.

۱- شرح این معجزه پیامبر صلی الله علیه و آله را در تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۱۲ مطالعه فرمایید.

۲- شرح این معجزه حضرت عیسی علیه السلام را در تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۴۱۸ مطالعه فرمایید.

۳- همان.

عذاب قوم شعیب

حضرت شعیب علیه السلام، پس از ناامیدی از تأثیر استدلالهای منطقی و معجزات در مورد گروه سوم، از سلاح سوم استفاده کرد و سرگذشت اقوام پیشین را به یاد قوم خود آورد. توجه فرمایید:

«وَيَا قَوْمِ لِيَجْزِيََنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِّنْكُمْ بِبَعِيدٍ»؛ و ای قوم من! دشمنی و مخالفت با من، سبب نشود که شما به همان سرنوشتی که قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح گرفتار شدند، گرفتار شوید. و (سرزمین) قوم لوط از شما چندان دور نیست» (۱).

حضرت شعیب به عذاب چهار قوم از اقوام پیشین اشاره کرد:

۱. قوم نوح علیه السلام؛ آنها گرفتار طوفانی عجیب شدند. از آسمان بارانهای سیل آسا نازل و از زمین آب جوشیدن گرفت و تمام مردم غرق شدند جز گروه اندکی که به حضرت نوح علیه السلام ایمان آورده بودند و همراه او سوار بر کشتی شدند. آری، آبی که مایه حیات و زندگی انسان بلکه تمام موجودات زنده است، و ۲۳ بدن ما انسانها را تشکیل می‌دهد، مأمور نابودی قوم نوح علیه السلام شد. یعنی خداوند مرگ اقوام سرکش را از دل عوامل حیاتشان بیرون می‌کشد.

۲. قوم هود علیه السلام: این قوم سرکش گرفتار تندبادی مملو از سنگریزه‌ها شدند.

این تندباد، آبادی‌های آنها را زیر سنگریزه‌ها دفن کرد. همین بادی که ابرها را جابجا می‌کند و ابرهای حاوی باران را به مناطق نیازمند آب هدایت می‌کند و گلها را بارور و میوه‌ها را می‌رساند، عامل نابودی قوم هود شد.

۳. قوم صالح علیه السلام: این قوم بی ایمان هنگامی که ناقه صالح را پی کردند و با پیامبرشان به مخالفت پرداختند خداوند سه روز به آنها مهلت داد، پس از آن

ص: ۲۲۹

صاعقه‌ای نازل شد و همه جا را ویران کرد. صاعقه از برخورد قطعه ابری که دارای بار الکتریسیته منفی است با زمین که بار الکتریسیته مثبت دارد حاصل می‌شود. وقتی که این دو با هم برخورد می‌کنند جرقه‌ای تولید می‌شود که همه چیز را خاکستر می‌کند؛ زیرا حرارت حاصل از آن / ۱۵ / ۰۰۰ درجه سانتیگراد است، در حالی که غالب فلزات حداکثر در دو الی سه هزار درجه ذوب می‌شوند.

۴. قوم لوط علیه السلام؛ عذابی که بر این قوم سرکش و هتاک نازل شد زلزله‌ای سهمگین و وحشتناک بود. زلزله شهرهای آنها را زیور کرد، و همه چیز وارونه شد. بعد از آن بارانی از سنگ ویرانه‌های بجای مانده از زلزله را هم پوشاند. زمینی که قرآن مجید از آن تعبیر به مهد و گاهواره (۱) می‌کند و استراحتگاه و محل قرار انسان است، تبدیل به زلزله‌ای ویرانگر شد.

حضرت شعیب علیه السلام خطاب به قومش فرمود: اگر اقوام نوح و هود و صالح از شما دورند، ولی قوم لوط نزدیک به شمایند، چون آنها هم در شام می‌زیستند. و آثار به جای مانده از آبادی‌های آنها را می‌توانید مشاهده کنید.

خلاصه این که انبیا و پیامبران ابزارهای تبلیغی مختلفی داشتند که هر کدام برای گروه خاصی کاربرد داشت، سلاح تهدید به عذاب الهی که در داستان قوم شعیب به آن اشاره شده، برای هدایت گروه لجوج و متکبر و مغرور بود. حضرت شعیب علیه السلام پس از اشاره به سرگذشت دردناک اقوام پیشین، به قوم خود سفارش می‌کند که عبرت بگیرند و به سوی خدا بازگردند. توجه فرمایید: «وَأَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ»؛ از پروردگار خود آمرزش بطلبید؛ و به سوی او بازگردید؛ که پروردگارم مهربان و دوستدار (بندگان توبه کار) است! (۲).

۱- سوره طه، آیه ۵۳؛ سوره زخرف، آیه ۱۰؛ سوره نبأ، آیه ۶.

۲- سوره هود، آیه ۹۰.

ص: ۲۳۰

دو نکته در این آیه شریفه قابل توجه است:

نکته اول: آیا استغفار و توبه دو چیز است؟ یا هر دو واژه به یک معناست؟

ظاهراً استغفار و توبه دو چیز است؛ استغفار شستن زنگار گناه است چرا که قلب بر اثر گناه زنگار می‌گیرد و باید با استغفار زنگار آن را زایل کرد. پس از شستشوی زنگار دل با استغفار، قلب آماده حرکت به سوی خدا و توبه به درگاه حضرتش می‌شود. خلاصه این که اول شستن زنگار دل، سپس نوشتن نام خدا بر صفحه قلب. در ضمن توجه داشته باشید که توبه فقط به زبان نیست، بلکه تصمیم جدی قلبی بر ترک گناه، و قطع رابطه با گناه، و جبران گناهان سابق با اعمال نیک آینده است.

جوانی می‌پرسید: مرتکب گناهانی شده‌ام که از آن توبه کرده‌ام، اما همچنان وجدانم ناراحت است. چه کنم؟ گفتم: به همان اندازه که کار بد کرده‌ای باید کار خوب کنی، تا جبران شود. گفت: خداوند مرا می‌بخشد؟ گفتم: ناامید مباش، خدا وعده بخشش داده است.

نکته دوم: در پایان آیه ۹۰ از سوره هود، خداوند به رحیم و دود (مهربان و دوستدار بندگان توبه کار) توصیف شده است. این نشان می‌دهد که برنامه‌های خداوند بر اساس رحمت است، و عذاب و مجازات یک استثناست. یکی از نشانه‌های ادعای فوق این است

که ۱۱۳ سوره قرآن با

بسم الله الرحمن الرحيم

آغاز شده، و تنها یک سوره بدون

بسم الله الرحمن الرحيم

است، یعنی ۱۱۳ رحمت و یک عذاب. و طبیعی است وقتی عده‌ای از ۱۱۳ رحمت الهی استفاده نکنند، گرفتار همان یک عذاب می‌شوند.

جسارت و هتاکای قوم شعیب

قوم شعیب در مقابل سخنان منطقی، معجزات و تهدیدهای حضرت شعیب

ص: ۲۳۱

که همه آنها به قصد هدایت قومش بود سر تسلیم فرود نیاورده و جملات زشتی به زبان آوردند که همگی حکایت از لجاجت و جهل و بی خبری آنها می‌کرد.

توجه کنید:

۱. « قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ »؛ (ای شعیب!) بسیاری از آنچه را می‌گویی ما نمی‌فهمیم» یعنی حرف‌های تو سر و ته ندارد و محتوا و منطق باارزشی در آن نیست، که بخواهیم پیرامون آن بیندیشیم!

۲. « وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا »؛ (ای شعیب!) ما تو را در میان خود ضعیف می‌یابیم».

بنابراین، فکر غلبه بر ما را از سرت بیرون کن، چون قدرت این کار را نداری!

۳. « وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ »؛ (ای شعیب!) اگر قبیله کوچکت نبود تو را سنگسار می‌کردیم» یعنی گمان نکن که به خاطر ترس از

قدرت با تو برخورد فیزیکی نمی‌کنیم، بلکه احترامی که برای قوم و قبیله‌ات قایل هستیم ما را از این کار بازداشته است!

۴. « وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بَعِزٌّ »؛ (ای شعیب!) تو در برابر ما قدرتی نداری»^(۱) یعنی تو هرچند از بزرگان قبیله‌ات هستی ولی با این سخنان

در نظر ما منزلتی نداری!

متأسفانه انسانهای بی منطق بر زور و تهدید تکیه می‌کنند. وقتی که از رسیدن به اهدافشان ناکام می‌مانند به تحریمهای اقتصادی و تهدیدهای نظامی روی می‌آورند.

پاسخ‌های منطقی و بردبارانه حضرت شعیب علیه السلام

شعیب پیامبر علیه السلام در مقابل این همه هتّاکی و توهین و جسارت، ناراحت و عصبانی نشد و با صبر و بردباری و به صورت منطقی پاسخ آنها را داد. توجه

ص: ۲۳۲

فرماید: « قَالِ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ »؛ گفت: ای قوم! آیا قبیله کوچکم، نزد شما عزیزتر از خداوند است؟! در حالی که (فرمان) او را پشت سر انداخته‌اید! پروردگارم به آنچه انجام می‌دهید احاطه دارد (و آگاه است)!(۱).

شعیب پیامبر علیه السلام به دو گونه پاسخ آنها را داد:

نخست می‌فرماید: این چه سخن نامعقول و نسنجیده‌ای است که شما بر زبان جاری می‌سازید؟ آیا احترام قبیله من از احترام خداوند بیشتر است؟

آیا شما برای خداوند احترام قائلید؟ یا خدا و فرامینش را پشت سر انداخته‌اید؟

و در ادامه می‌فرماید: خیال نکنید که خداوند اعمال شما را نمی‌بیند و سخنانتان را نمی‌شنود، بلکه او به تمام اعمالی که انجام می‌دهید احاطه و آگاهی کامل دارد. حضرت شعیب علیه السلام ضمن پاسخ به سخنان بی اساس قومش، آنها را متوجه عظمت و عزت پروردگار زمین و آسمان کرد.

دومین پاسخ حضرت شعیب در آیه بعد آمده است. توجه کنید: « وَيَا قَوْمِ اَعْمَلُوا عَلٰی مَكَانَتِكُمْ اِنِّيْ عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ مَنْ يَأْتِيهِ عِذَابٌ يُخْزِيْهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَاَرْتَقِبُوْا اِنِّيْ مَعَكُمْ رَقِيْبٌ »؛ ای قوم من! هر چه توان دارید، انجام دهید؛ من هم کار خود را انجام می‌دهم؛ و به زودی خواهید دانست چه کسی عذاب رسواکننده به سراغش می‌آید، و چه کسی دروغگوست! شما انتظار بکشید، من هم با شما در انتظارم».(۲) شما در انتظار این باشید که بتوانید با قدرت، جمعیت، ثروت و نفوذتان بر من پیروز شوید، من هم در انتظارم که مجازات دردناک الهی به زودی دامان شما جمعیت گمراه را بگیرد و از صفحه گیتی محوتان نماید!

۱- سوره هود، آیه ۹۲.

۲- سوره هود، آیه ۹۳.

ص: ۲۳۳

پایان عمر تبهاران مدین

جوامعی که در این عالم زندگی می‌کردند، هنگامی که فاسد و مفسد می‌شدند خداوند به آنها مهلت می‌داد تا از منجلا ب فساد خارج شده و به اصلاح خویش پردازند، اگر در مهلت مقزّر اصلاح نمی‌شدند، ولی امیدی به اصلاح آنها بود مهلت تمدید می‌شد، و تا هنگامی که کمترین روزنه‌ای به سمت اصلاح وجود داشت این کار تکرار می‌شد. اما زمانی که تمام روزنه‌های امید مسدود می‌شد و دیگر هیچ امیدی به اصلاح آنها باقی نمی‌ماند، و چاره‌ای جز نابودی نبود، خداوند به روشهای مختلف آنها را نابود می‌کرد. به قول شاعر:

نه طراوتی نه برگی نه گلی نه سایه دارم متحیرم که دهقان به چه کار هشت ما را

وقتی یک درخت نه میوه‌ای داشته باشد و نه گلی بدهد و نه طراوت و برگی داشته باشد و حتی سایه‌ای نداشته باشد دهقان ناچار می‌شود آن را قطع کند و بسوزاند. اقوامی که هیچ امیدی به هدایت آنها نیست همانند درخت بی‌برگ و گل و سایه‌ای هستند که تنها لایق آتشند. نوح پیامبر علیه السلام در مورد قومش (که ۹۵۰ سال آنها را به سوی خدا دعوت کرد، ولی نپذیرفتند) نفرین کرد. اما نفرین آن حضرت هم حکیمانه بود. فرمود: «رَبِّ لَأَتَذَرَنَّ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَبَّارًا* إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاَجْرًا كَفَّارًا»؛ پروردگارا! هیچ کس از کافران را بر روی زمین باقی نگذار! چرا که اگر آنها را باقی بگذاری، بندگان را گمراه می‌کنند و جز نسلی فاجر و کافر به دنیا نمی‌آورند». (۱)

البته اقوامی که گرفتار عذاب می‌شدند دو دسته بودند: یک دسته کسانی که بعد از هلاکت آثارشان باقی می‌ماند. مثل فرعون و فرعونیان که وقتی هلاک

۱- سوره نوح، آیه ۲۶ و ۲۷.

ص: ۲۳۴

شدند کاخها و ثروتها و بدنهای آنها باقی ماند و به بنی اسرائیل رسید. دسته دیگر اقوامی بودند که همراه هلاکت آنها تمام آنچه مربوط به آنها می‌شد نیز نابود می‌گشت. قوم ثمود که پیامبر آنها حضرت صالح علیه السلام بود جزء دسته دوم هستند.

قوم شعیب پیامبر علیه السلام نیز چنین بودند. به آیات زیر توجه فرمایید:

«وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ * كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا بُعِيدًا لِّمَدْيَنَ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ؛ و هنگامی که فرمان ما فرا رسید، شعیب و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، با رحمت خود نجات دادیم؛ و آنها را که ستم کردند، صیحه (مرگبار آسمانی) فرا گرفت؛ و بامدادان در خانه‌هایشان به رو افتاده مرده بودند. آن چنان که گویی هرگز ساکن آن (دیار) نبودند! دور باد مدین (و اهل آن از رحمت خدا)، همان گونه که قوم ثمود دور شدند!». (۱) در مورد این که قوم شعیب با چه عذابی هلاک شدند دو تعبیر در قرآن مجید وجود دارد.

نخست تعبیر به «صیحه» که در آیه مورد بحث آمده و دیگر تعبیر به «رجفه» (لرزش) که در آیه شریفه ۹۱ سوره اعراف به آن اشاره شده است. حال ببینیم آیا هر دو تعبیر به یک معنا باز می‌گردد، یا دو چیز است؟ «رجفه» (لرزش) نتیجه صیحه آسمانی است، و این همان چیزی است که در زمان ما به آن «موج انفجار» گفته می‌شود. توضیح این که: زمانی که انفجار رخ می‌دهد برخی از اشیا که در محل انفجار و اطراف آن تا فاصله معینی هستند (بسته به نوع و مقدار ماده منفجره) بر اثر انفجار نابود می‌گردند، اما برخی چیزها در خارج از آن دایره نیز نابود می‌شود، که علت آن موج انفجار است. موج انفجار شیشه‌ها را تا شعاع چند هزار متر می‌شکند و ممکن است حتی در خانه‌ها را در فاصله نزدیکتر از جا

ص: ۲۳۵

بکنند. از دو آیه مورد اشاره استفاده می‌شود که صیحه‌ای آسمانی و صاعقه‌ای بسیار نیرومند بر قوم شعیب نازل شد و همراه آن موج انفجاری رخ داد و بر اثر آن صاعقه و این لرزش حاصل از موج انفجار همه آن قوم سرکش به رو بر زمین افتاده و نابود شدند. از آیه بعد استفاده می‌شود که نه تنها خودشان از بین رفتند بلکه تمام ثروتهایی که به خاطر آن، ظلم و ستم و گناه کردند، و همه آن کاخ‌ها و زینت‌ها و زرق و برق‌ها، از میان رفت و همه خاموش شدند. خوانندگان محترم! این عذابها فقط مربوط به گذشتگان نیست، بلکه هر کس در هر عصر و زمانی مسیر قوم شعیب را در پیش بگیرد و در مقابل حق سر تسلیم فرود نیاورد، باید منتظر عواقب آن باشد. همان‌گونه که در مورد اروپاییان می‌بینیم که نتیجه ظلمهای فراوان آنها جنگ جهانی اول و دوم شد، و اروپا به دست اروپایی‌ها نابود گشت «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ» (۱).

پیوند حضرت موسی و حضرت شعیب علیهما السلام

با توجه به این که حضرت موسی علیه السلام بخشی از عمرش (حدود ۱۰ سال) را در مدین گذراند، و با دختر حضرت شعیب پیامبر علیه السلام که از اهالی مدین است، ازدواج نمود، شرح و تفسیر آیات مربوط به این قسمت از زندگانی حضرت موسی علیه السلام، که در سوره قصص آمده، خالی از لطف و فایده نیست. اما قبل از آن، لازم است مقدمه‌ای در مورد ویژگیهای قرآن مجید تقدیم گردد:

قرآن مجید ویژگی‌های زیادی دارد که آن را از تمام کتابها متمایز و جدا می‌سازد، اگر این ویژگیها گردآوری، و با سلیقه خاصی کنار هم چیده شود، کتاب

ص: ۲۳۶

ارزشمندی خواهد شد. به سه نمونه از این ویژگی‌ها توجه فرمایید:

۱. طراوت و تازگی؛ قرآن مجید همواره باطراوت و تازه است و هیچ‌گاه کهنه نمی‌شود. شخصی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و عرض کرد: یا بن رسول الله، چرا هر چه قرآن را تلاوت و مطالعه می‌کنیم کهنه نمی‌شود، بلکه باطراوت‌تر و تازه‌تر می‌شود؟ امام علیه السلام فرمود: «

لأنَّ الله تبارک و تعالی لم يجعله لزمان دون زمان ولا لناس دون ناس فهو فی کلِّ زمان جدید، وعند کلِّ قوم غصَّ الی یوم القیامه؛ به‌خاطر آن که خداوند تبارک و تعالی قرآن را برای زمان معینی نازل نکرده و اختصاص به جمعیت خاصی نداده است، لذا در تمام زمانها و نزد تمام اقوام و جمعیتها تا روز قیامت جدید و باطراوت است» (۱).

ما این مطلب را به هنگام نوشتن تفسیر نمونه تجربه کردیم. زمانی که نوشتن تفسیر نمونه را آغاز نمودیم تفاسیر مهم شیعه و اهل سنت، مورد توجه بود، ولی در عین حال ما در تفسیر نمونه به نکات جدیدی دست یافتیم که در کتابهای تفسیری گذشته نبود، همان‌گونه که در تفاسیری که ان‌شاءالله بعد از ما نوشته خواهد شد به نکات جدیدی می‌رسند که ما به آنها نرسیده‌ایم. خلاصه این که، این طبیعت قرآن است که همراه زمان پیش می‌رود و اختصاص به زمان خاصی ندارد.

۲. فراگیر بودن آن؛ ویژگی دیگر قرآن مجید این است که اختصاص به قشر خاصی از مردم ندارد. همان‌گونه که عالمان بزرگ و فلاسفه و دانشمندان عظیم‌الشأن از آن بهره می‌گیرند، مردم عوام و بیسواد (که قادر بر تلاوت قرآن هستند) نیز در حدّ توان و درک خود از آن استفاده می‌کنند. این ویژگی در کتابهای دیگر دیده نمی‌شود. لذا برای دوران ابتدایی کتابی مخصوص، و برای

۱- میزان الحکمه، ج ۸، باب ۳۲۹۴، ح ۱۶۴۳۵.

ص: ۲۳۷

دوره راهنمایی کتاب خاص دیگری، و برای دوران دبیرستان و پیش دانشگاهی و دانشگاه، هر کدام کلام خاصی نوشته می‌شود. ۳. هر آیه قرآن دارای نکاتی است؛ در هر آیه‌ای از آیات قرآن نکته یا نکاتی نهفته است در حالی که در هر سطر از سطور کتابهای دیگر نکته‌ای وجود ندارد، بلکه در بسیاری از کتابها، نکات قابل استفاده در کل کتاب محدود است. در هر یک از آیات مربوط به مبدأ و معاد، تاریخ انبیا، بهشت و دوزخ، احکام، اخلاق، فلسفه احکام و مانند آن نکات برجسته و روشنی وجود دارد. با توجه به این مقدمه و ویژگی‌های سه گانه قرآن مجید، مخصوصاً ویژگی سوم، به سراغ آیات سوره قصص می‌رویم و به نکات موجود در آیات مذکور اشاره خواهیم کرد:

حضرت شعیب علیه السلام بعد از نابودی قوم سرکش مدین به همراه مؤمنین به آن شهر بازگشته و کم کم آن‌جا را آباد کردند. آن حضرت در اواخر عمر شریفش پیر و ناتوان شده بود و چون ظاهراً پسری هم نداشت، به ناچار دخترانش گوسفندان را به صحرا می‌بردند. از سوی دیگر موسای جوان در مصر شاهد نزاع و درگیری یک فرعون با یک نفر از بنی اسرائیل بود. مرد فرعون به فرد بنی اسرائیلی دستور می‌داد که مقداری هیزم بر دوش گرفته، آن را به کاخ فرعون ببرد، و مرد بنی اسرائیلی از انجام این کار طفره می‌رفت. (۱) همین مطلب باعث نزاع و درگیری آنها شد. حضرت موسی علیه‌السلام به منظور جدا سازی آنها، به آن دو نزدیک شد و آن‌ها را از هم جدا کرد. مرد فرعون وقتی موسای جوان را دید که او را از مرد بنی اسرائیلی جدا می‌کند به سمت موسای جوان حمله‌ور شد. حضرت موسی علیه‌السلام به منظور دفاع از خود، مشت به سمت آن مرد پرتاب کرد که بر اثر آن

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۴۲.

ص: ۲۳۸

نقش بر زمین شد و از دنیا رفت. به حضرت موسی خبر رسید که اگر در مصر بمانی، فرعونیان تو را به جرم کشتن آن فرعونی، خواهند کشت. این مطلب سبب شد که حضرت موسی علیه السلام آواره بیابانها شد و به منظور فرار از دست فرعونیان از مصر فرار کرد. یگه و تنها و بدون داشتن آذوقه مناسب و با استفاده از برگ درختان و گیاهان صحرا، به حرکت خود ادامه داد تا این که به شهر مدین رسید، کنار چاه آبی رفت و خود را سیراب کرد و در زیر سایه درختی به استراحت پرداخت. همان گونه که استراحت می کرد صحنه‌ای توجّهش را به خود جلب کرد. شرح این مطلب در آیات زیر آمده است. توجّه فرمایید:

«وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجِدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْتَأْذِنُونَ وَوَجِدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَأَنشِقِي حَتَّى يُصِيبَكَ الرَّعْيَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ»؛ و هنگامی که به (چاه) آب «مدین» رسید، گروهی از مردم را در آن جا دید که چهارپایان خود را آب می دهند؛ و در کنار آنان دو زن را دید که از گوسفندان خویش مراقبت می کنند (و به چاه نزدیک نمی شوند؛ موسی) به آن دو گفت: «منظور شما (از این کار) چیست؟ گفتند «ما آنها را آب نمی دهیم تا چوپانها همگی خارج شوند؛ و پدر ما پیرمرد کهنسالی است (قادر بر این کارها نیست)» (۱). در روایت (۲) آمده است که وقتی حضرت موسی سخن آن دو زن را شنید به سمت چوپانها رفت و به آنها اعتراض کرد که چرا اجازه نمی دهید آن دو زن گوسفندان خود را سیراب کنند؟

آنها گفتند: اگر خیلی دلت به حال آنها سوخته خودت به تنهایی (و بدون کمک ما) از چاه آب بکش و گوسفندان آنها را سیراب کن. حضرت موسی به سمت دلو رفت و آن را به درون چاه انداخت و کاری که دیگران ده نفری انجام

۱- سوره قصص، آیه ۲۳.

۲- تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۵۷؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۲۱.

ص: ۲۳۹

می‌دادند او به تنهایی انجام داد و آن دلو بزرگ مملو از آب را از چاه کشید و گوسفندان آن دو زن را سیراب کرد. آری، آن‌جا که امداد الهی باشد یک نفر معادل ده نفر کار انجام می‌دهد. همان‌گونه که در آیه شریفه ۶۵ سوره انفال به این مطلب اشاره شده است.

نکته‌ای که در این آیه شریفه قابل توجه است بی توجه نبودن حضرت موسی علیه السلام به کار زشتی که چوپانها انجام دادند و عکس العمل نشان دادن نسبت به آن، و انجام کاری خیر بدون تقاضای اجر و پاداش. به هر حال، پس از انجام این کار، دختران شعیب با گوسفندان به سمت خانه حرکت کردند و حضرت موسی به سمت درخت رفت و دست به دعا برداشت. به آیه بعد توجه فرمایید:

«فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ»؛ موسی برای (گوسفندان) آن دو آب کشید؛ سپس رو به سایه آورد و عرض کرد: پروردگارا! به هر خیر و نیکی که بر من فرو فرستی، به آن نیازمندم! (۱)

نوع دعا کردن حضرت موسی علیه السلام نیز بسیار جالب است. آن حضرت که در آن شهر، غریب، گرسنه و بی پناه است، به هنگام دعا نمی‌گوید: «خدایا! چنین و چنان کن»، بلکه عرض می‌کند: «خدایا! هر خیر و نیکی بر من بفرستی به آن نیاز دارم» طولی نکشید که دعای آن حضرت مستجاب شد. توجه فرمایید:

«فَجَاءَتْهُ إِخِدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»؛ ناگهان یکی از آن دو (زن) به سراغ او آمد در حالی که با نهایت حیا گام برمی‌داشت، و گفت: «پدرم از تو دعوت می‌کند تا مزد آب دادن (گوسفندان) را که برای ما انجام دادی به تو بپردازد». هنگامی که موسی نزد او (شعیب) آمد و سرگذشت خود را برای

ص: ۲۴۰

او شرح داد گفت: «ترس، از قوم ستمکار نجات یافتی!» (۱) هر چند حضرت موسی علیه السلام برای گرفتن مزد کار نکرده بود، بلکه قصدش کاملاً رضای خدا بود، اما شعیب پیامبر علیه السلام وظیفه خود می‌داند که مزد این کار او را بدهد و به همین منظور او را به خانه‌اش دعوت می‌کند. متأسفانه در عصر و زمان ما چقدر کارفرمایانی که مزد کارگران را می‌خورند، و حق و حقوق آنها را پایمال می‌کنند. به هر حال، دختر حضرت شعیب علیه السلام دعوت پدر را به حضرت موسی اعلام می‌کند و دو نفری به سمت خانه شعیب حرکت می‌کنند. در تاریخ آمده است که دختر برای راهنمایی، از پیش‌رو حرکت می‌کرد و موسی علیه السلام از پشت سر. وزش ملایم باد ممکن بود لباس را از اندام آن دختر کنار زند. و حیا و عفت موسی علیه السلام اجازه چنین کاری را نمی‌داد. لذا به آن دختر گفت: من از جلو می‌روم و تو از پشت سر مرا راهنمایی کن. (۲)

اکنون در جامعه ما چه خبر است؟! بد حجابی‌ها، لباسهای نامناسب، تنگ و چسبان، مدهای جذاب لباس، آرایش‌های تند و غلیظ، رفت و آمدهای فراوان و غیر ضروری زنان به بازارها و گفت‌وگوهای بی‌پروا با مردان اجنبی، عدم رعایت عفاف و پاکدامنی و ... همه و همه غوغا می‌کند. راستی جوانانی که پایه اعتقادی آنان به قدری قوی نیست که توان مقاومت در برابر این همه عوامل تحریک را داشته باشند، چه باید کنند؟! آیا می‌دانید آمار طلاق چقدر بالا رفته است؟ یکی از عوامل طلاق همین بد حجابی‌ها و صحنه‌های زشت و بی‌عفتی‌هاست. باید با مفاسد اجتماعی به‌طور جدی برخورد شود. کسانی که مخالف هرگونه برخورد با این گونه مفاسدند در اشتباهند.

۱- سوره قصص، آیه ۲۵.

۲- تفسیر ابو الفتوح رازی، ج ۸، ص ۴۵۰.

ص: ۲۴۱

به هر حال موسی علیه السلام وارد خانه حضرت شعیب شد. خانه‌ای که نور نبوت، معنویت و روحانیت از جای جای آن نمایان بود. پیرمردی نورانی، باوقار و با موهای سفید که در گوشه‌ای نشسته بود، به موسی علیه السلام خوش آمد گفت، سپس از او پرسید: از کجا می‌آیی؟ در این شهر چه می‌کنی؟ چرا تنهایی؟ حضرت موسی تمام داستان را برای آن حضرت بیان کرد. حضرت شعیب به او اطمینان داد که دیگر خطری از سوی فرعونیان او را تهدید نمی‌کند. موسی علیه السلام به زودی متوجه شد که استاد بزرگی یافته، استادی که چشمه‌های زلال علم، معرفت و تقوا از وجودش می‌جوشد و می‌تواند به خوبی او را سیراب کند. حضرت شعیب علیه السلام نیز احساس کرد شاگرد لایق و مستعدی یافته، شاگردی که می‌تواند علوم، دانش و تجربیات خود را به او منتقل کند. و هر دو از یافته خود مسرور شدند. دختر شعیب که گویا از بردن گوسفندان به صحرا و برخورد با مردان خسته شده بود، و از سویی این جوان را برای چوپانی فرد مناسبی می‌دید، پیشنهاد داد:

« قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ »؛ یکی از آن دو (دختر) گفت: ای پدر! او را استخدام کن، زیرا بهترین کسی را که می‌توانی استخدام کنی آن کسی است که نیرومند و درستکار باشد (و او همین مرد است)!(۱) دختری که در دامان پیامبر خدا پرورش یافته باشد انسان هوشیار و منطقی است، لذا برای پیشنهاد خود دلیل آورد. و آن این که: بهترین کارگر کسی است که هم قدرت بدنی مناسبی داشته باشد و هم امین باشد و موسی علیه السلام در هر دو جهت امتحان خود را داده بود. آن هنگام که به تنهایی دلوی را از چاه کشید که چوپان‌ها ده نفره می‌کشیدند امتحان قدرتش را پس داد، و زمانی که از دختر شعیب خواست در پشت سر او حرکت کند از امتحان امانت سربلند خارج شد.

ص: ۲۴۲

ملاحظه می‌فرمایید که در یک عبارت کوتاه شرایط مهم کارگر و کارمند بیان شده است. از نظر قرآن کارگر و کارمند باید قوی و امین باشد، بنابراین آدمهایی که ضعیفند و توانایی انجام کار مورد نظر را ندارند یا قوی هستند ولی از امانت کافی بی‌بهره‌اند را نباید به واسطه پارتی بازی یا به عنوان ارفاق یا به قصد کمک یا به هر عنوان دیگر استخدام کرد. اگر این دو شرط در استخداها عملی شود جهان متحوّل می‌گردد. البتّه آنچه ذکر شد مربوط به کارهای جسمانی است، اما در مورد کارهای فکری شرایط دیگری لازم است که در آیه شریفه ۵۷ سوره مبارکه یوسف به آن اشاره شده است. هنگامی که حضرت یوسف علیه السلام به عزیز مصر پیشنهاد داد که عهده دار خزانه داری مصر شود گفت: «إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ»؛ من نسبت به این کار هم دانش کافی دارم و هم امانتدارم» این جا قدرت جسمانی کارآیی ندارد، بلکه دانش مدیریتی لازم است. نتیجه این که در کارهای جسمانی قدرت و امانت و در کارهای فکری دانش کافی و امانت، لازم است.

حضرت شعیب علیه السلام که از پیشنهاد دخترش خوشحال شده بود، طبق آیه ۲۷ سوره قصص خطاب به حضرت موسی علیه السلام فرمود:

« قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَجٍ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ » (شعیب) گفت: من می‌خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو درآورم به این شرط که هشت سال برای من کار کنی؛ و اگر آن را تا ده سال افزایش دهی، محبتی از ناحیه توست؛ من نمی‌خواهم کار سنگینی بر دوش تو بگذارم؛ و ان شاء الله مرا از صالحان خواهی یافت! (۱)

حضرت شعیب مهریه دخترش را هشت سال چوپانی حضرت موسی علیه السلام

ص: ۲۴۳

قرار داد. مقایسه‌ای کنیم بین مهریه دختر و همسر پیامبر، و مهریه‌های سرسام آور امروزی. هشت سال چوپانی در ظاهر مهریه است، اما در واقع نوعی مشارکت است؛ چرا که حضرت شعیب علیه السلام در حقیقت سرمایه‌ای را در اختیار حضرت موسی علیه السلام که هیچ چیز نداشت و حتی به نان شبش محتاج بود قرار داد، تا با آن کار کند و از درآمدش حضرت شعیب و دخترش از یک سو، و حضرت موسی و همسرش از سوی دیگر استفاده کنند.

آیا مهریه‌ای سبک‌تر از این مهریه سراغ دارید؟ علاوه بر این که شعیب پیامبر علیه السلام بعد از تمام شدن مدّت، هنگامی که حضرت موسی علیه السلام قصد بازگشت به مصر کرد تعدادی از گوسفندان که سرمایه حضرت شعیب محسوب می‌شد را به او بخشید. اما امروزه، متأسفانه مهریه‌ها بسیار سنگین و گاه کمرشکن است، در حالی که در روایات اسلامی سفارش به مهریه‌های سبک و در حدّ توان زوج شده است. به چند نمونه از این روایات توجه فرمایید:

۱. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله فرمودند:

«من برکة المرئة خفة مؤنتها

؛ قدم زنی مبارک است که هزینه‌اش کم باشد»^(۱)، منظور از «مؤنة» در این روایت، ممکن است هزینه‌های عادی زندگی باشد. یعنی زن هر روز به دنبال مد جدیدی نباشد، و همواره به سراغ زر و زیور نرود، و در مخارج اسراف و زیاده روی نکند، و ممکن است اشاره به مهریه باشد، یعنی مهریه‌اش خفیف و سبک باشد، که برکت در آن است، همچنین شاید هم شامل هزینه‌های عادی زندگی و هم شامل مهریه شود.

۲. در روایات دیگری از آن حضرت می‌خوانیم:

«افضل نساء امتی ... أقلهنّ مهرا

؛ برترین زنان امت من ... زنانی هستند که مهریه

۱- وسایل الشیعه، ج ۱۵، ص ۹، ح ۳.

ص: ۲۴۴

آنان کمتر است» (۱).

۳. حضرت علی علیه السلام فرمود:

«لا تغالوا بمهور النساء فتكون عداوة»

؛ مهریه زنانان را سنگین نگیرید که سرچشمه دشمنی و عداوت است» (۲).

امروزه این روایت بسیار ملموس و قابل درک است. چون وقتی مهریه خانمی سنگین و بسیار زیاد باشد کم کم زن را وسوسه می‌کند که آن را مطالبه نماید، و هنگامی که با عدم توان پرداخت زوج مواجه شود، آن را به اجرا می‌گذارد و با هزار مشکل مهریه را می‌گیرد و اقدام به طلاق می‌کند. گاه این پول زیر دندانش مزه می‌کند، لذا نقشه می‌کشد با مهریه سنگین‌تری با مرد دیگری نیز ازدواج کند و از او هم مهریه را مطالبه کند و بدین وسیله ثروت مهمی فراهم نماید. زن با این فکر و خیالات ناسازگاری با شوهر را آغاز می‌کند و بدین سان عداوت و دشمنی‌ها شروع می‌شود. بعضی می‌گویند: «برای استحکام پیوند زناشویی باید مهریه‌ها را سنگین گرفت، چون کار از محکم کاری عیب نمی‌کند» در جواب این عزیزان عرض می‌کنیم: «اتفاقاً در این مورد کار از محکم کاری عیب می‌کند» چون مهریه سنگین وسوسه‌انگیز است.

۴. ابوالعباس می‌گوید: از امام صادق علیه السلام در مهریه پرسیدم:

«اله وقت؟ قال: لا، ثم قال: كان صدق النبي صلى الله عليه وآله ... خمسمائة درهم

؛ آیا مهریه اندازه خاصی دارد؟ امام فرمود: نه، سپس فرمود: مهریه (همسران) پیامبر صلی الله علیه و آله پانصد درهم بود» (۳).

۱- وسایل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۰، ح ۹.

۲- وسایل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۱، ح ۱۲.

۳- وسایل الشیعه، ج ۱۵، ص ۷، ح ۸.

ص: ۲۴۵

پانصد درهم معادل ۲۵۰ مثقال نقره است، زیرا هر درهم نیم مثقال است.

و قیمت هر مثقال نقره در عصر و زمان ما (سال ۱۳۸۹ ه. ش) هزار و دویست تومان است. بنابراین پانصد درهم در زمان ما معادل سیصد هزار تومان است.

آری، مهریه همسران پیامبر اسلام چیزی حدود یک سکه بهار آزادی بوده است! ما توصیه نمی‌کنیم مهریه خیلی سبک باشد، ولی از مهریه‌های بسیار سنگین، که مصیبت و بلایی برای خانواده هاست و باعث ترک ازدواج بعضی از جوانها شده، باید پرهیز کرد، و ازدواجها را ساده گرفت تا جوانها به راحتی ازدواج کرده و در برابر گناه بیمه شوند.

ازدواج ساده!

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با جمعی از اصحاب و یارانش نشسته بود. خانم محجبه‌ای خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: یا رسول الله! نیاز به ازدواج دارم، همسری برایم انتخاب کن! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نگاهی به اصحابش کرد و از آنها پرسید: چه کسی حاضر است با این خانم ازدواج کند؟ یکی از اصحاب برخاست و اعلام آمادگی کرد. حضرت از او پرسید: چه چیز به عنوان مهریه به او می‌دهی؟

عرض کرد: متأسفانه دستم خالی است و چیزی ندارم. حضرت فرمود: نه، بدون مهریه نمی‌شود. سپس خطاب به یاران سخنش را تکرار کرد و گفت: چه کسی حاضر است با این خانم ازدواج کند؟ ولی این بار هم غیر از آن شخص کسی اعلام آمادگی نکرد. همان سؤال و جواب میان حضرت و آن شخص رد و بدل شد و در نهایت نشست. برای بار سوم که حضرت سخنش را تکرار کرد و کسی جز آن شخص از جایش برنخاست، خطاب به او فرمود: آیا چیزی از قرآن می‌دانی؟ عرض کرد بله. حضرت فرمود: این خانم را به ازدواج تو در آوردم

ص: ۲۴۶

و مهریه‌اش را تعلیم آنچه که از قرآن می‌دانی قرار دادم. قرآن را به او تعلیم کن» (۱). طبق این روایت مراسم بله برون و خواستگاری و تعیین مهریه و اجرای خطبه عقد به این صورت ساده و در مدت کوتاهی صورت گرفت و زن و شوهر روانه خانه بخت شدند. آری، زندگی هرچه ساده‌تر و مهریه هرچه سبک‌تر باشد، آرامش بیشتر و دوستی، صمیمیت و همدلی افزون‌تر خواهد بود. امان از زمانی که زندگی، تجملاتی و پرهزینه شود و چشم و همچشمی و رقابت، جای ساده زیستی و صداقت را بگیرد.

مهریه‌های سنگین باطل است

ما معتقدیم مهریه‌های سنگین باطل است، و تبدیل به مهر المثل می‌شود.

توضیح این که: خانواده داماد با دسته گل و شیرینی به منزل خانواده عروس می‌روند، و پس از تعارفات معمول، از سوی خانواده عروس ۱۳۶۰ سکه تمام بهار آزادی به مناسبت تاریخ تولد عروس، پیشنهاد می‌شود. هنگامی که خانواده داماد به بالا بودن مبلغ مهر اعتراض می‌کنند، آنها می‌گویند: «مهریه را کی داده و کی گرفته!» و بدین وسیله بر پنج هزار سکه توافق می‌شود. این جمله: «کی داده و کی گرفته» نشانه عدم قصد جدی نسبت به مهریه است و هنگامی که قصد جدی وجود نداشته باشد مهریه باطل است و تبدیل به مهر المثل می‌شود. علاوه بر این، گاه اعداد و ارقامی ذکر می‌شود که نشان از سفاهت زوج می‌دهد مثل این که زوج می‌گوید: «مهریه را ۵۰ / ۱۰۰۰ سکه بهار آزادی بنویسد».

روشن است که این شخص، شخصی است سفیه و حقّ تصرف در اموالش را

ص: ۲۴۷

ندارد و چنان مهریه‌ای نیز باطل است. ضمناً این که در عقدنامه قید «عندالمطالبه» نوشته می‌شود، در حالی که زوج برای هزینه‌های مراسم عقد و عروسی‌اش لنگ است و با قرض و وام آن را فراهم کرده، قدرتی بر پرداخت آن عندالمطالبه ندارد. بنابراین، این قید هم جدی نیست و تبدیل به «عند القدرة و الاستطاعة» می‌شود. قضاوت محترم باید توجه داشته باشند و چنین زوج‌هایی را تحت فشار نگذارند.

کیفیت یا کمیت؟

قرآن مجید همه جا کیفیت را بر کمیت مقدم می‌دارد. به عبارت ساده‌تر، اعمال خالصانه و خوب هر قدر کم باشد، بر اعمال آلوده هر چند زیاد باشد ترجیح دارد. به عنوان مثال: اگر کسی هر روز یک ختم قرآن به جا آورد، ولی نه تدبیری، نه تفکری و نه عملی به همراه آن داشته باشد؛ در مقابل کسی که روزی یک صفحه از قرآن را تلاوت می‌کند اما همراه با تفکر، تدبیر و عمل به مضامین و دستوراتش طبق منطق قرآن مجید کار فرد دوم، که از کیفیت بالاتری برخوردار است را بر عمل فرد اول ترجیح می‌دهد. یا مثلاً کسی میلیون‌ها تومان ظاهراً در راه خدا خرج می‌کند ولی آلوده به تظاهر و ریاکاری است، اما شخصی دیگر ۱/۱۰ مبلغ مذکور را با قصد قربت و مخلصانه در راه رضای خداوند هزینه می‌کند، در این جا هم عمل شخص دوم ترجیح دارد. برای آنچه گفته شد، شواهد فراوانی از قرآن مجید می‌توان ارائه کرد. از جمله:

۱. خداوند متعال در آیات آغازین سوره ملک می‌فرماید:

«تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ»؛ پر برکت و زوال‌ناپذیر است کسی که حاکمیت و مالکیت (جهان هستی) به دست اوست، و او بر هر چیز تواناست. آن کس که

ص: ۲۴۸

مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می‌کنید، و او آمرزنده است».

این که خداوند متعال بر «احسن عملا» تکیه کرده، و «اکثر عملا» نفرموده، نشان از تقدیم کیفیت بر کمیت دارد. در بعضی روایات (۱) نیز به این مطلب اشاره شده است.

۲. خداوند متعال در مورد آرایش سپاه اسلام در آیه شریفه ۶۶ سوره انفال می‌فرماید: «فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ»؛ بنابراین، هرگاه یکصد نفر با استقامت از شما باشند، بر دویست نفر پیروز می‌شوند؛ و اگر یک هزار نفر باشند، بر دو هزار نفر به فرمان خدا غلبه خواهند کرد؛ و خدا با صابران است».

جنگهای گذشته بر محور نفرات دور می‌زد، معمولاً هر لشکری که سرباز بیشتری داشت، پیروز می‌شد. ولی در عین حال خداوند متعال خطاب به رزمندگان اسلام می‌فرماید: «هر یک نفر از شما توانایی مقابله با ده نفر را دارد».

بنابراین، در مسائل نظامی نیز لشکر با کیفیت مقدم بر لشکر با کمیت است.

۳. در زمان بنی‌اسرائیل مردم از ظلم و ستم حاکم زمان خود جالوت ستمگر به ستوه آمده بودند، لذا خدمت پیامبر خود رسیده و از وی خواهش کردند که فرمانده‌ای شجاع به آنها معرفی کند، تا زیر پرچم و تحت فرمان او به جنگ جالوت رفته، شر او را کم کنند. پیامبر خدا جوان شجاع و باایمانی به نام طالوت را به آنها معرفی کرد. مردم ظلم کشیده تحت فرمان طالوت شجاع به سمت جالوت حرکت کردند. طالوت آنها را در سه مرحله آزمایش کرد و با کسانی که از آزمایش سربلند خارج شدند در مقابل سپاه جالوت صف‌آرایی کرد. سپاهیان

۱- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۲۲ (به نقل از تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۳۱۷).

ص: ۲۴۹

طالوت وقتی لشکر عظیم جالوت را دیدند، تصوّر کردند که تاب مقابله و درگیری با آنها را ندارند. اما افراد قوی الایمان گفتند: «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ»؛ چه بسیار گروه‌های کوچک که به فرمان خدا، بر گروه‌های بزرگ پیروز شدند، و خداوند با صابران (و استقامت کنندگان) است. (۱) سپس حضرت داود علیه السلام - که بعدها پیامبر خدا شد - به وسیله قلباب سنگ، سنگی را به سمت جالوت پرتاب کرد. سنگ به پیشانی جالوت اصابت کرد و او را از روی اسب به زمین انداخت و بدین وسیله سپاهیان جالوت فرار کردند و لشکر کوچک اما با کیفیت طالوت پیروز شد.

۴. به هنگام عزیمت سپاه اسلام به سمت تبوک، انبارهای غذایی خالی بود و لشکریان اسلام مواد غذایی کافی نداشتند. اعلان شد هرکس به مقدار توانش مواد غذایی برای رزمندگان اسلام بیاورد. هرکس به تناسب ثروتش کمک کرد. بعضی از ثروتمندان تا سه هزار کیلو خرما اهدا کردند. خرمنی از خرما تهیه شد.

جوان کارگر مؤمنی که ثروتی نداشت و با تهیه آب آشامیدنی و فروش آن روزگار می‌گذراند تصمیم گرفت در این کار خیر شرکت کند، اما درآمدش بیش از هزینه‌های روزانه خانواده‌اش نبود. برای رسیدن به هدفش تصمیم گرفت یک شب نخوابد و اضافه کاری کند، حاصل این کار چند کیلو خرمای خشک شد.

صبح هنگام خرماها را داخل دامن لباسش ریخت و خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آورد.

عده‌ای از منافقین که در آنجا حضور داشتند شروع به تمسخر ابو عقیل جوان کردند. آیه شریفه ۷۹ سوره توبه نازل شد، که: «الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ کسانی که از مؤمنان فرمانبردار در

ص: ۲۵۰

صدقاتشان عیب‌جویی می‌کنند، و کسانی که (برای انفاق در راه خدا) جز به مقدارِ (ناچیز) توانایی خود دسترسی ندارند، مسخره می‌نمایند، خدا آنها را استهزا می‌کند؛ (و کیفر می‌دهد) و برای آنها عذاب دردناکی است! پیامبر صلی الله علیه و آله بی‌توجه به استهزای منافقان خطاب به ابوعقیل فرمود: «خرماهایت را روی این خرماها بریز، تا برکت پیدا کند!»

۵. در داستان موسی و شعیب علیهما السلام نیز این مطلب دیده می‌شود، حضرت موسی علیه السلام به منظور جلب رضای پروردگار، با قصد قربت و مخلصانه یک دلو آب برای سیراب کردن گوسفندان دختران شعیب از چاه کشید، و خداوند پاداش‌های مهمی به او عنایت فرمود. هم مشکل اشتغالش حل شد و به عنوان چوپانِ شخصیتی بزرگ همچون شعیب علیه السلام مشغول به کار شد و هم همسری صالح و شایسته پیدا کرد و از تجرد و غربت و تنهایی درآمد، و هم مشکل مسکنش حل شد و در خانه حضرت شعیب سکنی گزید. و از همه بالاتر در محضر پیامبر صاحب‌دل و با تجربه‌ای همچون حضرت شعیب علیه السلام زانوی شاگردی بر زمین زد و درس نبوت آموخت. آری! یک کار کوچک اما با کیفیت، این همه آثار ارزشمند به دنبال داشت.

خوانندگان محترم! برادران عزیز! خواهران گرامی! برنامه اسلام بالا- بردن کیفیت کارهاست. بیایید در مسائل فردی، خانوادگی، اجتماعی به سراغ کیفیت برویم و کیفیت را فدای کمیت نکنیم. سعی کنیم نیت‌هایمان را خالص کرده، کارها را اساسی و حسابی انجام دهیم، و به ظواهر کار قناعت نکنیم.

پاسخ حضرت موسی علیه السلام

در پی پیشنهاد استخدام حضرت موسی علیه السلام که از سوی دختر حضرت

ص: ۲۵۱

شعیب علیه السلام به پدر پیشنهاد شد و آن حضرت با شرح و بسط بیشتر آن را با حضرت موسی علیه السلام در میان گذاشت، موسای جوان به عنوان موافقت و رضایت و قبول پیشنهاد کار و ازدواج گفت: «ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَيَّ مَيَّا نَقُولُ وَكَيْلٌ»؛ این قراردادی میان من و تو باشد. (البته) هر کدام از این دو مدت (هشت یا ده سال) را انجام دهم ظلمی بر من نخواهد بود و در انتخاب آزادم. و خداوند بر آنچه ما می‌گوییم شاهد و گواه است» (۱).

نکته مهمی که در این آیه شریفه به چشم می‌خورد این است که حضرت موسی و شعیب علیهما السلام با یکدیگر قراردادی الهی بستند و شاهدش را خدا قرار دادند؛ چون آن بزرگواران کاملاً به یکدیگر اعتماد و به شهادت و نظارت آن شاهد خبیر و بصیر، ایمان کامل داشتند.

لزوم نوشتن سند دیون

قرآن مجید برای جلوگیری از مشکلات احتمالی آینده، در طولانی‌ترین آیه، دستور نوشتن سند یا گرفتن شاهد را می‌دهد. طبق آنچه در آیه ۲۸۲ سوره بقره آمده، مسلمانان موظفند، اسناد معاملات، وام‌ها، معاهدات و مانند آن را به صورت مکتوب تهیه کرده و طرفین آن را امضا کنند، و به این سادگی تن به چنین قراردادهایی ندهند، در غیر این صورت مشکلات عدیده و پردامنه‌ای که گاه تمام عمر طرف را در بر می‌گیرد، به دنبال خواهد داشت، همگی ما بارها نمونه‌هایش را دیده‌ایم. در آیه مورد اشاره ۱۸ حکم اسلامی آمده است. بیان احکامی چنین مترقی در ضمن یک آیه، آن هم در محیطی همچون عربستان، از معجزات قرآن مجید محسوب می‌شود. به هر حال عمل به این حکم اسلامی

ص: ۲۵۲

جلوی بسیاری از مشکلات را گرفته، و ترک آن مشکلاتی به بار می‌آورد که یک نمونه آن در روایات زیر آمده است. توجه فرمایید:

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: دعای چهار نفر مستجاب نمی‌شود:
۱. »

الرَّجُلُ جَالِسٌ فِي بَيْتِهِ يَقُولُ: يَا رَبِّ ارْزُقْنِي، فَيَقُولُ لَهُ: أَلَمْ أَمْرِكُ بِالطَّلَبِ

؛ مردی که بیکار در خانه‌اش نشسته (و به دنبال کار نمی‌رود) و می‌گوید: «ای پروردگار من! روزیم را برسان. خداوند به چنین انسانی می‌گوید: آیا به تو دستور ندادم به دنبال کار بروی؟!»
۲. »

وَرَجُلٌ كَانَتْ لَهُ امْرَأَةٌ فَدَعَا عَلَيْهَا، فَيَقُولُ: أَلَمْ اجْعَلْ أَمْرَهَا بِيَدِكَ؟

؛ مردی که همسر منحرفی دارد و دعا می‌کند که خدا، او را از شر آن زن نجات دهد؛ خداوند به چنین مردی می‌گوید: مگر اختیار طلاقش را به دست تو ندادم؟»

طلاق هرچند کار پسندیده‌ای نیست و طبق برخی روایات مبعوض‌ترین کارهای حلال است (۱)، ولی در موردی که هیچ راه چاره دیگری نیست، جایز است، و در چنین جایی دعا کردن برای رهایی از مشکل بی‌فایده است.
۳. »

وَرَجُلٌ كَانَ لَهُ مَالٌ فَأَفْسَدَهُ فَيَقُولُ: يَا رَبِّ ارْزُقْنِي، فَيَقُولُ لَهُ؛ أَلَمْ أَمْرِكُ بِالْاِقْتِصَادِ؟

؛ و مردی که ثروت فراوانی دارد و آن را تلف می‌کند، سپس دست بر دعا بر می‌دارد و از خداوند طلب روزی می‌کند. خدا در جوابش می‌فرماید: مگر به تو سفارش نکردم زیاده روی مکن؟»
۴. »

وَرَجُلٌ كَانَ لَهُ مَالٌ فَادَّاهُ بَغَيْرِ بَيِّنَةٍ فَيَقُولُ: أَلَمْ أَمْرِكُ بِالشَّهَادَةِ؟

؛ و مردی که به دیگری وام می‌دهد و شهادی نمی‌گیرد (سپس وام گیرنده پولش را نمی‌دهد) و دست به دعا بر می‌دارد که خدایا مشکلم را حل کن؛ خداوند می‌فرماید: مگر به تو نگفتم شاهد بگیر؟» (۲).

۱- وسایل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۶۶، ح ۱ و ص ۲۶۷، ح ۲.

۲- میزان الحکمه، ج ۳، باب ۱۲۰۴، ح ۵۷۰۱.

ص: ۲۵۳

۹

اصحاب الایکه

اشاره

یکی دیگر از گروههایی که قرآن مجید به عنوان اصحاب از آنها یاد کرده «اصحاب الایکه» است که آنها نیز همچون «اصحاب مدین» جزء یاران بد محسوب می شوند. قبل از پرداختن به تفسیر آیات مربوط به اصحاب الایکه، تقدیم چند نکته لازم است:

۱. اصحاب الایکه در قرآن

این نام در چهار جای قرآن آمده است. توجه فرمایید:

الف) در آیه شریفه ۷۸ سوره حجر می خوانیم:

«وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لظَالِمِينَ»؛ اصحاب ایکه (/ صاحبان سرزمینهای پردرخت / قوم شعیب مسلماً قوم ستمگری بودند).

ب) سوره شعرا مشروحتر از سایر سوره‌ها به شرح حال آنها پرداخته است در آیه ۱۷۵ این سوره آمده است:

«كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ»؛ اصحاب ایکه (/ شهری نزدیک مدین

ص: ۲۵۴

رسولان (خدا) را تکذیب کردند».

ج) خداوند متعال در آیه شریفه ۱۴ سوره ق می‌فرماید:

«وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمِ تُبُعِ كُلُّ كَذَّبَ الرَّسُلِ فَحَقَّ وَعِيدٌ»؛ و «اصحاب الایکه» (قوم شعیب) و قوم تبع (که در سرزمین یمن زندگی می‌کردند)، هریک از آنها فرستادگان الهی را تکذیب کردند و وعده عذاب درباره آنها تحقق یافت».

د) مورد چهارم آیه شریفه ۱۳ سوره ص است. توجه بفرمایید:

«وَتَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ لَأَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ»؛ و (نیز) قوم ثمود و لوط و اصحاب ایکه (/ قوم شعیب، اینها احزابی بودند (که به تکذیب پیامبران برخاستند))».

۲. «ایکه» یعنی چه؟

بسیاری از مفسران و ارباب لغت گفته‌اند که «ایکه» به معنای درختان درهم پیچیده و زیاد است. بنابراین، جنگل‌ها، بیشه‌ها و باغ‌های مملو از درخت، «ایکه» نامیده می‌شود. و «اصحاب الایکه» همان قوم شعیب پیامبرند که در سرزمینی پر آب و مشجر بین حجاز و شام زندگی می‌کردند. آنها زندگی مرفه و ثروت فراوانی داشتند و به همین جهت، غرور و غفلت آنها را فرا گرفته بود و مخصوصاً دست به کم‌فروشی و فساد در زمین زده بودند.

۳. فلسفه تکرار برخی مطالب در قرآن مجید

سؤال: چرا «اصحاب الایکه» در قرآن تکرار شده، و در چهار سوره مختلف مطرح گردیده است؟ چرا تاریخ برخی از پیامبران مانند حضرت ابراهیم، موسی، نوح و عیسی علیهم السلام در آیات مختلف قرآن مجید تکرار شده است. فلسفه این تکرار چیست؟

ص: ۲۵۵

جواب: علما و مفسران به این سؤال دو جواب داده‌اند:

اول این که: تاریخ انبیا درسهای عبرت متعدّد و فراوانی دارد و قرآن مجید از زاویه‌های مختلف به آن نگریسته و ما را به آن درسها رهنمون می‌شود. به عنوان مثال گاه از این زاویه به داستان حضرت موسی علیه السلام نگاه می‌شود که چگونه آن حضرت در دامان فرعون پرورش یافت، در حالی که او برای نابودی موسی تمام فرزندان پسر بنی اسرائیل را به قتل می‌رساند و تنها دختران را زنده نگه می‌داشت. آری! اگر خداوند اراده کند علیرغم قصد فرعون، قاتل او را در دامان خودش پرورش می‌دهد. و گاه از این زاویه به داستان آن حضرت نگاه می‌شود که با جسارت، شجاعت، با دستی خالی و بدون سپاه و لشکر در مقابل فرعونی که ادعای خدایی می‌کرد و همه چیز در اختیار داشت، قد علم کرد و شجاعانه دعوتش را ابلاغ نمود. و گاه از این زاویه به داستان آن حضرت نگاه می‌شود که با تکیه بر لطف و عنایت الهی جادوی تمام ساحران مصر را باطل کرد و آنها را وادار به تسلیم نمود. بنابراین داستان انبیا درسهای مختلفی دارد و قرآن مجید از زوایای مختلف به آن پرداخته است، و در حقیقت این امر تکراری نیست، هر چند در ظاهر تکرار شده است.

دوم این که: فصاحت و بلاغت اقتضا می‌کند که مطالب مهم تکرار گردد.

این که در سوره الرحمان آیه شریفه «فَبِأَيِّ آلَمَاءٍ رَبُّكُمَا تُكَذِّبَانِ» تکرار شده، بدان جهت است که خداوند متعال در این سوره نعمتهای مختلف مادی و معنوی را بیان کرده و پس از ذکر هر نعمتی از انسان سؤال می‌کند که کدام نعمت از نعمتهای الهی را می‌تواند انکار کند؟ نتیجه این که فلسفه تکرار، یا پرداختن به یک موضوع از زوایای مختلف است، یا اهمیت آن موضوع سبب تکرار شده است.

۴. «اصحاب الایکه» چه کسانی بوده‌اند؟

همان‌گونه که گذشت «اصحاب الایکه» در عصر حضرت شعیب علیه السلام می‌زیسته‌اند و آن حضرت پیامبرشان بوده است. اما سؤال این است که: آیا «اصحاب الایکه» همان «اصحاب مدین» هستند، یا جمعیت و گروه دیگری بوده‌اند؟ هر چند پیامبر هر دو واحد، و سرزمینشان نیز واحد بود، ولی از آیاتی که چگونگی عذاب و هلاکت آنها را بیان می‌کند استفاده می‌شود که آنها دو گروه بوده‌اند. از آیات عذاب اصحاب مدین استفاده می‌شود که آنها به وسیله صیحه آسمانی و موج انفجار در خانه‌هایشان هلاک شده‌اند، ولی از آیات مربوط به اصحاب الایکه استفاده می‌شود که آنها به وسیله صاعقه و در خارج از منازلشان، در بیان از بین رفته‌اند بنابراین، دو گروه بوده‌اند.

شرح و تفسیر آیات اصحاب الایکه

آیات ۱۷۶ تا ۱۹۰ سوره شعرا به شرح حال اصحاب الایکه پرداخته است.

این آیات را به چهار بخش می‌توان تقسیم کرد.

بخش اول مشکل اساسی اصحاب الایکه را به صورت اجمالی مطرح نموده است.

بخش دوم سخنان حضرت شعیب علیه السلام را خطاب به آنان آورده است.

بخش سوم پاسخ آنان در برابر حضرت شعیب را مطرح نموده و بالاخره بخش چهارم به چگونگی عذاب آنها پرداخته است.

بخش اول: این بخش شامل یک آیه، یعنی آیه ۱۷۶ سوره شعراست، که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ

الْمُرْسَلِينَ»؛ اصحاب

ص: ۲۵۷

ایکه رسولان (خدا) را تکذیب کردند». با توجه به این که قرآن می‌فرماید:

«رسولان خدا را تکذیب کردند»، این سؤال مطرح می‌شود که آیا چندین پیامبر به سوی آنها فرستاده شده بود و آنها همگی پیامبران را تکذیب کردند، یا این که پیامبر آنها فقط حضرت شعیب علیه السلام بوده است، اما آنها حضرت شعیب و پیامبران قبل از او را تکذیب کرده بودند که آیه قرآن به صورت جمع ذکر شده است؟ در جواب باید گفت: ظاهراً احتمال دوم صحیح است و شرح بیشتر در مباحث آینده خواهد آمد. به هر حال در این بخش به اصل مشکل اصحاب الایکه که تکذیب پیامبر خداست، به طور اجمالی اشاره شده، و در بخش دوم تفصیل بیشتر آمده است.

بخش دوم: این بخش که شامل هشت آیه است، از آیه ۱۷۷ شروع و به آیه ۱۸۴ ختم می‌شود. توجه فرمایید:

«إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ»؛ هنگامی که شعیب به آنها گفت: «آیا تقوا پیشه نمی‌کنید؟!». (۱)

«إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ»؛ به یقین من برای شما پیامبری امین هستم». (۲)

یعنی این که اگر آدم بد سابقه‌ای بودم و شما مرا نمی‌پذیرفتید حق داشتید، اما با سابقه خوبی که از امانت و پاکی و تقوای من دارید، چگونه مرا تکذیب می‌کنید؟

«فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا»؛ پس تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمایید». (۳)

«وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ من در برابر این

۱- سوره شعرا، آیه ۱۷۷.

۲- سوره شعرا، آیه ۱۷۸.

۳- سوره شعرا، آیه ۱۷۹.

ص: ۲۵۸

(دعوت) هیچ پاداشی از شما نمی‌طلبم؛ پاداش من تنها بر پروردگار جهانیان است» (۱). اگر من فرد سودجویی بودم و از سوی خدا نبودم و در پی منافی بودم، حق با شما بود، ولی من که از شما تقاضای اجر و مزدی نمی‌کنم، نه پول می‌خواهم، نه احترام و نه اکرام، پس بدانید که از سوی خدا فرستاده شده‌ام و لذا تنها پاداشم را از او می‌خواهم.

«أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ»؛ حق پیمانانه را ادا کنید (و کم فروشی نکنید)، و به دیگران زیان نرسانید» (۲).
 «وَزِنُوا بِالْقِسْطِ أَسْبَغِ الْمُسْتَقِيمِ»؛ و با ترازوی صحیح وزن کنید» (۳)، یعنی همانند فروشنده‌ای که دارای دو وزنه مختلف است نباشید، که به هنگام خرید جنس از دیگران از وزنه کامل استفاده کرده، و در زمان فروش جنس وزنه ناقص را مورد استفاده قرار می‌دهد.
 «وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»؛ و از اموال مردم چیزی کم نگذارید، و در زمین به فساد نکوشید» (۴).
 متأسفانه کم نیستند افرادی که به هنگام احقاق حق خویش تا آخرین ریال آن را دریافت می‌کنند و به هیچ وجه اهل گذشت و اغماض نیستند، اما در زمان پرداخت حقوق دیگران به انحای مختلف از سر و ته آن می‌زنند و حق مردم را کم می‌گذارند.
 «وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِلَّةَ الْأُولَى»؛ و از (نافرمانی) کسی که شما و اقوام

۱- سوره شعرا، آیه ۱۸۰.

۲- سوره شعرا، آیه ۱۸۱

۳- سوره شعرا، آیه ۱۸۲.

۴- سوره شعرا، آیه ۱۸۳.

ص: ۲۵۹

پیشین را آفرید بپرهیزید»^(۱)؛ حضرت شعیب علیه السلام در قسمت پایانی سخنان خویش، اصحاب الایکه را سفارش به تقوای الهی می‌کند همان‌گونه که آغاز سخنانش نیز همراه با توصیه به تقوا بود.

بخش سوم: بخش سوم آیات اصحاب الایکه، که پاسخ آنان به سخنان پیامبرشان است، شامل سه آیه از آیه ۱۸۴ تا ۱۸۷ می‌شود. توجه فرمایید:

«قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ»؛ آنها گفتند: «تو فقط از افسون شدگانی»^(۲).

«وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ»؛ و تو بشری همچون ما هستی، و ما تو را از دروغ‌گویان می‌دانیم»^(۳).

اصحاب الایکه در برابر سخنان منطقی و مستدل حضرت شعیب علیه السلام به جای اطاعت و تسلیم شدن و تشکر و تقدیر نمودن، جسارت بزرگی کرده و سه و صله به آن حضرت چسباندند:

۱. تو جادو شده‌ای و عقلت را از دست داده‌ای.

۲. تو با ما چه فرقی داری که پیامبر خدا هستی؟! اگر خداوند می‌خواهد پیامبری بفرستد باید یکی از ملائکه آسمان را بفرستد نه بشری مثل خودمان.

۳. تو را انسان راستگویی نمی‌دانیم، بلکه تو از دروغ‌گویانی.

این جمعیت نادان علاوه بر جهل و نادانی، انسان‌های لجوجی بودند که بر اعتقادات و اعمال باطل و ناصحیح خود پافشاری می‌کردند، حتی اگر این لجاجت به نابودی و هلاکت آنها منتهی می‌شد. لذا، خطاب به پیامبرشان گفتند:

«فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ»؛ اگر راست می‌گویی قطعات

۱- سوره شعرا، آیه ۱۸۴.

۲- سوره شعرا، آیه ۱۸۵.

۳- سوره شعرا، آیه ۱۸۶.

ص: ۲۶۰

(سنگهای) آسمانی را بر ما بباران! (۱).

هنگامی که کار یک قوم و جمعیت به جایی برسد که دیگر هیچ روزنه امیدی برای نجات آنها باقی نمانده باشد، چاره‌ای جز هلاکت و عذاب آنها نیست، لذا خدا آنها را عذاب کرد.

بخش چهارم: در این بخش به بحث عذاب اصحاب الایکه پرداخته شده است. خداوند متعال می‌فرماید:

«فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ»؛ سرانجام او را تکذیب کردند و عذاب روز سایبان (سایبانی از ابر صاعقه خیز) آنها را فرا گرفت؛ به یقین آن عذاب روز بزرگ بود. (۲).

طبق آنچه در روایات آمده، نسیم متوقف شد و جابه جایی هوا صورت نگرفت. در نتیجه هوا دم کرد و آفتاب سوزان هم بر آنان می‌تابید. دم کردن هوا از یک سو و تابش آفتاب سوزان از سوی دیگر، همه را کلافه کرده بود، تا جایی که مجبور شدند از شهر خارج شوند، تا شاید در هوای آزاد صحرا و بیابان، از این دو مشکل نجات یابند. اما در آن جا هم این مشکلات وجود داشت. ناگهان مشاهده کردند ابر گسترده‌ای به سمت آنان حرکت می‌کند. خوشحال شدند و با خود گفتند با بارش این ابر از مشکلات رها می‌شویم، لذا به سمت سایه ابر حرکت کردند. وقتی که همگی زیر سایه ابر قرار گرفتند فرمان عذاب الهی صادر شد. صاعقه‌ها پشت سر هم بر آنان نازل شد و همه آنان را آتش زد و بدین وسیله هلاک شدند.

همان گونه که گفته شد اصحاب الایکه، باغدار بودند و زمینهای زراعتی

۱- سوره شعرا، آیه ۱۸۷.

۲- سوره شعرا، آیه ۱۸۹.

ص: ۲۶۱

داشتند و تمام امیدشان به ابرهای باران زای آسمان بود. اما همان ابری که مایه امید و زندگانی آنها بود عامل عذاب و هلاکتشان گردید. و این خود نوعی قدرت نمایی پروردگار عالمیان است. خداوند در پایان این داستان می‌فرماید:

«إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ»؛ در این ماجرا نشانه (و عبرتی) بود؛ ولی بیشتر آنها مؤمن نبودند. (۱)

سرگذشت اصحاب الایکه و دیگر اقوام پیشین، آینه عبرتی است برای همه کسانی که آن را مطالعه می‌کنند تا با پرهیز از کارهای زشتی که آنها انجام می‌دادند مانع عذاب الهی شده، و رضایت و خشنودی پروردگار را جلب کنند.

لجابت آفت دنیا و آخرت

همان‌طور که گذشت کار انسانهای لجوج و خیره‌سر به جایی می‌رسد که با دست خود اسباب نابودی خود را فراهم کرده، و خسر دنیا و الآخره می‌شوند.

حضرت علی علیه السلام در حدیث زیر به این مطلب اشاره کرده و می‌فرمایند:

«اللجاج اکثر الاشياء مضرّة فی العاجک والآجل»

؛ ضرر لجابت در دنیا و آخرت از همه چیز بیشتر است. (۲)

انسان عاقل هنگامی که به اشتباهش پی می‌برد باید متوقف شود و مسیر اشتباه را ادامه ندهد و به راه صحیح بازگردد، نه این که با لجابت و خیره‌سری، کار خطایش را پی‌گیری نماید. دولت‌مردان نیز مراقب این آفت باشند و بیش از حد بر آرا و عقاید خود پافشاری نکنند و با رقبای سیاسی خود کنار بیایند و حرفهای منطقی یکدیگر را بشنوند، تا خداوند متعال نیز با نگاه عفو و گذشت و رحمت و اغماض به آنها بنگرد.

۱- سوره شعرا، آیه ۱۹۰.

۲- میزان الحکمه، باب ۳۵۵۴، ح ۱۸۱۲۴.

راز گریه‌های شعیب پیامبر علیه السلام

بحث اصحاب الایکة را با روایت زیبایی در مورد حضرت شعیب علیه السلام به پایان می‌بریم. بنا بر آنچه علامه مجلسی رحمه الله در کتاب ارزشمند بحار الانوار نقل کرده، حضرت شعیب پیامبر علیه السلام بسیار گریه می‌کرد، به حدی که چشمانش آسیب دید. خداوند رحمان چشمانش را شفا داد. دوباره گریه‌های فراوان آن حضرت شروع شد و آن قدر ادامه یافت که بار دیگر چشمانش آسیب دید. این بار هم خداوند رحیم شفایش داد. این کار برای بار سوم تکرار شد و خدا شفا داد. اما گویا گریه‌های شعیب پیامبر علیه السلام تمامی نداشت، و برای مرتبه چهارم از فرط گریه‌های زیاد چشمانش آسیب دید. خداوند خطاب به حضرت شعیب فرمود: چرا این قدر گریه می‌کنی؟! اگر ترس از جهنم تو را وادار به این کار می‌کند، آتش جهنم را بر تو حرام کردم. و اگر شوق به بهشت باعث این گریه‌های طولانی است، بهشت را بر تو مباح کردم! حضرت شعیب علیه السلام عرض کرد: «گریه‌های من نه از ترس جهنم و نه از شوق بهشت است، بلکه عشق تو در دلم جا کرده، و حبّ تو تمام وجودم را پر نموده، و از عشق و علاقه تو این قدر می‌گیرم. و تا زمانی که در عالم مکاشفه قلبی، تو را نبینم آرام نمی‌گیرم!» خداوند متعال به او آرامش داد، و به وی بشارت داد که موسای کلیم الله را انیس و مونس او خواهد کرد» (۱).

پروردگارا! گوشه‌ای از این عشق سوزان شعیب پیامبر علیه السلام را به همه ما ارزانی بفرما.

ص: ۲۶۳

۱۰

اصحاب الحجر

اشاره

یکی دیگر از گروهها و اقوامی که در قرآن مجید از آنها به عنوان اصحاب یاد شده «اصحاب الحجر» است. این گروه با سه عنوان مختلف در قرآن ذکر شده است.

در سوره حج با عنوان «اصحاب الحجر»، و در تعدادی از آیات قرآن، از جمله آیه ۹ سوره ابراهیم به عنوان «قوم ثمود»، و در بعضی دیگر از آیات قرآن از جمله آیه ۸۹ سوره هود به عنوان «قوم صالح» آمده است. هر سه عنوان اشاره به یک جمعیت دارد، که گاه به نام سرزمین، و گاه به نام قوم، و گاه به نام پیامبرشان نامیده شده‌اند. قبل از پرداختن به تفسیر آیات اصحاب الحجر، بیان چند نکته لازم است:

۱. حجر به چه معناست و در کجاست؟

«حجر» نام سرزمینی در بین جزیره العرب و منطقه شامات، و در نزدیکی وادی القری بوده است. «حجر» در اصل به معنای منطقه ممنوعه است. شاید فلسفه این که به آن سرزمین حجر می‌گفتند این بوده که آنجا سرزمین بسیار

ص: ۲۶۴

آبادی بوده که صاحبان آن از ورود دیگران به آن جا جلوگیری می کردند. بدین جهت آن سرزمین را «حجر» و مردمش را «اصحاب الحجر» نامیده‌اند.

۲. اصحاب الحجر در قرآن

در دوازده سوره از سوره‌های قرآن به سرگذشت اصحاب الحجر اشاره شده است: ۱. سوره اعراف ۲. سوره هود ۳. سوره حجر ۴. سوره شعراء ۵. سوره ذاریات ۶. سوره حاقه ۷. سوره فجر ۸. سوره شمس ۹. سوره حج ۱۰. سوره عنکبوت ۱۱. سوره قمر ۱۲. سوره شمس. هرچند عمدتاً در چهار سوره اعراف و هود و حجر و شعرا پیرامون آنها بحث شده است.

۳. محل سکونت اصحاب الحجر

اصحاب الحجر که بسیار ثروتمند بودند هم در دشت سکونت داشتند و هم در کوهستان. تابستان به قصرها و کاخ‌های خود در درون باغ‌های سرسبز و وسیع پر از میوه در دل دشت می آمدند و به زراعت و باغداری می پرداختند. و در فصل زمستان به خانه‌های سنگی که در دل کوه تراشیده بودند می رفتند تا از خطر سیلاب و دیگر حوادث طبیعی در امان باشند. ضمناً از خانه‌هایی که در دل کوه تراشیده بودند روشن می شود که در صنایع پیشرفت داشتند چون تراشیدن چنان خانه‌هایی در دل کوه کار ساده‌ای نبوده است.

۴. نوع نگاه به آثار گذشتگان

در گوشه و کنار دنیا آثار مهمی از پیشینیان باقی مانده است؛ مثل تخت جمشید در شیراز، ایوان مداین در عراق، اهرام ثلاثه در مصر و دیگر آثار

ص: ۲۶۵

باستانی. مردم از این آثار قدیمی به عنوان میراث فرهنگی یاد می‌کنند و آن را گرامی می‌دارند و هر ملتی به آثار باستانی خود که چندین هزار سال قدمت دارد، افتخار می‌کند. زیرا قدمت این آثار نشان از تمدن و سابقه تاریخی آنها می‌دهد. این نگاه خوب است؛ امّا باید نگاه دیگری هم به این آثار داشته باشیم. هنگامی که به دیدن این آثار می‌رویم، باید به این نکته بیندازیم که این آثار به جای مانده، متعلق به پادشاهانی بوده که خیال می‌کردند عمر هزار ساله خواهند داشت و لذا قصرهایی با این استحکام و عمر طولانی ساختند. راستی، آنها کجا رفتند؟ سرنوشتشان چه شد؟ آیا مرگ را باور می‌کردند؟ آری باید دو نگاه به آثار باستانی داشته باشیم؛ نگاهی به عنوان افتخار و نگاهی به عنوان عبرت، متأسفانه افرادی همچون خاقانی که به چنین آثاری نگاه عبرت‌آمیز داشته‌اند کم هستند. فایده این نگاه آن است که توجه داشته باشیم همان حوادث برای ما هم تکرار خواهد شد، پس مراقب باشیم. حضرت علی علیه السلام فرمودند: «

ان الدهر یجری بالباقیں کجریه بالماضین

؛ بی شک روزگار با نسل امروز همان می‌کند که با نسل‌های گذشته کرده است. (۱) آری، تاریخ تکرار می‌شود. گذشتگان ساختند و گذاشتند و رفتند. ما هم می‌سازیم و می‌گذاریم و می‌رویم؛ در این ساخت و گذار و گذر دقت کنیم.

تفسیر آیات اصحاب الحجر

همان گونه که گذشت سرگذشت اصحاب الحجر در چندین سوره قرآن آمده است. ابتدا به سراغ آیات سوره حجر می‌رویم:

«وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسِلِينَ»؛ و «اصحاب حجر» (/ قوم ثمود)

ص: ۲۶۶

پیامبران را تکذیب کردند» (۱).

سؤال: پیامبر اصحاب الحجر حضرت صالح علیه السلام بود و آنها آن حضرت را تکذیب کردند. چرا قرآن مجید می‌فرماید آنها همه پیامبران را تکذیب نمودند؟

جواب: همان گونه که در مباحث قبل گذشت، همه پیامبران الهی یک هدف داشتند. لذا در آیه شریفه ۲۸۵ سوره بقره می‌خوانیم: «لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ»؛ ما در میان هیچ یک از پیامبران خدا، فرق نمی‌گذاریم». بنابراین، وقتی اصحاب الحجر پیامبر خود را تکذیب کردند، گویا تمام پیامبران الهی را تکذیب نمودند.

البته این احتمال نیز داده شده که آنها پیامبران متعددی داشتند که یک نفر از آنها معروف تر بود. ولی تفسیر اول، صحیح تر به نظر می‌رسد.

«وَأَتَيْنَاهُمُ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ»؛ ما آیات خود را به آنان دادیم؛ ولی آنها از آن روی گردان بودند» (۲).

حضرت صالح علیه السلام معجزه‌هایی برای قومش آورد، ولی هوای نفس به آنها اجازه نداد که در برابر دین حق تسلیم شوند، لذا از آیات و نشانه‌های خدا روی گردان شدند.

«وَكَاَنُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ»؛ در دل کوه‌ها خانه‌هایی می‌تراشیدند» (۳). خانه‌هایی که به آسانی خراب نمی‌شد و تصور می‌کردند که در برابر تمام بلاها و حوادث از آنها محافظت می‌کند، اما مگر چیزی می‌تواند در مقابل فرمان خدا مقاومت کند؟ «فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُضْبِحِينَ»؛ اما سرانجام صیحه (مرگبار)، صبحگاهان آنان را

۱- سوره حجر، آیه ۸۰.

۲- سوره حجر، آیه ۸۱.

۳- سوره حجر، آیه ۸۲.

ص: ۲۶۷

فرا گرفت» (۱).

فرمان عذاب الهی صادر شد، اما مجری این عذاب لشگریان آسمان و زمین یا فرشتگان و یا غیر آنها نبود، بلکه صیحه مرگبار آسمانی و صاعقه‌ای که هم حرارتی بسیار سوزان داشت و هم صدایی فوق‌العاده بلند و وحشتناک. این صدای بلند چنان موج انفجار و لرزش عظیمی ایجاد کرد و به سراغ آنها آمد، که تمام خانه‌های محکم و امنشان را متلاشی نمود.

«فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛ و آنچه را به دست آورده بودند، آنها را از عذاب الهی نجات نداد» (۲). نه آن کوههای سر به فلک کشیده، و نه آن خانه‌های امن و امان، و نه اندام نیرومند این قوم سرکش، و نه آن ثروت سرشار، و نه آن باغات و زمینهای زراعتی، هیچ کدام نتوانستند در برابر عذاب الهی مقاومت کرده، و آنها را از خشم و قهر خداوند نجات بدهد. و بدین شکل «قوم ثمود» از بین رفت و تاریخ و سرگذشت آنها آینه عبرتی برای همه کسانی است که آن را به دقت مطالعه کنند.

قوم ثمود

داستان اصحاب الحجر در سوره شعراء به صورت مفصل‌تر و البته با عنوان قوم ثمود آمده است. به تفسیر این آیات توجه فرمایید:

«كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ»؛ قوم ثمود (نیز) پیامبران را تکذیب کردند» (۳).

«إِذْ قَالَ لَهُمُ أُخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ»؛ هنگامی که برادرشان صالح به آنان گفت:

۱- سوره حجر، آیه ۸۳.

۲- سوره حجر، آیه ۸۴.

۳- سوره شعراء، آیه ۱۴۱.

ص: ۲۶۸

آیا تقوا پیشه نمی‌کنید؟!» (۱). همانطور که قبلاً نیز اشاره شد خداوند از بسیاری از پیامبران به عنوان برادر قومشان یاد کرده است. چون رابطه برادری نزدیک‌ترین و عاطفی‌ترین رابطه هاست. بلکه پیامبران الهی بیشتر از یک برادر برای مردم خود دلسوزی می‌کردند. لذا حضرت صالح همچون برادری دلسوز خطاب به قومش فرمود: «آیا تقوای الهی پیشه نمی‌کنید؟»، آیا گناهان را رها نمی‌سازید؟ آیا شکر این همه نعمتی که خداوند در اختیارتان گذاشته را بجا نمی‌آورید؟

«إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ؛ من برای شما پیامبری امین هستم» (۲)، این که خداوند از میان صفات متعدّد پیامبرش، به امین بودن او تکیه کرده، نشان از اهمیت فراوان امانت دارد.

خوانندگان محترم! امانت در صفات اخلاقی حرف اول را می‌زند. لذا تمام پیامبران الهی دو چیز را سرلوحه دستورات خود قرار می‌دادند: امانت و صداقت.

به این روایت توجه کنید: «

انّ الله عزوجلّ لم يبعث نبياً الاّ بصدق الحديث واداء الامانه

؛ خداوند عز و جل هیچ پیامبری را مبعوث نکرد، مگر به صداقت در گفتار و رعایت امانت» (۳). بنابراین، دروغ نگوئید که زندگی شما سیاه می‌شود. و در امانت خیانت نکنید که بدبخت می‌شوید.

در روایت مشهور دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

«انّ ضارب علیّ بالسّيف وقاتله لو ائتمن او استنصحنی او استشارنی ثمّ قبلت ذلك منه لا ذیته الیه الامانه

؛ اگر قاتل علی بن ابیطالب علیه السلام (عبدالرحمن بن ملجم) شمشیرش را نزد من امانت بگذارد، یا از من مشورت بخواهد یا تقاضای

۱- سوره شعراء، آیه ۱۴۲.

۲- سوره شعراء، آیه ۱۴۳.

۳- بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۶۷، ح ۲۱.

ص: ۲۶۹

نصیحت کند و من بپذیرم، امانتش را سالم به او تحویل می‌دهم». (۱)

راستی اگر امانت و صداقت بر جهان ما حاکم شود و هیچ کس در امانت خیانت نکند و دروغ نگوید، چه اتفاقی می‌افتد؟! افسوس که بسیاری از مردم خیال می‌کنند دروغ زندگی را به پیش می‌برد و خیانت باعث پیشرفت است.

«فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا»؛ پس تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمایید». (۲) حال که مرا امین می‌دانید و از من خیانتی ندیده‌اید و دروغی نشنیده‌اید، به سخنانم گوش داده و از فرامینم سرپیچی نکنید.

«وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ من در برابر این (دعوت)، پاداشی از شما نمی‌طلبم؛ پاداش من تنها بر پروردگار جهانیان است». (۳) و این دلیل دیگری بر صحت ادعای نبوت من است. کسی که در میان شما به امانتداری معروف است و در مقابل هدایت شما اجرتی طلب نمی‌کند، بی‌گمان از سوی خدا آمده است.

«أَتَتَّرُكُونَ فِي مَآ هَاهُنَا آمِنِينَ* فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ* وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَآرِهِينَ»؛ آیا (شما فکر می‌کنید) همیشه در نهایت امتیاز در نعمت‌هایی که این جاست می‌مانید، در میان باغ‌ها و چشمه‌ها؛ در میان کشتزارها و نخل‌هایی که میوه‌هایش شیرین و رسیده است؟! و از کوه‌ها خانه‌هایی می‌تراشید، و در آن به عیش و نوش می‌پردازید». (۴) این نعمت‌ها موقت و گذراست.

از آن به‌طور صحیح استفاده کنید، و قدر آنها را بدانید و شکرش را بجا آورید.

۱- بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۵۸، ح ۱۴۴، شبیه این روایت، در بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۴ از امام سجّاد علیه السلام نیز نقل شده است.

۲- سوره شعرا، آیه ۱۴۴.

۳- سوره شعرا، آیه ۱۴۵.

۴- سوره شعراء، آیات ۱۴۶- / ۱۴۹.

ص: ۲۷۰

سپس به نحوه شکر گذاری از نعمت‌های فراوانی که در اختیار داشتند اشاره می‌کند:

«فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرَ الْمُسِيرِينَ * الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ»؛ پس تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت

نمایید. و فرمان مسرفان را اطاعت نکنید. همان کسانی که در زمین فساد می‌کنند و اصلاح نمی‌کنند. (۱)

سخنان حضرت صالح علیه السلام در دل همچون سنگ قوم ثمود اثر نکرد و تسلیم حق نشدند، بلکه انگشت اتهام به سمت آن پیامبر خدا گرفتند، که به دو نمونه آن در آیات ذیل اشاره شده است. توجه فرماید:

«قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَيَّرِينَ * مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ»؛ گفتند: (ای صالح!) تو از افسون شدگانی (و

عقل خود را از دست داده‌ای) تو فقط بشری همچون مایی؛ اگر راست می‌گویی معجزه و نشانه‌ای بیاور! (۲)

ابتدا پیامبری او را انکار کرده و آن حضرت را بشری همچون خود پنداشتند، سپس پا را فراتر گذاشته و نسبت سحر و جادوا به آن حضرت داده، و سخنان آن حضرت را نتیجه سحر و جادو خواندند، و از آن حضرت خواستند برای صدق ادعایش معجزه‌ای بیاورد.

طبق آنچه در روایات آمده (۳)، قرار شد بت پرستان به همراه بتهای خود، و حضرت صالح علیه السلام با توکل بر خدای خود، به

دامنه کوه بروند و هر کدام از خدای خود تقاضایی کنند تا آن را اجابت کند. در یک سو نمایندگان قوم ثمود به همراه ۷۲ بت

خود، و در سوی دیگر حضرت صالح به همراه تعداد انگشت

۱- سوره شعراء، آیات ۱۴۹- / ۱۵۲.

۲- سوره شعراء، آیات ۱۵۳ و ۱۵۴.

۳- البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۱۶، ح ۵۱۳۲.

ص: ۲۷۱

شماری از مؤمنین به آئینش ایستاده بودند. حضرت صالح علیه السلام به آنها فرمود: از بت‌هایتان چیزی بخواهید». بت پرستان در مقابل بت‌های خود زانو زدند و از آنها تقاضایی کردند، اما جوابی نشنیدند، در دعای خود اصرار ورزیدند و گفتند:

«آبروی ما در خطر است. عمریست که شما را می‌پرستیم و برای حفظ شما هزینه‌ها کرده‌ایم، اکنون دعایمان را اجابت کنید و ما را نزد صالح سرافکنده نسازید!» اما باز هم جوابی نگرفتند. هرچه اصرار و التماس و تضرع و زاری بیشتر شد نتیجه کمتری عایدشان شد. حضرت صالح علیه السلام فرمود: «کاری از آنها ساخته نیست بی جهت اصرار نکنید و خودتان را خسته ننمایید». نوبت حضرت صالح علیه السلام شد. بت پرستان گفتند: «از خداوند بخواه دل کوه را بشکافت و شتری قوی پیکر خارج شود». حضرت دست‌ها را به دعا بلند کرد و همان چیزی که آنها خواسته بودند را از خداوند خواست ناگهان کوه شکافته شد و شتری قوی پیکر و به دنبالش بچه شتری از کوه خارج شد. آیات ذیل مسائل مربوط به این معجزه را بیان کرده است. توجه فرمایید.

«قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ * وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»؛ گفت: «این ناقه‌ای است که (معجزه الهی است) برای او سهمی از آب (قریه)، و برای شما سهم روز معینی است. هیچ‌گونه آزاری به آن نرسانید، که عذاب روزی بزرگ شما را فرا خواهد گرفت!». (۱)

اما آن قوم سرکش ایمان نیاوردند و ناقه صالح را پی کردند. به همین جهت عذاب الهی آنها را فرا گرفت و نابود شدند.

سؤال: چگونه امکان دارد برخلاف قوانین طبیعت، کوه شکافته شود و شتری از دل کوه بیرون بیاید؟

ص: ۲۷۲

جواب: این کار در برابر قدرت بی نهایت پروردگار کار ساده است. اگر پنجاه سال قبل می گفتند: «مثلاً می توان ذره‌ای از پوست انسان را در شرایط خاصی پرورش داد، تا پس از مدّتی تبدیل به یک انسان کامل شود» هیچ کس باور نمی کرد. اما اکنون که علم شبیه سازی پیشرفت کرده، انسان به این باور رسیده که در هر قطعه‌ای از بدن انسان تمام ویژگیها و صفات یک انسان کامل وجود دارد.

بنابراین، هیچ چیز در مقابل قدرت خدا غیر ممکن و نشدنی نیست، و بیرون آوردن شتر از دل کوه، برای او کاری ساده است.

خاورمیانه مهد پیامبران الهی

یکی از مسائل مهمّ تاریخی این است که پیامبران بزرگ خدا همگی از خاورمیانه برخاستند. مرکز دعوت نوح پیامبر علیه السلام عراق بود. حضرت ابراهیم علیه السلام مأموریتش را از عراق آغاز کرد و سپس به سوی حجاز رفت. موسی بن عمران علیه السلام در مصر بود، پس از آن به شامات رفت و در آنجا مبعوث شد و سپس به مصر بازگشت. و حضرت محمد صلی الله علیه و آله از سرزمین حجاز و عربستان فعلی قیام کرد.

در این جا این سؤال مطرح می شود که: چرا همه پیامبران بزرگ از منطقه خاورمیانه مبعوث شده‌اند؟ دو جواب برای این سؤال بیان شده است:

۱. مورّخان بزرگ شرق و غرب قبول دارند که تمدّن بشر از خاورمیانه آغاز شد. به تعبیر دیگر، مورّخان این منطقه را گاهواره تمدّن بشری نامیده‌اند.

و روشن است که هرچه تمدّن اجتماعی و دنیوی انسان وسیع تر شود نیازش به دین و مذهب بیشتر می گردد، چون خطر چنین انسانی بیشتر است. و لذا انسان امروز نسبت به نسل‌های گذشته بشری است بسیار خطرناک تر.

بشر امروز بمب اتم می‌سازد و یک نمونه کوچک آن را در هیروشیما

ص: ۲۷۳

و ناکازاکی بر سر مردم می‌اندازد و صد و پنجاه هزار نفر را می‌کشد و هزاران برابر آن را در زرادخانه‌های خود انبار کرده است! بشر امروز بمبهای شیمیایی و میکروبی تولید می‌کند که وقتی صدام جنایتکار یک نمونه آن را در شهر حلبچه بر سر مردم خودش ریخت، همه دیدند که چه صحنه‌های وحشتناکی پیش آمد و چه انسان‌های بی‌گناهی کشته شدند، و آنها که ماندند یک عمر با مرگ دست و پنجه نرم کرده و هر روز مرگ را لمس می‌کنند! بنابراین، چنین بشری که تمدن مادی او بیشتر شده خطرناک‌تر است و نیروی ایمان و مذهب برای کنترل او واجب‌تر. پس با توجه به این که نخستین تمدن انسانی از سرزمین خاورمیانه آغاز شده، انبیای الهی توجه بیشتری به این منطقه داشته‌اند.

۲- هنگامی که منطقه‌ای مرکز تمدن می‌شود از اطراف و اکناف دنیا برای حل مشکلاتشان به آنجا سفر می‌کنند. و طبعاً همان‌گونه که مسافران سوغات‌های مادی از گاهواره تمدن به شهرها و آبادی‌های خود می‌برند، مسائل معنوی و روحانی و دین و مذهب موجود در آنجا را نیز به محل‌های خود انتقال می‌دهند. بنابراین، مهم‌ترین روش نشر ادیان الهی، وجود آن ادیان در مراکز تمدن است.

قوم صالح

داستان «اصحاب الحجر» تحت عنوان «قوم صالح» در سوره هود نیز آمده، و نکات جدیدی دارد. به شرح و تفسیر این آیات توجه فرمایید:

«وَإِلَىٰ تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ»؛ و به سوی قوم «تمود»، برادرشان «صالح» را (فرستادیم)؛ گفت: ای قوم من! خدا را پرستش

ص: ۲۷۴

کنید، که هیچ معبودی جز او برای شما نیست، اوست که شما را از زمین آفرید؛ و آباد کردن آن را به شما سپرد. از او آمرزش بطلبید، سپس به سوی او بازگردید، که پروردگرم (به بندگان خود) نزدیک، و اجابت کننده (خواسته‌های) آنهاست» (۱).

چند نکته در این آیه شریفه قابل توجه است:

نکته اول: اولین چیزی که همه پیامبران، مردم را به سوی آن دعوت کرده‌اند مسأله توحید و یکتا پرستی است. لذا حضرت صالح علیه السلام نیز در اولین گام، قوم ثمود را به پرستش خداوند دعوت می‌کند و هیچ معبود دیگری را شایسته پرستش نمی‌داند.

نکته دوم: کره زمین هنگامی که از خورشید جدا شد، همچون گلوله‌ای سوزان بود. بر اثر بارش بارانهای پی در پی آهسته آهسته سرد شد، و به تدریج دریاها و خشکی‌ها به وجود آمد، و سپس گیاهان و حیوانات، و بعد انسان آفریده شد.

خاک چیز ساده‌ای است امّا انسانی که از آن آفریده شده موجود عجیبی است. لذا دانشمندان علیرغم مطالعات فراوان پیرامون انسان، هم‌چنان او را موجودی ناشناخته می‌دانند.

نکته سوم: حضرت صالح علیه السلام پس از آن که قومش را به توحید در عبادت سفارش کرد فرمود: «خداوند شما را از زمین (خاک) آفرید؛ و آبادی آن را به شما واگذار کرد». بنابراین عمران و آبادی زمین بر عهده انسان است، و اتفاقاً نیازهای اصلی انسان در سایه عمران و آبادی زمین است. ملّتی که کشاورزی و دامداری خوبی داشته باشد، بی‌نیاز خواهد بود. چرا که موادّ غذایی، دام‌ها، بسیاری از لباس‌ها، داروهای گیاهی، ساخت و ساز خانه‌ها و دیگر بناها، همه و همه به وسیله همین خاک و زمین است. آنها که دارای کشاورزی قوی و دامداری

ص: ۲۷۵

پیشرفته‌اند در سایر امور هم پیشرفته‌اند، و ملت‌هایی که مواد غذایی خود را از جای دیگر وارد می‌کنند بیچاره‌اند. به چند روایت در مورد کشاورزی توجه فرمایید:

۱. حضرت علی علیه السلام همواره فرموده‌اند: «

من وجد ماء و ترابا ثم افتقر فابعده الله

؛ هر کس دسترسی به آب و زمین کشاورزی داشته باشد و فقیر باشد خداوند او را از رحمتش دور می‌کند» (۱).

این روایت برای کشور ما و دیگر کشورهایی که همچون ما آب کافی و زمین‌های مستعد در اختیار دارند و مردمش نیازمندند، زنگ خطر بزرگ است.

۲. امام صادق علیه السلام فرمود: «

الزَّارِعُونَ كُنُوزَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ مَا فِي الْأَعْمَالِ شَيْءٌ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنَ الزَّرْعِ

؛ کشاورزان گنجهای خدا در زمین هستند و در کارهای زندگی مادی هیچ کاری محبوب‌تر از زراعت در نزد پروردگار نیست» (۲).
زمانی بود که ما حتی گندممان را از خارج وارد می‌کردیم، ولی اکنون بحمد الله در سایه انقلاب اسلامی از این نظر بی‌نیاز شده و تمام نیازمان در داخل تأمین می‌شود و حتی می‌توانیم به خارج از کشور نیز گندم صادر کنیم.

در روایت دیگری از آن حضرت می‌خوانیم:

«إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ أَرْزَاقَ أَنْبِيَائِهِ فِي الزَّرْعِ وَالضَّرْعِ

؛ خداوند روزی پیامبرانش را در زراعت و دامداری قرار داده است» (۳) و لذا غالب پیامبران کشاورز یا دامدار بوده‌اند، و به ندرت شغل دیگری داشتند. (۴)

۱- وسایل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۴، ح ۱۳.

۲- وسایل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۵، ح ۳.

۳- بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۶۸، ح ۲۴.

۴- به این مطلب در وسائل الشیعه، ج ۱۲، باب ۱۰ از ابواب مقدمات کتاب التجاره، ح ۳ اشاره شده است که همه پیامبران زارع بودند غیر از حضرت ادریس علیه السلام که خیاط بود.

ص: ۲۷۶

نکته چهارم: «استعمار» در لغت و فرهنگ قرآنی دارای بار مثبت و به معنای عمران و آبادی است. لذا خداوند انسانها را تشویق به استعمار و عمران و آبادی زمین می‌کند.

ولی متأسفانه ظالمان و غارتگران از این واژه، همچون بسیاری دیگر از واژه‌های مثبت، استفاده نامشروع کرده، و در چتر عمران و آبادی به غارت و چپاول اموال و ثروت دیگران پرداخته‌اند، و به قدری این کار را تکرار کرده‌اند که امروزه واژه استعمار دارای بار منفی شده و چپاول و غارت را به ذهن‌ها متبادر می‌کند.

نکته پنجم: در پایان آیه مورد بحث حضرت صالح علیه السلام قومش را به استغفار و توبه دعوت می‌کند، چرا که خداوند توبه را اجابت می‌کند و به انسان نزدیک است و استغفار را می‌شنود.

قرآن مجید می‌فرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلِمُ مَا تُسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»؛ خداوند از رگ قلب هم به انسان نزدیکتر است و از این بالاتر آنچه انسان در ذهن می‌پروراند و هنوز به زبان نیاورده را نیز می‌داند. (۱)

خوانندگان محترم! بیایید به خداوند نزدیک‌تر شویم و از خطاها و گناهانمان توبه کنیم و از او توفیق بیشتر و سعادت بهتر را بخواهیم و برای رفع مشکلات خودمان و مردم کشورمان و دیگر کشورهای مسلمان دعا کنیم که خداوند دعاها را اجابت می‌کند. «قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ»؛ گفتند: ای صالح! تو پیش از این، مایه امید ما بودی، آیا ما را از پرستش آنچه پدرانمان می‌پرستیدند، نهی می‌کنی؟! در حالی که ما، در مورد

ص: ۲۷۷

آنچه به سوی آن دعوتمان می‌کنی، در شکی توأم با بدگمانی هستیم» (۱).

قوم ثمود در مقابل سخنان مستدل و خیرخواهانه پیامبرشان، مطالبی سست و بی‌اساس گفته، و قیافه طلبکارانه و حق به جانب گرفته و شروع به سرزنش حضرت صالح علیه السلام کردند، که چرا می‌خواهد مانع پرستش بت‌هایی شود که از نیاکانشان به آنها رسیده است، و در پایان نیز اصل نبوت آن حضرت را زیر سؤال بردند.

تقلید مشروع و نامشروع

سؤال: یکی از استدلال‌های قوم ثمود برای مشروعیت بت پرستی، تقلید از نیاکان و گذشتگان بود، که قرآن مجید این نوع تقلید را مذمت می‌کند. از سوی دیگر علمای دین مردم را به تقلید از مراجع تقلید تشویق و سفارش می‌کنند. آیا این کار با منطبق قرآن سازگار است؟

جواب: تقلید بر چهار قسم است: ۱. تقلید جاهل از جاهل ۲. تقلید عالم از جاهل ۳. تقلید عالم از عالم ۴. تقلید جاهل از عالم. به طور قطع دو نوع اول تقلیدی که ذکر شد از نظر قرآن و تمام عقلای عالم مردود و غیر قابل قبول است، مخصوصاً نوع دوم که تقلید عالم از جاهل است باید متذکر شویم که نوع سوم تقلیدی که در این جا ذکر شده به معنای پیروی عالمی از یک عالم دیگر در رشته مورد تخصص آن عالم است و اما تقلیدی که قرآن مجید آن را نفی می‌کند تقلید جاهل از جاهل است، یعنی همان کاری که بت پرست‌ها می‌کردند. ولی تقلید مردم از مراجع تقلید، تقلید جاهل از عالم است، که نه تنها قرآن مجید بلکه تمام ادیان و مذاهب و همه عقلای عالم آن را

ص: ۲۷۸

قبول دارند، زیرا تمام کسانی که در مسأله‌ای تخصصی ندارند، به متخصصین آن مسأله رجوع می‌کنند و این نوعی تقلید است. و تقلید مؤمنین از مراجع تقلید، نوعی رجوع غیر تخصصی به متخصص است و هیچ اشکالی ندارد. به عنوان مثال کسی که می‌خواهد ساختمانی بسازد و تخصصی در این زمینه ندارد به متخصص این کار یعنی مهندس ساختمان مراجعه و از او تقلید می‌کند. کسی که اتومبیل سواری اش خراب شده و تخصصی ندارد به متخصص این کار یعنی مکانیک مراجعه نموده و از او تقلید می‌کند. همچنین در سایر کارها. بلکه گاه جمعی از دانشمندان و بزرگان، مقلد بچه‌ای نابالغ می‌شوند مثل این که آنها به منزل کسی دعوت شده‌اند و آدرس دقیق صاحب خانه را نمی‌دانند. از بچه غیر بالغی که در آن محل مشغول بازی کودکانه است و صاحب خانه را می‌شناسد، آدرس خانه‌اش را می‌پرسند. بچه در جلو و آن دانشمندان در پشت سر او حرکت می‌کنند تا به مقصد برسند. در این جا این کودک نابالغ مرجع تقلید آن جمع دانشمند شده است!

بنابراین، آنچه زشت و ناپسند است تقلید و پیروی جاهل از جاهل است، اما تقلید جاهل از عالم و رجوع غیر متخصص به متخصص هیچ اشکالی ندارد و مورد قبول همگان است.

پیروی از نیاکان!

تمام بت پرستان در طول تاریخ در پاسخ این سؤال که چرا بت‌ها را می‌پرستید؟ می‌گفتند: به تبعیت از نیاکان و گذشتگانمان این کار را می‌کنیم. آیا هر کاری که گذشتگان کرده‌اند، آیندگان باید انجام دهند، یا باید اعمال گذشتگان را در ترازوی عقل و خرد سنجید و تنها به آنچه که عقل آن را تأیید می‌کند عمل کرد؟

ص: ۲۷۹

یکی از آداب و رسوم گذشتگان مراسم خرافی چهارشنبه سوری است، که نتیجه آن نابینا شدن، از دست دادن دست و پا و زیبایی صورت، خسارات مالی و جانی بسیار است. آیا به صرف این که گذشتگان این کار را می‌کردند ما هم باید انجام دهیم، یا به حکم عقل آن را رها کنیم؟! البته آداب و رسوم و سنت‌های نیک نیاکان، مثل دید و بازدید ایام نوروز، نظافت و خانه تکانی، هدیه دادن، پوشیدن لباس نو و مانند آن، که عقل و خرد بر آن مهر تأیید می‌زند را انجام می‌دهیم.

خلاصه این که آداب و سنت گذشتگان به صرف این که متعلق به نیاکان بوده، لازم الاجرا نیست، بلکه تنها آن دسته از آداب و رسومی صحیح است که مورد تأیید عقل و دین باشد.

به هر حال، قوم حضرت صالح علیه السلام سخنان پیامبرشان را نپذیرفتند، و حضرت در پاسخ آنها فرمود:

«قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنْتُ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِّن رَّبِّي وَأَتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ»؛ گفت: ای قوم! به من خبر بدهید اگر دلیل آشکاری از پروردگرم داشته باشم، و رحمتی از جانب خود به من داده باشد پس اگر من نافرمانی او کنم، چه کسی می‌تواند مرا در برابر خداوند یاری دهد؟! پس شما، جز زیان، چیزی بر من نخواهید افزود» (۱).

همان‌گونه که گذشت جمعیت لجوج به همراه حضرت صالح علیه السلام به صحرا رفتند. آنها هرچه در مقابل بت‌ها دعا و تضرع و التماس کردند نتیجه‌ای نگرفتند، و از پیامبر خود خواستند که معجزه‌ای ارائه دهد و حضرت صالح علیه السلام، به عنوان معجزه ناقه‌ای را از دل کوه بیرون کشید تا شاید آنها هدایت شوند، سپس در مورد ناقه به آنها سفارش کرد:

۱- سوره هود، آیه ۶۳.

ص: ۲۸۰

«وَيَا قَوْمِ هَيْدِهٖ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ»؛ ای قوم من! این «ناقه» از سوی خداوند برای شما معجزه‌ای است؛ بگذارید در زمین خدا به چرا مشغول شود؛ و هیچ‌گونه آزاری به آن نرسانید، که به زودی عذاب (خدا) شما را خواهد گرفت! (۱)

پس از این که معجزه آن حضرت را دیدند، ۶۴ نفر از آنان گفتند: «این کار سحر و جادو بود و صالح جادوگر خطرناکی است» و تنها شش نفر از آنان حق را پذیرفته و ایمان آوردند. اما یک نفر از آنها در مسیر راه پشیمان شد و به اکثریت باطل پیوست. وقتی به میان قوم خود بازگشتند و از نتیجه کار پرسیدند، ۶۵ نفر که اکثریت فرستادگان قوم ثمود بودند پیامبرشان را جادوگر خواندند و تنها ۵ نفر به نفع آن حضرت شهادت دادند، و مردم حرف اکثریت را پذیرفتند!

همان‌طور که در آیات قبل گذشت، حضرت صالح علیه السلام آب آشامیدنی را تقسیم کرد؛ یک روز مخصوص ناقه، و روز دیگر برای استفاده مردم. و به آنها سفارش کرد از این قانون تعدی نکنند.

«ناقه» در میان قوم ثمود می‌گشت و مردم با دیدن آن به تدریج به حضرت صالح ایمان می‌آوردند و بدین سان روز به روز مؤمنان به آن حضرت بیشتر می‌شدند. قوم ثمود که از یک سو شاهد کم شدن جمعیت بت پرستان و زیاد شدن طرفداران حضرت صالح علیه السلام بودند، و از سوی دیگر یک روز در میان، اجازه استفاده از آب آشامیدنی را داشتند، برای برطرف کردن این دو مشکل، تصمیم به کشتن ناقه صالح گرفتند. شخص خشن سنگدلی را یافتند و او را مأمور این کار کردند. آن شخص ابتدا ناقه را پی کرد، سپس آن را به قتل رساند.

به آیه بعد که اجمالاً به این جنایت و عکس العمل حضرت صالح علیه السلام در برابر

ص: ۲۸۱

آن اشاره کرده، توجّه فرماید:

«فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعِيدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ»؛ سرانجام، ناقه را پی کردند؛ و (صالح به آنها) گفت: (مهلت شما تمام شد!) سه روز در خانه هایتان بهره‌مند گردید؛ (و بعد از آن، عذاب الهی خدا خواهد رسید؛) این وعده‌ای است که دروغ نخواهد بود». (۱)

روز اول صورت آنها سفید و روز دوم سرخ و روز سوم سیاه شد؛ اما باز هم منتبه و بیدار نشدند، و به لجاجت و خیره سری خود ادامه دادند. لذا فرمان عذاب صادر شد، امّا برخلاف آنچه گفته می‌شود که- تر و خشک با هم می‌سوزند- خداوند مؤمنان را نجات داد و تنها بت پرستان گرفتار عذاب شدند. توجّه فرماید: «فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِن خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ»؛ و هنگامی که فرمان (مجازات) ما فرا رسید، صالح و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، به رحمت خود (از آن عذاب) و از رسوایی آن روز، رهایی بخشیدیم، چرا که پروردگارت، توانا و شکست‌ناپذیر است». (۲)

و در آیه بعد در مورد عذاب مشرکان و بت پرستان می‌خوانیم: «وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ»؛ و کسانی را که ستم کرده بودند، صیحه (مرگبار آسمانی) فرو گرفت؛ و در خانه هایشان به روی افتاده و مرده بودند». (۳)

و در آخرین آیه شدت عذاب بیان شده است؛ توجّه فرماید: «كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا إِنَّ تَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِّتَمُودَ»؛ آن چنان که گویی هرگز ساکن آن دیار نبودند! بدانید قوم تمود پروردگارشان را انکار کردند. دور باد قوم تمود (از

۱- سوره هود، آیه ۶۵.

۲- سوره هود، آیه ۶۶.

۳- سوره هود، آیه ۶۷.

ص: ۲۸۲

رحمت خداوند)» (۱).

این است عاقبت کسانی که در مقابل دستورات الهی ایستادگی می‌کنند و دچار لجاجت می‌شوند.

مشارکت در ثواب و گناه دیگران!

همان‌گونه که گذشت و در روایات اسلامی نیز آمده است، آن کس که ناقه صالح را از پای درآورد یک نفر بیش نبود (۲)، ولی قرآن مجید این کار را به همه مخالفین حضرت صالح نسبت داده، و به صورت صیغه جمع «فَعَقَرُوها» آورده است؛ سر این مطلب این است که: اسلام رضایت باطنی به یک امر و پیوند مکتبی با آن را، به منزله شرکت در آن کار می‌داند. در واقع، طرح و نقشه این کار جنبه فردی نداشت، و حتی کسی که اقدام به اجرای این نقشه شوم کرد تنها متکی به نیروی خویش نبود، بلکه به نیروی جمع و پشتیبانی آنها دلگرم بود و مسلماً چنین کاری را نمی‌توان یک کار فردی دانست، بلکه کاری گروهی و جمعی محسوب می‌شود. و لذا حضرت علی علیه السلام فرمود: «

وَأَمَّا عَقْر نَاقَةَ ثَمُودَ رَجُلٍ وَاحِدٍ فَعَمَّهِمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَّوهُ بِالرِّضَا

؛ ناقه ثمود را یک نفر از پای درآورد، امّا خداوند همه آن قوم سرکش را مجازات کرد؛ چرا که همه به آن راضی بودند» (۳). بنابراین، اگر در شرق عالم معصیتی صورت پذیرد و من در غرب عالم نسبت به آن راضی باشم شریک و سهیم آن گناه خواهم بود. بیش از هزال سال قبل جنایتکاران در کربلا جنایت کردند؛ اگر کسی در عصر و زمان ما داستان آنها را

۱- سوره هود، آیه ۶۸.

۲- بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۳۷۹، ح ۵.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱.

ص: ۲۸۳

بشود و به آن راضی شود، در آن جنایت شریک خواهد بود. و در مقابل اگر مظلومیت امام حسین علیه السلام و اصحابش را بشود و از آن متأثر شود و آرزو کند که ای کاش بودم و از آن حضرت دفاع می‌کردم، شریک ثواب اصحاب امام حسین علیه السلام و یارانش خواهد بود. (۱)

اشقی الاولین و اشقی الاخرین!

عمار یاسر می‌گوید: به همراه حضرت علی علیه السلام در غزوة العشیره حضور داشتم. این غزوه همانند برخی دیگر از غزوات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بدون درگیری با دشمن ختم به پیروزی شد. توضیح این که: عده‌ای از مخالفان اسلام در بندر ینبع از بنادر عربستان جمع شده بودند و قصد مزاحمت برای مسلمانان داشتند. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله لشکری آماده کرد و به سراغ آنها فرستاد. آنها با مشاهده عده و عده لشکر اسلام متوجه شدند که تاب جنگیدن و مقاومت در برابر سپاه اسلام را ندارند و لذا دست از جنگ کشیده و تن به صلح دادند. در بازگشت به سمت مدینه از آنجا که راه طولانی بود در بین راه من و علی علیه السلام در زیر سایه تعدادی از نخلهای کوچک روی زمین خوابیدیم. ناگهان پیامبر صلی الله علیه و آله با پایش ما را تکان داد و از خواب بیدار کرد و خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: اشقی الاولین کیست؟

علی علیه السلام جواب داد کسی که ناقه صالح را کشت. پیامبر فرمود درست گفتی. سپس فرمود: اشقی الاخرین کیست؟ عرض کرد: نمی‌دانم ای رسول خدا. حضرت رسول فرمود: اشقی الاخرین کسی است که شمشیر بر فرق سرت فرود می‌آورد و تو را می‌کشد. (۲)

۱- شرح بیشتر این مطلب را در تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۱۹۳ به بعد مطالعه فرمایید.

۲- بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۳۷۶.

سرگذشت قوم ثمود در سوره نمل

یکی از سوره‌هایی که به شرح سرگذشت قوم ثمود پرداخته، سوره نمل است. این سوره از زاویه دیگری داستان این قوم سرکش را مورد بحث قرار داده است. به این آیات توجه فرمایید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَنْخَاهُمْ صَالِحًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ»؛ ما به سوی «ثمود» برادرشان «صالح» را فرستادیم که: خدای یگانه را پرستید! اما آنان به دو گروه تقسیم شدند و به خصامه پرداختند. (۱)

تمام رسالت و دعوت این پیامبر بزرگ، در جمله «ان اعبدوا الله» خلاصه شده است. آری، بندگی خدا عصاره همه تعلیمات فرستادگان پروردگار عالم است. قوم صالح در برابر دعوت آن حضرت به دو گروه تقسیم شدند، که در سوره اعراف آیات ۷۵ و ۷۶ از این دو گروه به عنوان «مستکبرین» و «مستضعفین» یاد شده است. مستکبران همان منکران لجوج، و مستضعفین همان معتقدان به آیین صالح بودند. حضرت صالح برای بیدار ساختن قومش، آنها را از عذاب‌های دردناک الهی ترساند، اما آنها نه تنها پند نگرفتند، بلکه با اصرار می‌گفتند: اگر راست می‌گویی چرا مجازات الهی دامان ما را نمی‌گیرد؟

حضرت صالح علیه السلام در جوابشان گفت: «يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»؛ (صالح) گفت: ای قوم من! چرا قبل از نیکی برای بدی عجله می‌کنید (و عذاب الهی را می‌طلبید، نه رحمت او را)؟ چرا از خداوند آمرزش نمی‌طلبید شاید مشمول رحمت (او) شوید؟! (۲)

این قوم سرکش به جای این که پند و اندرز دلسوزانه این پیامبر بزرگ را به گوش جان شنیده و به کار ببندند، با یک سلسله سخنان واهی و نتیجه‌گیری‌های

۱- سوره نمل، آیه ۴۵.

۲- سوره نمل، آیه ۴۶.

ص: ۲۸۵

بی پایه، به مبارزه با او پرداختند. از جمله این که: «قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ»؛ آنها گفتند: ما تو و کسانی که با تو هستند را به فال بد گرفتیم» (۱). گویا آن سال، سال خشکسالی و کمبود محصول غذایی بود، و آنها می‌خواستند همه این گرفتاری‌ها و مشکلات را به حضرت صالح پیامبر و یاران او نسبت دهند، و بدقدمی آن حضرت را عامل آن معزفی کنند، اما صالح پاسخ خوبی به آنها داد: «طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ»؛ (صالح) گفت: فال (نیک و) بد شما نزد خداست (و همه مقدرات به قدرت او تعیین می‌گردد)؛ بلکه شما گروهی فریب خورده هستید» (۲). یعنی عامل خشکسالی و مشکلات و گرفتاری‌ها، اعمال زشت خود شماست، و این نوعی مجازات کارهای خودتان می‌باشد.

هنگامی که قوم ثمود توان مقابله با حضرت صالح را از دست دادند، و اضافه بر این شاهد پیشرفت تدریجی آن حضرت بودند، تصمیم خطرناکی گرفتند، که در دو آیه زیر آمده است: «وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ* قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ»؛ و در آن شهر نه گروهک بودند که در زمین به فساد می‌پرداختند و اصلاح نمی‌کردند. آنها گفتند: «بیایید هم قسم شوید به خدا که بر او (صالح و خانواده‌اش شیخون می‌زنیم و) آنها را به قتل می‌رسانیم»؛ سپس به ولی دم او می‌گوییم: ما هرگز از هلاکت خانواده او خبر نداشتیم و در این گفتار خود راستگو هستیم» (۳).

خوانندگان محترم! گناه، گناه تولید می‌کند. آنها می‌خواستند پیامبر خدا را

۱- سوره نمل، آیه ۴۷.

۲- سوره نمل، آیه ۴۷.

۳- سوره نمل، آیه ۴۸ و ۴۹.

ص: ۲۸۶

بکشند و پس از آن آلوده به گناه دروغ هم بشوند. مراقب باشید که گاه گناه زنجیره‌ای پیش می‌رود، و به دنبال آن گناهان دیگری نیز انجام می‌گیرد.

در آیه بعد به‌طور سربسته به تصمیم و نقشه آنها اشاره شده است. توجه فرمایید: «وَمَكْرُوا مَكْرًا وَمَكْرَنَا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»؛ آنها توطئه مهمی چیدند، و ما هم تدبیر مهمی داشتیم در حالی که آنها نمی‌فهمیدند» (۱). مطابق آنچه در تواریخ آمده، توطئه آنها به این ترتیب بود:

در کنار شهر، کوهی بود و شکافی داشت، که معبد صالح در آن‌جا بود، گاه شبانه به آن‌جا می‌رفت و به عبادت و راز و نیاز با پروردگار می‌پرداخت. آنها تصمیم گرفتند در آن‌جا کمین کنند و هنگامی که صالح علیه السلام به آن‌جا می‌آید، او را به قتل برسانند، و پس از شهادتش به خانه او حمله کرده و شبانه کار آنها را هم یکسره کنند. اما هنگامی که در گوشه‌ای از کوه کمین کرده بودند، ناگهان کوه ریزش کرد و صخره عظیمی از بالای کوه سرازیر شد و آنها را در لحظه‌ای کوتاه در هم کوبید و نابود کرد! (۲) توجه کنید:

«فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَا دَمَرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ * فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ * وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ»؛ بنگر عاقبت توطئه آنها چه شده، که ما آنها و قومشان را همگی نابود کردیم! این خانه‌های آنهاست که به خاطر ظلم و ستمشان فرو ریخته؛ و در این نشانه روشنی است برای کسانی که آگاهند. و کسانی را که ایمان آورده و تقوا پیشه کرده بودند نجات دادیم» (۳).

۱- سوره نمل، آیه ۵۰.

۲- تفسیر ابو الفتوح رازی، ج ۸، ص ۴۱۳.

۳- سوره نمل، آیه ۵۱- / ۵۳.

دفاع آری، ترور هرگز!

در دوران پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله جنگهای متعددی رخ داد، ولی به عقیده ما، همه آنها جنبه دفاعی داشت، و هیچ کدام حالت تهاجمی نداشت. روشن است که هر قوم و ملتی مورد هجوم دشمن واقع شود، باید از خود دفاع کند. آری، اسلام دین منطق و استدلال است، و هیچ کس را به زور شمشیر مجبور به پذیرش اسلام نمی کند، همان گونه که در آیه الکرسی به این مطلب اشاره شده است. بنابراین، کسانی که می گویند: «اسلام در سایه شمشیر پیش رفت، و با زور، مردم را تسلیم خود کرد» در اشتباه آشکاری هستند. زیرا مناطقی از دنیا وجود دارد که اسلام را پذیرفته اند در حالی که پای یک سرباز مسلمان به آن جا باز نشده است. اکنون اندونزی بزرگترین کشور اسلامی است، در حالی که در هیچ جای تاریخ خبری از لشکرکشی لشکریان اسلام به آن کشور به چشم نمی خورد. وضعیت دیگر کشورهای مسلمان جنوب شرقی آسیا نیز به همین شکل است. در جنوب و غرب آفریقا هم کشورهای اسلامی وجود دارد که بدون درگیری نظامی، اسلام را انتخاب کرده اند. شاید این سؤال به ذهن شما بیاید که: آنها چگونه مسلمان شدند؟

بعضی معتقدند: آنان به وسیله بازرگانان و تجار مسلمان با اسلام آشنا شدند.

اشتباه نکنید این تاجران و بازرگانان به عنوان مبلغان اسلام به آن کشورها نرفته بودند، بلکه به قصد تجارت و معامله وارد آن کشورها شدند، و از آن جا که به احکام اسلام عمل می کردند؛ یعنی دروغ نمی گفتند، اگر طرف معامله پشیمان می شد و خواستار فسخ معامله بود معامله را فسخ می کردند، جنس تقلبی نمی فروختند، کم فروشی نمی کردند و خلاصه تمام احکام اسلام را در معامله و معاشرت مراعات می کردند و این برای مردم آن کشورها جالب بود، جذب تجار مسلمان می شدند. و لذا از آنها می پرسیدند: شما چه آیینی دارید که این گونه

ص: ۲۸۸

بزرگوارانه معامله و معاشرت می‌کنید؟ می‌گفتند: ما مسلمانیم و مطابق احکام اسلام عمل می‌کنیم. آنگاه آنها هم مسلمان می‌شدند. اگر به احکام اسلام عمل شود همه جا را تسخیر می‌کند، و نیازی به شمشیر نیست. علاوه بر این، در مواردی که مسلمانان مجبور می‌شدند به قصد دفاع وارد جنگ شوند نبرد آنها آمیخته با مسائل اخلاقی بود. برخلاف جنگ‌های عصر و زمان ما که پیر و جوان، کودک و بزرگسال، مرد و زن، نظامی و غیر نظامی را می‌کشند، و حتی بیمارستان‌ها و مهد کودک‌ها را بمباران می‌کنند، و به راحتی سلاح‌های کشتار جمعی و شیمیایی و مانند آن را به کار می‌گیرند. هنوز در عراق بیماران زیادی هستند که بر اثر بمب‌های آلوده آمریکایی‌ها به انواع بیماری‌ها مبتلا شده‌اند. در حالی که اسلام در هنگام جنگ و نبرد از مسایل اخلاقی نیز غافل نیست، و سربازانش را به آن سفارش می‌کند. به چند نمونه آن توجه فرمایید:

۱. شما جنگ را آغاز نکنید، بلکه هر زمان دشمن جنگ را شروع کرد شما جوابش را بدهید و اگر دست از جنگ کشید شما هم دست بکشید. (۱) این دستور اسلامی، خود دلیل بر این است که جنگ‌های اسلامی جنبه دفاعی داشته است.
۲. غیر نظامیان را نکشید. (۲) شما با سربازان دشمن می‌جنگید، غیر نظامیان گناهی ندارند، پس متعرض آنها نشوید.
۳. آب دشمن را آلوده به مواد سمی نکنید. (۳) معنای این دستور، ممنوعیت استفاده از سلاح‌های شیمیایی و میکروبی و کشتار جمعی است.
۴. محیط زیست را آلوده نکنید، درختان را قطع ننمایید، و حیوانات را

۱- وسایل الشیعه، ج ۱۱، ابواب جهاد العدو، باب ۳۴، ح ۴.

۲- وسایل الشیعه، ج ۱۱، ابواب جهاد العدو، باب ۱۸، ح ۱ و ۲.

۳- وسایل الشیعه، ج ۱۱، ابواب جهاد العدو، باب ۱۶، ح ۱ و ۲.

ص: ۲۸۹

نکشید. (۱) ولی همین آمریکایی‌ها که صدای دفاع از حقوق حیوانات و محیط زیست آنها گوش فلک را کر کرده، در جنگ ویتنام هنگامی که سربازان ویتنامی به جنگل‌ها پناه می‌بردند، جنگل را با سربازان درون آن به آتش می‌کشیدند. اما اسلام اجازه این کار را نمی‌دهد و می‌گوید: «شما با سربازان و دشمن نبرد می‌کنید، محیط زیست که گناهی ندارد».

۵. مجروحان را نکشید (۲)؛ زیرا آنها خطری برای سربازان اسلام ندارند.

۶. غافلگیرانه حمله نکنید، نیمه شب به سمت دشمن حمله نکنید. (۳) بلکه حضرت علی علیه السلام توصیه می‌کرد جنگ بعد از ظهر باشد (۴) تا درگیری کمتری رخ دهد، و افراد کمتری کشته شوند. بنابراین، ترور - که نوعی حمله غافلگیرانه محسوب می‌شود - ممنوع است. وهابی‌های تندرو که ترور را در دنیا مرسوم کردند و بدین وسیله اسلام را بدنام کردند، ضرر و زیان فراوانی به اسلام زدند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: «

انّ الايمان قيّد الفتك

؛ ایمان مانع از ترور کردن است». (۵) اگر با کسی سر جنگ دارید به صورت جوانمردانه بجنگید، نه این که یک بمب به خود بیندید و به داخل مسجد مسلمانان بروید و بمب را در میان اجتماع نمازگزاران منفجر کنید. آیا اسلام که اجازه کشتن حیوانات و قطع درختان را نمی‌دهد، چنین جنایاتی را مجاز می‌شمرد؟

چرا علمای اسلام مجمعی تشکیل نمی‌دهند، و همگی این جنایات زشت وهابی‌ها را محکوم نمی‌کنند، و این لکه ننگ را از دامن اسلام نمی‌زدایند؟

۱- وسایل الشیعه، ج ۱۱، ابواب جهاد العدو، باب ۱۵، ح ۲ و ۳.

۲- نهج البلاغه، نامه ۱۴.

۳- وسایل الشیعه، ج ۱۱، ابواب جهاد العدو، باب ۱۷، ح ۱.

۴- وسایل الشیعه، ج ۱۱، ابواب جهاد العدو، باب ۱۷، ح ۲.

۵- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۴۴؛ و ج ۴۵، ص ۹۷.

ص: ۲۹۱

۱۱

اصحاب الرّسّ

اشاره

داستان اصحاب الرّسّ در دو سوره فرقان و ق آمده، و با توجّه به این که سوره فرقان مکی است، لذا ابتدا آیات این سوره را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم، امّا شایسته است در مورد تفاوت و ویژگی‌های سوره‌هایی که در مکه و مدینه نازل شده‌اند، بحث کوتاهی داشته باشیم.

تفاوت سوره‌های مکی و مدنی

بعد از بعثت پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله به نبوت زندگی آن حضرت از دو بخش تشکیل شد:
الف) زندگی آن حضرت در مکه که ۱۳ سال به طول انجامید.

ب) دوران زندگی ایشان در مدینه که ۱۰ سال بود، البتّه و این دو بخش کاملاً با هم متفاوت بوده است.
آیات و سوره‌هایی که در مکه نازل شد نیز حال و هوایی دیگر داشت. به گونه‌ای که اگر سوره‌ای از قرآن را نزد شخص آشنا به مضامین قرآن بگذارند و اسم آن سوره را نگویند، او از مطالعه مضمون سوره می‌تواند پی ببرد که آن

ص: ۲۹۲

سوره مکی است یا مدنی. سوره‌های مکی غالباً مربوط به تعلیمات اعتقادی و اصول دین است. مسایلی همچون مبدأ، معاد، صفات خدا، پیامبران و جانشینان آنها، پاداش‌ها و عذابهای روز قیامت و مانند آن، در این سوره‌ها منعکس شده است. این کار پایه‌ها و ریشه‌ها را محکم می‌کند. و روش صحیح همین است که اول اعتقادات محکم شود، سپس برنامه‌های عملی بیان گردد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مکه حکومت اسلامی تشکیل نداد، بلکه در طول سیزده سال در مورد مسائل اعتقادی کار کرد و پایه‌های اعتقادی مسلمانان را تقویت نمود، و در مدینه به سراغ تشکیل حکومت و اجرای برنامه‌های عملی رفت. ما هم به پیروی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله باید در مدارس، دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی به صورت صحیح، مستدل و منطقی به سراغ تعلیم و اصلاح عقاید دینی دانش‌آموزان، دانشجویان و اقشار مختلف مردم برویم و برنامه‌های اعتقادی آنان را تکمیل کنیم. سپس به سراغ برنامه‌های عملی برویم. بسیاری از دانشجویان، مسلمانانی معتقد و متدین هستند و در مراسم مختلف دینی از قبیل نماز جماعت، دعای کمیل، دعای توسل، مجالس عزاداری، مراسم اعتکاف و مانند آن شرکت می‌کنند، یعنی هم مسائل اعتقادی آنها درست است و هم مسائل عملی؛ آنان ولی متأسفانه وضع برخی از دانشگاه‌ها مناسب نیست، مسائل اعتقادی دانشجویان و حتی اساتید آن دانشگاه حل نشده است، و کارهای عملی درستی از آنها سر نمی‌زند. به همین دلیل مسئولین باید بدانند که اگر وضع این دانشگاه‌ها اصلاح نشود، محصل آن یا به خارج از کشور فرار کرده و پناهنده شده و به بیگانگان خدمت می‌کند، و یا می‌ماند و دست به کارهایی همچون رشوه‌خواری و جاسوسی و مانند آن می‌زند و نظام اقتصادی و سیاسی کشور را با بحران مواجه می‌کند. این، لوازم و آثار دنیوی آن است، و تبعات اخروی آن

ص: ۲۹۳

بحث جداگانه‌ای می‌طلبید. آری، باید سیره پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را پیاده کنیم و مدارس ابتدایی و راهنمایی و دبیرستانها و دانشگاهها را مجهز به مسائل اعتقادی کنیم، و پایه‌های اصول اعتقاداتشان را تقویت نماییم، سپس به مسائل عملی آنها پردازیم، که در این صورت همچون رسول خدا صلی الله علیه و آله به راحتی بر دشمن غلبه خواهیم کرد و پیاده کردن احکام دین در سایه حکومت اسلامی کار سختی نخواهد بود.

اگر جوان ما به مبدأ و معاد و نبوت و امامت ایمان داشته باشد، هرگز معتاد نخواهد شد. شما نمی‌توانید در میان قاچاقچیان، قاتلان، سارقان، مفسدان، آلودگان به مسائل جنسی و مانند آن انسانی را بیابید که مسائل اعتقادی را باور کرده باشد و به آن ایمان کامل داشته باشد. بلکه عموم چنین افرادی در مسائل ریشه‌ای و اعتقادی مشکل دارند.

یکی دیگر از ویژگیهای سوره‌های مکی این است که سرگذشت اقوام پیشین، چگونگی عذاب و نوع هلاکت آنها را بیان نموده است که دو فایده دارد: نخست این که باعث لرزش دل دشمنان و یأس و ناامیدی آنها می‌شود. با توجه به این که مشرکان عرب و بت پرستان مکه کم و بیش از سرنوشت اقوام و ملل گذشته اطلاع داشتند و آثار نیمه خراب برخی از آن اقوام در مسیر راههای آنها به شهرهای دیگر بود، هنگامی که قرآن مجید سرگذشت دردناک آنها و چگونگی عذاب و هلاکتشان را بیان می‌داشت این امر باعث یأس، ناامیدی، ترس و وحشت آنان می‌شد. فایده دیگر آن ایجاد امید برای خود مسلمانان بود.

یادآوری سرگذشت اقوام لجوج و مشرکان بت پرست هم عصر سایر انبیاء، نور امید را در دل مسلمانان روشن می‌کرد که اگر مشرکان عرب مخالفت‌های خود را به حد اعلی برسانند خداوند آنها را نیز مجازات خواهد کرد.

ص: ۲۹۴

نتیجه این که بیان سرگذشت اقوام لجوج و بت پرست مایه دلگرمی مؤمنان و یأس و ناامیدی دشمنان بود. با عنایت به این دو ویژگی سوره‌های مکی، به شرح و تفسیر آیات مربوط به اصحاب الرّس از سوره فرقان- که سوره‌ای مکی است- می‌پردازیم:

آیات سوره فرقان

برای روشن تر شدن مطلب ابتدا چند آیه قبل از آیات مربوط به اصحاب الرّس را مورد بررسی قرار می‌دهیم، توجه بفرمایید:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيْرًا»؛ و ما به موسی کتاب آسمانی دادیم و برادرش هارون را یاور او قرار دادیم. (۱) مخاطب آیه شریفه تازه مسلمانان و مشرکان مکه‌اند، تا سرگذشت فرعونیان موجب امید گروه مسلمانان و یأس مشرکان شود. از آن‌جا که مبارزه با فرعون و فرعونیان کار سخت و دشواری است و نیاز به یار و همراه دارد، خداوند متعال هارون برادر حضرت موسی علیه السلام را به همراه او به جنگ فرعون فرستاد تا در این راه دشوار یار و یاورش باشد.

«فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيرًا»؛ و گفتیم: «به سوی این قوم که آیات ما را تکذیب کردند بروید!» (اما آن مردم به مخالفت برخاستند) و ما آنان را به طور کامل هلاک کردیم. (۲)

تصوّر نشود که وقتی فرستاده خدا نبوّت خویش را به مردم اعلان می‌کرد و آنها نمی‌پذیرفتند بلافاصله خداوند آنها را عذاب می‌کرد. چنین نیست؛ بلکه تا

۱- سوره فرقان، آیه ۳۵.

۲- سوره فرقان، آیه ۳۶.

ص: ۲۹۵

زمانی که آخرین روزنه‌های امید بسته نمی‌شد تلاش پیامبران الهی برای هدایت و نجات آنها ادامه داشت، و لذا عذاب قوم شعیب در سن ۱۲۰ سالگی آن حضرت رخ داد و حضرت نوح پیامبر بعد از ۹۵۰ سال زحمات طاقت فرسای شبانه‌روزی برای قومش تقاضای عذاب کرد.

« وَقَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ سَلْبًا لِلنَّاسِ آيَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا »؛ و قوم نوح را هنگامی که پیامبران را تکذیب کردند غرق نمودیم، و آنان را نشانه و عبرتی برای مردم قرار دادیم؛ و برای ستمکاران عذاب دردناکی فراهم ساخته‌ایم. (۱) در داستان نوح پیامبر علیه السلام درسهای عبرت و نشانه‌های هدایت فراوانی وجود دارد، که از جمله آنها استقامت و پایداری این پیامبر خدا و ناامید نشدن از رسیدن به نتیجه است. کاری که ما حتی در مورد فرزندان خود انجام نمی‌دهیم، و با یکی دو بار تذکر و نصیحت خسته شده و آنها را به حال خود رها می‌کنیم. درس استقامت و پایداری را باید از حضرت نوح علیه السلام آموخت.

« وَاعَادَا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرِّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا »؛ (همچنین) قوم عاد و ثمود و اصحاب رسّ (/ گروهی که درختان صنوبر را می‌پرستیدند) و اقوام بسیاری را که در این میان بودند، (هلاک کردیم). (۲)

اصحاب الرس چه کسانی بودند؟

در مورد معنای کلمه «رسّ» دو احتمال وجود دارد؛

احتمال اول این که: کلمه «رسّ» به معنای چاه است، و از آن‌جا که این قوم لجوج- همان‌گونه که خواهد آمد- پیامبرشان را در چاه عمیقی انداخته و با

۱- سوره فرقان، آیه ۳۷.

۲- سوره فرقان، آیه ۳۸.

ص: ۲۹۶

شکنجه او را کشتند به اصحاب الرس مشهور شدند.

احتمال دیگر این که: عرب به آثار کمی که از چیزی باقی می ماند رس می گوید، و با توجه به این که بعد از هلاکت این قوم لجوج آثار اندکی از شهرهای آنها باقی ماند به آنها اصحاب الرس گفتند.

در مورد این که اصحاب الرس چه کسانی بوده اند، در میان مفسران قرآن اختلاف نظر وجود دارد و احتمالات زیادی مطرح شده است. ولی طبق روایات موجود از حضرات معصومین علیهم السلام آنها جمعیتی بودند که در شامات و احتمالاً شمال یا غرب ایران (۱)، زندگی می کردند و دارای دوازده شهر آباد، کشاورزی پررونق و زندگی خوبی بودند، اما عیوب بزرگی هم داشتند؛ از جمله این که درخت صنوبر قدیمی بسیار بزرگی داشتند که آن را می پرستیدند و در مقابلش به سجده می افتادند. شبیه این فکر خرافی، هم اکنون نیز گاه در گوشه و کنار به چشم می خورد برخی در کنار درختان کهنسال شمع روشن می کنند و یا به آن دخیل می بندند و حتی به آن متوسل می شوند! متأسفانه خرافات در همه زمانها بوده و عده ای از مردم را فریفته است و اصحاب الرس هم در دام خرافات گرفتار بوده اند. آری، آنها در مقابل درخت صنوبر گریه و ناله می کردند و حتی برای آن قربانی می نمودند! چیزی نگذشت که بذر این درخت را در جاهای دیگر نیز کاشتند و درختان صنوبر کوچکتری سبز شد. این گونه بود که صنوبر بزرگ شد خدای بزرگ و صنوبرهای کوچک، خدایان کوچک تر! آنها حتی اجازه نمی دادند از نهر آبی که پای درختان صنوبر می رفت کسی استفاده کند، زیرا آن را مخصوص خدایان خود می دانستند!

۱- این که نام شهرهای آنها، همانام با ماههای شمسی ایرانیان بوده، قرینه و شاهدهی است که آنها در شمال یا غرب ایران می زیستند.

ص: ۲۹۷

آنها معتقد بودند که چون صنوبر بزرگ عمری طولانی دارد و نسبت به سایر درختان مخصوصاً درختان صنوبر بیشتر عمر کرده، حتماً خداست و لایق عبادت، و لذا او را می‌پرستیدند. در حالی که بطلان این عقیده روشن است، چرا که درختان طویل العمر در جهان زیادند، در یکی از کتابهای دائرة المعارف می‌خواندم که در بعضی مناطق دنیا درختی وجود دارد که بیش از هزار سال عمر کرده، و ارتفاع آن پنجاه متر، و قطر پایین درخت دوازده متر است! این درخت آنقدر بزرگ و با عظمت است که اگر آن را ببرند از چوبهای آن می‌توان تمام خانه‌های یک دهکده را ساخت. عظمت این مخلوقات باید ما را به سمت خالق و آفریننده آن رهنمون شود. خالقی که دانه کوچک این درخت پهناور را در زیر خاک قرار داد، و شرایط نمو و رشد آن را فراهم نمود، و آن را رشد داد تا به این عظمت رسید.

به هر حال یکی از مفسدات اصحاب الرّس بت پرستی و پرستش درخت صنوبر و خرافات بی اساس مربوط به آن بود. مشکل دیگر آنان مفسد اخلاقی گسترده، مخصوصاً انحرافات جنسی در میان زنانشان بوده است. این انحرافات به قدری زشت و ناهنجار بوده که قلم از شرح و تفسیر آن شرم می‌کند. خداوند برای هدایت آنها پیامبری به سویشان مبعوث کرد، که بعضی نام او را حنظله گفته‌اند، ولی این مطلب ثابت نیست. به هر حال، آن پیامبر الهی در هردو جبهه به مبارزه پرداخت؛ هم با بت پرستی - مخصوصاً پرستش درختان صنوبر - و هم با مفسد اخلاقی. اما متأسفانه ارشادها و تشویق‌ها و سرزنش‌ها و تهدیدهای آن حضرت اثر چندانی نگذاشت و جز افراد کمی از بت پرستی و مفسد اخلاقی دست برنداشتند. پیامبر اصحاب الرّس برای این که آنها را متوجه خطایشان در پرستش صنوبر

ص: ۲۹۸

کند از خدا خواست که آن درخت لعنتی صنوبر را بخشکاند، تا آنها بفهمند که آن درخت خدا نیست و حتّی قادر بر محافظت از خود نمی‌باشد، تا چه رسد به محافظت و سرپرستی آنان. خداوند دعای پیامبرش را اجابت کرد و آن درخت خشکید. اما اصحاب الرّس نه تنها بیدار نشدند، بلکه لجبازی کرده و گفتند: «این پیامبر درخت صنوبر ما را سحر کرده و با جادو آن را خشکانیده، باید بلایی بر سرش بیاوریم که در تاریخ بنویسند». سپس چاه عمیقی کردند و پیامبرشان را در درون چاه انداختند و مقداری هم نیزه و خنجر بر روی پیامبر خدا ریختند، سپس در چاه را بستند و تنها روزنه‌ای برای آن نهادند تا صدای آه و ناله آن مرد الهی را بشنوند. از یک سو پیامبرشان آه و ناله می‌کرد و از سوی دیگر آنها شادمانی و خوشحالی می‌کردند تا این که صدای پیامبر خاموش شد و جان به جان آفرین تسلیم کرد.

سرگذشت اصحاب الرّس در سوره ق

به شرح و تفسیر آیه ۹ که با مساله توحید آغاز می‌شود تا آیه ۱۵ که به معاد ختم می‌شود توجه فرمایید:

«وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جِبَاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ»؛ و از آسمان آب پربرکتی نازل کردیم، و به وسیله آن باغها و دانه‌هایی را که درو می‌کنید رویاندیم. (۱) چه کسی از آسمان آب پربرکت نازل می‌کند؟ چه کسی به وسیله آن آبها باغها و دانه‌ها را می‌رویاند؟ چه کسی به انسان توانایی و توفیق استفاده از این نعمت‌ها را می‌دهد؟ آیا کسی جز خداوند قادر متعال قادر هست؟ پس تنها او را بپرستیم.

ص: ۲۹۹

« وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ »؛ و نخل‌های بلندقامت که میوه‌های متراکم دارند» (۱). از میان همه میوه‌ها به خرما اشاره شده است، چون بهترین مواد غذایی و منبع تمام مواد لازم برای بدن ماست. و شاید به همین جهت دستور داده شده که روزه داران پس از ساعتها گرسنگی روزه خود را با خرما باز کنند تا کمبودهای بدن در طول روز را جبران کنند. متأسفانه عادت به برخی از نعمتها، ارزش آن را در نظر ما کاسته، یا به فراموشی سپرده است. اگر به شما بگویند، کارخانه‌ای وجود دارد که از یک سو به آن آب و خاک داده می‌شود و از سوی دیگر انواع میوه‌های آبدار خوشمزه مقوی و سبزی‌های معطر و باطراوت و داروهای گیاهی و دانه‌های غذایی متنوع و گل‌های فوق العاده زیبا تحویل می‌دهد، آیا متعجب نمی‌شوید؟ خداوند در زراعت و کشاورزی همین کار را می‌کند. در دامنه کوهها و دشتها گیاهانی است که مردم خیال می‌کنند علف‌های هرز است و بعد متوجه می‌شوند درمان سرطان و فشار خون و دیگر بیماری‌هاست.

« رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَهُ مَيِّتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ »؛ همه اینها برای روزی بخشیدن به بندگان است. و به وسیله باران سرزمین مرده را زنده کردیم؛ (آری) مردگان نیز همین گونه زنده می‌شوند» (۲). آنچه را که خداوند از مواد غذایی بر روی کره زمین آفریده، سفره‌ای تمام نشدنی برای بندگانش است. هزاران سال است که این سفره همه ساله پهن است و همه انسان‌ها، بلکه همه موجودات زنده را روزی می‌دهد. راستی چه کسی جز پروردگار یکتا قادر بر این کار است؟!

پس از طرح مساله توحید و یکتا پرستی، به سراغ معاد می‌رود و معاد دنیوی را با معاد اخروی پیوند می‌زند تا از این جا به آن جا برسد. فصل زمستان اثری از

۱- سوره ق، آیه ۱۰.

۲- سوره ق، آیه ۱۱.

ص: ۳۰۰

حیات و زندگی در دشت و کوه و صحرا نیست، اما در فصل بهار تمام درختان و گیاهان زنده شده، و سراسر دشت و کوه و صحرا را سبزپوش کرده، و آثار حیات را به رخ دیگران می‌کشند. همان خدایی که زمین مرده را زنده کرده، و به درختان مرده و گیاهان جانی دوباره داده، در روز قیامت با بارش رحمتش انسانهای خفته در قبرهایشان را دوباره زنده می‌کند. و این کار، برای خداوند قادر متعال کار سختی نیست. خداوند متعال پس از طرح مسأله توحید و معاد که دو اصل اساسی از اصول دین است، به سراغ اقوام پیشین می‌رود، و به سرگذشت هشت قوم به‌طور سربسته اشاره می‌کند که یکی از آنها اصحاب الرّس هستند. توجه فرمایید:

«كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ* وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ* وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ»؛ پیش از آنان قوم نوح و اصحاب الرّس (که در یمانه زندگی می‌کردند) و قوم ثمود (پیامبرشان را) تکذیب کردند، و همچنین قوم عاد و فرعون و قوم لوط، و «اصحاب ایکه» (/ قوم شعیب و قوم تبع (که در یمن زندگی می‌کردند)، آنها پیامبران را تکذیب کردند و وعده عذاب درباره آنها تحقق یافت» (۱).

اولین قومی که در این آیات نامبرده شده، قوم نوح هستند که علیرغم تلاش قریب به هزار ساله حضرت نوح علیه السلام ایمان نیاوردند، لذا گرفتار سیلابی عظیم گشته و در آب غرق شدند. اصحاب الرّس دومین گروهی هستند که خداوند متعال در این آیات به آنها اشاره کرده و همان‌طور که گفته شد نام پیامبر آنها به‌طور دقیق در تاریخ ثبت نشده، هرچند برخی او را حنظله دانسته‌اند. قوم سوم مورد اشاره آیه مذکور، قوم ثمود هستند که پیامبرشان حضرت صالح علیه السلام بود

ص: ۳۰۱

و شرح حال آنان گذشت. چهارمین قوم، قوم عاد هستند که پیامبرشان حضرت هود علیه السلام بود. قوم فرعون پنجمین گروه هستند که پیامبرشان حضرت موسی کلیم الله بود. منظور از «اخوان لوط» که به عنوان ششمین گروه از آنها یاد شده قوم لوط است که پیامبرشان حضرت لوط بود و با عذابی وحشتناک نابود شدند.

هفتمین گروه «اصحاب الایکه» هستند که شرح حال آنها نیز به طور مفصّل گذشت. و گروه پایانی قوم تُبّع هستند، که در یمن زندگی می‌کردند. تُبّع یک لقب عمومی برای ملوک و پادشاهان یمن بود، مانند «کسری» برای سلاطین ایران، و «خاقان» برای شاهان ترک، و «فرعون» برای سلاطین مصر، و «قیصر» برای سلاطین روم. این تعبیر (تُبّع) از این نظر بر ملوک یمن اطلاق می‌شد که مردم را به پیروی خود دعوت می‌کردند، یا یکی بعد از دیگری روی کار می‌آمدند. (۱)

به هر حال تمام این اقوام هشت‌گانه پیامبرشان را تکذیب کرده، و هلاک شدند.

اصحاب الرّس چگونه نابود شدند؟

در مورد چگونگی عذاب و نابودی اصحاب الرّس، چیزی در قرآن مجید نیامده است. ولی از مطالعه سرگذشت اقوامی که بر اثر نزول عذاب الهی هلاک گشتند، استفاده می‌شود که معمولاً یکی از این چهار عذاب دچار اقوام ظالم شد. البته بعد از آن که هیچ یک از اندرزها و هشدارها و تهدیدها و تشویق‌ها اثر نمی‌کرد، و تمام روزنه‌های امید بسته می‌شد. ۱. طوفان؛ به گونه‌ای که همه چیز را باخود به آسمان می‌برد، حتی خانه‌ها و انسانها، و سپس به گوشه‌ای پرتاب می‌کرد، به گونه‌ای که از هم متلاشی و نابود می‌شدند.

۱- شرح بیشتر را در مورد این قوم، در تفسیر نمونه، ج ۲۱، ذیل آیه ۳۷ سوره دخان مطالعه فرمایید.

ص: ۳۰۲

۲. سیلاب؛ مانند سیلابی که دامنگیر قوم لجوج و عنود حضرت نوح علیه السلام شد و همه آنها را غرق کرد و هیچ کافری زنده نماند.

۳. زلزله؛ همانند زلزله‌ای که بر قوم لوط نازل شد به گونه‌ای که بالای خانه‌ها در زیر قرار گرفت و قسمت زیرین در بالا و همه چیز نابود شد. سپس بارانی از سنگ باقیمانده آثار آن قوم سرکش و منحرف را نیز دفن کرد، تا عبرتی برای همه منحرفان از جاده عفت باشد.

۴. صاعقه؛ که گریبانگیر اقوامی از جمله قوم شعبی پیامبر علیه السلام شد، و آنها را به آتش کشید. علی القاعده اصحاب الرّس هم با یکی از عذابهای فوق به هلاکت رسیده‌اند.

اصحاب الرّس در کلام مولی امیرالمؤمنین علیه السلام

حضرت علی علیه السلام در خطبه ۱۸۲ نهج البلاغه می‌فرماید:

«أَيُّ أَصْحَابِ مَدَائِنِ الرّسِّ الَّذِينَ قَتَلُوا النَّبِيَّ، وَأَطْفَقُوا سُنَّ الْمُرْسَلِينَ، وَأَحْيَوْا سُنَّ الْجَبَّارِينَ!

؛ کجایند؟ اصحاب شهرهای «رس»، همانها که پیامبران را کشتند، و چراغ پرفروغ سنن آنها را خاموش، و راه و رسم ستمگران و جباران را زنده ساختند».

آیا عذابها و مجازاتهای الهی مخصوص اصحاب الرّس و دیگر اقوام و جمعیت‌هایی است که در قرآن مجید و روایات معصومین علیهم السلام و تاریخ، به عذاب آنها اشاره شده است؟ بی شک چنین نیست، بلکه هر قوم و جمعیتی در هر برهه و زمانی مسیر طغیان و سرکشی و لجاجت و عناد را در پیش بگیرد، مشمول خشم و قهر الهی قرار خواهد گرفت.

خرافه و خرافه‌پرستی

اشاره

اصحاب الرّس - همچون همه بت پرستان - دچار افکار خرافی و بی اساس

ص: ۳۰۳

بودند و لذا به پرستش درخت صنوبر پرداختند. با توجه به این که متأسفانه افکار و اعمال خرافی در عصر و زمان ما هم رواج دارد، هرچند شکل آن متفاوت شده، لازم است در مورد این پدیده شوم و آثار و عوارض و پیامدها و راه مبارزه با آن مطالبی تقدیم شما خوانندگان صمیمی گردد، تا خدای ناکرده گرفتار آن نشوید.

۱. تعریف خرافه

به هر کار غیر عقلایی و غیر منطقی که نه پشتوانه وحی آسمانی داشته باشد، و نه عقل سالم آن را اجازه دهد خرافه گفته می‌شود. با این معیار می‌توان حقیقت را از خرافه جدا کرد، و گرفتار خرافه نشد.

۲. مصادیقی از خرافه پرستی

الف) خرافه بت پرستی

مهمترین خرافه در طول تاریخ بشر بت پرستی بوده، و پیامبران الهی سخت با آن مبارزه کرده‌اند. بت پرستی اشکال مختلفی داشته، که مهمترین آنها به شرح زیر است:

۱. برخی از اقوام، بت‌ها و مجسمه‌هایی از چوب، سنگ و گاه خرما درست کرده، و به عبادت و پرستش آن می‌پرداختند. این گونه بت‌ها را گاه به شکل انسان و گاه حیوان و مانند آن درآورده و در مقابل آن سجده می‌کردند. جالب این که در زمان قحطی و خشکسالی بت‌های خرمایی خویش را می‌خوردند!

۲. برخی از اقوام درختان را می‌پرستیدند، مثل اصحاب الرّس که به پرستش درخت صنوبر مشغول بودند.

۳. گروه دیگری از بت پرستان بودند که مجسمه‌هایی از فلزات گرانبها

ص: ۳۰۴

ساخته و آن را می‌پرستیدند. هنگامی که حضرت موسی علیه السلام برای دریافت الواح به کوه طور رفت و مدت مأموریت سی روزه‌اش تبدیل به چهل روز شد، سامری از غیبت طولانی آن حضرت سوء استفاده کرد و زیورآلات مردم را جمع نمود و آنها را آب کرد، و با آن گوساله‌ای طلایی ساخت، و بنی اسرائیل که با دیدن طلا دست و دلشان می‌لرزید به پرستش آن پرداختند و در مقابلش سجده کردند.

۴. عده‌ای از بت پرستان، فرشتگان یا اجنه را می‌پرستیدند، همان‌طور که در آیه شریفه ۴۱ از سوره سبأ می‌خوانیم: «بَلَّغْ كَأَنُوتَا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ» بلکه جن را پرستش می‌کردند»

۵. اجرام آسمانی از دیگر بتهایی بوده که در برهه‌ای از تاریخ مورد پرستش برخی خرافه‌پرستان قرار گرفته است. در عصر حضرت ابراهیم علیه السلام علاوه بر بت‌های سنگی و چوبی، خورشید و ماه و ستارگان نیز معبود عده‌ای از مردم واقع شدند.

۶. عده‌ای از مردم برخی حیوانات زنده را می‌پرستیدند و هنوز هم می‌پرستند. هنوز در هندوستان جمع زیادی گاوپرست وجود دارد. گاو نزد آنها به قدری مقدس است که اگر در کوچه و خیابان قدم بزند کسی حق ندارد مزاحمش شود. و حتی اگر در وسط خیابان توقف کند و یا بخوابد، باید تمام وسایل نقلیه توقف کنند و هیچ کس حق ندارد بوق بزند، تا هر زمان گاو به میل خود خیابان را ترک کرد آنها به مسیرشان ادامه دهند.

۷. یکی دیگر از اشکال بت پرستی، پرستش انسان بوده است. فرعون به حضرت موسی علیه السلام گفت:

«قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لِأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ»؛ (فرعون خشمگین شد و) گفت: اگر معبودی غیر از من برگزینی، مسلماً تو را از زندانیان قرار خواهیم

ص: ۳۰۵

داد» (۱) و در جای دیگر فریاد «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» (۲) سر داد و خود را خدای خدایان کوچک و بزرگ خواند. نمرود نیز چنین ادعایی داشت، و لذا در پاسخ حضرت ابراهیم علیه السلام که فرمود: «رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ»؛ خدای من آن کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند» (۳) گفت: «من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم» سپس دو زندانی (محکوم به مرگ) را حاضر کرد یکی را گردن زد و دیگری را آزاد کرد. سپس حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: «فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ»؛ خداوند خورشید را از افق مشرق می‌آورد (اگر راست می‌گویی) تو آن را از مغرب بیاور! مرد کافر مات و مبهوت و وامانده شد.

خلاصه این که در برهه‌ای از تاریخ انسان نیز مورد پرستش قرار گرفته است.

۸. شیطان پرستی نوع جدیدی از بت پرستی است که اخیراً مطرح شده است.

اینها در واقع هوا پرستند، و چون مایلند کاملاً آزاد باشند و دست به هر کار زشتی بزنند به شیطان پرستی روی آورده‌اند.

خلاصه این که در طول تاریخ هر گروهی بتی داشته، و به پرستش آن مشغول بوده‌اند و انبیا و اولیا زحمات طاقت فرسایی برای مبارزه با بت پرستی و از میان بردن آن کشیده‌اند.

ب) خرافه هولوکاست!

علاوه بر خرافه بت پرستی که از بزرگترین خرافه‌هاست، خرافه‌های متعدّد دیگری در زمان‌های گذشته و در عصر و زمان ما وجود داشته و دارد. حتی در

۱- سوره شعرا، آیه ۲۹.

۲- سوره نازعات، آیه ۲۶.

۳- سوره بقره، آیه ۲۵۸.

ص: ۳۰۶

عصر حاضر که عصر پیشرفت و تمدن نوین جهانی نامیده شده، از اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها خرافه‌های عجیبی نقل شده است. یکی از خرافه‌های نوظهور داستان «هولوکاست» است. معتقدان به این خرافه می‌گویند: «هیتلر جنایتکار شش میلیون یهودی را در کوره‌های آدم سوزی سوزانده است. و مردم دنیا باید این داستان را باور کنند و هرکس آن را انکار کند زندانی می‌شود! جالب این جاست که بسیاری از مردم آمریکا و اروپا این دروغ بزرگ عصر حاضر را پذیرفته‌اند! اما باید به اینها گفته شود، این سخن غیر منطقی و دور از عقل است.

طبیعی است که یک مسأله تاریخی باید تحت مطالعه قرار گیرد و درباره آن تحقیق شود. اگر واقعاً هیتلر چنین جنایت بزرگی مرتکب شده، محکوم گردد، و اگر چنین نبوده و صهیونیست‌ها برای مظلوم‌نمایی دست به ساختن این دروغ بزرگ زده‌اند، آنها محکوم گردند. کدام منطق می‌گوید کسی که در این زمینه تحقیق می‌کند باید زندانی شود؟ آیا این مسأله در میان همه مسائل تاریخی تافته جدا بافته است که سخن گفتن پیرامون آن ممنوع است و همه مردم بالاجبار و بدون تحقیق باید آن را بپذیرند؟! (ج) خرافه‌ای به نام آزادی!

خرافه دیگر عصر و زمان ما «آزادی» است. اخیراً بعضی از کشیش‌های مسیحی اعلان کرده‌اند که قصد دارند در روز یازدهم سپتامبر در یک جا جمع شوند و قرآن مسلمانان را آتش بزنند! آیا معنای آزادی آتش زدن قرآن مسلمانان است؟ آیا معنای آزادی توهین به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و جریحه دار کردن قلوب یک میلیارد و چهارصد میلیون مسلمان است؟! یا آزادی باید در مسیر علم، تقوا، حقیقت، صداقت و مانند آن به کار گرفته شود.

ص: ۳۰۷

(د) خرافه‌هایی در مسائل مذهبی

متأسفانه یک سلسله خرافه در مسائل مذهبی نیز به وجود آمده است. ما نباید اجازه دهیم مسائل اسلامی با خرافه آمیخته گردد، که این کار اساس دین و مذهب را زیر سؤال می‌برد. از جمله این خرافه، خرافه‌هایی است که در مسائل عزاداری دیده می‌شود. مثلاً جوانی کنار دیوار سنگی یا سیمانی نشسته، و سرش را مرتب به دیوار می‌کوبد! این مطلب در کجای مذهب آمده است؟ آیا حضرت ابی‌عبدالله روحی فداه راضی به این کار هستند؟ یا گفته می‌شود که در بعضی مناطق مقداری شیشه را خرد کرده، سپس آن را غربال می‌کنند بعد بچه‌های کوچک را لخت و برهنه نموده، بر روی خرده شیشه‌ها می‌غلطانند! چه کسی و کجا امام حسین علیه السلام یا دیگر ائمه علیهم السلام اجازه چنین کاری را داده‌اند؟ و خرافه‌های دیگری که عزاداری‌ها را آلوده کرده و از آن اطلاع دارید و داریم. بی‌شک عزاداری امام حسین علیه السلام مایه عظمت اسلام و شکوه مذهب و اعتلای شیعیان است، ولی باید عاری از هرگونه خرافه باشد، و به شکل منطقی و عقلایی برگزار شود.

(ه) کشتن فرزندان!

عرب جاهلی فرزندان خود را می‌کشت؛ گاه پسران و گاه دخترانش را. و برای توجیه این کار فوق العاده زشتی که هیچ انسانی حاضر به انجام آن نیست، سه دلیل خرافاتی ذکر می‌کرد:

۱. در یکی از جنگ‌ها دختران قبیله‌ای به دست قبیله دیگر اسیر شد. آنها همانجا ازدواج کرده، صاحبان فرزندان شدند، پس از آتش بس و برقرار شدن صلح، از دختران خود خواستند که به قبیله خود بازگردند، اما چون آنها ازدواج کرده و فرزندان داشتند ترجیح دادند در همان قبیله نزد همسر و فرزندانشان

ص: ۳۰۸

بمانند. این مساله بر پدران دختران سنگین آمد، زیرا هر کجا که می‌نشستند به آنها می‌گفتند که ناموستان در قبیله دشمن زندگی می‌کند! آنها برای این که در آینده با چنین مشکلی مواجه نشوند تصمیم گرفتند هر زمان خداوند به آنها دختر داد او را زنده به گور کنند. این، یکی از توجیحات کشتن فرزندان توسط عرب جاهلی بود. راستی که این دلیل، دلیلی بی‌معنا و خرافه‌ای بی‌اساس، برای جنایتی هولناک و وحشتناک آن هم نسبت به جگر گوشه‌هایشان است. خداوند متعال در آیه شریفه ۵۸ و ۵۹ سوره نحل به این مطلب اشاره کرده و می‌فرماید:

«وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ * يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَمَّا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ»؛ و هنگامی که به یکی از آنها بشارت دهند دختر نصیب تو شده، صورتش (از ناراحتی) سیاه و به شدت خشمگین می‌گردد. به خاطر بشارت بدی که به او داده شده، از قوم و قبیله خود پنهان می‌شود؛ (و نمی‌داند) آیا آن (دختر) را با قبول ننگ نگهدارد، یا (زنده) در خاک پنهانش کند؟! آگاه باشید که بد حکم می‌کنند!».

۲. توجیه خرافی دیگر آنها این بود که وقتی بچه‌های ما زیاد شوند و به خاطر درآمد کم نتوانیم آنها را اداره کنیم، با دست خود فرزندان اضافی را می‌کشیم تا فکرمان راحت باشد! آیا این سخن، سخنی خرافه و بی‌اساس نیست؟ آیا این تفکر، شک و تردید در رازقیت خداوند متعال محسوب نمی‌شود؟ مگر هنگامی که در شکم مادر بود خداوند روزی اش را نداد؟ مگر زمانی که به دنیا آمد و قادر بر حفظ آب دهانش نبود خداوند از طریق پستان مادر تشنگی و گرسنگی اش را برطرف نکرد؟ اکنون که قادر بر رفع نیازهای خود هست، خداوند نمی‌تواند روزی اش را بدهد؟ این مطلب در آیه شریفه ۱۵۱ سوره انعام آمده است. توجه فرمایید:

ص: ۳۰۹

«وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِمَّنْ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ»؛ فرزندانان را از (ترس) فقر نکشید؛ ما شما و آنها را روزی می‌دهیم».

۳. سومین دلیل خرافی آنها این بود که: ما باید عزیزترین عزیزانمان را فدای بت‌های خود کرده، و در برابر آنها قربانی کنیم. بدین منظور فرزندان خویش را همچون گوسفند در برابر بت سر می‌بریدند. خداوند متعال به این کار بسیار زشت و ناپسند آنها، در آیه ۱۴۰ سوره انعام اشاره کرده است. آن‌جا که می‌فرماید:

«قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ»؛ به یقین کسانی که فرزندان خود را از روی سفاهت و نادانی کشتند، گرفتار خسران شدند؛ (زیرا) آنچه را خدا به آنها روزی داده بود، بر خود حرام کردند؛ و بر خدا افترا بستند. آنها گمراه شدند و هدایت نیافتند».

خلاصه این که عرب جاهلی به دلایل خرافی، دختران و پسران خود را می‌کشت.

(و) فال بد

یکی دیگر از خرافات، فال بد زدن است؛ مثل این که می‌گویند: «این عروس خانم، زن شوم و بد قدمی است، به خاطر این که همزمان با آمدنش یکی از بستگان داماد فوت کرد!» در حالی که فوت آن شخص ارتباطی به آمدن عروس ندارد، و او بر اثر ضعف و ناتوانی و پیری، یا بیماری فوت کرده است. عرب به فال بد «طیره» می‌گوید؛ چون در ابتدا فال بد مربوط به پرندگان بود. مثل این که اگر کلاغ غارغار می‌کرد دلیل بر بدی کاری بود که در دست انجام بود! یا این که می‌گفتند اگر جغد پشت بام خانه‌ای بنشیند، آن خانه ویران می‌شود! یا اگر هنگامی که از خانه بیرون می‌آمدند پرنده‌ای از سمت چپ آنها پرواز می‌کرد کاری که به دنبالش بودند به انجام نمی‌رسید، و اگر از دست راست پرواز می‌کرد

ص: ۳۱۰

به فال نیک می گرفتند و نشانه موفقیت در آن کار بود. به هر حال، عرب ابتدا فال بد و خوب را در مورد پرندگان به کار می برد و لذا به آن طیره می گفتند، سپس آن را در غیر مورد پرندگان هم به کار می برد. یکی از گرفتاری‌های پیامبران الهی علیهم السلام همین مسأله بود، که با آن به مبارزه پرداختند. خداوند متعال در آیه شریفه ۱۳۱ سوره اعراف می فرماید:

«فَبِأَذَىٰ حَيَاءٍ تَهْمُ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنِيَا هَيْدِهِ وَإِنْ تُصَبِّحُ بِهِمْ سَيِّئُهُ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»؛ هنگامی که نیکی (و نعمت) به آنها می رسید، می گفتند: «این به خاطر خود ماست» و اگر بدی (و بلا) به آنها می رسید می گفتند: «از شومی موسی و کسان اوست» آگاه باشید همه اینها، از سوی خداست؛ ولی بیشتر آنها نمی دانند».

فال بد زدن حساب و کتاب ندارد، به همه چیز می توان فال بد زد. به عنوان مثال اروپایی‌ها می گویند: «اگر کسی از زیر نردبان عبور کند زندگیش سیاه می شود» یا «اگر نمکدان از روی میز بیفتد نان ما بریده می شود یا اگر چاقو به دیگری هدیه داده شود رفاقت و دوستی آنها قطع می گردد» خلاصه این که فال بد زدن ابتدا در مورد پرندگان بود، سپس به سایر چیزها هم کشیده شد، و در میان همه ملل وجود دارد.

مبارزه اسلام با فال بد

آفرین بر آیین نجات بخش و حقیقت طلب اسلام که هزار و چهارصد سال پیش در محیط پر از خرافه‌های عربستان به طور جدی با خرافه گرایی مبارزه کرد.

به روایاتی در این زمینه توجه فرمایید:

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «

الطَّيْرَةُ شُرْكَ

؛ فال بد زدن شرک است» (۱).

۱- کنز العمال، ج ۶، ح ۲۸۵۷۰ و ۲۸۵۶۵ و ۲۸۵۶۶ و ۲۸۵۵۶، به نقل از میزان الحکمه، باب ۲۴۳۶، ح ۱۱۳۳۶.

ص: ۳۱۱

آری، فال بد زدن نوعی انحراف از توحید است؛ چون کسی که معتقد است صدای کلاغ در سرنوشت فال زننده تأثیر دارد، در واقع برای خدا شریک قرار داده است.

۲. در روایت دیگری از وجود مقدس آن حضرت می‌خوانیم: «

لیس منا من تطیر

؛ کسی که فال بد بزند از ما نیست» (۱).

اسلام فال بد را نوعی شرک و کسی که معتقد به فال بد باشد را مسلمان نمی‌داند.

۳. و در روایت دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «

كفارة الطيرة التوكل

؛ کفاره فال بد، توکل (بر خدا) است» (۲).

در میان عوام مرسوم است که: «اگر کسی قصد انجام کاری را داشت و شخصی عطسه کرد، نباید به دنبال آن کار برود» در حالی که این فال بد زدن است و اعتباری ندارد، بلکه باید توکل بر خدا کند و به دنبال کارش برود و انشاء الله کارش به خوبی انجام می‌شود. ما تمام روایات مربوط به عطسه را جستجو کردیم و چیزی در این زمینه نیافتیم. بعلاوه، تجربه هم کردیم و بدون توجه به این خرافات به دنبال کار رفتیم و نتیجه گرفتیم. بنابراین به فال بد نباید اعتنا کرد و نباید کارها را رها نمود، بلکه با توکل بر خدا و به‌طور جدی آن را پیگیری کرد.

البته فال خوب زدن اشکالی ندارد، و بهترین فال زدن، فال خوش است.

(ز) بدقدمی و خوش قدمی

یکی دیگر از خرافه‌ها بدقدمی و خوش قدمی است. این که گفته می‌شود:

«این عروس یا داماد بدقدم است» یا «این خانه یا مغازه شوم و نحس است»

۱- الترغیب و الترهیب، ج ۴، ص ۳۳، ح ۴، به نقل از میزان الحکمه، باب ۲۴۳۶، ح ۱۱۳۳۹

۲- کافی، ج ۸، ص ۱۹۸، ح ۲۳۶.

ص: ۳۱۲

اعتباری ندارد، و خرافه‌ای بیش نیست. البته اگر خانه یا مغازه‌ای از پول حرام تهیه شده، یا بدون رضایت مالک اصلی آن در تصرف شما درآمده باشد، ممکن است چنین خانه یا مغازه‌ای شوم باشد. اما بی جهت نمی‌توان فرد یا افراد یا ملک و املاکی را شوم و نحس شمرد. در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «

ان كان في شيء شوم ففي اللسان

؛ اگر در چیزی شومی و نحوست وجود داشته باشد، در زبان است» (۱).

این زبان است که گاه بد گردش می‌کند و دروغ می‌گوید یا غیبت می‌کند یا تهمت می‌زند یا شایعه پخش می‌کند، و یا آلوده ده‌ها گناه دیگر می‌شود. در روایت دیگری می‌خوانیم که: وقتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد شومی و نحسی پرسیده شد فرمودند: «

سوء الخلق

؛ نحسی در بداخلاقی است» (۲) و در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم: «

الزَّفَقِ يَمْنُ،

والخرق شؤم

؛ نرمی و خوش خلقی بامیمنت و پربرکت، و بداخلاقی شوم و نحس است» (۳).

بنابراین، بی‌علت نباید کسی یا ملکی یا چیزی را شوم دانست. متأسفانه بعضی از مدیران که بر اثر ضعف و سوء مدیریت شکست می‌خورند، شکست خود را به پای نحسی و فال بد می‌گذارند، و شهادت اعتراف به ضعف مدیریت خود را ندارند. زمانی بود که هر مشکل و گرفتاری پیدا می‌شد آن را مستند به دشمنان خارجی می‌کردند! در حالی که نباید سوء مدیریت‌ها و کم‌کاری‌ها و ضعفها را نادیده گرفت و همه چیز را به پای دشمن نوشت.

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۱۶، ح ۱۷.

۲- تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۸۹، به نقل از میزان الحکمه، باب ۲۴۳۷، ح ۱۱۳۴۹.

۳- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۵۹، ح ۲۳.

ص: ۳۱۳

ح) خرافه‌ای به نام سحر و جادو!

اصل سحر و جادو واقعیت دارد، و قرآن مجید در آیات متعدّد در مورد آن سخن گفته است، ولی غالب آنچه را مردم سحر و جادو می‌پندارند اوهام و خیالات و خرافاتی بیش نیست. و در آن‌جا هم که سحر است غالباً چشم‌بندی است نه واقعیت. برای روشن شدن این ادعا، آیات مربوط به مبارزه حضرت موسی علیه السلام و جادوگران دربار فرعون، در سوره اعراف را اجمالاً تفسیر می‌کنیم تا معلوم شود چه نوع چشم‌بندی و تردستی بوده است.

«وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ»؛ ساحران نزد فرعون آمدند و گفتند: «آیا اگر ما پیروز گردیم، اجر و پاداش مهمی خواهیم داشت؟!». (۱)

«قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ»؛ (فرعون) گفت: آری، و شما از مقربان خواهید بود». (۲) یعنی هم اجرت و دستمزد ارزشمندی به شما می‌دهم و هم جزء مقربان دربارم خواهید شد. از این تعبیر استفاده می‌شود که مقرب درگاه بودن، از اجر و پاداش و مزد و ثواب بالاتر و ارزشمندتر است. به هر حال، زمان مبارزه فرا رسید و اسباب و لوازم کار آماده شد و مردم با توجه به این که روز عید تعطیل بود جمع شدند، تا این مبارزه را به تماشا بنشینند.

«قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقَى وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ»؛ (و چون روز مبارزه فرا رسید ساحران) گفتند: ای موسی! یا تو (وسایل سحر را) بیفکن، یا ما می‌افکنیم». (۳) همان‌گونه که قبلاً اشاره شد یکی از دستورات ادیان الهی این است که آغازگر مبارزه نباشند، بلکه منتظر و آماده باشند که اگر دشمن حمله کرد دفاع

۱- سوره اعراف، آیه ۱۱۳.

۲- سوره اعراف، آیه ۱۱۴.

۳- سوره اعراف، آیه ۱۱۵.

ص: ۳۱۴

کنند، تا همواره مبارزاتشان جنبه دفاعی داشته باشد، نه جنبه تهاجمی. حضرت موسی علیه السلام نیز با توجه به همین اصل فرمود: شما شروع کنید، و آنها شروع به کار کردند. توجه فرمایید:

«قَالَ الْقَوْمُ فَلَمَّا أَلْقُوا سَاحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسَاحِرٍ عَظِيمٍ»؛ (موسی) گفت: «شما بیفکنید» و هنگامی که (وسایل سحر خود را) افکندند، مردم را چشم بندی کردند و ترساندند، و سحر عظیمی پدید آوردند» (۱).

خداوند متعال از سحر ساحران فرعون، «سَاحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ»؛ چشم بندی» تعبیر کرده است، یعنی آنها مار و اژدها تولید نکردند، بلکه چشم بندی کرده و از عوامل روانی استفاده نمودند، و مردم خیال کردند که آنها دست به کار بزرگی زده‌اند.

چشم بندی و تردستی آنها به این صورت بود که داخل عصاها و ریسمان‌های ضخیم را خالی کرده، و در آن جیوه ریخته، سپس در آن را محکم بستند.

خاصیت جیوه این است که با حرارت تبدیل به بخار می‌شود و اگر در جسم در بسته‌ای باشد آن جسم را به حرکت درمی‌آورد. هنگامی که ساحران ریسمان‌ها و عصاها را به روی زمین انداختند و حرارت آفتاب به آنها خورد و جیوه‌ها تبخیر شد، عصاها و ریسمان‌ها شروع به تکان خوردن و حرکت مختصری کردند و این حرکت، باعث شد مردم تصور کنند که آنها واقعاً مار و اژدها هستند.

در همین زمان تبلیغات روانی آنها هم شروع شد؛ مثل این که با صدای بلند از مردم می‌خواستند مقداری عقب بروند تا مبادا مارها و اژدهاها به آنها آزار برسانند! با این دو کار مردم باور کردند که آنها واقعی هستند. این مطلب در آیه ۶۶ سوره طه نیز آمده است. آن‌جا که فرمود:

ص: ۳۱۵

« قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا جِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى »؛ (موسی) گفت: «شما اول بیفکنید!» در این هنگام طنابها و عصاهای آنان بر اثر سحرشان چنان به نظر می‌رسید که حرکت می‌کنند!».

این که می‌فرماید: «مردم به نظرشان می‌رسید که حرکت می‌کنند» یعنی نوعی چشم بندی و تردستی بود. به هر حال، مردم وحشت کرده و ساحران و فرعونیان مست شادی و خوشحالی شده، و تصور کردند پیروز شده‌اند. اکنون نوبت موسی علیه السلام است، باید دید که موسی چه می‌کند؟

« وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ »؛ (ما) به موسی وحی کردیم که: «عصای خود را بیفکن». ناگهان (به صورت مار عظیمی در آمد که) و وسایل دروغین آنها را به سرعت بلعید». (۱)

شادی فرعونیان دوامی نداشت، عصای موسی علیه السلام تبدیل به مار بزرگی شد، و تمام ریسمان‌ها و عصاهای ساحران را بلعید. در این جا بود که حق آشکار گشت، و تردستی و چشم بندی ساحران باطل شد. ساحران با پی بردن به حقیقت، بی اختیار به سجده افتاده و به خدای حضرت موسی و هارون ایمان آوردند. آنها به خوبی درک کردند که حضرت موسی ساحر نیست و آنچه او انجام داده معجزه‌ای از ناحیه خداوند است. اهل خبره مسائل را زودتر درک کرده و تشخیص می‌دهند، لذا می‌گویند در مسایلی که تخصصی ندارید به متخصصین آن مراجعه کنید و ساحران متخصصین تشخیص دهنده سحر از حقیقت بودند، و لذا اقرار کردند که حق با حضرت موسی علیه السلام است.

نتیجه این که سحر و جادو اجمالاً و به شکلی که در بالا گفته شد حقیقت دارد، اما آنچه که غالب مردم خیال می‌کنند سحر است، در حقیقت سحر نیست.

ص: ۳۱۶

مثلاً هر کس در هر برنامه‌ای دچار شکست می‌شود گناه آن را به گردن سحر و جادو می‌اندازد و می‌گوید: «همسایه‌ای که رابطه خوبی با من ندارد، مرا سحر کرده است» در حالی که چنین نیست. کاسب اگر دیر هنگام در مغازه‌اش را باز کند و زود ببندد و با مشتری بداخلاقی کند و جنس نامرغوب عرضه نماید و ورشکست شود، مدعی می‌شود که او را جادو کرده‌اند. باید به چنین شخصی گفت: جادوی تو دیر آمدن و زود رفتن، و عرضه جنس نامرغوب، و بد رفتاری با مشتریان است. اگر این اشکالات را برطرف کنی ورشکست نمی‌شوی یا دختری که به سن بالایی رسیده و هنوز ازدواج نکرده، ادعا می‌کند که او را جادو کرده‌اند، در حالی که علت آن، رد کردن خواستگاران مناسب در زمان جوانی، یا سخت‌گیری‌های بی‌مورد پدر و مادر یا طرح شرایط سخت و سنگین، گرفتن مبلغ مهریه و مانند آن بوده است. اگر در آن زمان از مهریه سنگین و شرایط سخت چشم‌پوشی می‌کرد و به خواستگار جوان مسلمان باایمانی جواب مثبت می‌داد اکنون در حسرت آمدن یک خواستگار با ویژگی‌هایی بسیار پایین‌تر چشم به در خانه نمی‌دوخت.

دختران جوان! پدر و مادر دختران! بی‌جهت خواستگارها را رد نکنید. اگر آنها اکنون خانه و ماشین و پول آن چنانی ندارند، غالب مردان در شروع زندگی چنین بوده‌اند، و به تدریج در سایه تلاش و کوشش خودشان، و همکاری پدر و مادر، و لطف و عنایت خدا، صاحب همه چیز شده‌اند. بنابراین، مشکلاتی که با دست خودمان درست کرده‌ایم را به گردن سحر و جادو نیندازیم. که این کار نه تنها مشکل را حل نمی‌کند، بلکه منشأ مشکلات دیگری نیز می‌شود. زیرا عده‌ای انسانهای فرصت‌طلب و سودجو منتظرند از این اعتقادات باطل سوء استفاده کنند و برای بطلان مثلاً سحر و حل مشکلات وارد میدان شوند. آنها مبالغه‌کلانی

ص: ۳۱۷

می‌گیرند و یک مشت خرافات تحویل اینها می‌دهند و متأسفانه در بعضی موارد علاوه بر سوء استفاده‌های مالی، سوء استفاده‌های جنسی شرم‌آوری هم می‌کنند که در این زمینه عده‌ای از آنها در چنگال قانون اسیر و به سختی مجازات شده‌اند. خوانندگان محترمی که تصوّر می‌کنید اسیر سحر و جادو شده‌اید، هرگز به چنین اشخاص کلاهبرداری مراجعه نکنید، و بهترین راه برای حل مشکل عمل به دستور زیر است:

۱. نمازها را اول وقت بخوانید. ۲. هر روز پنج مرتبه آیه‌الکرسی را بخوانید که در حفاظت انسان از مشکلات و ناملایمات اثر عجیبی دارد. ۳. هر روز هرچند به مقدار کمی صدقه دهید.

(ط) بخت بد و بخت خوب!

یکی دیگر از خرافه‌ها بخت خوب و بد است. این که: فلانی بختش بد یا خوب است یعنی چه؟ بخت فلان کس بسته یا باز است یعنی چه؟ بخت در کجا آمده است؟ آیا در قرآن و روایات آمده، یا منبع عقلانی دارد؟

این واژه‌ها مفهوم صحیحی ندارد؛ هرچند متأسفانه در اشعار بعضی از شعرا نیز آمده است. مثلاً یکی از شعرا می‌گوید:

گلیم بخت کسی را که بافته‌اند سیاه به آب زمزم و کوثر سفید نتوانند کرد

در حالی که این مطلب خرافه و دروغ است، بلکه نوعی شرک محسوب می‌شود. گاه از بخت به «طالع» تعبیر می‌شود. در قدیم می‌گفتند: هر شخصی که متولّد می‌شود ستاره‌ای نیز به نام او در آسمان متولّد می‌گردد. هر کس بخواهد از بخت و طالع خود مطلع شود باید نزد طالع‌بین برود تا او با تأمل و تفکر در ستاره‌اش بخت او را بیان کند! در حالی که این سخن از اساس باطل است

ص: ۳۱۸

و برای هیچ کس ستاره‌ای متولد نمی‌شود و ستارگان ارتباطی با انسانها و زندگی حال و آینده آنها ندارند.

برخورد حضرت علی علیه السلام با طالع بین

حضرت علی علیه السلام آماده حرکت جهت جنگ نهروان بود، تا فتنه خوارج را خاموش کند. یکی از اصحابش عرض کرد: ای

امیر مؤمنان! می‌ترسم اگر در این ساعت حرکت کنی به مراد خویش نرسی! این سخن را با استفاده از «علم نجوم» می‌گویم.

حضرت در جوابش فرمود: گمان می‌کنی تو از آن ساعتی که اگر کسی در آن ساعت حرکت کند و با ناراحتی روبه‌رو نخواهد شد

باخبری، و می‌توانی از آن ساعتی که هر کس در آن به راه بیفتد زیان می‌کند، او را مطلع کنی؟ سپس فرمود:

«فَمَنْ صَدَّقَكَ بِهَذَا فَقَدْ كَذَّبَ الْقُرْآنَ، وَ اسْتَغْنَى عَنِ الْإِسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ فِي نَيْلِ الْمَحْبُوبِ وَ دَفَعَ الْمَكْرُوهَ

؛ هر کس این سخن تو را تصدیق کند، قرآن را تکذیب کرده، و از استعانت جستن به خدا در رسیدن به مطلوب و محبوبش، و

دوری جستن از آنچه خوش ندارد، بی‌نیاز شده است». سپس خطاب به آن شخص فرمود: «گویا می‌خواهی به جای خداوند، تو را

ستایش کنند، چون به زعم خود، مردم را به ساعتی که در آن به مقصود می‌رسند و از زیان برکنار می‌مانند، هدایت کرده‌ای» (۱).

سپس حضرت بدون توجه به سخنان آن شخص در همان ساعت به سمت مقصد حرکت کرد و اتفاقاً در جنگ پیروز شد و فتنه

دشمن را از بین برد.

بنابراین، بخت بد و طالع بینی و مانند آن از خرافات و اوهام است و در روایات نفی شده است. بخت همه خوب است، چون همه

بنده خدا هستند، اگر راه را

ص: ۳۱۹

درست طی کنند به مقصد می‌رسند.

سؤال: در مباحث گذشته مردم را از مراجعه به کسانی که ادعا می‌کنند قادر بر ابطال سحر و حلّ مشکلات و ناکامی‌ها هستند برحذر داشتید. آیا منظورتان این است که برای حل مشکلات به سراغ دعا نرویم؟ اگر دعایی برای شفای بیماری یا باز شدن گرهی در زندگی شخصی وجود داشته باشد، از آن استفاده نکنیم؟

جواب: دعاهایی که از حضرات معصومین علیهم السلام نقل شده و در کتابهای معتبر وجود دارد را بالای سرمان می‌گذاریم و استفاده از آن را به همه توصیه می‌کنیم.

آنچه که نفی می‌کنیم و مردم را از آن برحذر می‌داریم، کار طالع‌بین‌ها و دعانویسان حرفه‌ای است که بر اساس خرافه‌ها انجام می‌شود و این کار را به عنوان منبع درآمدی برای خود قرار داده‌اند و به هیچ چیز جز به دست آوردن پول بیشتر پایبند نیستند. ما به مردم توصیه می‌کنیم که به رمالها و طالع‌بینها و دعانویسان حرفه‌ای مراجعه نکنند، اما استفاده از دعاهای معتبر هیچ اشکالی ندارد.

ی) سفره سراسر سبز!

یکی دیگر از خرافه‌های جدید که مخصوصاً در میان خانم‌ها رواج پیدا کرده، چیزی به نام سفره امام حسن مجتبی علیه السلام است، که همه چیز آن باید سبز رنگ باشد، خود سفره، ظروف مورد نیاز، حتی قاشق‌ها و چنگالها، غذای مورد استفاده و مانند آن. ما نمی‌دانیم این خرافه‌ها بی اساس را از کجا می‌آورند؟ در کدام کتاب این مطلب نوشته شده است؟ توّسل به امام حسن مجتبی علیه السلام برای رفع مشکلات امری بسیار زیبا، پسندیده و مورد تأکید است؛ اما تشکیل چنین سفره‌ای با این ویژگیها هیچ توجیه عقلی و شرعی ندارد.

ص: ۳۲۰

ک) گدایی و گرفتن حاجت!

خرافه دیگری که مربوط به خانم‌ها می‌شود این است که هرکس مشکل دارد در فلان شب چادر بر سر کند و به این سو و آن سو برود و از هفت نفر گدایی کند تا حاجتش برآورده شود. آیا با گدایی کردن توسط کسی که نیازی ندارد و گناه کبیره محسوب می‌شود، می‌توان به حاجت رسید و مشکل را حل کرد؟

نمونه‌های فراوان دیگری، نیز وجود دارد، که به همین مقدار قناعت می‌کنیم و به بحث بعد که سرچشمه‌های خرافه پرستی است می‌پردازیم.

۳. سرچشمه‌های خرافه پرستی

خرافه پرستی سرچشمه‌های متعددی دارد، که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف) جهل و نادانی

انسان در باطن احساس می‌کند که باید خدایی را پرستش کند، اما چون جاهل است خدا پرستی را در شکل بت پرستی انجام می‌دهد. چنین شخصی اگر بداند خداوند جسم نیست، مکان ندارد، محدود به زمانی نمی‌باشد، با چشم دیده نمی‌شود، نیاز به کسی ندارد، همواره بوده و خواهد بود، قطعاً به سراغ بت پرستی نمی‌رود، امّا چون نسبت به این امور جاهل و بی‌اطلاع است، بت را می‌پرستد.

ب) اوهام و خیالات

خورشید پرستان خیال می‌کنند که چون آفتاب این قدر نورافشانی می‌کند، و تمام عالم را به نور خود روشن می‌سازد، پس حتماً او خداست، و بر اساس

ص: ۳۲۱

همین وهم و خیال، به پرستش خورشید می‌پردازند. قرآن مجید در این زمینه می‌فرماید: «إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ»؛ آنان فقط از گمانهای بی اساس و هوای نفس پیروی می‌کنند» (۱). بنابراین، یکی از سرچشمه‌های خرافه‌ها، اوهام، خیال‌ها و پیروی از هوای نفس و شهوت‌هاست.

ج) توجه نکردن به تمام یک حادثه
گاه حادثه‌ای رخ می‌دهد. انسان بخشی از آن را می‌شنود و آن را تا آخر دنبال نمی‌کند و همین مطلب باعث پیدایش خرافه‌ای می‌شود. به داستان زیر توجه کنید:

در روستایی از روستاهای استان مرکزی، حمامی خزینه‌ای بود. صبح زود شخصی به حمام می‌رود. ناگهان موجود پشمالویی می‌بیند که دستانش را به لبه خزینه انداخته و با دو چشمان براقش به او خیره شده است. ناگهان فریادی می‌زند و به سمت حمام می‌رود و به او اطلاع می‌دهد که در داخل حمام جن دیده است! حمامی هم وقتی صحنه را مشاهده می‌کند حرف او را تأیید نموده، و خبر کم کم در کل روستا منتشر، و به ژاندارمری محل می‌رسد. یکی از ژاندارمها برای بررسی مسأله به روستا می‌آید و هنگامی که صحنه را می‌بیند می‌گوید: «من یک تیر نذر این موجود کرده‌ام! مردم او را از این کار نهی کرده، و از عاقبت درگیر شدن با اجنه برحذر می‌دارند. اما مأمور ژاندارمری که گوشش به این حرفها بدهکار نبوده تیر را رها می‌کند، و آن موجود به داخل خزینه حمام می‌غلطد و در میان آبها می‌افتد. یک مرتبه دیدند، شخصی به سراغ آنها می‌آید و می‌گوید: گوسفند پشمالو و چاق و چله‌ای داشتم گم شده، شما آن را ندیده‌اید؟»

ص: ۳۲۲

معلوم شد آنچه را مردم جن خیال کرده بودند، گوسفند متعلق به آن شخص بوده که از سقف سوراخ بالای حمام به پایین افتاده و دستانش را بر لبه خزینه گرفته تا شاید نجات پیدا کند! اگر کسی صدر داستان را بشنود و آن را تا انتها دنبال نکند دچار خرافه می‌شود. خوانندگان محترم! جن به تصریح قرآن مجید حقیقت دارد، امّا آنها با ما انسانها کاری ندارند، همان گونه که ما با آنها کاری نداریم، و آنچه که غالب مردم درباره جن می‌گویند اوهام و خیالات و خرافه‌هایی بیش نیست.

(د) خواب و رؤیا

منشأ بسیاری از خرافه‌ها، خواب و رؤیاست. شخصی خواب می‌بیند که در فلان نقطه امامزاده‌ای وجود دارد. در پی این خواب مردم برای ساخت امامزاده اقدام می‌کنند. در حالی که همه می‌دانند خواب شرعاً حجت نیست، و ساختن امامزاده با خواب بدعت محسوب می‌شود، و باید از آن جداً خودداری کرد.

(ه) سوء استفاده‌های مالی

افراد سودجویی وجود دارند که به دنبال درست کردن منبع درآمدی هستند.

آنها برای رسیدن به هدف نامشروع خود، به دروغ اعلان می‌کنند که در خواب دیده‌اند فلان جا امامزاده است و آنها هم متولی آن هستند. تا هنگامی که امامزاده ساخته شد مردم را کیسه کنند.

لذا ما توصیه می‌کنیم که مردم عزیز و فهیم همیشه متوجه خرافه‌ها و خرافه‌پرستی‌ها باشند و در دام شیادانی از این قبیل نیفتند و فقط بر خداوند تبارک و تعالی توکل کنند و حاجت‌های خود را از خداوند مهربان طلب کنند.

ص: ۳۲۳

۱۲

اصحاب القرية

اشاره

گروه دیگری که به عنوان اصحاب از آنها یاد شده «اصحاب القرية» هستند.
 «قریه» در لغت عرب به هر گونه «آبادی» گفته می‌شود؛ خواه روستا باشد یا شهر، بزرگ باشد یا کوچک، قرآن مجید حتی به پایتخت مصر که علی القاعده شهر بزرگی بوده قریه گفته است، آن جا که فرمود:
 «وَاشْتَلَّ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ»؛ (فرزندان یعقوب به پدر گفتند: و اگر اطمینان نداری)، از آن شهری که در آن بودیم سؤال کن، و نیز از آن قافله‌ای که با آن آمدیم (پرس)؛ و ما (در گفتار خود) صادق هستیم» (۱).
 به هر حال در لغت عرب- بر خلاف فارسی- قریه به هر نوع آبادی گفته می‌شود، بنابراین «اصحاب القرية» معادل «صاحبان آبادی» است.

مباحث مربوط به اصحاب القرية

اشاره

مباحث مختلفی در مورد اصحاب القرية مطرح است؛ از جمله:
 ۱. داستان اصحاب القرية در کدام سوره قرآن آمده است؟

۱- سوره یوسف، آیه ۸۲.

ص: ۳۲۴

۲. آبادی مورد نظر کجا بوده است؟

۳. داستان صاحبان آبادی چه بوده است؟

۴. مشکل آنها چه بوده است؟

۵. چه کسانی آنها را دعوت کرده‌اند؟

۶. عاقبت آنها چه شد؟

مباحث مذکور مهم‌ترین بحث‌هایی است که باید درباره اصحاب القرية به آن پرداخته شود.

۱. داستان اصحاب القرية در سوره یاسین

داستان اصحاب القرية در ضمن ۱۸ آیه، از آیه ۱۳ تا ۳۰ سوره یاسین آمده است. به عنوان مقدمه مناسب است اهمیت و فضیلت سوره یاسین پردازیم.

سوره یاسین از مهم‌ترین، پربرترین و پرمعناترین سوره‌های قرآن است لذا در روایتی از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: »

انَّ لِكُلِّ شَيْءٍ قَلْبًا وَ قَلْبَ الْقُرْآنِ يَس

؛ هر چیزی قلبی دارد و قلب قرآن سوره یاسین است. (۱) می‌دانیم که اگر قلب از حرکت بایستد انسان سگته می‌کند و پس از چند دقیقه می‌میرد، امّا با مردن بقیه اعضا، انسان قادر بر ادامه حیات هست و می‌تواند زنده باشد. بدن انسان از سیصد میلیون میلیارد واحد ارزنده تشکیل شده که اسم آن واحدها سلول یا بافت است. اگر بدن انسان را به قصری تشبیه کنیم، آن قصر از سیصد میلیون میلیارد آجر تشکیل شده است. کار قلب این است که در هر دقیقه دو مرتبه تمام این سلولها را آبیاری و برایشان غذا ببرد و به آنها اکسیژن برساند! راستی خداوند چه قدرتی به قلب داده که در ظرف مدّت بسیار کوتاهی این سه کار مهم و حیاتی

۱- تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۷۳، ح ۵.

ص: ۳۲۵

را انجام می‌دهد؟! رگها که وسیله انتقال این ماده مهم حیاتی هستند و دستگاه‌های مرتبط با آن چگونه طراحی شده‌اند که خون را در این مدت کوتاه به مقصد می‌رسانند؟ از عجایب این که وقتی خون به استخوان می‌رسد تبدیل به استخوان می‌شود، و هنگامی که به گوشت می‌رسد، مبدل به گوشت می‌شود و زمانی که به مو می‌رسد به جنس مو درمی‌آید و وقتی که به اشک چشم می‌رسد همچون اشک چشم صاف و زلال و شفاف می‌شود! می‌بایست در این عجایب خلقت و چگونگی آفرینش بیندیشیم، که هرچه پیرامون آن بیشتر فکر کنیم، ایمانمان به عظمت پروردگار بیشتر و در برابرش خاضع‌تر می‌شویم.

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «اگر می‌خواهی شب محفوظ بمانی سوره یاسین را بخوان، و اگر می‌خواهی روز در امان باشی یاسین بخوان که تورا از خطرات حفظ می‌کند» (۱). البته روایت مذکور حدیثی مفصل و طولانی است و فضایل فراوانی برای تلاوت سوره یاسین ذکر کرده که به همین مقدار قناعت می‌کنیم.

سؤال: چرا تلاوت سوره یاسین این قدر اهمیت دارد؟

جواب: چون راجع به همه چیز در این سوره مبارکه بحث شده است؛ بحث از مبدأ و معاد، بحث از نبوت و پیامبرشناسی، بحث پیرامون مسائل اخلاقی، احکام و دیگر مسائل به همین دلیل اهمیت فراوانی دارد. به عنوان نمونه به آیات ۳۳-۳۵ این سوره مبارکه توجه فرمایید:

«وَأَيُّهُ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا مَنًّا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ* وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ* لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ»؛ و زمین مرده برای آنها نشانه‌ای (از عظمت خدا) است، که ما آن را

۱- تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۷۱، ح ۱.

ص: ۳۲۶

زنده کردیم و دانه (های غذایی) از آن خارج ساختیم که از آن می‌خورند؛ و در آن باغهایی از نخلها و انگورها قرار دادیم و چشمه‌هایی از آن جاری ساختیم، تا از میوه آن بخورند در حالی که با دست خود آن را به عمل نیاورده‌اند. آیا شکر (خدا را) بجا نمی‌آورند؟!».

آیا آفرینش این میوه‌های متنوع از نظر رنگ، طعم، عطر، اندازه و دیگر مواد غذایی مختلف و داروهای گیاهی متفاوت و درختان فراوان، از آب خاک و هوای واحد، نشانه وجود خالق بزرگ نیست؟ در آیه ۳۶ همین سوره مبارکه می‌خوانیم:

«سَيَبْحَثُ الَّذِينَ الَّذِينَ خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ»؛ منزّه است کسی که تمام زوجها را آفرید، از آنچه زمین می‌رویاند، و از خودشان، و از آنچه نمی‌دانند».

این آیه شریفه از معجزات علمی قرآن است. چون علم و دانش بشری ثابت کرده که قانون زوجیت بر تمام اشیا حاکم است. در منظومه شمسی دو نیروی دافعه (گریز از مرکز) و جاذبه وجود دارد و همین دو نیرو سبب شده که کرات موجود در آن همواره در مسیر خود حرکت کنند. در تمام سیم‌کشی‌ها اعم از ساختمان و هر جای دیگر باید دو سیم باشد، یک سیم مثبت و یک سیم منفی. در درون بدن انسان نیروی مولد حرکت، به نام اعصاب سمپاتیک و نیروی بازدارنده به نام پاراسمپاتیک وجود دارد، که اولی برای زمان کار و فعالیت و دومی به هنگام خواب و استراحت به کار می‌آید. امروزه که دل‌اتم را شکافته‌اند حکومت قانون زوجیت را در درون اتم نیز مشاهده کرده‌اند، چرا که در دل هر اتمی یک الکترون و یک پروتون وجود دارد که یکی مثبت و دیگری منفی است. خلاصه این که خداوند همه چیز را زوج آفریده، چه آنچه را می‌دانید

ص: ۳۲۷

و چه آنچه را نمی‌دانید و اکنون در سایه علم و دانش پرده از روی برخی از آنها برداشته شده، البته هنوز علم و دانش بشری نتوانسته پرده از روی بسیاری از این اسرار خلقت بردارد.

در آیه ۷۸ به بعد در مورد معاد سخن می‌گوید و به آن مرد عرب اشاره می‌کند که استخوان پوسیده‌ای را در دست گرفت و خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید. و در مقابل چشمان حضرت استخوان آن را پودر کرد و بر روی زمین ریخت. سپس از آن حضرت پرسید: «چه کسی این استخوانها را زنده می‌کند در حالی که پوسیده است؟» خداوند در جوابش پاسخ محکمی به این شرح داد: «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ»؛ بگو: همان کسی آن را زنده می‌کند که نخستین بار آن را آفرید! و او نسبت به هر مخلوقی داناست».

این بشر گویا فراموش کرده که وقتی کره زمین از خورشید جدا شد گلوله‌ای آتش بیش نبود، و در سایه بارانهای پی در پی آهسته آهسته خنک شد و سپس به تدریج خشکی‌ها ظاهر شد و خداوند از آب و خاک کره زمین انسانها و حیوانات را آفرید. آیا برای خدایی که قبلاً انسان را از خاک آفریده، آفرینش مجدد انسان از خاک مشکل است؟!

و در مورد مسائل اخلاقی در آیه ۶۰ این سوره می‌خوانیم: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»؛ ای فرزندان آدم! آیا با شما عهد نکردیم که شیطان را نپرستید، که او برای شما دشمن آشکاری است.

در این آیه شریفه به انسانها یادآوری می‌شود که شیطان دشمن شماست مطابق عهد و پیمانی که با خدا داشته‌اید طرح دوستی با او را نریزید. آیا حماقت بالاتر از این تصور می‌شود که عده‌ای نه تنها شیطان را دشمن خود ندانند، بلکه شیطان را پرستند و آیین شیطان پرستی ایجاد نمایند؟!

داستان اصحاب القرية

مطابق آنچه در برخی روایات آمده حضرت عیسی علیه السلام از مرکز نبوت و پیامبری‌اش، رسولانی برای دعوت مردم به توحید و یکتاپرستی به سایر نقاط و شهرهای مختلف می‌فرستاد. یکی از این مناطق شهر انطاکیه بود که اکنون جزء سوریه یا ترکیه است و در گذشته جزء شامات و روم شرقی بوده است. انطاکیه شهری زیبا و بسیار آباد و مرکز تجارت و علم و دانش بود. حضرت مسیح علیه السلام دو نفر از یارانش را برای هدایت مردم انطاکیه به آن شهر اعزام کرد. رسولان عیسی بن مریم علیهما السلام، در نزدیکی شهر انطاکیه به چوپانی برخورد کردند. چوپان که فردی باهوش بود وقتی آنها را دید متوجه شد از مردم آن شهر نیستند، و لذا از آنها پرسید: شما که هستید و از کجا می‌آید؟ گفتند: ما فرستادگان پیامبر خدا حضرت عیسی مسیح علیه السلام هستیم. چوپان پرسید: به چه منظور به این جا آمده‌اید؟ گفتند:

آمده‌ایم مردم را از بت پرستی نجات داده، آنها را به توحید و یکتاپرستی دعوت کنیم و از مفاصد اخلاقی رهایی بخشیم. چوپان گفت: چه دلیل و نشانه‌ای برای صدق گفتار خود دارید؟ گفتند: ما به فرمان حضرت عیسی علیه السلام و او باذن الله چشم نابیناهای مادرزاد را درمان می‌کنیم! چوپان فرزندی داشت که به‌طور مادرزادی نابینا بود آنها را به خانه برد تا بیازماید. رسولان پیامبر خدا باذن الله نعمت بینایی را به فرزند نابینای آن چوپان هدیه کرده و چشمانش را شفا دادند.

این خبر کم‌کم در شهر پیچید، عده‌ای از بیماران نزد رسولان حضرت عیسی علیه السلام آمده و شفا گرفتند و کم و بیش بعضی از مردم دعوت آنان را پذیرفتند و ایمان آوردند. خبر دعوت آنها به قصر پادشاه رسید. آنها به منظور دعوت پادشاه به قصر رفتند، اما مأمورین دربار به آنها اجازه ملاقات ندادند. فرستادگان عیسی مسیح علیه السلام جلوی قصر ایستادند تا هنگام خروج پادشاه دعوت خود را علنی کنند.

ص: ۳۲۹

وقتی پادشاه از قصر خارج شد، آنها با گفتن «الله اکبر» توجه پادشاه را به خود جلب کردند. پادشاه که جمله جدیدی می شنید گفت: چه خبر است؟ «الله» کیست «اکبر» به چه معناست؟ سپس آن دو نفر داستان را برایش گفتند. پادشاه دستور داد که هر یک از آنان را یکصد ضربه تازیانه بزنند و زندانی کنند، تا بعد به کار آنها رسیدگی کند. ادامه ماجرا را از زبان قرآن مجید پی می گیریم:

شرح و تفسیر

«وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ»؛ و برای آنها اصحاب شهر (انطاکیه) را مثال بزن، هنگامی که فرستادگان خدا به سوی آنان آمدند». تا توجه به سرگذشت مردمی که لجاجت و سرسختی کرده و دچار عذاب الهی شدند، مایه عبرت و بیداری آنان از خواب غفلت گردد». (۱)

«إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ»؛ در آن زمان دو نفر (از رسولان خود) را به سوی آنها فرستادیم، اما آنان رسولان (ما) را تکذیب کردند؛ پس برای تقویت آن دو، شخص سوم فرستادیم؛ آنها همگی گفتند: «ما فرستادگان (خدا) به سوی شما هستیم». (۲) حضرت مسیح علیه السلام هنگامی که متوجه زندانی شدن فرستادگان شد، نفر سوم را فرستاد تا به دو فرستاده قبلی، در انجام مأموریتشان کمک کند.

«قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ»؛ اما آنان (در جواب) گفتند: شما جز بشری همانند ما نیستید، و خداوند رحمان چیزی نازل نکرده، شما فقط دروغ می گوید». (۳) این آیه شریفه بیانگر منطق سست و بی پایه

۱- سوره یس، آیه ۱۳.

۲- سوره یس، آیه ۱۴.

۳- سوره یس، آیه ۱۵.

ص: ۳۳۰

و ضعیف بت پرستان، در برابر منطق قوی و استوار پیامبران و فرستادگان آنهاست. آنها برای پذیرفتن دعوت توحید و یکتا پرستی و ردّ دعوت رسولان حضرت عیسی چند بهانه تراشیدند. نخست این که: «شما انسانهایی همچون ما هستید، و انسان نمی‌تواند رسول پروردگار باشد»، در حالی که پیامبران و رسولان باید هم‌جنس بشر باشند. زیرا اگر فرشته‌ای به عنوان پیامبر خدا برای هدایت قومی فرستاده شود و به مردم و جوانها بگوید: «به دنبال شهوترانی نباشید»، مردم می‌گویند: «او فرشته است و شهوت ندارد و از دل جوانها و فشار شهوت آنها بی‌خبر است». یا اگر بگوید: «رشوه خواری نکنید» می‌گویند: «او نیازهای مادی همچون خوراک و پوشاک ندارد و لذا چنین دستوراتی می‌دهد. اگر همچون ما نیاز داشت ما را نهی نمی‌کرد». بنابراین، فرستاده خدا، باید بشر و انسانی همچون خود او باشد، نه فرشته که جنس دیگری محسوب می‌شود و تفاوت‌های زیادی با بشر و خواسته‌ها و نیازها و ظرفیت‌های او دارد. پیامبر خدا باید همچون یوسف جوان باشد که در اوج شهوت خود را حفظ کند تا دستوراتش در دیگران هم اثر بگذارد. رسولان حضرت عیسی علیه السلام در پاسخ این بهانه آنها چنین گفتند:

«رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ * وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»؛ پروردگار ما آگاه است که ما قطعاً فرستادگان (او) به سوی شما هستیم، و بر عهده ما چیزی جز ابلاغ آشکار نیست» (۱).

خداوند می‌داند که ما رسولان او هستیم، و نشانه و دلیلش که همان شفا دادن نایب‌های مادرزادی بود نیز به شما ارائه شد. حال شما مختارید که دعوت ما را بپذیرید یا نه، وظیفه ما این است که پیام پیامبر خدا را به صورت واضح و آشکار ابلاغ کنیم، اما شما را مجبور بر پذیرش آن نمی‌کنیم. مشرکان بهانه دیگری برای

ص: ۳۳۱

نپذیرفتن دعوت آنان آوردند. توجه فرمایید: « قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ »؛ آنان گفتند: ما شما را به فال بد گرفته‌ایم (و شما را شوم می‌دانیم)، و اگر (از این سخنان) دست برندارید شما را سنگسار خواهیم کرد و عذاب دردناکی از ما به شما خواهد رسید! (۱).

ظاهراً همزمان با آمدن رسولان حضرت عیسی به انطاکیه مردم آن شهر دچار خشکسالی شده بودند، و لذا بت پرستان آن شهر این مشکل را با آمدن فرستادگان پیامبر مرتبط کرده، و قدم آنها را شوم دانستند، و معتقد بودند کسانی که چنین قدم شومی داشته باشند، نمی‌توانند فرستاده پیامبر باشند. بت پرستان تنها به این اتهام و سخن بی‌اساس قناعت نکرده، بلکه رسولان پیامبر خدا را تهدید به سنگسار کردند، که جنبه جسمی داشت. علاوه بر آن، تهدید به عذاب الیم نمودند، که (برخی معتقدند) منظور از عذاب الیم شکنجه‌های روحی است.

مثل این که در مقابل آنها به خدا و آیین حق و معتقدات خداپرستان توهین شود.

روش بت پرستان که معمولاً تهدید، ارعاب، توسل به زور، غارتگری، انواع شکنجه‌های جسمی و روحی و همچنین به راه انداختن انواع تبلیغات منفی علیه پیامبران الهی و فرستادگان آنها، اختصاص به آن زمان نداشته، بلکه انسان‌های بی‌منطق و زورگوی عصر و زمان ما نیز به آن روش‌ها متوسل می‌شوند. هر چند استدلال شما کاملاً قوی، متین و منطقی هم باشد، اما زورگویان تسلیم منطق شما نمی‌شوند.

به عنوان مثال: انسانی در یکی از خیابانهای تهران به صورتی مشکوک کشته می‌شود، تمام رسانه‌های جهان خبر آن را منعکس کرده، و ساعتها روی آن تحلیل نموده، و بر علیه جمهوری اسلامی ایران تبلیغ می‌کنند، اما عده‌ای از مردم

ص: ۳۳۲

آزادی خواه و غیرتمند جهان که مظلومیت مردم غزه را شنیده‌اند و مطلع شده‌اند که چندین سال است آنها در محاصره دشمنشان قرار گرفته، و از امکانات اولیه زندگی محرومند، مواد غذایی و دارویی برای آنها تهیه کرده و با یک کشتی به عنوان کشتی آزادی به سمت غزه حرکت می‌کنند، اما در نزدیکی غزه، کشتی توسط اسرائیلی‌ها بمباران، و محموله و افراد آن نابود می‌شوند، و آب از آب تکان نمی‌خورد! ولی این جنایت نه در رسانه‌های جهان انعکاس مطلوبی پیدا کرد، و نه سازمان ملل و شورای امنیت و جمعیت‌های حقوق بشر آن را محکوم کردند. بنابراین، با چنین انسان‌های زورگو و بی‌منطقی نمی‌توان صلح و مصالحه کرد، بلکه باید قوی بود و روی پای خود ایستاد. و گرنه همانند بت پرستان انطاکیه هم تهدید به جنگ می‌کنند و هم دست به شکنجه‌های روحی می‌زنند.

«قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَئِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ»؛ (فرستادگان) گفتند: «اگر درست بیندیشید فال بد شما با خود شماست، بلکه شما گروهی اسراف‌کارید». (۱) فرستادگان حضرت عیسی علیه السلام بدون توجه به تهدیدهای آنها و بی‌آن که عصبانی شوند و کنترل خود را از دست بدهند، به آنها گفتند: مشکلاتی که دارید ارتباطی به آمدن ما ندارد و ما بدقدم نیستیم، بلکه اعمال زشت خود شما علت این گرفتاری‌ها و مشکلات شده است چرا که شما مردم اسراف‌کاری هستید.

مجاهدی خستگی ناپذیر

در روایات (۲) آمده است، مرد شجاعی از مردم انطاکیه که به رسولان عیسیای مسیح علیهم السلام ایمان آورده بود، به یاری آنها برخاست و مردم را به توحید

۱- سوره یس، آیه ۱۹.

۲- تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۹، ص ۲۷۰.

ص: ۳۳۳

و یکتاپرستی دعوت کرد. بیان نافذ و ادله محکم و سخنان پرجاذبه او باعث شد که عده‌ای دیگر به جمع مؤمنان پیوندند. گروهی که منافع آنها در جهالت و نادانی و بت پرستی مردم بود با این مرد مجاهد به مبارزه برخاسته و تصمیم به نابودی او گرفتند و در نهایت وی را سنگسار کرده و به شهادت رساندند. داستان این مرد و استدلالهای قوی و منطقی اش در ادامه آیات آمده، که به شرح آن می‌پردازیم:

«وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ»؛ و مردی (باایمان) از دورترین نقطه شهر با شتاب فرا رسید، گفت: ای قوم من! از فرستادگان (خدا) پیروی کنید». (۱) از تعبیر قرآن مجید «أَقْصَى الْمَدِينَةِ» استفاده می‌شود که دعوت رسولان حضرت عیسی علیه السلام به دورترین نقاط شهر انطاکیه رسیده، و عده‌ای را جذب کرده بود. به هر حال، این مرد مؤمن، مردم را به پیروی از رسولان دعوت نمود و برای لزوم تبعیت از آنان و دست برداشتن از بت پرستی چند دلیل اقامه کرد:

«اتَّبِعُوا مَنْ لَّا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ»؛ از کسانی پیروی کنید که از شما اجر و پاداشی نمی‌خواهند و خود هدایت یافته‌اند». (۲) دلیل نخست آن مرد مجاهد این بود که رسولان عیسی علیه السلام از شما تقاضای مزد و اجرتی ندارند، در حالی که اگر افراد دروغگو، سودجو و فرصت‌طلبی بودند همچون سایر فرصت‌طلبان، تقاضای دستمزد و اجرت می‌کردند. بنابراین، همین که بدون چشم‌داشت شما را به توحید و یکتاپرستی دعوت می‌کنند نشانه حقایق آنهاست. علاوه بر این، آنها انسانهای هدایت یافته‌ای هستند و در کار خود اهل تخصص و صاحب

۱- سوره یس، آیه ۲۰.

۲- سوره یس، آیه ۲۱.

ص: ۳۳۴

نظرند و تبعیت از آنها، همچون پیروی جاهل از عالم است. اما پیروی از آبا و اجداد در پرستش بتها، پیروی جاهل از جاهل می‌باشد و روشن است که پیروی جاهل از عالم امری شایسته، و تبعیت جاهل از جاهل امری ناپسند است.

«وَمَا لِي لَأَعْبُدَ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»؛ چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده، و همگی به سوی او بازگشت داده می‌شوید؟! (۱)

دلیل دوم آن مرد مجاهد این است که: بت‌ها نه ما را آفریده‌اند تا به شکرانه اعطای نعمت آفرینش، آنها را پرستیم. و نه سروکار ما پس از مرگ با آنهاست که از ترس عقاب و به طمع ثواب و عطایشان در مقابلشان سجده کنیم. بلکه باید خدایی را پرستیم که هم ما را آفریده، و هم به ما روزی می‌دهد، و هم به سوی او باز می‌گردیم. معبود ما باید کسی باشد که آغاز کار ما با او بوده و در ادامه مسیر همواره تحت عنایات و الطاف او هستیم، و پایان کارمان نیز با اوست، و خلاصه همه چیزمان به دست باکفایت اوست.

«أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرَدِّنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَّا تُغْنِي عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ»؛ آیا غیر از او معبودانی انتخاب کنم که اگر خداوند رحمان بخواهد زیانی به من برساند، شفاعت آنها کمترین فایده‌ای برای من ندارد و مرا (از مجازات او) نجات نخواهند داد؟! (۲)

سومین دلیل آن مرد باایمان این بود که: اگر همچون شما به پرستش بت‌ها پردازم و خداوند رحمان زیانی به من برساند و عذابی بر من نازل کند، آیا این بت‌های بی‌جان می‌توانند از من دفاع کنند؟ آیا قادرند به درگاه الهی شفاعت نمایند تا خداوند از عذاب و مجازاتم صرف‌نظر کند؟ پاسخ همه این پرسشها منفی

۱- سوره یس، آیه ۲۲.

۲- سوره یس، آیه ۲۳.

ص: ۳۳۵

است. آنها نه تنها قادر بر حمایت از عابدان خود نیستند، که نمی‌توانند از خودشان دفاع کنند، بلکه نیازمند حمایت عابدان خود هستند. آیا معبودی که هیچ خاصیت و اثری ندارد و نیازمند به عابد خویش است سزاوار پرستش می‌باشد؟

«إِنِّي إِذًا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»؛ اگر چنین کنم، من در گمراهی آشکاری خواهم بود. (۱) مرد مجاهد پس از بیان استدلالهای سه گانه و قوی فوق مبنی بر حقانیت فرستادگان حضرت عیسی علیه السلام و اهلیت پروردگار جهان برای عبادت، و ناهلی بت‌ها برای پرستش، خطاب به بت پرستان گفت: من هرگز این بت‌ها را نمی‌پرستم که اگر چنین کنم در گمراهی آشکاری خواهم بود. گاه انسان گمراه است، اما گمراهی‌اش مخفیانه است. راه‌های متعددی جلوی پای اوست، که همه ظاهری خوب و پرجاذبه دارند و او راه صحیح را گم کرده و قدم در بیراهه می‌گذارد. اما گاه گمراهی‌اش آشکار و واضح است. جوانی که در عصر و زمان ما به دنبال مواد مخدر می‌رود، گمراهی‌اش واضح و آشکار است چون می‌داند که با این کار خودش را خوار و ذلیل و بی‌اعتبار، و خانواده‌اش را بدبخت و غصه دار، و اقوام و فامیلش را ناراحت و بی‌قرار می‌سازد. ملتی که دست به اختلافات داخلی می‌زنند در (ضلال مبین) هستند؛ چون با دست خود به اهداف دشمن کمک کرده، و اقتدار و عظمت خود را قربانی نموده، و قلب شیطان را شاد کرده‌اند.

«إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ»؛ (به همین دلیل) من به پروردگارتان ایمان آوردم؛ پس به سخنان من گوش فرا دهید. (۲) بت پرستان نه تنها به سخنان مستدل

۱- سوره یس، آیه ۲۴.

۲- سوره یس، آیه ۲۵.

ص: ۳۳۶

و منطقی و متین آن مرد مجاهد گوش فرا ندادند و بر ضلالت آشکارشان اصرار داشتند، که آن مرد باایمان را به شهادت رساندند. قرآن مجید در مورد کشته شدن او صریحا چیزی نفرموده، ولی از آیات بعد، که از رفتن وی به بهشت سخن گفته، این مطلب استفاده می شود. توجه فرمایید:

«قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ * بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ»؛ (سرانجام او را شهید کردند و) به او گفته شد: وارد بهشت شو. گفت: ای کاش قوم من می دانستند، که پروردگارم مرا آمرزیده و از گرامی داشتگان قرار داده است!». (۱)

دو نکته در این آیات قابل توجه است:

۱. منظور از بهشتی که در آیه مورد بحث مطرح شده، بهشت دوزخی است نه بهشت جهان آخرت؛ زیرا تا جهان به پایان نرسد و نابود نگردد و تمام انسانها مبعوث نشوند، کسی به بهشت و جهنم جهان آخرت نمی رود، بلکه همه به بهشت و دوزخ برزخی می روند. و لذا در روایتی از امام سجّاد علیه السلام می خوانیم: «

انّ القبر روضة من رياض الجنة، او حفرة من حفر النيران

؛ قبر باغی از باغ‌های بهشت، یا حفرة‌ای از حفرة‌های دوزخ است». (۲)

۲. آن مرد مجاهد بعد از شهادت و رفتن به بهشت باز هم به فکر نجات قومش بود و برای آنها دلسوزی می نمود. لذا آرزو کرد که ای کاش آنها بودند و نعمتهایی که خداوند به او داده را مشاهده می کردند، و در نتیجه ایمان می آوردند. مردان خدا همه این گونه اند. پیامبر اکرم حضرت محمد صلی الله علیه و آله در جنگ احد متحمّل آزار و اذیتهای فراوان شد. دندان مبارکش را شکستند، پیشانی اش را

۱- سوره یس، آیه ۲۶ و ۲۷.

۲- بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۱۴، ح ۲.

ص: ۳۳۷

مجرور کردند، خون تمام سر و صورتش را فرا گرفت، اما باز هم قوم خود را نفرین نکرد، بلکه برای هدایتشان دعا کرد: «
اللهم اغفر لقومی فانهم لا یعلمون
؛ خدایا! قوم مرا هدایت کن، زیرا آنها جاهلند».(۱)

مأموریت شمعون الصفا

هنگامی که خبر دستگیری و زندانی شدن رسولان عیسای مسیح علیه السلام به آن حضرت رسید، رئیس حواریون، شمعون الصفا، را مأمور کرد تا جهت تبلیغ آیین عیسوی به انطاکیه برود، و در ضمن برای نجات آن دو نفر چاره‌ای بیندیشد. شمعون بدون سروصدا وارد انطاکیه شد، و شروع به کار کرد. کم کم به مقرّبان پادشاه نزدیک شد و با آنان طرح دوستی و رفاقت ریخت. به گونه‌ای خوب عمل کرد و خوشرفتاری نمود که پادشاه با شنیدن اوصاف و اخلاق حمیده‌اش خواهان دیدارش شد. پادشاه که پس از ملاقات با شمعون او را شخصی حکیم و دانشمند یافت، به او گفت: «دوست دارم با ما باشی» شمعون که انسان باهوشی بود و زمان فعلی را مناسب طرح مأموریت اصلی خود نمی‌دید و در کار خود عجله نمی‌کرد، پیشنهاد شاه را پذیرفت و جزء مقرّبان و نزدیکان او شد، و هرچه می‌گذشت علاقه و ارادت پادشاه به شمعون زیادتر می‌شد. یک روز شمعون خطاب به پادشاه گفت: «شنیده‌ام دو زندانی غریبه داری؟» پادشاه گفت: «آری» شمعون گفت: «آنها کیستند و جرمشان چیست؟» گفت: «آنها مردم را دعوت به توحید و یگانه پرستی و دست کشیدن از بت پرستی می‌کردند، لذا آنها را تازیانه زده و زندانی کردم!» شمعون گفت: «آیا سخنان آنها را شنیده‌ای؟» گفت: «نه، وقتی که ادعایشان را شنیدم از فرط عصبانیت آنها را زندانی کردم». شمعون

۱- بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۱۶۷؛ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۲۷.

ص: ۳۳۸

گفت: «اگر صلاح بدانی دستور بده آنها را بیاورند تا ببینم حرف حسابشان چیست؟» پادشاه دستور داد زندانیان را آوردند. اما نه شمعون آشنایی داد، و نه آنها، بلکه به گونه‌ای برخورد کردند که پادشاه و اطرافیان نفهمند که شمعون آنها را می‌شناسد. شمعون از آنها پرسید: «از کجا آمده‌اید؟» گفتند: «از سوی خدا برای هدایت بندگان». گفت: «دلیل و نشانه‌ای هم بر صدق گفتارتان دارید؟» گفتند: «با اجازه حضرت مسیح علیه السلام و او هم با اجازه خدا، بیماران غیر قابل درمان را شفا می‌دهیم!» پادشاه که شنونده و ناظر این گفت‌وگو بود، دستور داد کور مادرزادی را حاضر کردند. رسولان حضرت عیسی علیهم السلام دعایی خواندند و از خدا شفای او را خواستند، خداوند او را شفا داد. پادشاه و اطرافیان متعجب شدند. شمعون پرسید: «معجزه دیگری هم دارید؟» گفتند: «به اذن الله مردگان را هم زنده می‌کنیم!» جنازه یک نفر را که هفت روز قبل فوت کرده بود و به خاطر اختلافی هنوز دفن نشده بود حاضر کردند. آنها دوباره دست به دعا برداشتند و خداوند دعایشان را اجابت کرد و آن شخص مرده را حیاتی دوباره بخشید! پادشاه وقتی این معجزات را از آنها مشاهده کرد و به حقایق آنها پی برد، گفت: «عجب کار زشتی کردیم که بدون پرس‌وجو و تحقیق آنها را به بند کشیدیم». در سایه تدبیر شمعون الصفا و معجزات آن دو رسول، نور ایمان در قلب پادشاه تابید و ایمان آورد. به دنبال یکتاپرست شدن پادشاه، عده‌ای از مردم نیز بت پرستی را رها کرده و به پرستش خدای یگانه پرداختند. امّا گروه زیادی که منافعشان در ادامه حیات بت پرستی بود سرسختانه بر آیین خرافی خود اصرار و لجاجت کردند، تا آنجا که خداوند پس از اتمام حجت، تصمیم بر مجازات آنها گرفت. چگونگی عذاب آنها در دو آیه زیر آمده است. توجه فرماید:

«وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ* إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً

ص: ۳۳۹

وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ»؛ و ما بعد از او بر قومش هیچ لشکری از آسمان نفرستادیم، و هرگز سنت ما بر این نبود؛ (بلکه) فقط یک صیحه آسمانی بود و ناگهان همگی خاموش شدند» (۱).

همان گونه که بارها اشاره کردیم، خداوند هر زمان بخواهد جمعیت فاسد و مفسد و اصلاح ناپذیری را عذاب کند لشکریان آسمان و زمین را مأمور این کار نمی‌کند، بلکه این مأموریت را به چیزی که عامل حیات و زندگی آنهاست می‌سپارد تا درسی برای آیندگان باشد، که بدانند در صورت لجاجت، خودسری و بندگی شیطان، خداوند به راحتی آنها را مجازات خواهد کرد. در مورد مردم مشرک و بت پرست انطاکیه نیز این سنت الهی عمل شد و آنها به وسیله یک صیحه آسمانی، آری فقط یک صیحه، خاموش و نابود شدند، به گونه‌ای که گویا اصلاً وجود نداشته‌اند.

در راه حق از کمی همراهان نترسید!

مسلمان بودن در محیطی که همه یا اکثریت آن مسلمانند خوب است، اما زیاد مهم نیست. درستکار بودن، تقلب، گرانفروشی و کم فروشی نکردن در بازاری که اکثریت آن چنینند کار شایسته‌ای است، امّا هنر نیست. مهم آن است که انسان در اقلیت باشد و هراسی از قدم زدن در مسیر حق نداشته باشد. تک و تنها باشد امّا از جاده ایمان، تقوا، اخلاق، صداقت و پاکی خارج نشود. جوان‌هایی هستند که در یک خانواده بی ایمان و غیر مذهبی زندگی می‌کنند، مثلاً پدر و مادر و بقیه اعضای خانواده اهل نماز و روزه و خمس و زکات و امر به معروف و نهی از منکر و دیگر مسائل دینی نیستند، حفظ ایمان توسط این جوان‌ها در چنین

ص: ۳۴۰

محیطی قیمتی است. دختر دانشجوی محجبه‌ای که در کلاسی شرکت می‌کند که اکثریت دانشجویان دختر آن بدحجابند و در میان آنها ذوب نمی‌شود و به رنگ آنها در نمی‌آید ارزشمند است. وجود کارمند درستکاری که در اداره‌ای خدمت می‌کند که اکثریت کارمندان آن رشوه می‌گیرند، اما او هرگز خود را آلوده رشوه خواری نمی‌کند مایه افتخار است. حضرت علی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: «

ایها الناس لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقله امله

؛ ای مردم! در طریق هدایت از کمی نفرات وحشت نکنید». (۱)

بنابراین، اگر در مسیر حق هستید و به حقیقت کارتان ایمان دارید بر خدا توکل کنید و از کمی همراهان وحشت نکنید و خود را به خدا بسپارید، تا به مقصد برسید. به مناسبت همین بحث، به روایت جالبی که در ذیل داستان اصحاب القریه ذکر شده توجه فرمایید. پیامبر اکرم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله فرمودند: «

سبأق الامم ثلاثه لم یکفروا بالله طرفه عین، علی بن ابی طالب و صاحب یاسین و مؤمن آل فرعون فهم الصّدیقون و علی افضلهم

؛ سه تن در میان امت خود تک و تنها بودند، اما (لحظه‌ای حق را رها نکرده و) به مقدار چشم بر هم زدنی کافر نشدند؛ علی بن ابی طالب علیهما السلام و حبیب نجار و مؤمن آل فرعون، آنان همگی انسان‌های صدیق و فوق العاده راستگویی هستند، اما برتر از همه آنها علی علیه السلام است». (۲)

روایت مذکور و شبیه آن در منابع مهم اهل سنت نیز آمده است. (۳) مطابق نقل

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱.

۲- البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۵۷۳.

۳- روایات مذکور را می‌توانید در کتابهای احقاق الحق، ج ۳، ص ۱۱۴ به بعد، و کتاب آیات ولایت در قرآن، ص ۳۹۱، و تفسیر پیام قرآن، ج ۹، ص ۳۴۴ مطالعه فرمایید.

ص: ۳۴۱

شیعه و سنی، هنگامی که آیه شریفه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (۱) نازل شد، و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مأموریت یافت که دعوت خود را علنی و آشکار کند، آن حضرت غذایی تهیه دید و سران قریش را به خانه‌اش دعوت نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از صرف ناهار خطاب به میهمانانش فرمود: ای بزرگان قوم من! من از سوی خدا مأموریت یافته‌ام بت‌ها را بشکنم و شما را به سوی خدای یگانه دعوت کنم و مفاصد را برچینم و نهال ایمان و اسلام را در محیط شما غرس کنم». سپس اضافه فرمود: «هرکس امروز دست بیعت در دست من بگذارد، در آینده وزیر من خواهد بود». هیچ یک از حاضرین با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت نکرد و جرأت سبقت و پشتتازی نداشت و از تنهایی می‌ترسید. اما در میان آن جمعیت نوجوانی کم سن و سال وجود داشت که جرأت سبقت و پشتتازی داشت و در مسیر حق از تنهایی نمی‌ترسید و او کسی جز علی بن ابی‌طالب علیهما السلام نبود. آن حضرت از جای خود برخاست و دست در دست پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گذاشت و گفت: «من اولین کسی هستم که به تو ایمان آورده و اعلان وفاداری می‌کنم» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «علی علیه السلام وزیر و جانشین من است، از او اطاعت کنید». مشرکان قریش خنده‌ای کردند و خطاب به ابوطالب گفتند: «برو و از فرزندت (علی علیه السلام) اطاعت کن، که محمد صلی الله علیه و آله او را امیر تو ساخت» سپس منزل پیامبر را ترک کردند. (۲) اسلام به تدریج پیش رفت تا آنجا که یک روز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به همراه ده هزار نفر از سپاهیان اسلام وارد مکه شد و تمام مردم مکه تسلیم حضرت شدند. سپس حضرت به سراغ خانه خدا (کعبه) رفت تا آن را از لوث وجود بت‌ها پاک کند. علی علیه السلام بر شانه پیامبر صلی الله علیه و آله بالا رفت و تمام بت‌ها را به زیر

۱- سوره شعراء، آیه ۲۱۴.

۲- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۲۰ (به نقل از پیام قرآن، ج ۹، ص ۳۲۶).

ص: ۳۴۲

کشید! (۱) سران قریش آن زمان فهمیدند که معنای سخن پیامبر صلی الله علیه و آله در «یوم الانذار» چه بوده است.

پیشتازی حبیب نجار

«صاحب یاسین» یا «حبیب نجار» همان کسی بود که وقتی فرستادگان حضرت عیسی علیه السلام را در شهر انطاکیه ملاقات کرد و سخنانشان را شنید، قبل از همه ایمان آورد و در مسیر حق از تنهایی و کمبود همراهان وحشت نکرد، و سرانجام در راه خدا به شهادت رسید. (شرح حال این مرد الهی در چند صفحه قبل گذشت).

پیشتازی مؤمن آل فرعون

یکی از درباریان فرعون هنگامی که براهین و دلایل قانع کننده حضرت موسی علیه السلام را شنید و معجزاتش را مشاهده کرد، به راهنمایی عقل و خرد متوجه شد که آن حضرت حقیقتاً پیامبر خداست و به او ایمان آورد. آن هم زمانی که هیچ کس به آن حضرت و برادرش هارون ایمان نیاورده بود. و به هیچ وجه از تنهایی و نداشتن همراه و هم سفر وحشت نکرد. البته چون تمام درباریان فرعون مخالف حضرت موسی علیه السلام بودند، ایمانش را علنی و آشکار نکرد. برخی نام مؤمن آل فرعون را «حزقیل» گفته‌اند، و عده‌ای او را «خازن» (سرپرست خزائن و گنجینه‌های فرعون) دانسته‌اند، و بعضی معتقدند وی پسرعمو یا پسرخاله فرعون بوده است! به هر حال سرگذشت او در سوره مؤمن (غافر) آیات ۲۸-۳۴ آمده، علاقمندان می‌توانند شرح بیشتر را در آنجا مطالعه فرمایند. (۲)

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۴۰۸.

۲- به تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۸۷ مراجعه فرمایید.

ص: ۳۴۳

حضرت علی علیه السلام و حبیب نجّار و مؤمن آل فرعون هر کدام در عصر و زمان خویش تک و تنها بودند، اما هنگامی که به حقانیت پیامبر خود پی بردند بی‌درنگ به وی ایمان آورده و تسلیم منطق رسوای «خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو» نشدند، بلکه هم‌رنگ جماعت مشرکان و کفار و منحرفان از مسیر فطرت و هدایت و تقوا شدن را، رسوایی دانستند.

جوان عزیز! در مسیر حق و حقانیت از تنهایی وحشت نکن. زیرا کسی که خدا را دارد تنها نیست. اگر در محیط شما هیچ کس نماز نمی‌خواند تو بخوان.

چنانچه هیچ کس روزه نمی‌گیرد تو بگیر. اگر هیچ کس صداقت ندارد تو داشته باش. به مولی‌الموحّدین علی علیه السلام اقتدا کن و استوار و ثابت قدم به پیش برو که خداوند با توست.

تقیه، تغییر روش مبارزه

همان‌گونه که گذشت مؤمن آل فرعون هنگامی که ایمان آورد آن را آشکار نکرد، بلکه آن را پنهان داشت و تقیه کرد. زیرا تقیه یک کار عاقلانه است. در محیطی که عده‌ای آدمهای متعصب و خونخوار وجود دارند، باید تقیه کرد و ایمان را مخفی نگه داشت، تا بتوان به اسلام خدمت کرد. وهابی‌ها چقدر اشتباه می‌کنند زیرا تقیه که از صریح آیات قرآن مجید گرفته شده را نمی‌پذیرند و شیعیان را به خاطر اعتقاد به این دستور قرآنی زیر سؤال می‌برند. اگر مؤمن آل فرعون تقیه نمی‌کرد و به موقع نقشه خطرناک فرعونیان مبنی بر از بین بردن حضرت موسی علیه السلام را به اطلاع آن حضرت نمی‌رساند، جان آن حضرت در معرض خطر قرار می‌گرفت. تقیه نه تنها یک حکم دینی، بلکه یک حکم عقلی است؛ لذا تمام ارتش‌های دنیا در مکالمات حسّاس خود با استفاده از کلمات رمز

ص: ۳۴۴

سخن می‌گویند تا دشمن متوجه نقشه‌های آنها نشود. علاوه بر این، لباس سربازان، رنگ خودروهای نظامی و مانند آن، هم‌رنگ زمین و گیاهان است و از دور قابل شناسایی نیست، و اینها همه نوعی تقیّه محسوب می‌شود. (۱) بنابراین، تقیّه به معنای حفظ نیرو و استفاده بهینه از آن یک حکم عقلی و شرعی است.

۱- شرح بیشتر مباحث مربوط به تقیّه را در کتاب قواعد الفقهیّه، قاعده تقیّه، یا کتاب تقیّه سپری برای مبارزه عمیق‌تر مطالعه فرمایید.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

